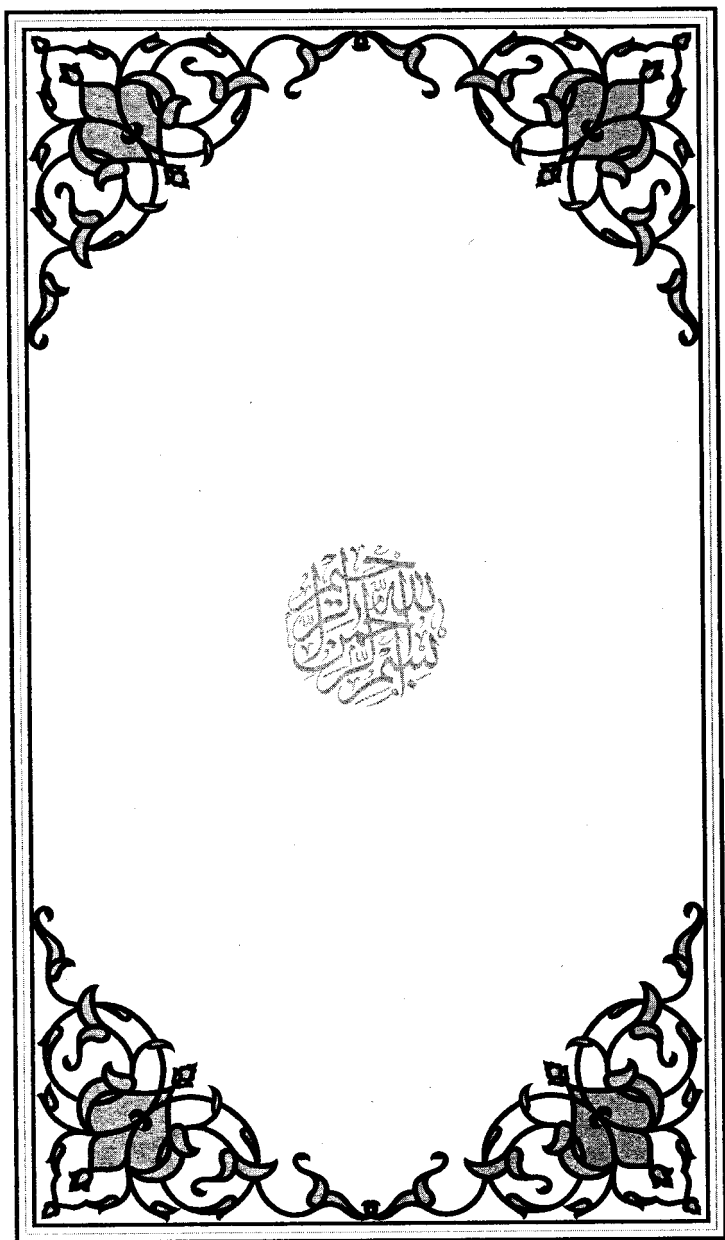




سرشناسه: حسینی دولت آبادی، سید حسن، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور: نوآوری در رویت هلال و احکام پیرامون آن /
مؤلف سید حسن حسینی دولت آبادی؛ ویرایش و تحقیق مختار رنجکش.

مشخصات نشر: قم: واژه پرداز اندیشه، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۴۷-۲۷-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: هلال ماه -- رویت

موضوع: New moon -- Visibility

موضوع: هلال ماه -- رویت -- احادیث

موضوع: New moon -- Visibility -- Hadiths

موضوع: هلال ماه -- رویت (فقه)

موضوع: New moon -- Visibility (Islamic law)

رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۱۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۲۰۰۴

نام کتاب: نوآوری در هلال و احکام مربوط به آن

مؤلف: سید حسن حسینی دولت آبادی

ویرایش و تحقیق: مختار رنجکش

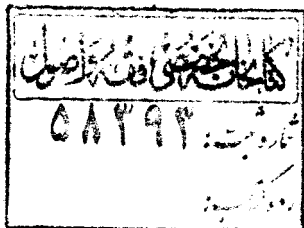
مدیر هنری: جواد آذر دخت

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۴-۷۲۷-۵

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نوین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه



نواوری در رویت هلال
واحکام پیرامون آن

سید حسن حسینی دولت آبادی

۱۱.....	مقدمه
۱۵.....	نگاه آغازین

۱۷.....	• اهمیت و جایگاه هلال در احکام شرعی
۱۷.....	• هلال در جایگاهی دیگر است
۱۹.....	• گزارش خواندنی
۲۰.....	• سخن را از کجا آغاز کنیم؟
۲۰.....	• مهم‌ترین پرسش‌ها
۲۲.....	• کدام هلال موضوع احکام است؟ (مهم‌ترین پرسش)
۲۲.....	• مدعا و دیدگاه نگارنده
۲۳.....	• پاسخ پرسش‌ها، منوط به شناخت علمی و طبیعی ماه است
۲۳.....	• ارزیابی تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته است
۲۴.....	• ره‌آورد و هدف تحقیق پیش‌رو
۲۶.....	• طرح چهار سؤال کلیدی و مهم
۲۷.....	• شرم از قلم
۲۹.....	• منصب خلافة اللهی در عصر غیبت
۳۰.....	• منصب چیست؟
۳۲.....	• مناصب فقیه کدام است؟
۳۴.....	• پیامد تعطیلی مناصب فقیه
۳۶.....	• نافرمانی از فقیه، نافرمانی از امام علیه السلام
۴۱.....	• حذف دین و زعمای دینی از سیاست، از افاضات محافل استعماری
۴۲.....	• پیروی سنت از کجاست تا به کجا؟
۴۳.....	• فرار از مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها

- ۴۵ گاه، تعیین موضوع (شناخت موضوع) البته شأن فقیه است.
- ۴۸ وحدت در مرجعیت، راهکار حل معضل هلال.
- ۵۰ ضرورت تلفیق علم و دین در امر هلال.
- ۵۰ آرزویی دست یافتنی.

❖ حکم اختلاف در دین و در امر هلال ۵۵

- ۵۷ چکیده.
- ۵۹ «توحید» و «وحدت» مسلمانان، دو آموزه‌ی بنیادین اسلام.
- ۶۰ تعریف اختلاف.
- ۶۱ فرایند اختلاف در دین و مسائل دینی.
- ۶۵ حرمت اختلاف در دین از دیدگاه قرآن.
- ۶۶ بیان آیات.
- ۶۷ حرمت اختلاف در دین از دیدگاه احادیث.
- ۶۷ ۱. حدیث نهی از تفرقه‌ی اُمت.
- ۷۱ ۲. حدیث بیان گزینه‌های قابل تصوّر برای اختلاف.
- ۷۲ مفاد حدیث.
- ۷۴ ره‌آورد.
- ۷۴ ۳. حدیث بیان راهکار رفع اختلاف.
- ۷۷ ارمغان سخن.
- ۷۸ حرمت اختلاف در احکام، خاصّ اختلاف در احکام قضایی نیست.
- ۷۹ ۴. حدیث بیان پیامدهای ناگوار وجود دو امام در یک زمان.
- ۸۰ بیان.
- ۸۱ بیان.
- ۸۳ ۵. حدیث نفی اختلاف در دین.
- ۸۴ اگر اختلاف، رحمت باشد؛ اجتماع، عذاب خواهد بود!
- ۸۵ حکم اختلاف در مباحثات و مذاکرات دینی چیست؟
- ۸۶ روش‌های رفع موارد اختلاف از دیدگاه اسلام.
- ۹۱ جواز یا حرمت اختلاف در امر هلال.

- « سه دلیل عمده برای حرمت اختلاف در امر هلال ۹۳
- « نتیجه گیری ۹۶
- « گستره ی علل منع اختلاف ۹۷
- هلال، کلید وحدت جهانی مسلمانان ۹۸
- « تلاش برای وحدت، به جای تلاش برای جواز و اباحه ی اختلاف ۹۹
- « اختلاف کنندگان چه کسانی هستند؟ ۱۰۰
- « اختلاف در اصول و فروع دین از جمله ی پیامدهای غصب خلافت ۱۰۲
- « مناوی ۱۱۴
- « ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن عثمانی شافعی ۱۱۵
- « شیخ عبد الوهاب الشعرانی ۱۱۸
- اجتهاد انحرافی (پیشینه ی جواز اجتهاد با قیاس و استحسان) ۱۱۹
- « نپذیرفتن اجتهاد انحرافی از سوی برخی از پیروان صحابه ۱۲۲
- « بیان دین بازبان دین، نه با ۱۲۳
- « آغاز اجتهاد انحرافی در فقه شیعه ۱۲۹
- « واقعیت اجتهاد چیست؟ ۱۳۴
- « آیا کسی می تواند در همه ی أبواب و مسائل اسلام، صاحب نظر باشد؟ ۱۳۵
- « راز اختلاف فتاوی فقها در امر هلال و احکام مترتب بر آن ۱۳۷
- « الف) اجمال در روایت ها ۱۳۷
- « ب) دیدگاه های متفاوت و متضاد فقها ۱۳۸
- « این همه ابهام، از چه ریشه می گیرد؟ ۱۴۰

❖ واقعیت علمی و طبیعی کره ی ماه (شناخت ماه) ۱۴۳

- تابش متفاوت نور خورشید و ماه بر زمین ۱۴۷
- چگونگی حالت مُحاق ۱۵۰
- مکان (أفق) و هنگامه ی دیدن هلال ۱۵۲
- منازل ماه ۱۵۵
- ماه و سال قمری ۱۵۷
- ماه ها تمام اند یا ناقص یا هردو؟ ۱۶۰

- ۱۶۰ تقویم قمری، علمی ترین تقویم جهان .
- ۱۶۴ آغاز ماه در میان گذشتگان .
- ۱۶۶ هلال موضوعی عرفی .
- ۱۶۹ نیازی به استهلال نیست .
- ۱۷۰ آیا پیش بینی های منجمان در امر هلال، می تواند یقین آور باشد؟ .
- ۱۷۳ ناچیز شمردن یافته های علمی .
- ۱۷۵ هلال طبیعی و هلال شرعی .
- ۱۷۶ مقصود از «ماه» چیست؟ .
- ۱۷۷ فشرده ی گفتار .

❖ حساب گری و وقت شناسی با طبیعت ماه از دیدگاه قرآن ۱۸۵

- ۱۸۷ قرآن، نخستین منبع .
- ۱۸۸ هدف داری آفرینش و ستارگان .
- ۱۸۹ هدف داری ماه و تأیید واقعیت طبیعی آن از دیدگاه قرآن .
- ۱۹۱ بیان آیات .
- ۱۹۲ تحلیل آیات مورد بحث .
- ۲۰۴ نگاهی دیگر .
- ۲۰۵ ماه رمضان از سنت های آفرینش .
- ۲۰۶ ره آورد مباحث گذشته .

❖ حساب گری و وقت شناسی با طبیعت ماه از دیدگاه احادیث ۲۰۹

- ۲۱۱ احادیث، دومین منبع .
- ۲۱۸ محاسبه از دیدگاه احادیث .
- ۲۲۶ ره آورد مجموعه ی آیات و احادیث مورد بحث .
- ۲۲۸ لزوم اعتقاد به آفاق عدیده .
- ۲۲۹ تقویم اسلامی .
- ۲۳۱ دلایلی دیگر بر ملاک بودن واقعیت طبیعی هلال در شرع .
- ۲۳۱ تفسیر رؤیت .

- ۲۳۲ الف. مذاق شارع
 ۲۳۳ ب. شب قدر
 ۲۳۵ ج. برخی دعاها
 ۲۴۰ د. سیره ی معصومان علیهم السلام
 ۲۴۱ چگونگی هلال ماه رمضان
 ۲۴۲ دوبرداشت از آیه ی شریفه ی «فَمَنْ شَهِدَ...»
 ۲۴۳ معانی شهود و شهادت
 ۲۴۴ تحلیل معنای آیه ی شریفه ی «فَمَنْ شَهِدَ...»
 ۲۴۶ نکته
 ۲۴۷ هـ. دیدگاه فقها
 ۲۴۸ و. چند استدلال دیگر
 ۲۵۳ آیا رؤیت هلال، تنها راه حکم به هلال است؟
 ۲۵۴ مورد اول
 ۲۵۴ مورد دوم
 ۲۵۵ مورد سوم
 ۲۵۶ علاج حدیث هایی که تنها، یقین از طریق رؤیت رامی پذیرند
 ۲۵۸ راه های یقینی دیگر برای یافتن هلال در افق
 ۲۶۲ پیامد کشف یقینی هلال
 ۲۶۴ أقسام وجود یا عدم وجود هلال در افق و حکم هر قسم
 ۲۶۴ حکم قسم اول
 ۲۶۵ حکم قسم دوم
 ۲۶۵ حکم قسم سوم
 ۲۶۵ حکم قسم چهارم
 ۲۶۵ آغاز ماه شرعی (اعتبار رؤیت نخستین هلال، برای افق محل رؤیت یا همه ی جهان)
 ۲۶۸ دیدگاه های فقهای پیرامون اعتبار اتحاد افق و عدم آن
 ۲۶۸ محل نزاع
 ۲۷۰ واقعیت چیست؟
 ۲۷۳ بلاد متحد الأفق و مختلف الأفق کدام اند؟
 دلایل فقهایی که نخستین طلوع هلال را دلیل آغاز ماه در کل جهان می دانند

- ۲۷۴
 ۲۷۴ « علامه حلی رحمته الله علیه
 ۲۷۵ « آیه الله خویی رحمته الله علیه
 ۲۷۵ « مولی احمد نراقی رحمته الله علیه
 ۲۷۶ « محدث کاشانی رحمته الله علیه
 ۲۷۷ « سید ابوتراب خوانساری رحمته الله علیه
 ۲۷۷ « دیدگاهی دیگر
 ۲۷۸ دلایل فقهایی که نخستین رویت را برای دیگر آفاق، کافی نمی دانند
 ۲۷۸ ۱. دلیل انصراف
 ۲۷۹ « ردّ دلیل انصراف
 ۲۸۳ ۲. اجماع و شهرت
 ۲۸۴ ۳. قیاس ماه با خورشید
 ۲۸۶ « ردّ استدلال قیاس ماه با خورشید
 ۲۸۷ « دیدگاه آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری
 ۲۸۷ « گفتار آیت الله خویی
 ۲۸۸ ۴. صوم و فطر، مانند نمازها تابع آفاق محل سکونت است
 ۲۸۸ « مقایسه ی حکم صلوات با حکم هلال
 ۲۸۹ ۵. کروی بودن و مسطح بودن زمین
 ۲۹۱ موارد نقض اعتبار اتحاد آفاق
 ۲۹۹ « حدیث سماعه
 ۳۰۱ « نقد روایت کرب
 ۳۰۳ راه حلّ نهایی مشکل

بسمه العلیم

✽ محضر دانشوران نکته سنج

کتابی که در محضر شماست، دستاورد پژوهشی چندین ساله می باشد. یک اثر نوآورانه، همواره باید ویژگی های خودش را داشته باشد که امید است این اثر چنین باشد نگارش بدیع و بکر، ناباوری و سربر تافتن بسیاری از اصحاب اندیشه و قلم را در پی خواهد داشت؛ چون اندیشمندان و نام آوران هر علم، با آرا و افکاری خو گرفته اند که در مرآ و منظر آنان بوده است و بالطبع آنچه در آن عرصه غریب و نامتعارف باشد، مقبولشان نخواهد افتاد. گفتن دارد که فرزندگان و نواندیشانی که در هر علم با آغوش باز و سینه ای گشاده در اندیشه های نو، اندیشه می کنند نیز کم نیستند.

مهم ترین معضلی که در عنوان: «هلال و احکام مترتب بر آن» در این عرصه رخ می نماید، شناخت علمی اهله و ماه از یک سو و شناخت شرعی اهله و ماه از سوی دیگر است. دیدگاه نگارنده این است که اگر شناخت درستی پیرامون هلال از منظر دین و دانش نجوم، هر دو داشته باشیم، اهله در شرع، همان اهله و ماه در نجوم و در میان مردم است. به بیانی دیگر، همان هلال که مردم برای سامان مواقیت و مواعید خویش در جست وجو و تحقق هستند، همان است که شارع دستور کشف آن

را برای سامان امر دین و دنیای مسلمانان داده است: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ ادله‌ی قرآنی و روایی بسیاری برای این حقیقت گویا و رسا می‌باشد. اختلاف در دین و در امر هلال، منکرو گناه کبیره‌ای است که با آن خو گرفته‌ایم و قبحش را با این توجیه که امری غیر قابل اجتناب است، زدوده‌ایم. ناگفته نماند که اختلاف در دین، از دام‌های پیروان صحابه می‌باشد: «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» که ما در آن گرفتار آمده‌ایم! به این موضوع نیز به درستی پرداخته شده است.

نظر صائب در دین و علم نجوم این است که نخستین طلوع هلال در افق غربی در هر گوشه‌ای از جهان، نشانه‌ی آغاز ماه قمری است و این از واضحات و بدیهیات علم نجوم در روزگار ما می‌باشد و به قطع انکار آن، همانند انکار خورشید در روزی آفتابی است.

باور داشتن آفاق عدیده، به معنای وجود چند نوع هلال و ماه‌ها و سال‌های متعدد است و از عوامل مهم آشفتگی در عبادات، اعیاد، مواقیت و مواعید مردم به شمار می‌رود و این باوری است که وجود خارجی ندارد. شمس و قمر برای محاسبه‌ی مواقیت اند و این واقعیت علمی است که برای مردم و همه‌ی دانشمندان نجوم پذیرفته شده می‌باشد؛ البته گفتن دارد که جایگاه شمس و قمر در راستای تعیین مواقیت، در آیات و احادیث بسیاری مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

حاکمیت تقویم مسیحیان و کفار بر مسلمانان نیز دلیلی جز سامان نداشتن تقویم قمری ندارد. اعتبار بخشیدن به نخستین هلال در هر گوشه‌ای از جهان و برای کل جهانیان، سامان امر هلال و مواقیت و مواعید مردم در امور عبادی و دنیایی، در نتیجه وجود تقویمی معتبر برای همه‌ی جهانیان و مسلمانان می‌باشد.

این فشرده، اشارت به انبوهی از آرا و دیدگاه‌های خبرگان نجوم و فقهاست که امید می‌رود با حوصله و درایت عالمانه و منصفانه، به نقد آن‌ها بپردازید.

گاه کتابی از دیده‌ی صاحب نظری کاملاً مقبول و از دیدگاه صاحب نظری دیگر، مطرود می‌باشد. داوری، مسئولیتی بس بزرگ است که باید به درستی به آن پرداخت و اگر این گونه نباشد، به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) موجب نکوهش‌گری بی‌مورد خواهد بود: «مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ عَابَهُ»^۱.
متنبی می‌گوید:

وكم من عائب قولاً صحيحاً و آفته من الفهم السقيم

«منتسکیو» در پاسخ کسی که از او خواست کتابش را یک شب به او بدهد تا بخواند، گفت: «تومی خواهی فقط یک شب کتابم را بخوانی و به آخر برسانی در صورتی که من در نوشتن آن کتاب، ریشم را سفید کرده‌ام.»
پیشاپیش از نقد منصفانه و هدایت‌های مشفقانه‌ی شما سپاسگزارم. ﴿وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾.

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۱: «کسی که دانشش از شناسائی چیزی کوتاه است آن چیز را نکوهش کند.»

اول

نگاه آغازین

✧ اهمیت و جایگاه هلال در احکام شرعی

«تقویم قمری»، تقویمی حقیقی است؛ قابل تغییر نمی باشد و تابع اصل خلقت است و جهانیان و همه ی مسلمانان، می توانند مواقیت خویش در امر دنیا و دین را با آن سامان دهی نمایند.

«هلال»، در اسلام، موضوع احکام بسیاری قرار گرفته است. به سخنی دیگر در شریعت اسلام، احکام بسیاری موقوف بر هلال می باشد، بنابراین باید به درستی، آغاز واقعی ماه را بشناسیم و بدانیم که هلال با کدام ویژگی ها، موضوع احکام قرار گرفته است.

و جوب روزی ماه مبارک رمضان، وجوب افطار در روز عید فطر و قربان، هنگامه ی کفارات، وجوب اعمال حج، عده ی زنان در طلاق و وفات و مانند آن، همگی تابع ثبوت هلال است. همچنین اعمال مستحب بسیاری همچون اعمال شب قدر، شب و روز عرفه، عید مبعث، غدیر و... مترتب بر هلال می باشند.

جمعیت های میلیونی که در مراسم دو عید فطر و قربان، لیالی قدر، موسم حج و... در پی ثبوت هلال فراهم می آیند، همگی نماد عزت مسلمانان و شکوه و عظمت آنان و نیز تبلور بندگی بندگان خداست و به راستی چه زیبا و باشکوه است!

✧ هلال در جایگاهی دیگر است

هلال با آن همه زیبایی ها و بالندگی هایش، اکنون ناخواسته به پدیده ای بدل گشته که اختلاف های بزرگی را در نمادهای عزت و عظمت مسلمانان، شعائر دینی و ایام و لیالی متبرکه، موجب گردیده است و این در حالی است که دیگر ملل و دُول، مراسم و اعیاد ملی و مذهبی خویش، همچون کریسمس و نوروز را در سطح جهان، باشکوه، هماهنگی و یکپارچگی هرچه تمام تر برگزار می نمایند و چه بسیار است ضربه ها و صدمات سنگینی که از این ناحیه، همواره گریبان گیر مسلمانان می گردد.

طلوع هلال ماه رمضان، شوال، ذی الحجه و... در هر سال، با جزو بحث های چندش آور و اختلاف های بسیار همراه است که گاه تا سه روز به درازا می کشد و در نتیجه، آغاز ماه رمضان، شوال، ذی الحجه، لیالی قدر و... با طوفانی از اختلاف فتواها و سلیقه ها روبه روی می باشد که این وضعیت آسف بار، همواره، ناخوشایندی بسیاری از فقها، مسئولان نظام و دلسوزان امت محمدی علیه السلام را در پی داشته است.

آیا به راستی شارع مقدس اسلام، برگزاری شعائر دینی مسلمانان را بدین گونه خواسته است؟! اگر پاسخ منفی است، راه کار برون رفت از این وضعیت آسف بار چیست و چه باید کرد؟

از همه تأشّف بارتتر، این است که عمده ی موالید، معاملات و مواقیت، حتّی در کشورهای اسلامی، بر طبق جدول غربی و سال میلادی است و تنها دلیل این بلیّه و تسلّط فرهنگی اجانب، اختلاف مسلمانان در آغاز و پایان هر ماه و نا کارآمد نشان دادن اهلّه در این راستا می باشد و این در حالی است که شارع مقدّس، به مسلمانان تقویمی اسلامی و مستقل ارائه می دهد تا در مواقیت و مواعیدشان، دچار تفرقه و تشّت نباشند.

به راستی چرا در این عرصه باید با اصرار و اجتهاد و التماس، راهی متفاوت با روال و روش عقلا و دیگر ملل و مذاهب را برگزیده و در ایام و مناسبت های مذهبی، این گونه دچار اختلاف باشیم و هر کس برای خود، أفق خاصی را جست و جو نماید؟!

بی تردید، شارع هرگز احکامش را تابع چیزی که تکلف و موجب سرگردانی است، قرار نخواهد داد. به بیانی دیگر، نظام زندگی انسان ها، امور جاری در میان ملل و دُول و نیز بخش بزرگی از احکام و قتیّه ی شریعت، به «هلال» وابسته است و هر نوع اخلال، آشفتگی و بی نظمی در آن، دردسرساز است و مشکلات بسیاری را در پی خواهد داشت. از آن جا که موضوع هلال، جهانی و برای همه ی مردم است، نمی توان هلال در آفاق متعدّد را ملاک قرار داد. به راستی تا به کی بایستی در حسرت و اندوه از دست دادن برکات آغازین

روز ماه مبارک رمضان، عید فطرو اضحی باشیم؟! افسوس که برکات لیلۃ القدر، عرفه، نیمه‌ی شعبان و لیالی عظیمه‌ی دیگر، در خواب دراز غفلت ما، از دست خواهد رفت.

✽ گزارش خواندنی

«در سال ۱۳۵۸ ه‍.ق/ ۱۹۳۹ م، عید قربان در مصر دوشنبه، در حجاز سه شنبه و در بمبئی چهارشنبه (باسه روز اختلاف) برگزار شد. در سال ۱۳۹۱ ه‍.ق/ ۱۹۷۱ م، یکی از مراجع بزرگ تقلید، روز جمعه را عید اعلام کرد و در همان سال، از سوی مراجع دیگر، روز شنبه، عید فطرا اعلام شد! همین گوناگونی رؤیت‌ها و اعلام‌ها که گهگاهی در مراسم حج و عید قربان نیز رخ می‌دهد، مشکلات جبران ناپذیری را برای حج‌گزاران به وجود می‌آورد.»^۱

در همین راستا، اختلاف و ناهماهنگی در تعیین روز دهم ذی الحجه و برگزاری اعمال روز عید قربان در مراسم حج، برای برخی از قائلان به عدم تعمیم و نیز گروهی از مسلمانان، مشکلات فراوانی را ایجاد می‌کند. همه ساله، گرفتن مراسم جداگانه در روزهای قبل و یا بعد از آن، از سوی برخی از علما، علاوه بر دردسرهای و مشقت‌های فراوان برای خود آنان، اسباب اختلاف و تشتت مسلمانان و بدبینی گروهی از آنان را پدید می‌آورد.

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

به بندگانم که سخنی را شنیده و از سخن نیک‌تر پیروی می‌نمایند، مژده بده! خداوند آنان را راهنمایی نموده و اینان صاحبان عقل اند. [الزمر، ۱۷ و ۱۸]

۱- مجله‌ی فقه، ش ۲، ص ۲۳۰. همچنین رک: فقه الامام الصادق علیه السلام، ج ۲،

✧ سخن راز کجا آغاز کنیم؟

سخن راز کجا باید آغاز نمود؟ این همه ابهام و سرگردانی در کجا ریشه دارد؟ آیا شیوه و طرحی برای سامان بخشی به این معضل جهان اسلام وجود دارد؟ آیا می توان به واقع و حقیقت اُمر دست یافت؟ آیا اختلاف و تشّتت آراء در این زمینه را باید پذیرفت یا آنکه باید راهکاری برای فرونشاندن امواج سهمگین اختلاف در این زمینه یافت؟ و ده ها سؤال دیگر. امید می رود که با نگرش در مباحث آینده، پاسخ هایی را برای این سؤالات بیابیم.

✧ مهم ترین پرسش ها

«رؤیت»، تنها طریق یقینی و معتبر برای کشف عمومی هلال، در آغاز رسالت بوده است؛ از این رو در روایات بسیاری، «رؤیت هلال» ملاک و شرط ثبوت احکام مترتب بر هلال قرار داده شده است.

در اینکه رؤیت یقینی هلال، سبب ترتب احکام مربوط به هلال است، خلافی نیست؛ بلکه سخن و سؤال این است که:

۱. آیا رؤیت و آن هم با چشم غیر مسلّح، «تنها» سبب و طریق معتبر نزد شارع برای احکام مترتب بر هلال به شمار آمده یا اینکه رؤیت هلال، «یکی» از اسباب و طرق است، ولی تنها سبب و تنها طریق به شمار نمی آید؟ آیا اگر با راه های یقینی دیگری نیز هلال کشف شد، قابل قبول خواهد بود؟ به عنوان مثال، آیا راه های «رؤیت با چشم مسلّح»، «دیدن هلال در بلاد شرقی و یقین به آن در بلاد غربی»، «یقین به طلوع هلال از راه محاسبات دقیق علمی همچون دانستن زمان محاق و یافتن ظهور یقینی آن در آفاق» و امثال آن ها، قابل قبول اند؟

۲. آیا رؤیت هلال با چشم غیر مسلّح، «طریقیت»^۱ دارد یا «موضوعیت»؟

۱-۱. داشتن طریقت، به این معناست که شارع، جز یقین به طلوع هلال، چیز دیگری نمی خواهد و اگر چنین باشد، از هر راهی که یقین حاصل شود، قابل قبول است.

به گفتاری دیگر، آیا واقعیت تکوینی، طبیعی و واقعی هلال، بماهو هلال و صرف وجود آن در آفتق، ملاک احکام مترتب بر آن است یا آنکه هلال باید با چشم غیرمسلح دیده شود و اگر دیده نشد، نباید حکم به آغاز ماه کنیم، گرچه یقین به وجود هلال در آفاق از راه‌های دیگر را داشته باشیم؟ به بیانی دیگر، آیا نفس الهلال، طبیعه الهلال و صرف وجود آن به محض احراز و ثبوت از هر راه ممکن، موضوع و شرط پاره‌ای از احکام قرار گرفته است یا هلال خاص، مشروط و مقید شرط است؟ یعنی آیا فقط هلالی پذیرفته است که با چشم و آن هم با چشم غیرمسلح، رؤیت شده باشد؟

۳. با توجه به پیشرفت علم نجوم، آغاز دقیق هر ماه قمری حتی برای سال‌های آینده قابل تعیین و یقینی است و شبهه‌ای در آن نمی‌باشد و نیازی هم به استهلال نخواهد بود. آیا در این صورت، می‌توان برای همیشه به تقویم علمی قمری عمل نمود یا ملاک، رؤیت است؟ به بیانی دیگر، طلوع و غروب خورشید و زوال ظهر، در هر روزی از سال، ثابت است و ثانیه‌ای تخلف ندارد. آیا ماه نیز مانند خورشید در گردش و چرخش خود به دور زمین، از یک نظم استوار و خدشه‌ناپذیر برخوردار است؟ به گفتاری دیگر، آیا گردش ماه یک واقعیت علمی ثابت و تغییرناپذیر می‌باشد یا نه؟

۴. آیا ماه، مسئله‌ای نجومی است و در صلاحیت اهل فن و عرف می‌باشد و از مصادیق و موضوعات به شمار می‌رود یا آنکه موضوعی فقهی است که فقیه پاسخ‌گوی جواب آن خواهد بود؟ به عنوان مثال، پاسخ به سؤال‌های زیر، بر عهده‌ی کیست:

- آیا ماه، دارای مشارق و مغارب است؟
- آیا طلوع هلال در یک آفتق، به معنای طلوع آن در سراسر جهان می‌باشد یا آنکه هر منطقه‌ای دارای آفتق خاص خویش است؟
- آیا طلوع یقینی هلال در بلاد شرقی، به معنای طلوع یقینی آن در بلاد غربی خواهد بود؟
- با دیده شدن هلال در نخستین آفتق و سپس دیدار آن در آفتق‌های دور در

شب بعد یا دو شب بعد، آیا هلال در آفاق دیگر دَومین شب یا سَومین شب ماه به شمار می‌آید یا نخستین شب؟

۵. آیا تقویم هجری قمری می‌تواند تقویمی معتبر، منظم و جهانی و برای همه‌ی مسلمانان در سطح جهان باشد؟

۶. آیا کشف هلالِ مقدّمه‌ی صوم و فطر، همانند مقدّمه بودن قبله، طهارت، دخول وقت نماز و... برای نماز نیست تا مقدّمه و سببی جدا برای ذوالمقدّمه‌ها و مسبب‌های خویش باشد و به محض ثبوت از هر راهی، احکام مربوطه‌اش بر آن بار گردد؟

در این تحقیق به خواست خداوند متعال و حول و قوّه‌ی او، باید برای همه‌ی این پرسش‌ها، پاسخی روشن داشته باشیم.

∴ کدام هلال موضوع احکام است؟ (مهم‌ترین پرسش)

پس از آنکه واقعیت طبیعی و تکوینی ماه به شرحی که خواهد آمد، شناخته شد، باید این پرسش را مطرح نمود که آیا احکام مترتب بر ماه، از دیدگاه قرآن و روایات، با واقعیت طبیعی و تکوینی ماه، هم خوانی دارد یا نه؟ به بیان دیگر، احکامی که مترتب بر هلال به عنوان آغاز ماه قمری است، آیا این احکام، مترتب بر واقعیه الهلال و صرف وجود آن مترتب می‌باشد یا آنکه واقعیت حقیقی و طبیعی ماه در احکام مربوطه نادیده گرفته شده است و هلال به شرط رؤیت با چشم غیر مسلّح، مناط و معیار می‌باشد؟

در صورت اول، می‌توان از تقویمی علمی و منظم برای همه‌ی جهان و مسلمانان بهره‌مند شد و نیازی هم به تاریخ میلادی نخواهد بود.

∴ مَدّعا و دیدگاه نگارنده

علم به واقعیت خارجی و طبیعه الهلال و صرف وجود آن از هر راه مقبول و معتبر، ملاک احکام مترتب بر هلال و علامه الشهر برای همه‌ی مسلمانان است، نه علمی که تنها از طریق رؤیت با چشم غیر مسلّح باشد؛ زیرا أدّله‌ی

رؤیت هلال، تنها طریقت آن را ثابت می نماید نه موضوعیت آن را و اگر هلال، تنها در یک شهر دیده شد، مانند آن است که در همه ی آفاق دیده شود. تعیین دقیق هلال هر ماه حتی برای سال های آینده از بدیهیات علم نجوم و قابل پیش بینی و محاسبه ی دقیق علمی است و به استهلال نیازی نمی باشد. به بیانی دیگر، کشف مسلم و قطعی هلال از نظر علمی، از مسائل مستحدثه به شمار می رود و در این صورت، مدّعیان ما ثابت خواهد شد. حاکم در امر هلال، «عرف» می باشد و «هلال» مسئله ای عرفی است. هلال مقدمه ی صوم و فطر و مقدمه ی ذوالمقدمه های خویش است. پیرامون شناخت واقعیت طبیعی و تکوینی هلال و دیگر مطالب مربوط به آن، به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

✽ پاسخ پرسش ها، منوط به شناخت علمی و طبیعی ماه است

آنچه در میان فقها متداول می باشد، این است که آنان در رویارویی با هر پرسش فقهی، آن را بر کتاب خدا و سنت معصومان علیهم السلام عرضه نموده و حکم آن را می یابند و چنانچه اجماعی بر حکمی بود، آن را بیان می دارند و بالأخره اگر مسئله از مستقلّات عقلیه باشد، حکم عقل را بر آن حمل خواهند کرد. به نظر می رسد در این مسئله و در پاسخ گویی به پرسش های یاد شده تا رسیدن به این مرحله، راه درازی در پیش است. نخست باید طبیعت و واقعیت تکوینی ماه را شناخته و برای پرسش های گذشته پاسخ های علمی بیابیم. گام های دیگر، در پی این موفقیت خواهد بود.

✽ ارزیابی تحقیقاتی که تا کنون انجام گرفته است

آنچه تا کنون در قالب برخی از مقالات، مجلّات و کتب، در این زمینه مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته است، گرچه قابل تقدیر و ستایش می باشد، ولی هریک، بخشی ناپیوسته از انبوه مسائلی را که در این رابطه مطرح است، سوژه وار به بوته ی نقد گذاشته اند؛ برخی نیز به نقل اقوال پرداخته

و به حل مسئله و گشودن گره‌های کور آن نپرداخته‌اند و بالأخره موضوع، همه‌سונگرانه و جامع‌الاطراف مورد بررسی قرار نگرفته است. به دیگر سخن، مسائل بسیاری می‌باشد که این‌ها باید یک جا و به گونه‌ای مرتبط حل شوند تا وضعیّت نامیوم موجود که هیمنه و عظمت مسلمانان را همواره تهدید نموده و شعائر مهم دین را به جای تعظیم، با خفت و حقارت روبرو ساخته است، سامان یابد.

❦ ره‌آورد و هدف تحقیق پیش‌رو

هر نگارنده و مخاطب یک اثر تحقیقی که با نوآوری‌های گسترده همراه باشد، بایستی خویش را با چالش‌هایی سخت درگیر ببیند، زیرا از یک سو موضوعات مورد گفت‌وگو، علمی، دقیق و مرتبط است و از سویی پیش‌فرض‌ها و ذهنیات بسیاری از مخاطبان به گونه‌ای است که نوآوری‌ها را بر نمی‌تابند؛ البته ناگفته نماند که ثمره‌ی شیرین یک پویش، هنگامی است که نگارش از منظر حق و عدل، منطق و انصاف و برهان و خلوص نگاشته شود و خوانندگان نیز از همین منظر و به گونه‌ای خالی الذهن و بدون هرگونه پیش‌داوری و بی‌حوصلگی، به تعقیب مباحث مطرح پردازند. امید که چنین باشد.

روش‌های استدلال در این تحقیق از اسلوب‌های نویرخوردار بوده است و بهره‌گیری از دست‌آورد‌های علمی در زمینه‌ی شناخت هلال و مسائل مربوط به آن نیز جایگاه ویژه‌ی خود را دارد؛ زیرا یک اثر پژوهشی، هنگامی می‌تواند قابل ارائه باشد که با ملاحظه و ارزیابی آخرین تحقیقات مربوط به آن اثر، همراه باشد.

در پرتو بینش و نگرش صحیح به موضوع، یعنی «هلال»، می‌توان به تطابق أدله‌ی شرعیّه با واقعیت و طبیعت ماه پرداخت که البته پیرامون این موضوع همانند بسیاری دیگر از موضوعات به گونه‌ای سزاوار، از حقایق و ارشادهای قرآنی بهره گرفته نشده است.

هدایت‌های قرآنی در این زمینه تمام و کامل است و چنان به تمامیت از آن سخن گفته شده است و با واقعیت‌های مسلم علمی تطابق دارد که آن را می‌توان از اعجاز‌های علمی قرآن در این زمان برشمرد. احادیث متواتر نیز نه تنها با دلالت‌های قرآنی تعارض و تناقض ندارند، بلکه هر دو مؤید یکدیگر می‌باشند.

بیان راز و رمز این همه اختلاف‌های فاحش در فتاوا که به طور عمده بر هلال مبهم و مختلف‌فیه استوار گشته است و ارائه‌ی راه حلی قابل قبول و واقعی، از نوآوری‌های این تحقیق است.

پژوهش پیش روی شما، ره‌آورد تلاش‌های بسیار نگارنده در مدتی طولانی بوده است و آرزو داریم که دیری نپاییده و اهداف آن به شرح زیر تحقق یابد:

- با طلوع نخستین هلال در هر گوشه‌ای از جهان، ماه گذشته پایان یافته تلقی گشته و روز پس از آن در همه‌ی جهان، به عنوان آغاز ماه نوبه رسمیت شناخته شود. البته ناگفته نماند که علم نجوم، امروز می‌تواند به گونه‌ای علمی و یقینی، نخستین طلوع هلال در هر گوشه از جهان را به طور آشکارا تعیین نماید.

- کدورت‌ها و ناهنجاری‌های شکل گرفته پیرامون هلال که دیرزمانی پس از روزگار معصومان علیهم‌السلام پدید آمده است، زدوده گشته و عطر روح نواز وحدت در همه جا گسترش یابد. فروپاشی وحدت و شوکت مسلمانان و هرج و مرج و بی‌نظمی در احکام محکم دین، از پی آمده‌های این آشفته بازار در امر هلال است.

- دل‌نشین‌تر از همه اینکه اعیاد، مراسم و مناسبت‌های اسلامی مسلمانان، همچون دیگر ملل و دُول، به شیوه‌ای جهانی و با هم‌آهنگی و یکپارچگی برپا گردد و نه چون امروز با سه روز اختلاف در آغاز و انجام هر ماه. به تعبیری دیگر، تقویم هجری قمری از اعتبار جهانی برخوردار گشته و لااقل تقویم رسمی و اداری جهان اسلام گردد.

از مخاطبان انتظار می‌رود با بردباری تا پایان بحث، ما را همراهی نمایند.

✧ طرح چهار سؤال کلیدی و مهم

مطالب نگاشته شده در این فراز و تا پایان کتاب، در حقیقت پاسخ‌گویی به چهار سؤال مهم و کلیدی به شرح زیر است:

۱. آیا اختلاف در دین و از جمله اهلّه، مجاز می‌باشد یا آنکه اختلاف در دین و از جمله در امر هلال، گناهی بزرگ و امری منکر است؟
۲. آیا گردش ماه و آغاز و انجام آن از نظر طبیعی، به گونه‌ای منظم و دقیق است که می‌توان آن را مبنای محاسبات و مواقیت و مواعید در امور دینی و دنیایی برای همه و در همه جا قرار داد یا آنکه چنین نیست؟ به سخنی دیگر، آیا می‌توان تقویم قمری را تقویمی علمی، پایدار و منظم به شمار آورد و یا آنکه آغاز هر ماه برای نقاط مختلف جهان، با دوسه روز اختلاف و سرگردانی خواهد بود؟

۳. آیا اهل هر شهر و کشوری، باید چشم به هلال افق شهر و کشور خودشان بدوزند؛ چون تمام یا ناقص بودن ماه و روز آغاز و پایان آن مشخص نیست و یا آنکه صرف رؤیت هلال در هر اُفق، برای همه و در همه جا معتبر است؟ به عبارت دیگر، آیا با تحقق نخستین هلال در افق، ماه گذشته در سراسر جهان پایان یافته و ماه جدید آغاز خواهد شد یا آنکه رؤیت هلال در هر اُفق، فقط برای همان افق اعتبار دارد و دیگر اُفاق باید منتظر دیدن هلال در افق خویش باشند؟

۴. آیا در اسلام و معارف قرآنی و دینی، تقویمی معتبر و منظم جهت ساماندهی اوقات، روزها، ماه‌ها و سال‌های مردم و مسلمانان، منظور گردیده است یا آنکه وضعیّت چنان می‌باشد که در عناوین «هلال در جایگاهی دیگر است» و «گزارش خواندنی» آمده است؟

با توجه به مطالب پیش‌رو، تردیدی در اینکه ماه یک واقعیّت علمی، عینی، قابل محاسبه و پیش‌بینی قطعی در راستای تعیین مواقیت و مواعید است بر جای نخواهد ماند و بالأخره سرگردانی در امر هلال، به کلی رخت بر خواهد بست.

✽ شرم از قلم

در روزگاری که بشر اعماق زمین، دریاها و اقیانوس ها را در نور دیده و در فضا و کهکشان ها در جست و جوی یافته های نومی باشد و اختراعات و اکتشافات شگفت آور، چشمان همگان را خیره نموده است، طرح برخی از سؤال ها و وجود پاره ای از ابهام ها در این زمینه، خنده آور و موجب خجالت از قلم می باشد!

«آیا فقیه از همه ی مناصب امام علیه السلام برخوردار می باشد یا آنکه به کم ترین آن ها که بیان فتوا، صدور حکم و ولایت بر صغار و مجانین و امور حسبیّه می باشد، اکتفا شده و دیگر مناصب فرو نهاده شده است؟» به گفتاری دیگر «آیا فقیه غیر از منصب افتا و قضاء، از دیگر مناصب حکومتی و کشوری و لشگری، از جمله تصدّی امر هلال و سامان بخشیدن به آن نیز برخوردار خواهد بود یا آنکه باید در کناری بنشیند و عرصه را برای تاخت و تاز کفار، معاندان اسلام و مسلمانان و نیز منافقان، فسّاق و اشرار آماده نماید؟! «آیا فلان ماه تمام می باشد یا ناقص؟» «آیا فلان روز آغاز ماه است یا روز پس از آن؟» و...

پاسخ به این گونه سؤال ها، به کارگیری قلم برای کشف اوضاع و احوالات و ایجاد ابهام در مسئله ای است که ابهامی در آن وجود ندارد. ناروا دانستن تصدّی و سامان بخشی فقیه بر این اوضاع مشمئزکننده، غمّه ای است که خداوند باید از این امت بزداید.

اصرار جمعی بر اینکه فقیه هرگز نمی تواند منصبی بیشتر از افتا، قضا، امور حسبیّه و ولایت بر صغار و مجانین داشته باشد، انسان را سخت بهت زده و سرگردان می نماید!

اگر فقیه جامع الشرائطی، همانند پیامبران، رسول اکرم و امیر مؤمنان علیه السلام به اصلاح اموری چون عزل و نصب ولات در اقالیم، دفاع از منافع و مصالح عموم مردم، دفع و رفع شرور و مظالم و فتنه هایی که متوجه عموم مردم می باشد، پیردازد، چه خواهد شد؟! آیا استقرار نظم در بلاد، حفظ دماء و أعراض و اموال مسلمانان، ایجاد روابط میان دولت ها و ملّت ها و نیز رفع

اختلافات قومی و نژادی از سوی فقیه، ذنب لایغفر و منکر و بدعت است؟! آیا تصدّی این مناصب از سوی فقیه جنگ با خدا و رسول ﷺ است که برای عدم این مناصب برای وی، با ولع و حرص و اصرار، استدلال می‌شود؟! سامان بخشیدن فقیه به امر هلال و بالطبع تعظیم شعائر و سنن و احکام مترتبه و جلوگیری از این همه تضعیف و تخریب دین و مسلمین، با کدام اصل و قاعده‌ی مسلمّ دین، منافات دارد؟

بی‌شک طرح این دعاوی، خواسته یا ناخواسته چیزی جز اصرار بر هدم بنیان مستحکم شریعت، اضمحلال دین و سپردن امور مسلمین به دست جبایره و اعدای دین، نخواهد بود؛ البته نباید فراموش کرد که فقیه منعزل و منزوی، جزایز را در دست ستمگران نخواهد بود و قادر بر اجرای احکام و حدود بر ذوی الأقدار نمی‌باشد. به راستی باید اذعان نمود که آنچه از فواید و ثمرات و برکات، عاید جهان اسلام و مسلمانان می‌گردد، همه در پرتو مناصب رفیعه و منزلت عظمای ولایت فقیه خواهد بود.

شگفتا که محافل استکباری برای حکومت بر ما و تسلّط بر کشور و خزائن ما دست از پا نشناخته و عمّال داخلی و خارجی بسیاری را تربیت نموده‌اند؛ ولی ما در حکومت أفضل افراد، یعنی فقیه، بر خود تردید داریم! چه دردناک است که برخی حکومت و امارت فقیه را مترادف غوطه‌ور شدن در مهالک و ستم و تجاوز به دیگران قلمداد می‌نمایند! گویا که دخالت در سیاست، همانند شراب‌خواری، و مبارزه با طواغیت همانند رباخواری است. کفر جهانی هزاران هزار مسلمان را با فجیع‌ترین شکل ممکن می‌کشد، نوامیس مسلمین، مورد تاخت و تاز آنان قرار می‌گیرد و جنگال‌های خویش را در اموال و خزائن مملکت و ملّت ما فرو برده است، ولی ما در پرتاب سنگی و نثار دشنامی به آنان، در تردید به سر می‌بریم!

تردید در تصدّی امر هلال و سامان نابسامانی‌ها از سوی فقیه، از کدام توجیه و خردمندی برخوردار است؟ «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ...

✽ منصب خلافة اللهی در عصر غیبت

آفریدگار جهان، انسان را در بهترین شکل آفرید و برتری داد و با نعمت های بسیارش نیازهای وی را برطرف نمود. از جمله ی نیازهای انسان و بلکه مهم ترین نیازهایش که قابل انکار نمی باشد، نیاز به رئیس، زعیم، سلطان، پیشوا، امیر و والی است.

خداوندی که خالق و مدبر انسان هاست، نمی پسندد که انسان ها در زندگی بدون رئیس و سرپرست باشند؛ از این رو، پیامبران و امامان علیهم السلام را با عنوان خلفای خویش در روی زمین فرستاد تا دین و دنیا و آخرت مردم را تدبیر نموده و به دستورهای خداوند جامه ی عمل بپوشانند، حاکمیت خداوند بر روی زمین را تحقق بخشیده و اوامر و سنن الهی را در میان مردم جاری سازند و مردم را از نافرمانی خداوند باز دارند. خلفای خداوند، مردم را به هرکاری که بروتقوا باشد فراخوانده و از هر اثم و عدوانی باز می دارند.

بی تردید نیل به کمالی که لایق انسان ها باشد و سعادت بشر در دنیا و آخرت را تأمین نماید، جز با زعیمی اُمین و قوی که همه ی امور سرنوشت ساز انسان ها را سامان بخشد، امکان پذیر نخواهد بود. به بیانی دیگر، خلفای الهی و زعمای دینی نمی توانند به بخشی از زندگی انسان ها بپردازند و بخشی دیگر، همچون هلال راها یا نسبت به دیگر امور بی اعتنا و بی تفاوت باشند که در این صورت، سیر تکاملی انسان ها نابسامان خواهد شد. در روزگار غیبت نیز سنت خلافة اللهی همچنان در میان فقهای جامع الشرائط استمرار خواهد یافت و اینان وارثان به حق انبیا و ائمه علیهم السلام خواهند بود. این نکته در احادیث بسیاری به آن توجه داده شده است.^۱

در اینکه معصومان علیهم السلام در راستای رسالت خویش از همه ی مناصب

۱- رک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۴؛ غرر الحکم، ص ۳۲؛ منیه المرید، ص ۱۰؛

تحف العقول، ص ۲۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸،

برخوردار بوده‌اند، ابهامی نیست؛^۱ سخن این است که آیا ثواب عام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) نیز از مناصب امامان، همچون منصب تعبّدی امر هلال، بهره‌مند می‌باشند یا نه؟

✦ منصب چیست؟

مقصود از «منصب» هر آنچه می‌باشد که بر عهده‌ی حاکم و ریاست‌مدار است تا بتواند وظایفی را که بر او محوّل شده است، انجام دهد. تعطیلی هر منصبی که در شأن فقیه و در زمره‌ی کارهای فقیه و مرتبط با امری از امور دین، دنیا یا آخرت باشد، موجب بروز اخلال و کاستی بزرگ در زندگی اجتماعی انسان‌ها خواهد شد و انتساب هر کاستی به دین، موجب نقصان و نا کارآمدی دین خواهد بود. ناگفته نماند که اعتقاد فقها بر آن است که هیچ فعلی در فقه، بدون حکم نیست؛ بنابراین بایستی با قاطعیت گفت: زعم دینی باید هر آنچه در شأن و سزاوار اوست، از امور مربوط به دین، دنیا یا آخرت را تصدّی نماید و حکم همه در شریعت آمده است.

قابل توجّه می‌باشد که برای محدودیت مناصب فقیه، در مواردی که ادعا شده است، حتی حدیث ضعیفی هم وجود ندارد. از سویی دیگر، أدله و حکم عقل و عرف بر نیابت تام فقیه از امام (علیه السلام) و ردّ نیابت ناقص، دلالت دارد. بی‌شک اگر کسی فردی را به عنوان نیابت و خلافت خود در نبودش برگزید و او در انجام کاری لازم در ارتباط با نیابت و خلافت کوتاهی نمود، مورد توبیخ و عتاب قرار خواهد گرفت.^۲

انبیاء و اولیاء، همانند ابراهیم، یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، پیامبر اکرم و امیر المؤمنین (علیهم السلام) و اوصیای آن‌ها، وسیله‌ی نشر فیوضات

۱- رک: تحف العقول، ص ۴۳۸ تا ۴۴۱.

۲- چنان‌که حضرت موسی (علیه السلام) به برادر خود هارون (علیه السلام) فرمود: «ای هارون! چون دیدی که گمراه شدند، چه چیزی تو را از متابعت من بازداشت؟ آیا از

دستور من سرپیچی نمودی؟» [طه، ۹۲ و ۹۳]

خداوند به خلقش بوده و در انجام رسالت خویش کاری پس تمام انجام داده‌اند و هیچ نقص و کاستی برجای ننهاده‌اند و این همه، از موارد خلافت و زعامت خواهد بود.

در صورتی که حاکمیت خداوند بر روی زمین مستقر گردد، زمینه‌ی تبلور و شکوفایی انسان‌ها فراهم گشته و به هدف آفرینش که همان وصول الی الله و فنای فی الله است، دست خواهند یافت؛ بنابراین، خیر و سعادت انسان‌ها، مرهون حاکمیت بی‌کم و کاست خلفای خداوند بر روی زمین خواهد بود.

مسئله‌ی خلافت خداوندی از آغاز آفرینش انسان و تاروژی که انسان‌ها بر روی زمین‌اند، ادامه خواهد داشت و اکنون خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین، حجت خدا، حجة بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد.

در آیات مربوط به امر خلافت که به دو صورت «نبوت» و «امامت»، متبلور است، خلافت خداوند، امری راجع و سنت مستمر خداوند می‌باشد. همچنین از نعم موهوبه و خواست بندگان صالح به شمار می‌آید.^۱ در این آیات، وظیفه‌هایی که خلفا و امامان در ارتباط با مبارزه با طواغیت، مبارزه با مفساد و احیای اوامر خداوند بر عهده دارند، خاطر نشان شده است. از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام: «ولایت، عامل برپایی فرایض و فقدان آن، تعطیلی احکام الله را در پی خواهد داشت».^۲

به کنار نهادن مناصب فقیه، از جمله منصب تصدّی امر هلال، به معنای فرو نهادن مصالح بزرگ اجتماعی و سیاسی از یک سو و برقرار نمودن مفساد و فتنه‌هایی بزرگ برای مسلمانان و اضمحلال دین از سویی دیگر است.

با غیبت امام علیه السلام، منصب خلیفه‌ی الهی و امامت و حکومت در میان مردم تعطیل نشده و فقیه جامع الشرایط به نیابت از امام علیه السلام و با برخورداری

۱- البقره، ۲۷ تا ۳۱؛ المائده، ۲؛ النساء، ۵۸؛ الشعراء، ۸۳؛ ص، ۳۵ و...

۲- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۹۱: «فَجَعَلَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ قَرِيبَةٍ مِنْ هَذِهِ الْقُرَائِضِ أَرْبَعَةَ حُدُودٍ لَا يَسْخُ أَحَدٌ جَهْلَهَا أَوْ لَهَا الصَّلَاةُ ثُمَّ الرِّكَاعَةُ ثُمَّ الصِّيَامُ ثُمَّ الْحَجُّ ثُمَّ الْوَلَايَةُ وَهِيَ خَاتِمَتُهَا وَالْجَامِعَةُ لِجَمِيعِ الْقُرَائِضِ وَالسَّنَنِ».

از مناصب ایشان، از جمله منصب تصدی امر هلال، به امامت اُمت خواهد پرداخت؛^۱ چون نیابت فقها از ائمه علیهم السلام، اختصاص به زمان غیبت ندارد و امر جدیدی هم نیست و فقها «خیر الناس بعد الأئمة» می باشند.^۲

تردید در این مسئله به معنای تعطیلی حاکمیت الله، توقف وصول الی الله، عدم جریان اوامر و سنن خداوند و نافرمانی از خداوند خواهد بود و بی شک چنین باوری، باور فرزنانگان خدا جو نبوده و نقض غرض آفرینش و شارع مقدس به شمار خواهد آمد.^۳ در صورتی که در ظاهر، منصب خلیفه الهی تعطیل شود، کار چندانی در زمینه ی حاکمیت احکام خداوند و ارشاد مردم به طرف مصالح و مفاسدشان امکان پذیر نخواهد شد و در نتیجه، به سعادت‌ی که هدف آفرینش آنان بوده است، دست نخواهند یافت و گناهکاران و معاندان بر خداوند احتجاج خواهند نمود.

فقیه‌ی که خود، به سامان امور و سامان نابسامانی‌ها نپردازد، نظاره‌گر ناتوان تسلط کافران، فاسقان و ایادی آنان بر ملک و ملت خواهد بود.

قابل ذکر است که سنت نیابت و وصایت، امری متداول و مرسوم در میان انبیاء و معصومان علیهم السلام بوده است، با این تفاوت که نیابت و وصایت فقها، نیابت و وصایت غیر معصوم از معصوم به طور عام می باشد.

❖ مناصب فقیه کدام است؟

در آیه‌ها و حدیث‌های فراوان، از مسئولیت‌های یک مسلمان با صراحت

۱- رک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲- رک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۴؛ رجال النجاشی، ص ۱۰.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰: «عن الرضا؟؟، إِنَّ الْإِمَامَةَ رِثَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاةُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِيُّ وَفَرْعُهُ النَّامِيُّ بِالْإِجْمَاعِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَنِّ وَ الصَّدَقَاتِ وَإِنْفَاءُ الْخُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَخْطَارِ الْإِجْمَاعُ يُجَلُّ خِلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيَقِيمُ خُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.»

و با عنوان های: واجب عینی، کفایی، تعیینی، تخییری و... یاد شده و نیز کارهایی که هر مسلمان باید ترک نماید، گوشزد شده است.

وظایفی که بر عهده ی مسلمانان گذاشته شده است، در همه ی زمینه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می باشد.

بر رئیس، زعیم، حاکم، سلطان، مَلِک، نایب، خلیفه، امام، مولی، والی، قاضی، امیر، و ولیّ آمر نیز که در شرع از آن ها با وصف «فقیه جامع الشرائط» یاد می شود، وظایف مهمّی در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی، جنگ و صلح و امثال آن، گذاشته شده است که هیچ فقیهی نمی تواند از آن ها شانه خالی کند.

الفاظ یاد شده و نمونه هایی از این قبیل، الفاظی متشکّل اند، ولی همه برای یک معنا نهاده شده اند و تنها با قرینه، تفکیک پذیرند؛ البته فرق ها هم اندک اند. از الفاظ یاد شده با الفاظی همچون «ریاست»، «زعامت»، «حکومت»، «سلطنت»، «مُلک»، «نیابت»، «خلافت»، «امامت»، «ولایت»، «قضاوت» و «امارت» نیز یاد می شود.

مسئولیت ها و تکالیفی که خداوند بر عهده ی پیامبران و امامان به عنوان زعما، أمرا و صاحبان ملک و مملکت نهاده است، بر عهده ی فقیه جامع الشرائط نیز نهاده شده است؛ زیرا هر قول، فعل و تقریر معصوم، بر دیگران حجت است، جز مواردی که نسخ شده یا خاصّ معصومی بوده است. اعتقادی جزاین، به معنای بر زمین ماندن اعظم امور و مصالح مسلمانان و احیای مفاسد، بدعت ها و رها نمودن متجاوزان و ستمگران خواهد بود.

فقها بر این باورند که موضوع فقه، «أفعال المکلفین» است؛ یعنی هیچ فعلی از افعال مکلفان در شرع آنور بدون حکم نیست. با توجّه به این گفته، چطور می تواند مهم ترین مسائل سیاسی، اجتماعی، امر هلال، نظامی و... نه دارای حکمی باشد و نه بر آن متصدّی تعیین شده باشد؟!!

❖ پیامد تعطیلی مناصب فقیه

اگر در بهره‌مندی فقیه از مناصب امام علیه السلام تردید شود، معنایش چیست و عواقب آنچه خواهد بود؟

پذیرفتن تعطیلی مناصب فقیه، معنایش جواز فوت مصالحی است که در آن مناصب می‌باشد و نیز جواز و احیای مفاسدی خواهد بود که در پی تعطیلی مناصب فقیه اتفاق خواهد افتاد.

حاکم وقت باید تدابیری بیندیشد که کافران بر مسلمانان مسلط نشوند:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱

مؤمنان باید در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، صنعتی، علمی و... نمونه و برتر باشند:

«وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲

مردم به برپایی قسط قیام نمایند:

«لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳

مفاسد و مظالمی که امام حسین علیه السلام در ارتباط با بنی امیه برمی‌شمردند،^۴ در هر زمانی و با حکومت هر حاکم ستمگری، به حتم اتفاق خواهد افتاد. در نتیجه، فقها باید در زمان‌های مختلف به کناری بنشینند و نظاره‌گر تکرار تاریخ باشند؟!

آیا عدم تصدی فقیه، موجب تعطیلی حقوق بسیاری از افراد نمی‌شود و مستلزم ضرر و زیان‌های بزرگ نخواهد شد؟ آیا باورهایی این‌گونه، شکستن پروبال فقیه و اقتدار و شکوه نیابت امام علیه السلام و در نتیجه شکستن پروبال ولایت و امامت نیست؟ آیا فقیه باید کسی باشد که تنها به تدریس و اخذ

۱- النساء، ۱۴۱: «و خدا هرگز برای کافران راهی [برای تسلط] بر مؤمنان ننهاده است.»

۲- آل عمران، ۱۳۹: «که اگر مؤمن باشید، شما برترید.»

۳- الحديد، ۲۵: «تا مردم به عدل و انصاف برخیزند،»

۴- رک: تحف العقول، ص ۲۳۷ تا ۲۴۰.

واعطای وجوهات بپردازد و کاری به دول و محافل استعماری که در سطح جهان علیه اسلام و مسلمانان توطئه می نمایند، نداشته باشد؟ آیا او باید در مقابل فجایع، تهاجم ها و فتنه هایی که علیه مسلمانان و مرزها روا داشته می شود، ساکت بماند؟ آیا فقیه باید در مقابل غارت منابع و مخازن و انفال و أمثال آن ها، ساکت باشد؟.

در بحث نبوت و امامت، مباحث متعددی در جهت نیاز به پیامبر و امام به دلیل حکمت ها و مصلحت ها مطرح می شود، آیا می توان ادعا نمود که در زمان غیبت، همه ی آن مصلحت ها و حکمت ها منتفی است و نباید کسانی آن ها را تحقق بخشند؟

گفتنی است که لزوم تصدی فقیه بر مناصبی که در شأن رئیس یک ملت است، پیش از آنکه امری شرعی باشد، امری عقلی است و همه ی عقلا بر آن، توافق دارند و حتی نیازی به اثبات آن با حدیث مقبوله و أمثال آن نمی باشد. از دیگر سو، به چه دلیل، فقیه را بایستی از برخی از مناصبی که دلیلی بر اختصاص آن ها به امام ندارد، محروم نمود؟!

چرا فقیه را باید با اصرار و استدلال های نامربوط و غیر مسمانخ باروال در اجتهاد و استدلال، از مهم ترین مسائلی که صلاح دین، دنیا و آخرت جوامع و مسلمانان به آن ها بستگی دارد، بی بهره دانست؟!

آیا آدلّه ی انبوهی که با تواتر لفظی و معنوی، صریح در ثبوت مناصب معصومان علیهم السلام برای حاکم و فقیه است، باید به کناری نهاد و اطلاعات و عمومات آن ها را نادیده گرفت؟ آیا انکار مناصب فقیه، انکار بدیهیات و ضروریات نیست؟

آیا ولایت بر صغار و مجانین و حکم میان دو ابله که گاه بر سر ثمن بخشی تشاجر دارند، از مناصب حاکم است، ولی سامان بخشیدن به امور عظیمه همچون سامان امر هلال و احکام متفرّع بر آن، با آن همه قیل و قال ها در این عرصه و تصدی آنچه قوام زندگی مردم به آن است، از مناصب حاکم نیست؟!

✽ نافرمانی از فقیه، نافرمانی از امام علیه السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اصرار و با جدیت، به مردم إلقامی نمودند که فرمان برداری از من و خشنودی من، فرمان برداری از خدا و خشنودی اوست و چنین می باشد نافرمانی و به خشم آوردن من. همچنین با سماجت و شدت و با بیان های گوناگون، می فرمودند: «پیروی از علی و دیگر امامان و خشنود نمودن آنان، پیروی از من و خشنود نمودن من است و پیروی از من و خشنود نمودن من، پیروی از خدا و خشنودی او می باشد.» نیز برخی از معصومان علیهم السلام با صراحت و تأکید بیان می داشتند که پیروی از فقهای ابرار، پیروی از ما به شمار آمده و نافرمانی از آن ها نافرمانی ما و نافرمانی خداوند خواهد بود؛ چون آنان همانند ما بر شما حجّت اند.

این همه اصرار و تأکید، برای آن بوده است که به مردم بفهمانند که اطاعت از فقها، نوعی متفاوت و مغایر با اطاعت از امام و اطاعت از امام علیه السلام نوعی خاص و متفاوت با اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. مع الأسف سعی مبالغه آمیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این عرصه کار ساز نشد و برخی از صحابه با دنائت و شیطنت، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به ناروا تفسیر نموده و سر از اطاعت خلفای به حقّ آن حضرت و امامان علیهم السلام بر تافتند؛ البته با این نیرنگ که روز به روز بر حرمت و عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده شود، حرمت و جایگاه امامت را کتمان و نادیده گرفتند.

صحابه ی نافرمان، به این هم بسنده ننمودند و علی علیه السلام و فرزندان او را به کفر و فسق متهم نموده و گاه حکم به جواز لعن و قتل برخی از آنان نمودند! و برعکس، به تطهیر و تقویت غاصبان خلافت و معاندان با علی علیه السلام پرداخته و تا حدّ عصمت ارتقاء دادند.

نادیده گرفتن حقّ حضرت علی علیه السلام در شرایطی انجام پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت و مکرّر می فرمودند:

«أَنْتَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱

خلافت و امارت علی علیه السلام بر بسیاری از مسلمانان و از جمله بر بسیاری از صحابی نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و همگان دست به دست یکدیگر دادند تا بالاخره او را از حق مسلم خویش محروم نمودند و تاریخی که باید لبریز از عدالت علی علیه السلام و فرزندانش و حاکمیت اسلام ناب باشد، صحنه‌ی حکمرانی ستمگرانی گردید که چهره‌ی تاریخ را سیاه نموده و دماء، اموال و أعراض مسلمانان را جولانگاه خود نمودند.

نیابت فقهای صالح به شخص یا عنوان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی و امام حسن، در زمان حیات و حکومت آن بزرگواران در اقلیم و بلاد دور، کار رایج و متعارفی بوده است و آنان نیز همانند شخص معصوم علیه السلام با توجه به کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اعمال حاکمیت می پرداختند؛ چون رتق و فتق امور و اعمال حاکمیت دینی، به تنهایی از شخص معصوم علیه السلام با توجه به گستره‌ی جغرافیایی، امکان پذیر نبوده است. نیابت فقیه از امام علیه السلام را گرچه همه به طور کلی پذیرفته‌اند، ولی برخی نیابت فقیه را در اعظم، افضل و اشرف مناصب انکار نموده یا در آن‌ها تردید نموده‌اند. به عنوان مثال منصب قضا و افتا را پذیرفته‌اند، ولی منصب حکومت و ولایت در اموال و انفس و تصدّی امر هلال را انکار نموده یا در آن‌ها تردید نموده‌اند.

سلطان، حاکم، ولی، امیر، خلیفه و دریک کلمه، رئیس یک ملت و کشور، در همه‌ی امور اعمال حاکمیت می نمایند و محدود کردن کار آن، بی دلیل است.

همه می پذیریم که معصومان یاد شده و قضات و ولات آن‌ها از همه‌ی مناصب در محدوده‌ی جغرافیایی مربوطه برخوردار بوده‌اند و این اعتراف به این است که یک نفر می تواند از همه‌ی مناصب برخوردار باشد و تفکیک قوا هم در میان نبوده است؛ البته منافاتی ندارد که فردی حاکم علی الاطلاق باشد، ولی برای هر یک از مناصب همچون فرماندهی لشکر، امور بلدیه،

قضاوت و... فرد خاصی را بگمارد.

آیا می‌توان گفت کسانی را که معصومان علیهم‌السلام، والی قرار می‌داده‌اند، مأموریت آن‌ها منحصر به امر قضا و افتا بوده است و حق تصدی دیگر مناصب را نداشته‌اند؟ ناگفته نماند که فرق نهادن میان نواب خاص و عام در این موارد، ناموجه، بی‌دلیل و مردود است.

اموری که نیازمند رییس و متولی است، دودسته می‌باشد: دسته‌ای از امور به گونه‌ای است که اگر متولی نداشته باشد، موجب هرج و مرج در امور دینی و دنیایی و اخلال در نظم و امنیت خواهد بود و دسته‌ای دیگر اموری است که انجام آن‌ها خوب و راجح می‌باشد، گرچه نبودن متصدی برای آن‌ها، موجب هرج و مرج نگردد.

در هر دو مورد، تصدی فقیه به عنوان فرد برتر، به حکم عقل خواهد بود و از مستقلات عقلیه می‌باشد و قطعاً این دو مورد، به دلیل وجود مصلحت و حکم همه‌ی عقلا، ممدوح و ممضای شارع نیز خواهد بود و البته ادعای نپذیرفتن این دو مورد از سوی شارع، توهین به شارع و به دور از حکمت و فرزادگی دانستن وی خواهد بود.

اگر زعامت و حکومت و تصدی امور بالا راجح باشد، انجام آن در هر زمان و توسط هر کسی رجحان دارد. به گفتاری دیگر در این دو مورد، فقهای جامع الشرایط به دلیل صلاحیت بیشتر علمی و تقوایی نسبت به دیگران، اولی و الیق‌اند، چون نفس عالم بودن از یک سو و رجحان و لزوم تصدی فقیه به عنوان فرد افضل و اولی از دیگر سو، خود بهترین دلیل عقلی برای لزوم مباشرت فقیه در این دو مورد و موارد دیگر است؛ بنابراین نیاز به حاکم، سلطان و امیری که در هر زمان و همه‌ی امور مربوط به ملک و ملت و سیاست مُدن اعمال حاکمیت و تدبیر نماید، نیازی واقعی و مورد قبول همه‌ی عقلاست و کم‌ترین تردید در آن، گواه بی‌خردی و نادیده گرفتن نیازها و واقعیات می‌باشد.^۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۸: «وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ

آنان که با اصرار در صدد حذف یا محدود نمودن مناصب فقیه اند، باید پاسخ دهند که آیا دیگران اعم از کافر، فاجر یا عادل، برای این مناصب، آنسب از فقیه هستند یا آنکه فقیه لیاقت این مناصب را ندارد و بالأخره آیا این مناصب از منکرات است؟! آیا بهتر نیست گفته شود: اگر فقیه برخی از مناصب مهم را نمی تواند تصدی کند، پس بهتر است منصب افتا و قضا را هم نداشته باشد؟!۱

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾

آیا صحیح است امام علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله مقایسه شود و سپس برخی از مناصب وی به عنوان اینکه پیامبر کجا و امام کجا، حذف شود؟! به همین دلیل مقایسه ی فقیه با امام علیه السلام و حذف بعضی از مناصب وی نیز جایز نخواهد بود.

شارع نیازهای واقعی و ضروری انسان ها را صخّه گذارده است و تأیید می نماید؛ همان گونه که عقود و معاملات عرفی و متعارف را به رسمیت شناخته و معتبر دانسته است و تنها، دلیل خاص می تواند موردی را حذف و یا مقید نماید.

فقیه بایستی از حق استقرار نظم، مبارزه با محاربان، سرکوبی ستمکاران، عزل و نصب قضات و ولات و سایر مناصب برخوردار باشد، وگرنه جوامع انسانی روی آرامش و امنیت به خود نخواهند دید و راه را بر استیلای کفار و معاندان و ستمکاران بر اموال و اعراض و دمای مسلمانان، هموار خواهد نمود. نایب و خلیفه، همان را بر عهده دارد که بر عهده ی اصل، یعنی منوب عنه

حُجَّجَهَا فِي دِينِهَا لَا يَتَّقَتُّوْنَ أَثَرِيَّيَّ وَلَا يَتَّقَتُّوْنَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ. «آیت الله العظمی

حکیم) می گوید: «اگر در این گونه امور به والیان امر مراجعه نشود، جامعه

دچار هرج و مرج می شود.» [مستمسک العروة الوثقی، ج ۸، ص ۶۴۱]

۱- آل عمران، ۲۸: «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست بگیرند، و

هر که چنین کند او را با خدا کاری نباشد [و از او بریده است].»

و مستخلف می باشد. به سخنی دیگر، اصل و قاعده اقتضای می کند که فقیه از همه ی مناصب امام برخوردار باشد، چون اگر فقیه از کاری که بر عهده ی وی می باشد سرباز زند، امام علیه السلام حق احتجاج بر او را دارد.

اصحاب به حضرت علی علیه السلام می گفتند: توبه منزله ی پیامبر هستی و از فضایل بسیاری جز حق امارت بهره مند می باشی. حضرت می فرمایند: «آیا ولایت غیر از امارت است؟» نیز می فرمودند: «اگر قرار بود امارت حق من نباشد، امارت را هم همانند نبوت استثنای می نمودند.»^۱

بی شک آنان که با کدّ یمین و عرق جبین، ولایت فقیه را که شاخه ای از شاخسار امامت است از مناصب حقّه اش که ضروری و لازم است و نصوص متواتره و ظواهر عدیده بر آن ها دلالت دارد محروم نموده و چانه زنی می نمایند، راهی را رفته اند که غاصبان خلافت و منکران امارت و ولایت اهل بیت علیهم السلام رفته اند و همواره بر جهان اسلام همان خواهد رفت که در گذشته شاهدش بوده ایم. البته پوشیده مباد که اجتهادها در مقابل نصوص مصرّحه در امر دست کمی از اجتهاد صحابه و تابعان در مقابل نصوص مصرّحه در امر ولایت و امامت ائمه علیهم السلام ندارد.

آیا کسانی که شعاع کاری آن ها بسیار محدود و در حدّ دریافت وجوهات و پاسخ گویی به مسائل فرعی دین بوده است، می توانند دیدگاهی درست در زمینه ی محدوده ی لازم و ضروری حاکم در امور مربوط به کشورداری را ارائه دهند؟ این مانند این است که همین کس بخواهد در ابعاد مسائل کشاورزی، صنعتی، پزشکی و... کنفرانس دهد و سخنرانی کند و احياناً بخواهد دیدگاه های اسلامی را در این زمینه ها بیان نماید!

بی شک آنان که مدّعی اند دین از سیاست جداست و اسلام طرح و برنامه ی اقتصادی ندارد، اینان نه از اسلام بهره ی کافی دارند و نه سیاست و اقتصاد را می شناسند.

❖ حذف دین و زعمای دینی از سیاست، از افاضات محافل استعماری

محافل استعماری و سرمایه‌داری، برای بیرون راندن علمای مسیحی از قدرت و حکومت، نیرنگی نوزدند و با تظاهر به دلسوزی و حسن نیت، به فروش آمده و فریاد برآوردند که: شأن علمای دین، بالاتر از آن است که خود را به امور دنیایی و سروکار با سیاست و سیاست‌مداران، آلوده کنند؛ بنابراین اهل دنیا باید متصدی امور ملک و مملکت باشند و علمای دین هم با پرهیز از دنیا و دنیا طلبان و سیاست و سیاست‌مداران بایستی به اصلاح‌آمردین و آخرت خود و مردم بپردازند!

مع‌الأسف این فرهنگ شوم پیش از آنکه در میان مسلمانان رخنه کند، در بلاد غرب مطرح شد و روحانی‌ها و زعمای ادیان را به کلیساها و کنیسه‌ها فرستادند تا دست‌اشرار و اشراف و ملوک و جبابره، بر اموال و أعراض و دمای عموم مردم باز باشد و مانع و رادعی از زعمای دین در میان نباشد.

از سوی دیگر، عوامل پیدا و پنهان آنان در کشورهای اسلامی و محافل علمی و حوزوی با همین نگرش ریشه دواندند و مسلمانان را که در اوج عزت و عظمت بودند، در ذلت و زبونی و انحطاط سرنگون گردانند و ملک و ملت و خزائن و معادن سرشار مسلمین در عرصه‌ی تاخت و تاز دشمنان معاند اسلام و مسلمین قرار گرفت و نتیجه آن شد که برخی از فقها و زمامداران دین (پیروان ناخواسته‌ی کفار) به جزفتوا در فروغ و تدریس و قبول وجوهات و توزیع آن‌ها، دغدغه‌ای به خویش راه نداده و گوش و چشم خود را نسبت به آنچه در جهان بر سر اسلام و مسلمانان می‌آمد، بستند و کفار و معاندان سیاه‌دل با فراغت خاطر، به فتح سرزمین‌های اسلامی و استیلای بر اموال و نفوس و أعراض و نوامیس مسلمانان پرداختند.

پس از آن نیز، هرگاه مراجع و زمامدارانی که اهل سیاست و کیاست و دوراندیشی بودند به مبارزه و جهاد با کفار می‌پرداختند، در جهنم سوزان و خشم خروشان توهین و تکفیر خانه‌نشینان مهجور که ذکرشان گذشت، خاکستری می‌شدند. اینان در عصر انبیاء و ائمه علیهم‌السلام در لباس دوست، جاهلانه

و گاه متعمدانه شبهه افکنی نموده یا با گوشه نشینی و ترک جهاد، زمینه های شکست حجت های خدا را فراهم نمودند.

مسائل سیاسی، مهم ترین و حیاتی ترین بخش از زندگی اجتماعی انسان می باشد. به عبارتی دیگر، مسائل سیاسی یک کشور در قیاس با دیگر مسائل سرنوشت ساز، به سان قلب در مقایسه با دیگر اعضای بدن انسان می باشد و دین بدون سیاست، یعنی دینی که مهم ترین بخش از زندگی انسان را نادیده گرفته است و نسبت به روی کار آمدن ستمکاران و نااهلان و متجاوزان به مال و جان و ناموس مردم و حاکمیت عوامل و استیلای اجانب، بی اعتنا می باشد.

❖ پیروی سنت از کجاست تا به کجا؟

از مسلمات در فقه و اصول، وجوب پیروی از معصوم علیه السلام حتی از پیامبران گذشته در هر فعل، قول و تقریر آن هاست و هیچ کس نمی تواند با هیچ بهانه ای از این اصل مسلم سربپیچی نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر کاری را که رئیس و سلطان یک ملت باید برای صلاح ملت خویش انجام دهد، انجام می دادند و هر امری که به گونه ای به صلاح مردم می دانستند، از دید و نظرایشان دور نمی ماند و نسبت به آن اهتمام تمام داشتند. از سویی دیگر هر خطر و فتنه ای که به گونه ای جامعه را تهدید می نمود، خنثی نموده و با آن، مقابله می کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز رفتاری این گونه داشتند، در نتیجه هیچ مسئله ای از مسائل حکومتی، سیاسی، مالی، حقوقی، عبادی و مانند آنها نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آن ها اهتمام و توجه جدی نداشته باشند.

با توجه به آنچه گذشت، چه چیزهایی باید وجهه ی همت فقها و ملاک عمل آنان باشد؟ آیا به طور موشکافانه باید همه ی رفتارهای آن بزرگواران را در هر زمینه، وجهه ی همت خویش نموده و به هیچ یک اجازه ی فوت ندهند یا آنکه بایستی با این توجیه که «ما کجا و معصوم صلی الله علیه و آله کجا» به حذف بسیاری از آنچه آنان رفتار می نموده اند، بپردازند؟!

✧ فرار از مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها

آیه‌ها، احادیث و سنن بسیاری به صورت نصوص و ظهور در زمینه‌های مختلف زندگی بشر از جمله بخش سیاست و حکومت، عزل و نصب و ولات و قضات، حقوق و حدود و قصاص، جنگ و صلح، روابط بین‌الملل، تجهیز جیوش، مقابله با تهاجم‌ها و فتنه‌ها وجود دارد که برای اهل درایت و تحقیق، پوشیده نیست؛ ولی افسوس که برخی به جای کندوکاو و شناخت عنوان‌های طرح شده و ثبوت این مناصب برای فقیه، به تکذیب و حذف عنوان‌های یاد شده می‌پردازند و به جای آنکه در موارد شک و ابهام، با عنوان «اشتغال یقینی، برائت یقینی را می‌طلبند»، برای خود ثبوت تکلیف نمایند، اصل را بر برائت فقیه از مهم‌ترین تکلیف‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی وی می‌گذارند. این جاست که باید با اندوه و حسرت، ندا سرداد که: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام». آن هنگام که اسلام و مسلمانان زعیمی داشته باشند که در برابر عمده‌ترین مسائل مربوط به ملک و ملت، تهاجم‌ها و فتنه‌ها، وساوس آشکار و منافقان و دیگر مسائل، مسئولیت و تکلیفی نداشته باشد، چه خواهد شد؟! چه دردآور است فجایع و فتنه‌ها و مفسداتی که در پی این تفکر، گریبان‌گیر جهان اسلام و مسلمانان گردیده و خواهد گردید.

هرگز نباید فراموش شود که حکومت و امارت حقّه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هزاران نصّ و ظاهر و قرائن و شواهد در این زمینه، مذبوح حدیث «أَمْتُ مِنْ بَرِّ خُطَا جَمْعَ نَمِي شُونَد» گردید.

ترسیم چهره‌ای ناکارآمد و ناتوان از فقیه که نماد زعامت دینی است، از دیانت اسلام، دینی ضعیف و ناکافی و ناقص ارائه خواهد داد و این، سستی بزرگ و گناهی نابخشودنی است.

پیرامون تمامیت و کمال دین اسلام در جای خود به تفصیل استدلال شده است. بی‌شک آنان که با کدیمین و عرق جبین، ولایت فقیه را که شاخه‌ای از شاخسار امامت است از مناصب حقّه‌اش که ضروری و لازم است و نصوص متواتره و ظواهر عدیده بر آن‌ها دلالت دارد محروم نموده و چانه زنی می‌نمایند،

راهی رارفته‌اند که غاصبان خلافت و منکران امارت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام رفته‌اند و همواره بر جهان اسلام همان خواهد رفت که در گذشته شاهدش بوده‌ایم. البته پوشیده مباد که اجتهادها در مقابل نصوص در این عرصه دست کمی از اجتهاد صحابه و تابعان در مقابل نصوص مصرّحه در امر ولایت و امامت ائمه علیهم‌السلام ندارد.

ایجاد ابهام در مناصب فقیه، همانند ابهام‌هایی است که در اصل ولایت کبری بدین صورت مطرح گردید:

- آیا علی علیه‌السلام خلیفه‌ی به حق و بلافصل پیامبر است یا نه؟

- آیا نصّ و دلیلی بر امامت علی علیه‌السلام وجود دارد؟

- اگر علی علیه‌السلام امام، ولی، خلیفه و به منزله‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، در

امارت و خلافت هم جانشین او می‌باشد؟

- آیا علی علیه‌السلام، افضل و أعلم صحابی بوده است؟!

- و....

امید که حق هویدا شده و پیرامون مناصب سزاوار برای فقیه و از جمله یکی از مهم‌ترین و کاراترین مناصبش، یعنی منصب تصدّی هلال، چون و چرایی نباشد؛ ولی مع‌الأسف با هزار و یک دلیل، باید ثابت نمود که خورشید در آسمان وجود دارد، در مقابل هزار و یک دلیل که ثابت می‌نماید خورشیدی وجود ندارد و نوری در آسمان مشاهده نمی‌شود!

همه‌ی مطالب و دلایلی که در راستای برخورداری فقیه از همه‌ی مناصب در شأن یک زعیم دینی و رئیس یک ملت اقامه شده است، می‌تواند دلیل بهره‌مندی فقیه از منصب تصدّی هلال باشد. اگر امر هلال با اشراف و محوریت فقیه سامان داده نشود؛ تضمینی برای سلامت روند هلال و صحت آن نخواهد بود و شیاطین و اعداء و اهل هوی و هوس، در امور دین دخالت نموده و دین و دنیای مردم را تباه و جولانگاه مطامع و نیرنگ‌های خویش قرار خواهند داد که نمونه‌های بسیاری در این زمینه‌ها در تاریخ ثبت شده است. افسوس که ابتذال و هرج و مرج موجود در امر هلال، وهن و استهزاء به دیانت

اسلام و مرجعیت را موجب گشته است.

همه‌ی راه‌هایی که برای اثبات هلال از طریق شارع مقدّس مقرر گشته است، باید با اشراف و تصدّی فقیه و حاکم جامع الشّرایط باشد تا هریک در جای و جایگاه خود قرار گیرد، وگرنه چنان خواهد شد که در طیّ قرن‌ها شاهدش بوده‌ایم.

ماه‌های قمری که به صراحت آیات و احادیث بسیاری برای مواقیت و محاسبات مردم و نیز امور شرعی مقرر گشته است، با وضعیتی موجود و اختلاف‌های بسیار و عدم تصدّی فقیه بر آن، نمی‌تواند تقویم رسمی جهان اسلام باشد و به بیان دیگر، تقویم قمری، کارآ و کاربردی نخواهد بود.

نتیجه آنکه هرچه مربوط به منافع و مصالح عموم است و اهتمام به آن لازم می‌باشد و از جمله امر هلال، چرا از مناصب فقیه و حاکم جامع الشّرایط نباشد؟

آیا مناصبی که برای امام معصوم علیه السلام ذکر شده و تصدّی امام بر آن‌ها ضروری و لازم است، باید در زمان غیبت تعطیل شود؟!

همان‌گونه که اشاره شد، احکام بسیاری متوقّف بر هلال می‌باشد و به دلیل اهمّیت بسیار آن‌ها نزد شارع و کاربرد گسترده در میان مردم، از تدابیر سخت و قاطع از سوی شارع برخوردار گشته است تا امر هلال، با پشتوانه‌ی قطع و یقین سامان یافته و از هر نوع وهم و گمان، سهل‌انگاری و ساده‌اندیشی و نیز نیرنگ‌ها و وساوس شیاطین و فتنه‌گران در امان بماند. بی‌تردید اگر این مهم متصدّی نداشته باشد، غرض شارع محقّق نخواهد شد.

∴ گاه، تعیین موضوع (شناخت موضوع) البتّه شأن فقیه است

برخی بر این باورند که موضوع هلال از نوع موضوعات خارجیه‌ی شخصیه است و تعیین موضوع، شأن فقیه نیست.

به راستی امری که مربوط به وحدت و شکوه همه‌ی مسلمانان، شعایر دین و دارای اثرهای مهمّ سیاسی و اجتماعی است و حجّ و قربان، صوم و

فطر، مواقیت و محاسبات و بسیاری مسائل دیگر بر آن مترتب است، بایستی همانند موضوع های خارجیّه چون خون، شراب و... به شمار آورد؟
 بی شک اگر چنین بود تصدّی رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن، کاری بیهوده بود و چنین وانمود می کردند که در این زمینه تکلیفی ندارند و همه ی امر به عهده ی مردم است، حال آنکه چنین نبوده است. این بدان معنا می ماند که فقیهی بگوید اعلان جنگ و صلح از موضوعات خارجیّه ی شخصیه است و مسلمانان خود باید بررسی کنند که اگر جنگ لازم است، جنگ کنند و گرنه صلح نمایند.

آیا وجود این همه سرگردانی و تشوّش میان مسلمانان و اختلاف فتاوا پیرامون موضوع هلال در میان زعمای دین، تصدّی هلال از سوی حاکم را اجتناب ناپذیر ننموده و جزء مناصب وی نخواهد بود؟!

هلال، مقدّمه ی اموری بزرگ است؛ به گونه ای که اگر در تحقّق آن اختلالی ایجاد شود، امور عمومی دنیوی و اخروی بسیاری مختل خواهد ماند؛ در نتیجه برای سامان بایسته ی آن، گریزی جز تصدّی فقیه نیست. این امر مانند آن است که پزشکی بگوید: هرگاه تشخیص دادید به بیماری حصّه، مالاریا، وبا، دیفتری، سرخک و امثال آن مبتلا شده اید، بایستی داروی فلان و فلان یا فلان را مصرف نمایید! البته آشکار است که خود درمانی کاری نکوهیده و ناپسند است؛ زیرا بسیاری از بیماری ها مشابه بوده و تشخیص هریک، کاری دشوار، پیچیده و نیازمند امکانات و تجهیزات خاصّی خود است.

یک مهندس کشاورزی به طور کلی نمی تواند بگوید برای فلان آفت کشاورزی، فلان سم و برای فلان آفت، فلان سم مصرف شود؛ زیرا تعیین موضوع در بسیاری از موارد، کاری فنی و تخصصی است و کم ترین اشتباه، ممکن است برای یک منطقه ی کشاورزی بسیار زیان بار باشد.

قاضی نمی تواند دستور دهد: هرگاه کسانی را دیدید که فلان جنایت را انجام می دهند، فلان مجازات را بر آن ها اجرا کنید، بلکه باید موارد، جزء به جزء توسط شخص حاکم بررسی و احکام مربوطه مترتب شود. به گفتاری

دیگر، فقیه نمی‌تواند تشخیص موضوع در مخاصمات را به عهده‌ی متخاصمین بگذارد.

اگر آمره‌لال به مردم واگذار شود، چنان خواهد شد که شده است و البته در مواردی که هلال موضوع باشد، مهم‌ترین، حساس‌ترین و پیچیده‌ترین بخش از زندگی اجتماعی، دینی و سیاسی انسان‌ها را تشکیل خواهد داد. در نتیجه اگر هلال توسط مجتهد جامع‌الشرایط سامان داده شود، شعائر دینی، مواعید، مواقیت و... سامانی بایسته خواهد یافت، وگرنه پیامد حاصل از آن، ملک و ملت و وحدت و شوکت مسلمانان را تباه خواهد نمود. ره‌آورد این سخن، آن است که فقیه بایستی برخی از موضوعات مانند هلال، ربا و... را تصدّی کند، وگرنه هرج و مرج و فاجعه در امور عبادی، اجتماعی، سیاسی و... فراگیر خواهد شد.

آیا این موارد از جمله‌ی «أَمْرٌ بِتَنْبِئٍ رُّشْدُهُ فَيَتَّبِعُ» و رهاکردن آن از موارد «أَمْرٌ بِتَنْبِئٍ غَيْرِهِ فَيُجْتَنَّبُ» نمی‌باشد؟

همان‌گونه که حفظ مرزها از یورش بیگانگان، جلوگیری از آشوب، دفع ستمکاران و دست‌نشانندگان آن‌ها، برقراری امنیت و نظم و عدالت، و هر آنچه پایداری زندگی مردم به آن است، بدون تصدّی فردی صالح امکان‌پذیر نمی‌باشد، سامان بخشیدن به آمره‌لال هم که دین و دنیای مردم به آن بستگی دارد، بدون مباشرت فقیه، امکان‌پذیر نخواهد بود.

تردید در موارد بالا، مورد نکوهش هر عاقل و فرزانه‌ای خواهد بود و چگونه می‌توان باور نمود که شارع مقدّس نسبت به چنین اموری بی‌اعتنا بوده و برای تصدّی آن‌ها در عصر غیبت، تدابیری نیندیشیده باشد؟ البته بیان مسائل به صورت کلی گویی و تئوریک، با واقعیات خارجی متفاوت و گاه بی‌ارتباط است.

۱- اشاره به حدیثی از امام صادق (ع) است که فرمودند: «وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بِتَنْبِئٍ رُّشْدُهُ فَيَتَّبِعُ وَأَمْرٌ بِتَنْبِئٍ غَيْرِهِ فَيُجْتَنَّبُ وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يَرُدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى

اگر تصدّی امر هلال ضروری بوده و معصومان علیهم السلام به آن اهتمام داشته‌اند، فقیه نیز باید تصدّی کند و اگر ضروری نباشد، تصدّی معصومان علیهم السلام نیز ضروری نبوده است.

✽ وحدت در مرجعیّت، راهکار حلّ معضل هلال

فاصله‌ی مسلمانان از آموزه‌های دینی و سنت و سیره‌ی معصومان علیهم السلام و خوگرفتن آنان با بسیاری از بافته‌ها و یافته‌ها به نام دین (بدعت‌ها و خرافات) از یک سو و تفرقه‌ها و تشنّت‌های عمیق در میان مذاهب و زعمای دین از سوی دیگر، حجابی ضخیم و بزرگ میان مسلمانان و معارف ناب اسلام ایجاد کرده است.

اسلام به شدّت با بیان‌ها و قرائت‌های مختلف از دین، مخالفت نموده است و تشنّت و تفرقه در میان مسلمانان را بر نمی‌تابد و از مسلمانان اعتصام به حبّل الله بدون تفرقه و تمسّک به عروة الوثقی را خواستار است و هرگونه کشمکش را موجب ناتوانی و تباهی اقتدار و شوکت مسلمانان می‌داند.

تنها راهکار رهایی از شرایط نابهنجار یاد شده، کنارزدن موانع و دست‌یازیدن به معارف و آموزه‌های ناب اسلامی است و آن هم نباید با سلیقه‌ها و برداشت‌های گوناگون افراد از دین صورت گیرد، بلکه بایستی راهکار زیر برای سامان‌آوردن و دنیای مسلمانان برگزیده شود:

«گروهی از فقهای جامع‌الشّرایط به مفهوم واقعی آن، با ویژگی‌هایی که در قرآن و سنت از آن‌ها یاد شده است، گرد هم آیند و با تدبّر و تعمّق فراوان، فقیهی جامع‌الشّرایط و برتر را که بتواند زعامت امور مسلمین در عصر تمدّن و جهان‌پرتنش و پراشتهاب کنونی را بر عهده گیرد، به جهان اسلام معرفی نمایند. البته سیره‌ی عملی علمای ابرار در گذشته نیز بدین گونه و برپایه‌ی وحدت در مرجعیّت استوار بوده است.»

به جرأت می‌توان گفت وجود شمار بسیاری در جایگاه مرجعیّت و زعامت شیعه، خود مهم‌ترین عامل در تضعیف و وهن این مسند عظیم به شمار

می‌آید و قابل انکار نیست که گاه مرجعیت و بیوت برخی از مراجع، پایگاهی برای حذف و تضعیف جایگاه دیگر مراجع می‌باشد. از همه اندوه‌بارتر اینکه گاه محافل استعماری و صهیونیستی برای تخریب جایگاه مرجعیت شجاع، توانمند و دشمن‌ستیز، اقدام به پرورش و تقویت دست نشاندگانی در لباس مرجعیت می‌نمایند که در این صورت باید گفت: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام».

فقیه و حاکم فرزانه‌ای که به جا و به گونه‌ای سزاوار برگزیده شود، مجاری و تدابیر امور شرعی و غیر شرعی به دست او خواهد بود و خود را در برابر خداوند و اُمت اسلامی مسئول خواهد دانست و به خوبی می‌داند که باید برای سامان بخشیدن به هر مسئله و از جمله سامان بخشیدن به امر مهم هلال، چگونه باید رفتار نماید.

فقیه جامع‌الشرایط برای هر معضلی، با بهره‌گیری از بهترین کارشناسان و فقها، به بحث و بررسی پیرامون آن معضل خواهد پرداخت و هر چه را مستدل و مستند به سیره‌ی عملی معصومان علیهم‌السلام باشد، بر خواهد گزید و به هرج و مرج و بگومگوهای موجود در آن مسئله، پایان خواهد داد؛ زیرا ولایت اُمر و امامت اُمت در روزگار غیبت، بر عهده‌ی اوست.

ناگفته نماند که تعدّد مرجعیت و مراجع به دلایلی که از آن گفت و گو شد، هرگز نمی‌تواند به راه مستقیم منجر گشته و دستاوردی جز آنچه اکنون شاهدش هستیم، نخواهد داشت. به گفتاری دیگر، نخستین گام و راهبرد عملی در این زمینه، وحدت در مرجعیت و زعامت جهان تشیع و اسلام خواهد بود.

از نفوذ عوامل محافل استعماری در بیوت مراجع به صورت روحانی و غیر روحانی و نقش‌های تخریبی آنان که با حیَل و زیرکی‌های ویژه‌ای صورت پذیرفته است، مستندات تاریخی فراوانی وجود دارد. به راستی اگر فقیهی جامع‌الشرایط و مبسوط‌الید فتوایی دهد و زعامت دین و امامت اُمت را بر عهده گیرد، کدام دلیل بروجاهت و مشروعیت فتوا و حکم مرجعی دیگر که در عرض اوست، دلالت دارد؟

هرگاه فقیه فتوایی دهد یا حکمی را صادر نماید، «حکم الله» یا «حکم الله فی حقّه» است؛ در این هنگام اگر مرجعی دیگر فتوا یا حکم به موافقت یا مخالفت داد، مدّعی چه می باشد؟ آیا پذیرفتنی است که بگوید حکم من هم «حکم الله» یا «حکم الله فی حقّه» است؟! آیا می شود حکم خدا در یک مسئله متعدّد باشد؟ اگر هر دو فتوا یکسان باشد، فتوای دوّم تحصیل حاصل است و اگر فتوای دوّم مخالف با فتوای اوّل باشد، فتوای دوّم بی اعتبار خواهد بود؛ چون فتوای اوّل از حجّیت برخوردار است.

فقاہت، نهادی معتبر و رسمی در راستای ولایت امر و امامت اُمت خواهد بود؛ بنابراین فقیه جامع الشّرایط را کأحد العدول دانستن، ستمی آشکار بر منصب زعامت و ولایت او خواهد بود.

❖ ضرورت تلفیق علم و دین در امر هلال

سامان نابسامان امر هلال به عنوان موضوع بسیاری از احکام شرع، در صلاحیت کسانی خواهد بود که درک درستی از واقعیت و طبیعت هلال داشته باشند و نیز ملاک ها و مسائل و معارف شریعت در این زمینه را به درستی بشناسند؛ بنابراین اگر فقها اطلاعات نجومی و پیشرفت های در این زمینه را نشناسند و کارشناسان نجوم از موازین شرعی در این پیرامون بی اطلاع باشند، دستاورد درستی نخواهیم داشت و در نتیجه، هریک از هلالی سخن خواهند گفت که اطلاعات کاملی پیرامون آن ندارند.

اگر شناخت علمی و درستی از هلال بود و ملاک های شرعی به درستی مورد نظر قرار می گرفت، با وضعیت ناگوار کنونی مواجه نبودیم.

❖ آرزویی دست یافتنی

اسلام، نیکوترین، برترین و پیشرفته ترین آیین تا روز قیامت است که امور دینی و نظام اجتماعی و دنیایی مردم را سامانی درخور و بایسته داده است؛ از سیاست و حکومت گرفته تا اقتصاد و فرهنگ و از اجتماعیات



گرفته تا جنگ و صلح و مانند آن. دینی که فراگیر و همه سویه نباشد، دینی ناقص و همانند رژیم غذایی است که پاسخگوی برخی از نیازهای ضروری انسان نباشد.

مواقیت (أَهْلَهُ) نیز در زمره‌ی مسائلی است که اسلام به درستی و با تمامیت، به آن‌ها پرداخته است. آیینی این گونه، هنگامی می‌تواند در راستای اهدا شدن کارساز و کامیاب باشد که انسان‌ها همه در باور و عمل پذیرایش باشند و هرگاه چنین شود، اُمت و وحدت اسلامی تحقق خواهد یافت.

از هنگامی که برداشت‌ها و تفسیرها از دین گوناگون شد و هر کس خود را در برداشت و تفسیر متفاوت از دین مجاز دانست، بسیاری از احکام و قواعد دین از جمله اَهْلَهُ و احکام مترتب بر آن‌ها، در طوفانی از آرای متضاد و متباین گرفتار آمد و جویای حکم خدا و رسول در پاسخ هر سؤال در انبوه متراکمی از بیان‌های متشتت و مختلف، سرگردان و بیچاره و درمانده شد. آنچه در این پژوهش مدّ نظر بوده این است که کشتی متلاطم اَهْلَهُ و مواقیت در ساحل مقصود آرام گیرد و شکوفه‌ها و گُل‌های معطر وحدت و اقتدار مسلمانان همگان را سرمست و سیراب گرداند. امید آنکه این مهم با عنایت خداوند آرزویی دست‌یافتنی باشد.

«هلال و ماه»، برخوردار از نظمی دقیق، قابل محاسبه و پیش‌بینی دقیق علمی، حتی برای سال‌های آینده و همانند «خورشید» می‌باشد. بنابراین، نخستین رؤیت هلال در هر گوشه‌ای از جهان و حتی علم به طلوع آن در آفاق گرچه قابل رؤیت نباشد، به معنای ثبوت قطعی هلال و آغاز ماه نو، در کلّ جهان خواهد بود و دیگر نیازی به استهلال، دیدن با چشم غیر مسلّح، رؤیت در آفاق خاصّ و دیگر طرق مثبت نیست. به بیانی دیگر، کشف نخستین هلال در هر گوشه‌ای از جهان، کاری آسان و از مسلّمات می‌باشد، در نتیجه ابهام و اختلاف در نخستین روز ماه مبارک رمضان و در عید فطر و قربان و شب قدر و نظائر آن‌ها، بی‌دلیل و ناموجه خواهد بود.

اگر شارع به استهلال فرمان داده است و ما با رؤیت از طلوع هلال آگاه

می‌شویم، اتفاق خاصی رخ نداده است، بلکه ما چیزی را کشف نموده‌ایم که واقعی بوده و از فرایند ثابت، منظم و بدون تخلف برخوردار بوده است. ناگفته نماند که رویت در عصر رسالت، تنها راه ممکن برای عموم مردم به شمار می‌آمده است، گرچه در آن زمان هم به گفته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل حساب و در علم هیئت، امری آشکار و مسلم بوده است.^۱ از سویی دیگر، امور تکوینی و از جمله شهر و اهلّه که ملاک احکام قرار گرفته‌اند، از اعتباریات و حقایق مجعوله و مستحدثه‌ی شرعی نیستند، بنابراین، امر به رویت و کشف هلال از طریق رویت، راهی دیگر غیر از واقعیت طبیعی هلال و راهی اثباتی نیست. به عنوان مثال: هرگاه در غروب روز بیست و نهم از ماه پیشین، ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه گذشته باشد، بی‌تردید و با توجه به تجربه‌ی چند هزار ساله، ماه جدید آغاز گشته است و این در گذر زمان، نه افزایش می‌یابد و نه کاهش.

ما با رویت، واقعیت و چیزی را کشف می‌کنیم که با قطعیت تمام و با نظمی دائمی و تغییرناپذیر میلیون‌ها سال وجود داشته است. حال اگر به هر شکلی نسبت به فرایند و روند طبیعی هلال علم و یقین پیدا کنیم، آیا استهلال لزومی دارد؟ آیا می‌توان گفت این روش، مورد قبول شارع نیست؟ شارع می‌خواهد نماز ظهر هنگام زوال اقامه گردد، در نتیجه اگر هوابری باشد و از راهی دیگر به زوال، یقین حاصل شود و نماز اقامه گردد، قطعاً مورد قبول شارع خواهد بود. کشف هلال از طریق غیر رویت نیز همین حکم را دارد و به یقین هر نوع تعلل و سرگردانی در این عرصه، دلیلی جزبی خبری از چند و چون طلوع و گردش ماه ندارد.

در روزگار کنونی و با توجه به پیشرفت علوم و تکنولوژی، یافتن وضعیت ماه و استقرار و رصد لحظه به لحظه‌ی آن و وجودش در آفاق، از مسائل بسیار ساده و پیش پا افتاده است. گفتن دارد که بعضی از تلسکوپ‌ها به حدی قوی هستند که به وسیله‌ی آن‌ها می‌توان تقریباً از فاصله‌ی بیست هزار

کیلومتری شعله‌ی شمعی را دید. در نتیجه اختلاف در آغاز و پایان ماه و آن هم تا سه روز، آیامی تواند دلیلی جز بهره‌مند نبودن از یافته‌ها و اکتشافات پیش پا افتاده‌ی علمی و نجومی باشد؟!

اعلام حلول ماه تازه و آن هم هنگامی که رؤیت آن با چشم مسلح نیز امکان پذیر نیست، (چیزی که بارها اتفاق افتاده است!) خود تأسفی دیگر است!! با عنایت به اینکه سیرو حرکت ماه از آغاز تا انجامش، حتی هنگامی که ماه در حالت مُحاق می‌باشد، قابل محاسبه، رصد و شناخته شده است، سزاوار آن می‌باشد که علمای شرع آنرا از این فرصت مطلوب جهت تأسیس تقویم قمری ثابت و بدون تغییر بهره‌جسته و امور شرعی و اداری و عهود و عقود مسلمین را بر پایه‌ی تقویمی ثابت، پایه‌گذاری نمایند. محاسبات دقیق و یقین‌آور می‌تواند وجود هلال هر ماه و حتی ماه رمضان و شوال در سال‌های آینده را دقیقاً در آفاق تعیین نماید.

به امید روزی که اعیاد اسلامی نیز همانند اعیاد مذهبی و ملی دیگر ملل، در یک روز و در سرتاسر جهان اسلام به صورت همزمان برگزار گشته و اثری از چند دستگی‌ها برجای نماند.

دوم

حکم اختلاف در دین
و در امر هلال

✧ چکیده

همه‌ی ادیان آسمانی و از جمله اسلام، با هم آهنگی و وحدت رویه‌ی کامل، امت‌ها و ملت‌ها را به سوی خداوند و گردن نهادن به دستورهای وی فراخوانده‌اند تا از این رهگذر، امور دین و دنیا و آخرت آن‌ها سامان یافته و خوشبخت و رستگار شوند.

اسلام، دینی کامل و تمام می‌باشد که همه چیز را بیان فرموده است و هیچ چیزی در آن، ناگفته و مبهم نمی‌باشد. با توجه به این باور، اگر همه چیز در اسلام گفته شده و روشن است، پس اختلاف‌های آشکار و بسیار صحابه و زعمای و فقهای دین در اعصار و قرون مختلف و در اصول و فروع، از چه ریشه گرفته است؟

آیا هرگونه اختلافی در دین نکوهیده شده است یا آن که چنین نیست و برخی از اختلاف‌ها مجاز می‌باشد؟

بی‌شک اختلاف در دین، روشی ناپسند خواهد بود که از آن سخت نکوهش شده است و از سر برتافتن پیروان ادیان از سنت و سیره‌ی پیامبران (، پیروی از هواهای نفسانی، برگزیدن منافع دنیوی، جاه‌طلبی، اعمال سلیقه‌ها و از اجتهاد در مقابل نص ریشه می‌گیرد و بالاخره در این عرصه، راهکار اسلام برای پدید نیامدن اختلاف و احیاناً از میان برداشتن آن، چیست؟

واقعیت این است که اختلاف و تفرق در دین و تفسیرها و بیان‌های مختلف از دین و از جمله در امر هلال و احکام مترتب بر آن، کاری حرام و گناهی بزرگ می‌باشد؛ زیرا دین، «واحد» است.

هلال از نظر تکوینی و علمی و راه‌های کشف آن و به طور کلی علم نجوم

و ابزارهای نجومی، برای متولیان امر دین، به بازشناسی و بازنگری جدی نیاز دارد؛ زیرا ریشه‌ی اختلاف‌های فاحش در فتاوای مربوط به احکام مترتب بر هلال، به عدم درک درست و یکسان از هلال باز می‌گردد.

ماه، یک واقعیت تکوینی، عینی، حقیقی، علمی، قابل محاسبه و پیش‌بینی قطعی در راستای تعیین موافقت و مواعید است و نیاز چندانی هم به استهلال نیست.

مجموعه‌ای از آیاتی که بر نظمی والا در هستی دلالت دارند از یک سو آن دسته از آیاتی که واقعیت طبیعی اهلّه را در راستای موافقت و محاسبه می‌داند از سوی دیگر، در کنار انبوهی از احادیث، اصل گذشته را تأیید و دارای اعتبار و حجیت شرعی می‌دانند. از این مقولات به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

واقعیت طبیعی هلال، گویای آن است که تنها یک هلال وجود دارد و نخستین هلال در هر آفتاب که دیده شود، نشانه‌ی آغاز ماه در سراسر جهان و پایان ماه گذشته است. در نتیجه هلال دارای تولّد مکرر نیست و آنچه پس از شب‌های نخست دیده می‌شود، هلال دومین شب، سومین شب و... می‌باشد؛ بنابراین اختلاف آفاق، واقعیت علمی و خارجی ندارد و ادله‌ی شرعی نیز گویای همین واقعیت می‌باشد و حتی یک دلیل شرعی نیز در تأیید اختلاف آفاق نیست و آنچه هست، برخلاف آن می‌باشد.

هلال، نورافروزی است که غبارهای غلیظ فتنه و اختلاف، گاه آن را می‌پوشاند و گاه آن را با چهره‌ای کدر، رنجور و رنگ پریده آشکار می‌نماید. امید که در طی این مباحث با عنایت خداوند نور و نورافروز و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام غبارهای فتنه و اختلاف دریده و جلوه‌ی فروزنده‌ی ماه، همانند فروزندگی آن در عصر رسالت و حضور ائمه (، روشن و روشن‌تر گردد.

❖ «توحید» و «وحدت» مسلمانان، دو آموزه‌ی بنیادین اسلام

خداوند، تنها آفریدگار، پرورنده و مدبّر مهربان، حکیم، دانا و دادگر هستی است و هیچ کس و هیچ چیز جز با خواست و اراده‌ی او نمی‌تواند کم‌ترین اثر و نقشی را در هستی داشته باشد. همه‌ی انسان‌ها باید تنها خدا را بندگی نموده و فرمان بردار او باشند.

حکومت بر انسان‌ها از آن خداوند است و تنها قانون و دین خدا باید در جهان رسمیت و جریان داشته باشد، زیرا خداوند، برتر، داناتر و تواناتر از همه است و هیچ کس در جایگاه، عظمت و ولایتی او نمی‌تواند باشد؛ بنابراین هر قانونی جز قانون خدا، قانون جاهلیت و جاهلانۀ خواهد بود. انسان‌ها نه از جهان شناخت کافی و لازم و فراگیر دارند و نه از خویشستن. از سویی دیگر، خودخواهی‌ها، تعصب‌ها، لجاجت‌ها، مال‌پرستی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، قوانین جوامع مدنی و غیر مدنی را سست و بی اعتبار می‌نماید.

فقط باید از خدا کمک بخواهیم و از او حوایج و نیازهای خود را طلب نماییم. خداوند، تنها اثرگذار در هستی می‌باشد و اختیار ملک و ملکوت، همه به دست اوست. ذره‌ای بدون اراده‌ی او آفریده نشده است و برگ‌ی بدون خواست او از درخت نمی‌افتد. خداوند، همه چیز را می‌داند و می‌بیند و هیچ چیز را و پوشیده و پنهان نیست. به هر کس آنچه بخواهد، می‌دهد و آنچه را

بخواهد، می‌گیرد.

همه‌ی انسان‌ها باید روبه‌سوی خدا کنند و در همه‌ی ابعاد زندگی در جهت رضایت او گام بردارند. مراسم شکوهمند حج، نماز عیدین و جمعه و جماعت و دیگر تکالیف جمعی، همه گواه لزوم حرکت همه‌ی اقشار جامعه به صورت متحد و یک پارچه در راستای وصول الی الله می‌باشد.

در جامعه‌ای توحیدی و موحد، خدایی جز خدای یگانه، پرستشی جز پرستش او، قانونی جز قانون او، حاکمی جز او و اراده‌ای بالاتر از اراده‌ی وی وجود نخواهد داشت.

مردم بایستی همه خداشناس، خداجو و دارای قانون، رفتار، بینش و منشی خدایی و حاکمیت خدایی باشند. چنین جامعه‌ای جامعه‌ی جامع‌ی توحیدی و موحد است و البته جامعه‌ای که در آن، اختلاف در اصول و فروع رایج باشد، جامعه‌ای آلوده به شرک خواهد بود؛ زیرا اختلاف، با اصل توحید سازگاری ندارد.

هلال از مهم‌ترین نمادها و نمایه‌های عزّت و وحدت جهانی مسلمانان در مواعید و مواقیت مربوط به امور دنیوی و اخروی و مراسم و اعیاد آن‌هاست که بایستی از هرگونه اختلاف و تفرّق به دور باشد و بی‌شک وضعیّت کنونی هلال و پی‌آمدهای آن، در شأن و صلاحیّت شارع مقدّس اسلام و جامعه‌ی توحیدی و زعمای آن نیست.

∴ تعریف اختلاف

اختلاف و مخالفت آن است که کسی راهی را که غیر از راه دیگری است، در حال یا گفتار، پیشه‌ی خود کند.

«خلاف»، اعم از «ضد» می‌باشد؛ زیرا هر دو ضدّی، با هم دیگر مختلف‌اند، ولی هر دو مختلف، با هم ضد نیستند و چون اختلاف میان مردم در گفتار، گاه به تنازع می‌انجامد، اختلاف برای منازعه و مجادله، عاریه گرفته شده

است.^۱ کلمه‌ی اختلاف به طور کلی در معانی: «ضِدَّ اتِّفَاقٍ»، «ضِدُّ نَقِیضٍ»، «تفاوت و تغایر»، «تعاقب و درآمدن چیزی در پی چیزی دیگر» و بالأخره «تردد و آمد و رفت کردن به جایی یا به سوی کسی» به کار می‌رود.^۲

عبارت‌های زیر با معنای پنجم سازگار است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنْ اخْتَلَفَ إِلَى الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ...»^۳

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»^۴

به هر روی، منظور از واژه‌ی اختلاف در این مبحث، «عدم موافقت و خلاف کردن در امور دین» است.

∴ فرایند اختلاف در دین و مسائل دینی

اسلام، همه‌ی انسان‌ها را به سوی خویش فرا می‌خواند و به آنان مژده می‌دهد که: «اسلام، تنها دین در میان مکاتب و ادیان است که برنامه‌ی جامع و کامل خوشبختی و سعادت در دین، دنیا و عقبای انسان‌ها در همه‌ی عرصه‌ها و زمان‌ها و مکان‌ها را به همراه خود دارد.»

آنچه ضامن موفقیت این تفکر و باور است، نخست هدایت این نظام از سوی آفریدگار توانا و آگاه هستی می‌باشد. نیز هماهنگی این نظام با نیازها، ایده‌ها و تمایلات واقعی و حقیقی انسان که از آن به «فطرت» می‌توان تعبیر نمود، دومین راز موفقیت در این عرصه خواهد بود.

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۵۶.

۲- عول و تعصیب، ص ۹۹.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۷: «هرکس که به سوی مساجد رفت و آمد داشته باشد، به یکی از هشت چیز خواهد رسید...»

۴- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۱: «ما خانواده، درخت نبوت و موضع رسالت و محل رفت و آمد ملائکه هستیم.»

پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام با وحدت کلمه و بدون کمترین اختلاف کلمه، مسئولیت اجرایی و حفظ این نظام تکاملی را بر عهده داشته اند:

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱

آنچه در این راستا به گونه ای شایسته و بایسته باید به آن پرداخت، چگونگی باوراندن و هرچه ژرفا ساختن این باور بالنده در میان مسلمانان و دیگر ملل جهان است و از دیگر سو، آنچه پذیرش و گراییدن به این باور را با ناکامی روبه روستاخته و به روی برتافتن از آن وادار می سازد، اختلاف در دین و ارائه ی چهره ی مخدوش از دین می باشد به گونه ای که جویای حق را سرگردان، آشفته و دل زده می نماید.

توجه به این خطرو آفت وحشت آور، زمامداران و دانشوران ادیان و مکاتب بسیاری را بر آن داشته است تا پیشاپیش، سازوکارهای لازم برای نهادینه نمودن پاسخ گویی و شیوه های اجرایی رفع اختلاف را برگزینند.

پرسشی که در این رابطه مطرح می باشد، این است که: «آیا دین مقدس اسلام، اختلاف های اعتقادی، فقهی، سیاسی، اجتماعی و امثال آن ها را که میان مسلمانان و متولیان و فقهای دین بروز می نماید، پذیرفته و مجاز می شمارد یا آنکه هرگونه اختلاف آنان در این موارد را حرام و ناروا می داند؟»

طوفان ها و بلاهایی که از اختلاف های خانمان سوز در میان پیروان مذاهب و رهروان مذهب اسلام بروز کرده است، بیرون از شمارش می باشد؛ گروهی چیزی را واجب و دسته ای دیگر حرام می دانند. جماعتی تکفیر می شوند و همین جماعت نزد عده ای دیگر قابل ستایش و دفاع می باشند! مواردی که یهودیان از اطاعت حضرت موسی علیهِ السلام در پیشامدهای

۱- البقره، ۲۵۶: «راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین،

کسی که به طاغوت [= بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا

ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن

نیست. و خداوند، شنوا و داناست.»

سیاسی، اجتماعی و... سرباز زدند در قرآن به تفصیل آمده است. همچنین پیروان حضرت عیسی علیه السلام در برخی از رخدادها نسبت به رهنمودهای وی وقعی ننهادند و چند دسته شدند.

در روزگار حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز برخی از مسلمانان علی رغم حضور آن بزرگوار، در موارد بسیاری در برابر فرمان‌ها و تفسیرهای پیامبر از دین و آیه‌های قرآن مقاومت نموده و رأی و باور خویش را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تحمیل می نمودند و حال آنکه مسلمانان به نص صریح قرآن، از این کار منع شده بودند.^۱

پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اختلاف درباره‌ی جانشینی آن بزرگوار شعله‌ور شد تا آنکه سرانجام، خلافت را همچون گوی رودند و در پی آن، جهان اسلام را با توفانی از اختلاف‌ها و کشمکش‌ها روبه‌رو ساختند و بالأخره با سپری شدن روزگار رسالت، لجام گسیختگی و تفسیر و توجیه‌های ناروای صحابی از دین و قرآن، شتابی پُرشتاب‌تر به خود گرفت تا بدان جا که همگان از اضمحلال و فروپاشی قرآن به عنوان سند ماندگار دین به وحشت افتاده و با رهنمودهای مولا علی علیه السلام سامانی بایسته یافت. نیز بار دیگر مسلمانان با نهادن نقطه‌ها و حرکت‌های کلمه‌های قرآنی، به مهار امواج فتنه‌ها و اختلاف‌ها در این عرصه پرداختند.

تعداد روزافزون و پر شمار قراء و اظهار نظرهای بی‌رویه و لجام گسیخته‌ی آنان پیرامون قرائت‌ها، بار دیگر کتاب خدا را با خطری بزرگ روبه‌رو ساخت تا جایی که مسلمانان با برگزیدن قرائت هفت قاری، بار دیگر به جنگ فتنه و اختلاف رفتند. در مقطعی دیگر مسلمان‌ها با تهاجم‌های گسترده به احادیث نبوی و سرازیر شدن امواج اختلاف‌ها و جعل و دش‌ها در آثار نبی اکرم صلی الله علیه و آله روبه‌رو شده و سراسیمه شدند تا آنکه سرانجام با گردآوری مجموعه‌های بزرگ حدیثی، به مهار این سیل ویرانگر پرداختند. به هر روی، صحابی و روایت و محدثین با اهتمام و پافشاری بس شگرف، با درپیش گرفتن طرق مطمئن تحمّل و نقل حدیث، به نگاهبانی و نگاهداری آثار معصومان علیهم السلام

پرداختند. در قرن چهارم نیز بر اثر اختلاف ها و کشمکش های پیش آمده میان پیروان مذاهب اهل سنت، فقها «تقلید» را به ائمه ی اهل سنت منحصر دانستند تا اختلاف ها از میان برود.^۱

می توان گفت: اختلاف در خلافت، تلاوت قرآن، احادیث و احکام فقهی، میراث نامیمون صحابی گریزان از طریقت نبوی ﷺ است که دیگران حتی پیروان اهل بیت  آن را پذیرا گشتند.

انحراف در میان پیروان صحابه، به دلیل انحراف در خلافت بوده است و اکنون این سؤال مطرح می شود که اختلاف در پیروان مکتب اهل بیت  چرا؟! با تأمل در دیدگاه های فقها، در می یابیم که فقیهی جنگ با دولتی را واجب و فقیهی دیگر حرام می داند. مجتهدی تصدّی حکومت و جریان امور را بر خود واجب و مجتهدی دیگر حرام می داند. فقیهی نماز جمعه در زمان غیبت را واجب و فقیه دیگر حرام می داند. مجتهدی شنبه را روز عید اعلام می کند، دیگری یکشنبه و دیگری دوشنبه را.

آیا از جایگاه دین و مرجعیّت دینی می توان حکم و پرسشی را چند نوع پاسخ داد؟ آیا اجتهاد تا بدان حد گسترده است که مجتهدان می توانند در پاسخ به یک مسئله، پاسخ های مختلف و گاه متضاد دهند و همه، احکام الله فی حقهم می باشد؟ یا آنکه این وضعیّت مورد رضایت شارع نیست و باید به گونه ای نهادینه شده و سامان یابند؟

آیا مقبولیّت آرای متفاوت همه ی مجتهدان در یک زمان، نتیجه اش پذیرش سخن پیروان صحابه نیست که می گویند علی و معاویه در جنگ با یکدیگر هر دو مأجورند، زیرا هر دو به اجتهاد خویش عمل نموده اند؟! آیا کتاب خدا و سنت پیامبر در این رابطه سخنی دارند؟

آیا اهل خبره می توانند جهت سامان بخشی به امور، فرد و یا مجمعی را جهت تصدّی امور دینی و دنیوی و صدور حکم و فتوا تعیین نمایند؟ آیه ها و حدیث هایی که خواهد آمد، می تواند پاسخگوی پرسش های بالا باشد.

اسلام زیباترین و کارسازترین مدل و راهکار حل اختلاف را ارائه می دهد که اگر آن را پیش گیریم، چهره ی فروزنده ی اسلام، نمایان و همگان آن را پذیرا خواهند شد.

اگر در این فرآیند به مسئله ی کاربردی «هلال» و احکام وابسته ی به آن در شریعت مقدس اسلام بنگریم و از سویی فراگرد طرح و بررسی آن در متون را مطالعه نماییم، چه چیز را شاهد خواهیم بود؟ و بالأخره پردازش این مسئله در کوران دیدگاه های سخت متلاطم دانشوران و فرهیختگان که از دیرزمان مطرح بوده است، نمایی سخت و دشوار از این مسئله را جلوه گرمی سازد. به سخنی دیگر از این همه اختلاف در امر هلال چیست و راه برون رفت از این همه سرگردانی ها و چالش های مشمژکننده کدام است؟

با استعانت از الطاف بیکران الهی و با استمداد از فیوضات و عنایات آخرین ذخیره ی هستی، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه در این دریای مواج و خروشان، با بضاعت اندک خویش، گام می نهیم. امید که صاحب شریعت در پیمایش این راه صعب العبور، یار و نگهدار از لغزش ها باشد.

﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾

✽ حرمت اختلاف در دین از دیدگاه قرآن

مدالیل و مضامین آیه های بسیاری از اختلاف در دین با صراحت و تأکید تمام نهی نموده است که برخی از آن ها به شرح زیر می باشد:

﴿وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱
 ﴿إِنَّ الدِّينَ فَरَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲

۱- الکهف، ۱۰: «هر روزگار را ما را از جانب خود رحمتی عطا کن و در کارمان برای ما رشد و تعالی فراهم ساز.»

۲- الشوری، ۱۳: «آنچه را که ما ابراهیم، موسی و عیسی را بدان سفارش

کردیم این است که دین را برپا دارید و در دین، متفرق نباشید.»

۳- الانعام، ۱۵۹: «آنان که در دینشان گروه گروه شدند، تواز هیچ نظر از آن ها

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱
 ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۲
 ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعاً﴾^۳
 ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۴
 ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِثْنَا بَيْنَهُمْ﴾^۵
 ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾^۶
 ﴿وَأَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
 بَعِثْنَا بَيْنَهُمْ﴾^۷

❖ بیان آیات

قرآن شریف، آنان را که با داشتن علم، راه تفرقه و اختلاف را در پیش می‌گیرند، فزون‌خواه و ستمگر دانسته و از همانند شدن مؤمنان با اهل

نیستی. امر آن‌ها تنها با خداست. آن‌گاه خداوند آنان را به خاطر آنچه انجام می‌دهند آگاه خواهد ساخت.»

۱- آل عمران، ۱۰۳: «همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نباشید.»

۲- آل عمران، ۱۰۵: «همانند آنان که پس از آمدن بینه‌ها گروه‌ها گروه شدند و اختلاف نمودند نباشید.»

۳- الروم، ۳۱ و ۳۲: «و از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه‌هایی شدند.»

۴- الانفال، ۴۶: «از خدا و رسولش فرمانبرداری کنید و نزاع نکنید که سست خواهید شد و شوکت شما از میان خواهد رفت.»

۵- الشوری، ۱۴: «آنان، گروه‌ها نشدند، جز پس از آنکه آگاه شدند و این به دلیل وجود خوی ستمگری در میان آنان است.»

۶- البقره، ۱۷۶: «آنان که در کتاب، اختلاف نمودند در شقاوتی دور به سر می‌برند.»

۷- الحائیه، ۱۷: «آنان را در هرکاری دلایل روشن دادیم. در نتیجه آنان اختلاف ننمودند، جز پس از آنکه آگاه شدند و این به دلیل وجود ستمگری در میان آنان بوده است.»

تفرقه و اختلاف کنندگان، بر حذر می‌دارد. همچنین خداوند متعال، اختلاف کنندگان در کتاب را در شقاوتی عمیق می‌داند.

خداوند در تأکید دیگر خاطر نشان می‌نماید که همه چیز روشن و آشکار است و در نتیجه، اختلاف، عاملی جزبغی نمی‌تواند داشته باشد. از سویی دیگر، خداوند به برپایی دین، اعتصام به حبّل الله و فرمانبرداری از خدا و رسول که رمز وحدت و عدم سقوط در تفرقه و اختلاف می‌باشد، فرمان داده است و بالأخره نزاع، ره‌آوردی جز سستی و درهم شکستن شوکت مسلمانان به دنبال نخواهد داشت. از دیگر سوی، اهل تفرقه و گروه‌گروه شدگان باید بدانند که راهی جدا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برگزیده و با ایشان بیگانه‌اند. اینان در اقامه‌ی دین، اعتصام به حبّل الله و اطاعت از خدا و رسول، سهم به سزایی نداشته و چشم و گوش خود را بر آنچه آشکار است، بسته‌اند. در آیه‌های یاد شده به طور مطلق و عموم و با تأکید و صراحت هر چه تمام‌تر، هرگونه اختلاف و تفرقه‌ی در دین، نکوهش شده و ناروا دانسته شده است.

❖ حرمت اختلاف در دین از دیدگاه احادیث

دلالت‌های قطعی‌ی آیه‌های قرآن به طور مطلق و عموم، بر حرمت هرگونه اختلاف و تفرقه‌ی در دین و نهی از گروه‌گروه شدن، تکان‌دهنده و هشداردهنده است.

احادیث بسیاری نیز در این زمینه به چشم می‌خورد که در این عرصه به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت:

❖ ۱. حدیث نهی از تفرقه‌ی اُمت

حدیث نهی از تفرقه، عنوان روایتی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش‌بینی نمودند که امتشان به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً

فَاِخَذَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ،
لَتَفْرُقَنَّ اُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فَرْقَةً وَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ
فِي النَّارِ»

ذیل حدیث، دستخوش تفاوت های بسیار گشته است و شیعیان با عبارت «هُوَ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ اَنَا وَاهْلُ بَيْتِي»^۲ یا عبارت «وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعْتُ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ»^۳ آن را ذکر نموده اند.

در این حدیث شریف، پیامبر اکرم ﷺ رفتار نادرست و نابخردانه ای امت های پیشین را در فرقه فرقه شدن خاطر نشان نموده و از تکرار ناخوشایند و بیشتر همین روند در میان امت خویش شکوه می نمایند و یادآور می شوند که چه در امت های گذشته و چه در میان امت اسلام، تنها یک طایفه اهل

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲: «یهود به هفتاد و یک فرقه، گروه گروه شدند، یک فرقه در بهشت و هفتاد فرقه در آتش اند. نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت اند. سوگند به آن کسی که جان محمد در دست اوست، امت من، به هفتاد و سه فرقه، گروه گروه خواهند شد، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه در آتش خواهند بود.» این روایت در دیگر جوامع روایی اهل سنت همانند: مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، ج ۲، ص ۳۳۲؛ سنن الترمذی (م ۲۷۹ ق)، ج ۴، ص ۱۳۴ و المستدرک علی الصحیحین (حاکم نیشابوری، م ۴۰۵ ق)، ج ۱، ص ۱۲۸ آمده است. در انتهای اسناد آن، اصحابی همچون ابوهریره، ابودرداء، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، انس بن مالک، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابوامامه و ائله نقل می کنند. همچنین شیخ کلینی (این حدیث را از قول امام باقر ﷺ نقل می کند) [الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴]. اخباری را که علامه ی مجلسی (در کتاب بحار الأنوار راجع به این مطلب از کتب امامیه و جوامع حدیث اهل سنت با طرق و اسانید مختلف ضبط کرده و گرد آورده است به پنجاه و چند خبر می رسد. [رک: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶ تا ۳۶۲]

۲- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴.

۳- الأمالی (للطوسی)، ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

نجات خواهند بود و بقیه در آتش می‌باشند. این، حدیث گویایی است که از منظر آن حضرت، تنها یک گروه در اسلام مقبولیت داشته و پذیرفته می‌شود و دیگر گروه‌ها به دلیل تفرقه و جدا شدن از اهل حق، مردود و اهل آتش‌اند.

به سخنی دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این عرصه، فرقه‌های پدید آمده در میان امت‌های گذشته و اسلام را به فرقه‌های مجاز و غیرمجاز در اختلاف و تفرقه تقسیم ننموده‌اند، بلکه همه را جز فرقه‌ی ناجیه، مردود می‌شمارند؛ بنابراین جز فرقه‌ی ناجیه، دیگر فرق، تحت هر عنوانی اختلاف نمودند و از پیکره‌ی فرقه‌ی ناجیه جدا شدند، از دید پیامبر صلی الله علیه و آله مردود و مطرود می‌باشند. ناگفته نماند که فرقه‌ی ناجیه هم هیچ بهانه و مجوز و رجحانی برای اختلاف در هیچ یک از مسائل اسلام (به شرحی که خواهد آمد) را ندارند و در صورتی که این گروه هم شعبه شعبه و فرقه فرقه شدند، جز فرقه‌ی حق از آن‌ها، دیگر فرق نیز در آتش خواهند بود. پیامبر در وصف فرقه‌ی ناجیه فرموده‌اند:

«أُبَشِّرُ بِأَعْلَى أَنْتَ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ»

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ

عَنْهَا هَلَكَ»^۱

بی‌شک فرقه‌های اسلامی، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکل گرفتند؛ زیرا در زمان آن حضرت، هیچ‌کس مجالی برای اختلاف نمی‌یافت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله با هر آنچه صفوف فشرده‌ی مسلمانان را از یکدیگر جدا می‌نمود، سخت مقابله می‌کردند.

با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جاه طلبان برای به دست گرفتن زعامت مسلمانان بر خلیفه‌ی منصوب و برحق پیامبر، یعنی علی علیه السلام تاختند و پیش از آنکه آن بزرگوار، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک بسپارند، زعامت را به طور ناروا

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۴.

۲- مناقب اهل البیت (ابن المغازلی)، ص ۲۰۲ تا ۲۰۴. ابن مغازلی با چند سند و احمد بن حنبل در مسند خود، این روایت را با الفاظ و سندهای مختلف نقل کرده‌اند.

از وی ربوده و بزرگ‌ترین فاجعه‌ی تاریخ را که زیربنای همه‌ی فجایع پس از آن بود، رقم زدند. از آن پس، مسلمانان به دلیل اختلاف‌های سهمگین، به فرقه‌های بسیار و گوناگون قسمت شدند.

فرقه‌ی ناجیه، پیروان اهل بیت علیهم‌السلام، جانشینان برحق رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند که با تمسک به کتاب خدا و اهل بیت علیهم‌السلام زمینه‌ای برای اختلاف و تفرقه (به شرحی که خواهد آمد) در میان آنان بر جای نخواهد ماند.^۱

آنچه را که فرقه‌ی ناجیه در زمینه‌ی خلافت و دیگر مسائل در اصول و فروع، مدعی است، همه در منابع اول و معتبر پیروان صحابه مشهود و قابل اثبات است. آیا وجود اختلاف‌های بسیار در اصول و فروع و انبوهی از فتاوی متضاد و متناقض^۲ و بالأخره وجود پیروان بسیار و متفرق برای هر قول و مرام، از مصادیق بارز تفرقه‌ی در امت به شمار نمی‌رود؟

اختلاف یهود و نصاری در پیروی حضرت موسی و عیسی و تحریف‌ها و بدعت‌هایی را که اینان در دینشان به وجود آوردند و به فرقه‌های گوناگون قسمت گردیدند، در قرآن کریم و تاریخ آمده و هشدار دهنده است. مع‌الأسف، علی‌رغم هشدارهای رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بزرگانی از صحابه و نیز

۱- این عبارت که به صورت متواتر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است، در صحاح سته نیز مشهور است که حضرت فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَخَذَهُمَا أَغْظَمُ مِنَ الْآخِرِ وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي عِثْرَتِي». جهت اطلاع از مصادر روایت رک: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۷۵-۳۷۶ و ج ۱۸، صص ۲۶۱-۲۸۹ و ج ۲۴، صص ۱۶۱-۲۳۶ و ج ۳۳، صص ۳۹-۵۰.

همچنین مرحوم میر حامد حسین هندی تمامی مجلّات ۱۸ تا ۲۱ کتاب شریف عقبات الانوار را به بحث پیرامون سند و دلالت این حدیث اختصاص داده است.

۲- رک: عنوان «راز اختلاف فتاوی فقها در امر هلال و احکام مترتب بر آن».

برخی از زعمای دین در طول تاریخ، همین رویه را در پیش گرفتند و در پی آن، مسلمانان همانند یهود و نصاری، به فرقه‌های گوناگون قسمت گردیدند. نتیجه آنکه تنها راه‌هایی از اختلاف و تفرقه، بازگشت به قرآن و سنت و سیره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکشان علیهم السلام می‌باشد و در این صورت است که دلیل و انگیزه‌ای برای اختلاف و تفرق در هیچ زمینه‌ای نخواهد بود و هرگاه اختلافی هم پدید آمد، با راهکارهایی که اسلام ارائه می‌دهد، اثری از اختلاف برجای نخواهد ماند.

اگر نفاق و اختلاف گروهی از صحابه و زعمای دین نبود، همه‌ی مسلمانان در صراط مستقیم حق بودند و به ده‌ها فرقه و مذهب تقسیم نمی‌شدند و از سویی یافتن فرقه‌ی ناجیه، سخت و دور از دسترس نبود.

❖ ۲. حدیث بیان گزینه‌های قابل تصور برای اختلاف

حدیث زیرگزینه‌های مردود و مقبول را این‌گونه برمی‌شمرد:

«تُرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرُدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْأَمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءُهُمْ جَمِيعاً وَاللَّهُمَّ وَاحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ. أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْاِخْتِلَافِ قَاطِعاً؟ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَاثَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَاماً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ؟ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَقَالَ: «فِيهِ نَبِيَّاتٌ كُلِّ شَيْءٍ» وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً»^۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸: «دعوا بی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می‌برند که بارای خود حکمی صادر می‌کند. پس همان دعوا

* مفاد حدیث

در اسلام از اختلاف در دین و گروه گروه شدن به هر صورتی که باشد، هر چه تمام تر نهی شده است و هیچ محمل و گزینه‌ی صحیحی برای آن نمی‌توان تصوّر نمود. امیر مؤمنان (علیه السلام) در این حدیث، خاطرنشان می‌نمایند که باور و پذیرش اختلاف در دین، دارای هیچ توجیه شرعی نمی‌باشد و بلکه پذیرش ناخواسته‌ی گزینه‌هایی است که برای هیچ کس پذیرفتنی نیست.

در این حدیث شریف، اختلاف به کلی مردود می‌گردد و جایی برای تقسیم اختلاف به اختلاف خوب و بد باقی نمی‌ماند. به بیانی دیگر، امام (علیه السلام) برای اختلاف، دلیل و علت موجّهی را باور ندارند، حتی اگر اختلاف، به دلیل اجتهاد صحیح باشد.

توجه به گزینه‌های زیر گویاست:

۱. اختلاف را خدا فرمان داده باشد و در نتیجه، اختلاف، فرمان برداری

از او به شمار آید!

۲. خداوند از اختلاف نهی نموده باشد، از این رو، اختلاف نافرمانی از

را نزد دیگری می‌برند که او درست بر خلاف رأی اوّلی حکم می‌دهد. سپس همه‌ی قضات نزد رئیس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرده، جمع می‌گردند. او رأی همه را بر حق می‌شمارد!

در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است؛ آیا خدای سبحان، آن‌ها را به اختلاف، امر فرمود که اطاعت کردند یا آن‌ها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آن‌ها استمداد کرده است؟ آیا آن‌ها شرکاء خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت می‌دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم» و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» و یادآور می‌شویم که: بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد، اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.»

او قلمداد گردد.

۳. چون دین خدا ناقص است، خداوند به کمک اهل اختلاف برای تمام نمودنش در خواست کمک نماید!

۴. اهل اختلاف، شریکان خدایند، آنان می‌گویند و خدا راضی می‌شود!

۵. خداوند، دین تمامی را فرستاده، ولی پیامبر در تبلیغ و ادایش کوتاهی نموده است!
فشرده اینکه:

«خداوند به اختلاف فرمان نداده، بلکه از آن نهی نموده است. نه دین خدا ناقص می‌باشد و نه کسی شریک خداست و پیامبر نیز در تبلیغ و ادای دین خدا، کوتاهی ننموده است.»

در آخر، علی علیه السلام بر همه‌ی گزینه‌ها، جز گزینه‌ی دوم، خط بطلان کشیده است و چنین سخن سرایی می‌نماید: خداوند سبحان می‌فرماید: «مادر کتاب، چیزی را فروگذار نکردیم»؛ «در آن، بیان هر چیز است» و نیز خداوند یادآور می‌شود که: «برخی از کتاب برخی دیگر را تصدیق می‌نماید و اختلافی در آن نیست» و آن‌گاه می‌فرماید: «اگر قرآن از نزد غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.»

در گفتار امام علیه السلام از اینکه دو حاکم پیرامون یک موضوع، دو گونه و بر خلاف یکدیگر حکم نموده‌اند و نیز از اینکه گمارنده‌ی آن‌ها، هر دو حکم را تنفیذ نموده است، نکوهش و ابراز شگفتی شده است و سپس بیان می‌دارند که این رویه با توجه به اینکه خدا، پیامبر و کتاب آن‌ها یکی می‌باشد، سازگاری ندارد.

معنای این گفته آن است که چون خدا، پیامبر و کتاب شما یکی است، حاکمان هرگز مجاز نیستند برای یک قضیه، چند حکم بنمایند و دوگانگی، پذیرفتنی نیست. مطلبی که به طور متواتر در قرآن و سنت و برخی از ادله‌ی پیش رو مورد تأکید قرار گرفته است، این می‌باشد که پاسخ هر حکمی به نص

یا ظهور، در اسلام آمده است که هر حاکم و مجتهدی باید آن را بشناسد. البته نیافتن حکمی دلیل عدم وجود آن در دین نیست و سخن سزاواری نخواهد بود اگر گفته شود: در مواردی حکمی از سوی شارع نرسیده است و باید به اصول عملیه مراجعه نمود!

* ره آورد

آیات، احادیث، (عمومات أدله) ملاک ها و مذاق شارع به گونه ای متوفّر و گویاست که اجازه ی کم ترین اختلاف را تحت هیچ عنوانی به کسی نمی دهد؛ خواه اختلاف به صورت فتواهای گوناگون باشد یا در احکام قضایی، در اصول باشد و یا فروع و....

شیوه ی فقها در عصر حضور ائمه علیهم السلام و شیوه ی متقدّمان طی چند قرن، بیانگر این حقیقت مسلم می باشد و حتی حدیث ضعیفی نیز در جواز اختلاف به چشم نمی خورد.

* ۳. حدیث بیان راهکار رفع اختلاف

«وَأَجْعَلْ أَعْوَانَهُ خِيَارَ مَنْ تَرْضَى مِنْ نُظَرَائِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَأَهْلِ الْوَرَعِ وَالتَّصَبُّحَةِ لِلَّهِ وَلِعِبَادِ اللَّهِ لِيُنَظَّرَهُمْ فِيمَا شُبِّهَ عَلَيْهِ... ثُمَّ حَمَلَةُ الْأَخْبَارِ لِأَطْرَافِكَ قُضَاءٌ مَجْتَهِدٌ فِيهِمْ نَفْسُهُ لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَا يَتَدَابَرُونَ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنَّ الْاِخْتِلَافَ فِي الْحُكْمِ إِضَاعَةٌ لِلْعَدْلِ وَغَرَّةٌ فِي الدِّينِ وَسَبَبٌ مِنَ الْفُرْقَةِ وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ مَا يَأْتُونَ وَمَا يُنْفِقُونَ وَأَمْرٌ بِرَدِّ مَا لَا يَعْلَمُونَ إِلَى مَنْ اسْتَوْدَعَهُ اللَّهُ عِلْمَ كِتَابِهِ وَاسْتَحْفَظَهُ الْحُكْمَ فِيهِ فَإِنَّمَا اخْتِلَافُ الْقُضَاةِ فِي دُخُولِ الْبُعْيِ بَيْنَهُمْ وَاسْتِفَاءِ كُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ بِرَأْيِهِ دُونَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ وَلَا يَتَّبِعُهُ لَيْسَ يَصْلُحُ الدِّينَ وَلَا أَهْلُ الدِّينِ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ عَلَى الْحَاكِمِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَثَرِ وَالسُّنَّةِ فَإِذَا أَعْيَاهُ ذَلِكَ رَدَّ الْحُكْمَ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنْ غَابَ أَهْلُهُ عَنْهُ نَظَرَ غَيْرَهُ مِنْ فُقَهَاءِ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ لَهُ تَرْكُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ

وَلَيْسَ لِقَاضِيَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْمِلَّةِ أَنْ يَقِيمَا عَلَى اخْتِلَافٍ فِي الْحُكْمِ دُونَ مَا رَفَعَ ذَلِكَ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ فِيكُمْ فَيَكُونُ هُوَ الْحَاكِمُ بِمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ثُمَّ يَجْتَمِعَانِ عَلَى حُكْمِهِ فِيمَا وَاَفَقَهُمَا أَوْ خَالَفَهُمَا فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا بِأَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا وَاسْتُثْبِتَ إِلَى قُضَاةٍ بُلْدَانِكَ فَلْيَرْفَعُوا إِلَيْكَ كُلَّ حُكْمٍ اخْتَلَفُوا فِيهِ عَلَى حُقُوقِهِ ثُمَّ تَصَفَّحْ تِلْكَ الْأَحْكَامَ فَمَا وَاَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ وَالْأَثَرِ مِنْ إِمَامِكَ فَأَمْضِهِ وَاحْمِلْهُمْ عَلَيْهِ وَ مَا اسْتَبَدَّ عَلَيْكَ فَاجْمَعْ لَهُ الْفُقَهَاءَ بِحَضْرَتِكَ فَتَاظِرْهُمْ فِيهِ ثُمَّ أَمْضِ مَا يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ أَقَاوِيلُ الْفُقَهَاءِ بِحَضْرَتِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ كُلَّ أَمْرٍ اخْتَلَفَ فِيهِ الرَّعِيَّةُ مَرْدُودٌ إِلَى حُكْمِ الْإِمَامِ...»

در این گفتار، امیرالمؤمنین (ع) بیزاری خویش را از پدیده‌ی اختلاف و پیامدهای آن ابراز داشته و آن را با بیان‌های گوناگون، به شرح زیر سخت نکوهش می‌نماید:

• اختلاف در حکم، ضایع نمودن عدالت، فریبکاری در دین و سبب تفرقه است.

• خداوند، حکم همه چیز را بیان فرموده است؛ بنابراین سببی برای اختلاف نیست و آن‌گاه خاطر نشان می‌نماید که تنها دلیل اختلاف میان قضات، خوی ستمگری و خودرایی آنان می‌باشد.

• با اختلاف، کار دین و اهل دین سامان نخواهد گرفت و امام (ع) یادآور می‌شوند که این دین، همواره اسیر دست‌های اشراری بوده است که از روی هوی با آن رفتار نموده و با آن دنیاطلبی نموده‌اند.

امیربلاغت و حکومت، خطاب به مالک اشتر، افادات زیر را برای وحدت رویه‌ی میان قضات و رهایی از اختلاف و تفرقه، ارائه می‌دهند:

۱. هر قاضی باید از دستیارانی همانند خود بهره‌مند باشد تا در رویارویی با شبهه و به منظور کشف حقیقت، با آنان مناظره نماید. بی‌شک این خود

راهی است که قاضی می‌تواند با آن، حکم خدا را بیابد و از گرفتار آمدن در ورطه‌ی اختلاف رهایی یابد: «در کنار تو باید حاملان اخباری باشند که در منصب قضاوت در پی اختلاف و خصومت با یکدیگر در حکم خدا و سنت رسول خدا ﷺ نباشند.

۲. حاکم بایستی با توجه به اثر و سنت حکم نماید و در صورتی که حکمی را نیابد، باید آن را به اهلش (امام) برگرداند. در صورتی که امام، غایب باشد، حاکم باید با فقهای دیگر مناظره نموده و نباید این شیوه را رها کند.

۳. برای دو قاضی که اهل ملت اسلام باشند، روانیست که در حکمی اختلاف نموده و دورای متفاوت پیرامون یک موضوع دهند، بلکه باید آن حکم نزد ولی امر برده شود. در این هنگام ولی امر نسبت به آنچه خدا به او تعلیم داده است، حاکم خواهد بود و باید هر دو قاضی، حکم او را بپذیرند؛ خواه حکم دو قاضی موافق حکم ولی امر باشد یا مخالف.

آن‌گاه امام علی علیه السلام در فرازی دیگر، مالک را به عنوان نمونه‌ای عینی، به روشی راهنمایی می‌کند که با توجه به آن، اختلافی بر جای نخواهد ماند:

«به قضات شهرهای بنویس که در هر حکمی که آنان با یکدیگر اختلاف دارند، آن را به سوی تو آورند، آن‌گاه تو آن احکام را با دقت بررسی کن، پس هر حکمی که با کتاب خدا، سنت پیامبرش و اثری از امامت، موافق است امضا کن و قضات را به عمل به آن، وادار ساز و هر چه را که بر تو مشتبه باشد، فقها را در حضورت گردآور و با آنان پیرامون آن مناظره کن و هر چه را که گفته‌های فقهای در حضورت بر آن اجتماع نمودند، امضا نما.»

نتیجه آنکه فقها و قضات نمی‌توانند در احکام و آرای خویش، با یکدیگر اختلاف داشته باشند. امام علیه السلام هم پدیده‌ای به نام اختلاف را نامشروع و نادرست دانسته و هیچ محملی را برای آن نمی‌پذیرند و بالأخره با راهکاری که آن بزرگوار ارائه می‌دهند، اثری از اختلاف بر جای نخواهد ماند:

- حاکم در گام نخست، باید با مراجعه‌ی به قرآن، سنت و امام، حکم را بیابد و در صورت غیبت امام و وجود شبهه یا اختلاف، بایستی از راه

مناظره‌ی با فقها، حکم خدا را دریابد.

- در صورتی که قضات، پیرامون موضوعی حکم‌های گوناگون صادر نموده و بایکدیگر اختلاف داشته باشند، حکم هیچ‌یک وجاهت شرعی ندارد، بلکه قضات باید احکام را برای گمارنده‌ی خویش ارسال نمایند و ایشان نیز با فراخوانی فقها، پیرامون آن احکام مناظره نموده و هر حکمی را که موافق با کتاب خدا، سنت پیامبر و اثر امام دید، امضا و قضات را نسبت به عمل به آن، وادار نماید.

* ارمغان سخن

اسلام همه‌ی مسائلی را که به گونه‌ای با سرنوشت انسان‌ها و خوشبختی و بدبختی آن‌ها مرتبط و مایه‌ی قوام و دوام امت به شمار می‌رود، بیان نموده است و برای هر چیز از جمله پدیده‌ی اختلاف، دارای راهکار و متد می‌باشد. بنابراین هیچ چیز از دید تیزبین دین پوشیده نمانده و آنچه را خداوند و رسولش بیان نموده‌اند، همه ملزم به متابعت بوده و حق هیچ‌گونه سرپیچی یا گزینش راه دیگری را ندارند. به گفتاری دیگر، تنها آنچه از حق و حق مطلق، یعنی خداوند و آفریدگار هستی و انسان‌ها ریشه می‌گیرد، پذیرفتنی است و هر چه جز این باشد، گمراهی، باطل، مردود و مطرود خواهد بود:

﴿قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ

مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۱

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^۲

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ

۱- البقره، ۱۲۰: «بگو: بی تردید هدایت واقعی همان هدایت خداست. و اگر پس از دانشی که تو را حاصل شده از هوس‌های آنها پیروی کنی در برابر خدا هیچ سرپرست و یاورى نخواهی داشت.»

۲- البقره، ۱۴۷: «[تغییر قبله] فرمان حقى از جانب پروردگار توست، پس مبدا که از تردیدکنندگان باشی.»

صَلِّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١﴾
 ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟﴾
 ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
 الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۲

راه‌ها، روش‌ها، مذهب‌ها، فرقه‌ها، تحزب‌ها و تشکل‌های مغایر با دین و آمیخته با اختلاف، همگی باطل هستند و راه حق و مجاز، تنها و تنها تمسک و تعبد به کتاب خدا، سنت پیامبر ﷺ و سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام خواهد بود.

* حرمت اختلاف در احکام، خاص اختلاف در احکام قضایی نیست

با توجه به ادله‌ی گذشته و این حدیث شریف، ممنوعیت و حرمت اختلاف، خاص احکام قضایی نیست، بلکه اختلاف و تفرقه‌ی در دین، به هر صورتی از جمله در احکام و در مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی، هلال، معاملات و... نیز روا نخواهد بود؛ به این معنا که نمی‌توان گفت: اختلاف و تخصم در غیر احکام قضایی جایز است و موجب ضایع شدن عدل، فریبکاری در دین و سبب تفرقه نخواهد شد!

• آیا اختلاف در غیر احکام قضایی، ریشه در خوی ستمگری و خودرایی اختلاف‌کنندگان ندارد؟

• آیا اختلاف در غیر احکام قضایی، سبب اصلاح دین و اهل دین خواهد شد؟

در کلام امام علی علیهم‌السلام مناط‌ها و ملاک‌هایی که برای نامشروع بودن

۱- الزمر، ۴۱: «ما این کتاب را به حق برای [هدایت] مردم بر تو نازل کردیم. پس

هر کس هدایت پذیرد به سود خود اوست و هر کس بیراهه رود، تنها به زیان خودش گمراه می‌شود و تو بر آنها نگهبان نیستی.»

۲- یونس، ۳۲: «پس آن خدای یکتا، پروردگار حقیقی شماست، و از حق که بگذری جز ضلال چیست؟ پس به کجا منحرف می‌شوید؟»

۳- الأحزاب، ۳۶: «هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول، حکم کنند اراده و اختیاری نیست که رأی خلافی اظهار نمایند.»

اختلاف بیان گردیده است، کلی می باشد و اختصاص به احکام قضایی ندارد، بلکه در تفسیر و بیان آیات، احادیث و مسائل فقهی نیز نمی توان و نباید اختلاف نمود. با این ادله ی واضحه، آیا مجتهدی می تواند حکم به حلیت چیزی بدهد و مجتهدی حکم به حرمت آن؟! آیا مجتهدی می تواند حکم به وجوب نماز جمعه در زمان غیبت دهد و مجتهدی دیگر حکم به حرمت آن؟

❖ ۴. حدیث بیان پیامدهای ناگوار وجود دو امام در یک زمان

عن الامام الرضا علیه السلام: «فَإِنْ قِيلَ قَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ؟ قِيلَ لِعَلِّ مِنْهَا: أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَتَدْبِيرُهُ وَالْاِثْنَيْنِ لَا يَتَّفِقُ فِعْلُهُمَا وَتَدْبِيرُهُمَا وَذَلِكَ إِنَّا لَمْ نَجِدْ اِثْنَيْنِ إِلَّا مُخْتَلِفِي الْهَمِّ وَالْإِرَادَةِ فَإِذَا كَانَا اِثْنَيْنِ ثُمَّ اخْتَلَفَتْ هِمْمُهُمَا وَإِرَادَتُهُمَا وَكَانَا كِلَاهُمَا مُقْتَرَضِي الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِنْ صَاحِبِهِ فَكَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ اخْتِلَافٌ لِحُلُقٍ وَالتَّشَاجُرُ وَالْفَسَادُ ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدٌ مُطِيعاً لِأَحَدِهِمَا إِلَّا وَهُوَ عَاصٍ لِلْآخَرِ فَتَعُمُّ الْمَعْصِيَةُ أَهْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ السَّبِيلُ إِلَى الطَّاعَةِ وَالْإِيمَانِ وَيَكُونُونَ أُنْمَا أَتَوْا فِي ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الصَّانِعِ وَالَّذِي وَضَعَ لَهُمْ بَابَ الْاِخْتِلَافِ وَسَبَبَ التَّشَاجُرِ إِذْ أَمَرَهُمْ بِاتِّبَاعِ الْمُخْتَلِفَيْنِ وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ كَانَا إِمَامَيْنِ لَكَانَ لِكُلِّ مِنَ التَّضَمُّعَيْنِ أَنْ يَدْعُوا إِلَى غَيْرِ الَّذِي يَدْعُو إِلَيْهِ الْآخَرُ فِي الْحُكُومَةِ ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِأَنْ يَتَّبِعَ صَاحِبُهُ مِنَ الْآخَرِ فَتَبْطُلُ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ وَالْحُدُودُ»

امام رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که: «چرا در یک زمان نمی تواند بیش از یک امام باشد؟» علت هایی را بدین شرح بر می شمرد:

۱. «فعل و تدبیر امام واحد، مختلف نیست، ولی فعل و تدبیر دو امام، مختلف است. با وجود دو امام، همت ها و اراده ی آن ها هم گوناگون خواهد

بود و چون مفترض الطاعة می باشند و هیچ یک در اطاعت، اولی از دیگری نیست، اطاعت از هرامام، معصیت امام دیگر را در پی خواهد داشت. در نتیجه‌ی این وضعیّت، اختلاف خلق، تشاجر و فساد پدیدار گشته و همه‌ی زمینیان گناهکار خواهند بود و در این رهگذر، راهی به ایمان و طاعت نخواهد بود. همگی این رخدادها، پیامد فرمان صانع به پیروی دوفردی است که با هم اختلاف دارند و خود صانع، زمینه ساز اختلاف و تشاجر در میان مردم می باشد.»

* بیان

در این فراز، هرگونه اختلاف، ناروا و مشروعیت آن با تحلیل های عقلی ناممکن تلقی شده است؛ چون امامی، تصمیم بر جنگ می گیرد و جنگیدن را بر همه واجب می کند و امامی دیگر جنگ را به مصلحت ندانسته و جنگیدن را حرام می نماید.

یکی از دو امام، حکم به کشتن کسانی می نماید که در چند استان دست به شورش زده اند و امامی دیگر برخورد مسلحانه با آنان را به مورد ندانسته و اجابت خواسته های شورشیان و کنار آمدن با آنها را به مصلحت می داند. یکی از دو امام، توسعه ی صنایع و تولید و صادرات صنعتی را راهگشای مشکلات مملکتی می داند و امامی دیگر توسعه ی کشاورزی و تقویت و تجهیز منابع کشاورزی را گره گشای مشکلات مملکتی می داند.

مردم در این صورت، با همت ها و اراده های گوناگون از سوی دو امام مواجه خواهند شد و می دانند که از هر کدام اطاعت کنند، دیگری را معصیت نموده اند و بالأخره دو امام، با یکدیگر تشاجر و نزاع نموده و مردم نیز به پیروی از دو امام، چنین خواهند نمود.

بی شک ادامه ی این رویّه، به فساد ملک و ملت منجر خواهد شد. به سخن دیگر در یک زمان نمی تواند دو امام بر مردم حجّت باشند و نیز نمی توان سخن متفاوت هر دو را حجّت دانست؛ زیرا حق، یکی است و جز آن، باطل

خواهد بود.^۱

۲. «اگر دو امام در یک زمان باشند و هریک حکمی متفاوت با حکم امامی دیگر پیرامون یک موضوع بنماید، هریک از متخاصمین می تواند خصم خود را به حکم امامی دیگر فراخوانده و حکم امام دیگر را نپذیرد و حال آنکه حکم امامی بر حکم امام دیگر برتری نخواهد داشت. در چنین صورتی، حقوق، احکام و حدود باطل خواهد شد.»

* بیان

اگر امامی پیرامون معامله ای حکم به مصالحه دهد و امامی دیگر آن معامله را باطل بداند، هریک از متخاصمان حق دارد خصم خود را به حکم مورد پذیرش خویش فراخوانده و حکم امام دیگر را نپذیرد. در احکام و حدود نیز چنین خواهد بود.

نتیجه آنکه راه درست آن است که در هر زمان، فقط یک امام باشد و با توجه به دو حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام، که پیش از این گذشت، همه چیز باید با زعامت امام واحد سامان دهی شود و چنانچه امام، غایب باشد، راهکار دیگری برای پدیدار نشدن اختلاف بیان فرمودند که بیان شد.

به فرموده ی قرآن، نتیجه ی قهری وجود دو آلهه، فساد آسمان و زمین^۲ و به فرموده ی امام رضا علیه السلام، نتیجه ی قهری وجود دو امام، اختلاف خلق و تشاجر و فساد، خواهد بود. نیز به حکم عقلا، تعدّد زعیم و والی در یک اقلیم، ره آوردی جز فساد و درهم ریختگی نخواهد داشت.

نکته ی قابل توجه این است که اگر اخلاص های یاد شده در گفتار امام علیه السلام، با حضور دو امام معصوم، گریزناپذیر باشد، با بودن دو مجتهد غیر معصوم به عنوان حاکم و مرجع در یک زمان، البته اخلاص های بیشتری پدیدار خواهد گشت.

۱- یونس، ۳۲.

۲- الانبیاء، ۲۲.

به سخنی دیگر، اگر در یک زمان، دو امام معصوم نتوانند تصدی حکومت و مرجعیت دینی را بر عهده بگیرند، دو پیشوای غیر معصوم در مجاز نبودن اولی ترزند. بنابراین، آنچه امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا^ع به عنوان علل عدم وجود دو امام در یک زمان بر شمرده اند، در هر انسان و مجتهد غیر معصوم هم موجود خواهد بود و در نتیجه نباید بیش از یک زعیم، متولی امر دین باشد و از زبان دین سخن گوید.

از سوی دیگر هیچ محملی نیز برای صحت فتوای مختلف و متباین و اعتبار حجیت برای همه‌ی آن‌ها نمی‌توان یافت، وگرنه اوضاع و شرایط به گونه‌ای خواهد شد که در بیان‌های اعجاز گونه‌ی امیرالمؤمنین^ع و امام رضا^ع بیان گردید و اکنون در زمان خود، شاهد آنیم.

هرگاه زمینه‌های این علل از سوی دو امام معصوم یا چند زعیم فراهم شود، گناه، جهان گیر می‌شود و راه اطاعت و ایمان بسته، باب اختلاف و تشاجر گشوده شده و حقوق، احکام و حدود، باطل خواهد شد.

اشکال

امام، معصوم می‌باشد و آنچه می‌گوید از جانب خداست و خطا در گفته‌اش راه نخواهد داشت، بنابراین با فرض دو امام در یک زمان، اخلاقی پدید نخواهد آمد.

البته گفتن دارد که در یک زمان، گاه چندین پیامبر با وحدت و انسجام کامل ابلاغ رسالت می‌نموده‌اند؛ بنابراین مراد از دو امام در حدیث شریف امام رضا^ع، دو پیشوای غیر معصوم خواهد بود.

پاسخ

۱. به نص قرآن کریم حتی تعدد آلهه نیز امکان پذیر نبوده و موجب فساد زمین و آسمان خواهد شد و هر خدایی با خلش به سویی خواهد رفت.^۱ با توجه به این مطلب، آثار مترتبه بر وجود دو امام در یک زمان که ذکرش گذشت، دور از واقعیت نمی‌باشد.

۲. در حدیث امام رضا علیه السلام مراد از امام، امام معصوم می باشد؛ زیرا آثار مترتبه، بر دو امامی که مفترض الطاعة می باشند و هیچ یک اولی از دیگری در اطاعت نیستند، نهاده شده است. همچنین در ادامه می فرمایند: اطاعت از دستور هر امام، معصیت امام دیگر و فراگیر شدن گناه در میان اهل زمین خواهد شد و بالأخره راهی برای اطاعت دستورهای خدا و ایمان نخواهد بود. بی شک این همه آثار، تنها می تواند بر امام معصوم مترتب گردد.

گفتن دارد که دو یا چند فقیه جامع الشرائط برخی بر برخی دیگر به دلیل: علمیت، اورعیت و... اولویت خواهند داشت و از سویی دیگر، فرمان برداری از یکی کفایت نموده و موجب معصیت دیگری نخواهد بود.

۳. پیامبران علیهم السلام در عصر واحد نیز همه از یک کتاب و یک پیامبر پیروی می نموده اند و گرنه اختلاف در میان آنان به فرموده ی امام رضا علیه السلام، گریزناپذیر خواهد بود. به عنوان مثال، حضرت یعقوب و یوسف، گرچه در یک زمان، هر دو پیامبر بوده اند، ولی یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام ولایت داشته است. نیز می توان گفت هر پیامبری در جایی خاص و نه در جایی که پیامبری دیگر بوده، ابلاغ رسالت می نموده است.

۴. اصل در لسان أدله بر این است که مراد از امام، امام معصوم می باشد و با قرینه ی واضح، بر غیر معصوم دلالت خواهد نمود.

۵. همین که در هر زمان یک امام منصوب بوده است نه دو امام، دلیل بر این است که ترجیحی برای نصب دو امام نمی باشد.

۵. حدیث نفی اختلاف در دین

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ قَوْمًا رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «إِنَّ اخْتِلَافَ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» فَقَالَ: «صَدَقُوا» قُلْتُ «إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ؟» قَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبْتُ وَذَهَبُوا إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ

إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿۱﴾ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
وَيَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيَعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ
اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ ﴿۲﴾

* اگر اختلاف، رحمت باشد؛ اجتماع، عذاب خواهد بود!

اختلاف و اجتماع، دو امر متناقض و مانعه الجمع می باشند؛ بنابراین اگر اختلاف عذاب باشد، اجتماع رحمت و اگر اجتماع عذاب باشد، اختلاف رحمت خواهد بود و امر بین الامرین هم وجود ندارد.

راوی با توجه به این واقعیت اعلام می دارد که اگر اختلاف امت رحمت باشد، بی شک اجتماع آن ها عذاب خواهد بود و این گزینه ای است که امام علیه السلام نپذیرفته و اعلام می دارند که اختلاف در این حدیث، در برابر اجتماع نیست تا این نتیجه گیری درست باشد، بلکه از معنای دیگری برخوردار است که آن بزرگوار، آن را خاطرنشان می نمایند.

امام علیه السلام ضمن تأیید صدور حدیث شریف: «إِنْ اخْتَلَفَ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» از

۱- معانی الأخبار، ص ۱۷۲: به نقل از محمد بن ابی عمیر است از عبدالمؤمن انصاری، می گوید: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم که قومی روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اختلاف امت من رحمت است». ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «راست گفته اند». گفتم: «اگر اختلاف امت، رحمت است، پس اجتماع آن ها عذاب خواهد بود!» ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «آن گونه که تو و آنان باور دارید نیست. به طور قطع، رسول الله قول خداوند عزوجل را اراده نموده اند که می فرماید: «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند تا با دین آشنا شوند و هنگامی که به سوی قوم خود بازگشتند، آنان را تبرسانند، شاید آنان حذر نمایند.» [التوبه، ۱۲۲] خداوند آنان را فرمان می دهد که به سوی رسول خدا کوچ کنند و به سوی ایشان رفت و آمد داشته باشند. آنگاه فراگیرند و سپس به سوی قومشان بازگردند و به آنان آموزش دهند. خداوند اختلاف (رفت و آمد) آنان را از شهرها اراده فرموده است نه اختلاف در دین خدا را. این است و جز این نیست که دین خدا «واحد» است.»

رسول اکرم ﷺ، مراد از اختلاف در گفتار پیامبر ﷺ را تردّد و رفت و آمد از شهرها به مدینه و تعلیم معارف دین و ابلاغ آن‌ها در بازگشت به شهرهای خود می‌دانند، نه اختلاف در عقاید، احکام دین و...
آن حضرت سپس با تأکید، هرگونه اختلاف در دین را ناروا و مردود شمرده و بیان می‌دارند که دین، «واحد» است و اختلاف در دین خدا راه ندارد. در نتیجه چون اختلاف اُمت از نظر امام علیّه نباید وجود داشته باشد، اجتماع اُمت، رحمت خواهد بود نه عذاب.

* حکم اختلاف در مباحثات و مذاکرات دینی چیست؟

مذاکره‌ی دینی، گفت و گو، نقد و مباحثه برای رسیدن به واقعیت و حقیقت، اختلاف در دین و ابراز برداشت‌ها و بیان‌های گوناگون از دین نیست، بلکه این شیوه، کارسازترین شیوه‌ها برای دریافت و فراگیری معارف و مبانی دینی است. گفتنی است که در شریعت اسلام، به مذاکره‌ی دینی بسیار سفارش شده است و حتی از برترین کارها در شب قدر، به شمار آمده است.^۱
آنچه در این راستا قابل توجّه خواهد بود، آن است که نهی از اختلاف در دین، به معنای نفی اجتهاد نیست، بلکه به معنای منع ابراز بیان‌های گوناگون از دین پیرامون یک موضوع می‌باشد؛ زیرا آنچه حکمش در کتاب و سنت آمده است، نباید پیرامون آن اختلاف نمود و در موارد شبهه نیز باید راه مناظره با دیگر فقها را برای یافتن احکام الله و رسیدن به وحدت نظر برگزید و بالأخره اگر گفت و گو با فقها نیز به رفع اختلاف منجر نشد، دیدگاه ولیّ امر، نافذ و فصل الخطاب خواهد بود.

اجتهاد را می‌توان تلاش برای یافتن حکم واحد خدا و سنت دانست و در صورت اختلاف در آن، ولیّ امر، حاکم بلا منازع است.

نتیجه آنکه اختلاف فقها و حکام در حکمی از احکام و معارف دین، از موارد و مصادیق بارز اختلاف در دین به شمار می‌رود که در این حدیث و

۱- ۱. رک: مفاتیح الجنان، اعمال شب قدر.

أدلّه‌ی گذشته از آن نهی شده است. به گفتاری دیگر، اختلاف در عبادات، عقود، ایقاعات، احکام و در اصول و فروع، از اسلام که دین واحد است، مذاهب و آدیانی مغایر با یکدیگر جلوه‌گر خواهد کرد.

نمونه‌ی زیر در این راستا قابل توجه است:

«شافعیّه برآنند که مطلقه‌ی باینه از شوهر متوفایش مطلقاً ارث نمی‌برد؛ و حنفیه می‌گویند: مادام که عده‌اش منقضی نشده، ارث می‌برد. فتوای حنابله آن است که تا وقتی شوهر نکرده ارث می‌برد؛ مالکیت می‌گویند: ارث می‌برد، هر چند که ازدواج مکرر نموده باشد.»^۱

تأمل در موارد زیر نیز روشن‌گر خواهد بود:

«وجوب امامت و شرایط امام و حرمت عمل به رأی و قیاس، و عزل شدن فرایض، و ردّ باقیمانده به عصبه، و ارث دادن به ذوی الأرحام، و بودن ضمان جریره از موجبات ارث، و مانعیت کفر در طرف وارث و مورث، و به طور کلی در چگونگی تقسیم موارث، و همچنین در سنت و یا بدعت بودن نماز تراویح، و تثویب و تأمین، و وجوب ایثار، و وقوع سه طلاق به یک بار و باین بودن آن، و جواز مسح بر خفّین، و حرمت متعه کردن زنان، و جواز نوشیدن فقاغ، و نجاست منی، و هزاران موضوع دیگر از امور اعتقادیّه و عملیه در أبواب عبادات و معاملات و احکام که احصای آن‌ها را نتوان کرد.»^۲

❖ روش‌های رفع موارد اختلاف از دیدگاه اسلام

اختلاف در میان انسان‌ها و مسلمانان پدیده‌ای غیر قابل انکار است. مطلبی که در این راستا قابل توجه است اینکه: راهکار اسلام برای از میان برداشتن اختلاف‌ها و تفرقه‌های انبوه مسلمانان و ایجاد وحدت روئی‌ی اسلامی در میان آنان در زمینه‌ی تبیین و اجرای معارف اسلامی، چیست؟ خداوند، برای بندگانش با ارسال رسل و کتب، همه چیز را بیان نموده

۱- عول و تعصیب، ص ۹۱.

۲- همان، ص ۱۰۰.

است تا بندگان با وظایف و تکالیفشان آشنا شده و حجت بر آنان تمام شود و از جمله بهانه‌ای برای جهل به حکم خدا و اختلاف در حکم او را نداشته باشند. نوشتار زیر در این راستا گویا و پویاست:

«عالمان امامیه به استناد آیاتی از قرآن و احادیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنند که در این مدت بیست و سه سال جمله‌ی احکام دین اسلام و آنچه که در هر زمان برای انتظام و اصلاح امور معاش و معاد و تهذیب اخلاق مردم جهان تا روز قیامت لازم بوده است از جانب پروردگار عالم به وسیله‌ی جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده است و در همان زمان، کلیات و اصول احکام از صقع شامخ ربوبی به عالم شهود فرود آمد و به مردمان ابلاغ گردید و رسول گرامی صلی الله علیه و آله آن‌ها را ضمن تلاوت سوره‌های قرآن مجید و وحی الهی، به اطلاع مردم رسانید. و همچنین جزئیات و فروع احکام را که در هر زمانی محلّ ابتلاء امت بوده، به وسیله‌ی سنت که گفتار و کردار و تقریر جنابش باشد، مبین و روشن ساخت و هیچ حکمی را وا نگذاشت، مگر آنکه به وحی پروردگار آن را بیان فرمود، حتی حکم خراشی که بر بدن کسی وارد شود و هیچ‌گاه برای آن حضرت اجتهاد کردن جایز نبود و در هیچ حکمی اجتهاد نکرد، زیرا به تمامی احکام کلی و جزئی به سبب وحی الهی عالم بود و حکم هر موضوعی را حتی در موارد فقدان نصّ می‌دانست و در طول مدت رسالت، با وعظ و وعد و وعید و بیان اصول و فروع احکام، دین اسلام را کامل و نعمت را بر مسلمانان تمام گردانید و در اداء وظایف رسالت و بیان اوامر و نواهی حق تعالی دمی نیاسود و تقصیری ننمود و با ارتحال جنابش، نزول وحی و دوره‌ی صدور و تشریع احکام و وضع قوانین دینی انقطاع و انسداد پذیرفت و از آن پس، بیان فروع و جزئیات احکام و حفظ شریعت و اقامه‌ی حدود و قیام به امور و مصالح مسلمین و نگاهداری بیضه‌ی اسلام و جهاد با کفار و توسعه‌ی ممالک اسلام و حفظ حدود و ثغور آن‌ها را بر عهده‌ی امامانی قرار داد که معصوم و افضل اهل زمان خود بودند و شماره‌ی خلفا و جانشینان پس از خود را تعیین نمود و اطاعت از ایشان و معرفت آنان را بر امت مانند اطاعت

و معرفت خدا و رسول ﷺ فرض و واجب گردانید. اینک آیات و روایاتی چند که در این باره بدان‌ها تمسک شده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة، ۳]؛ بنابراین قول مشهور میان مفسرین، آیه‌ی فوق آخرین آیتی است که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است. ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الانعام، ۳۸]؛ ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل، ۸۹]؛ ﴿وَلَا زُطْظٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [الانعام، ۵۹]؛ ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل، ۴۴].

حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز که گذشت، در این زمینه صراحت دارد. آنچه ذکر شد، در نوشتار زیر با قوت ارزیابی شده است:

«کلمات فوق به صراحت می‌رساند که برای هر قضیه و فعلی در واقع و نفس الامر، حکمی ثابت انشا شده است و احکام خدا، تابع آراء مجتهدین نیست و یا به شماره‌ی آراء ایشان احکامی جعل نشده است و حکم واقعی یکی است و نیز به صراحت می‌رساند که جمله‌ی احکام دین بر پیغمبر ﷺ به وسیله‌ی وحی نازل گردیده و جنابش به همه‌ی احکام عالم بوده و در هیچ حکمی اجتهاد نکرده و با بیان و توضیح اصول و فروع احکام، حتی احکام موضوعات و اموری که در دوره‌ی رسالت به وقوع نپیوست، دین خدا را کامل و نعمت او را بر مسلمانان تمام گردانیده تا اقامت پس از رحلتش در دین اختلاف نکنند و حجت بر ایشان تمام باشد. و در اموری که می‌دانسته است که صحابه‌ی او و عالمان دین اختلاف می‌کنند، جای عذری را برای کسی باقی نگذاشته و همه را به وضوح و صراحت بیان فرموده است...

قسمتی از خطبه‌ی معروفی که پیغمبر ﷺ در حجة الوداع ایراد فرموده‌اند، این است: «مَعَاشِرَ النَّاسِ وَكُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ أَوْ

حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»؛ ... حدیث نبوی: «الْقُرْآنُ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ حَقٌّ أَرَشَ الْخَدِشَ».^۱

اختلاف در دین و از جمله در امر هلال، امری منکر و ناروا می باشد. اسلام، تدابیری اندیشیده و راهکارهایی را ارائه نموده است تا اختلافی نباشد و در صورت بروز اختلاف، از میان برداشته شود.

ناگفته نماند که اختلاف، برداشت ها و سلیقه ها در زمینه های عقاید، مبانی دینی و احکام، هنگام مراجعه به کتاب و سنت، گاه امری طبیعی و گریزناپذیر است که راهکارهای ارائه شده در این زمینه، کارساز خواهد بود. در بحث اختلاف، همواره باید دو نکته مد نظر باشد:

الف. دین اسلام دینی روشن و بدون ابهام و ابهام است، به گونه ای که اگر فردی صلاحیت دار با فکری سلیم، جوای می معارف اسلام باشد، می تواند به راحتی و به گونه ای روشن و بدون ابهام و ابهام، معارف اسلام را در هر زمینه، از کتاب و سنت دریافت نماید، البته اگر ارتباط با قرآن و مآثورات در حد کفایت و لزوم نباشد، طبیعی است که نمی توان دیدگاه های اسلام را در هر زمینه، به دست آورد.

آنان که به هر دلیل در مسئله یا حکمی از احکام اسلام اختلاف نمایند، خواه در حکم کلی باشد یا جزئی، احکام باشد یا عقاید و... کار آنان مطرود و منفور شارع است.

خداوند تأکید دارد که اختلاف کنندگان با داشتن علم و بینة اختلاف می نمایند؛ زیرا به دلیل روشن و آشکار بودن دین، انگیزه ای برای اختلاف آنان نیست:

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۲

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۵.

۲- عول و تعصیب، ص ۳۲.

۳- البینه، ۴: «و اهل کتاب پراکنده نشدند مگر پس از آنکه این دلیل روشن برایشان آمد [که پیامبر و قرآن است].»

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ﴾

ب. در صورتی که به هر دلیل مسلمانان به وحدت نظر در مسئله ای از مسائل اسلام دست نیابند و دچار تفرقه و اختلاف شوند، روش هایی برای برطرف شدن اختلاف وجود دارد که مسلمانان بایستی با توجه به این روش ها به شرح زیر، به اختلاف ها و کشمکش ها در میان خود پایان دهند:

۱. به کتاب خدا مراجعه شود

خداوند در طول تاریخ انسان ها، با فرستادن کتاب های آسمانی و از جمله قرآن، دستورها، رهنمودها و هدایت های خویش را برای انسان ها فرو فرستاده است و این نخستین راه ارتباطی و مستقیم خداوند با بندگانش می باشد. بنابراین در کشمکش ها و اختلاف ها، نخستین مرجع و محکمه برای برطرف نمودن کشمکش ها و اختلاف ها، گفتارهای خداوند در کتاب های آسمانی و قرآن است:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^۲

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^۳

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۴

۱- الشوری، ۱۴: «وَأَن هَا اخْتِلَافٌ نَكْرَدَن مَكْرَپْسَ اَز آنکِه عِلْمٌ بَرَايشَان آمَد؛

[آن هم] به صِرف حَسَد [و برتری جویی] که میانشان بود.»

۲- الشوری، ۱۰: «در باره ی هر چه اختلاف کردید، حکم آن با خداست.»

۳- البقره، ۲۱۳: «مردم [در آغاز] یک اُمت بودند؛ [که به مرور دچار اختلاف شدند] پس خداوند، پیامبران را [به عنوان] مژده رسانیان و بیم دهندگان برانگیخت و همراه آنان کتابی به حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه بر سرش اختلاف داشتند داوری کند.»

۴- النحل، ۶۴: «ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم جز به خاطر اینکه آنچه را آنان

در آن اختلاف می نمایند برایشان بیان نمایی.»

۵- آل عمران، ۱۰۳: «به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نباشید.»

۲. به دستورهای رسول اکرم ﷺ و جانشینان آن بزرگوار علیه السلام مراجعه شود خداوند سبحان، افزون بر کتاب‌های آسمانی، کسانی را نیز به عنوان پیامبر و امام، برای ابلاغ دستورها، رهنمودها و هدایت‌های خویش به سوی انسان‌ها فرستاده است تا حجت بر مردم تمام شود و دو مین مرجع و محکمه برای مردم در اختلاف‌ها و کشمکش‌ها باشند:

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾

﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۲

۳. به حاکم و فقیه جامع الشرایط مراجعه شود در حدیث بیان راهکار رفع اختلاف و شرح آن، پیرامون این مورد، به تفصیل گفت و گو شد.

✽ جواز یا حرمت اختلاف در امر هلال

در مباحث گذشته به تفصیل بیان شد که هرگونه اختلاف در دین به طور مطلق و عموم و در اصول و فروع، حرام می‌باشد. نیز گفته شد که هرگاه

۱- النساء، ۱۶۵: «پیامبرانی که مژده رسان و هشدار دهنده بودند، تا مردم را پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا دستاویزی نباشد [و حجت تمام شود].»

۲- الزخرف، ۶۳: «و هنگامی که عیسی دلایل روشن [برای آن‌ها] آورد گفت: همانا برای شما حکمت آورده‌ام و [آمده‌ام] تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید برایتان بیان کنم.»

۳- الشوری، ۱۳: «[برای شما از [احکام] دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه به تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم [این بود] که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.»

اختلافی در میان مسلمانان یا در امر دین یا مسئله‌ای دینی پدیدار گشت، باید با راهکارهایی که اسلام ارائه می‌دهد، رفع و دفع گشته و چیزی به نام اختلاف بر جای نماند.

مطلبی که در این فراز مورد گفت و گو قرار خواهد گرفت، «جواز یا حرمت اختلاف در امر هلال» و جوانب و مسائل گوناگون مترتب بر آن می‌باشد. اختلاف در هلال و احکام متوقف بر آن، مستلزم باور به وجود اختلاف‌های بسیار، آشکار و مشتمل‌کننده در مسائل و جوانب گوناگون امر هلال می‌باشد و مع‌الأسف، این واقعیت تلخ را باید پذیرفت.

در رویارویی با چنین وضعیتی، تنها دوره در پیش روی داریم که باید یکی را برگزینیم:

۱. وضعیت کنونی، مورد پذیرش و رضایت شارع مقدس است و مسلمانان در اختلاف، مأجور می‌باشند.

۲. انتساب جواز سردرگمی و اختلاف در آغاز و پایان هر ماه به شارع حکیم، قول به ظن، افترا و کذب بر شارع و وهن اوست و حرام می‌باشد و با تأکیدها و صراحت‌ها و دعاوی طرح شده از سوی شارع در این زمینه، تعارض دارد؛ بنابراین، باید تلاش نمود حکم الله را به دست آورد و به اختلاف‌ها پایان داد.

راه نخست هرگز نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ زیرا در روزگار رسول اکرم ﷺ و دیگر معصومان علیهم‌السلام و با تصدی آن بزرگواران، با پیروی از نخستین رویت هلال در هر جای ممکن و نیز با شهادت عدول و قافله‌ها از شهرهای دور و نزدیک، امر هلال سامان می‌یافته است و اختلاف قابل توجهی به گواه تاریخ و سنت و سیره، به چشم نمی‌خورد:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»

۱- الانعام، ۱۴۴: «کیست ستمکارتر از کسی که برخدا با دروغ افترا می‌بندد

تا مردم را نادانسته گمراه نماید؟»

به گفته‌ی آیه الله خویی^۱، تا پیش از عصر شیخ طوسی!، از مقوله‌ی بلاد و متقاربه و متباعده و اعتبار اتحاد آفاق یا عدم آن، سخنی گفته نشده است و حتی حدیث ضعیفی هم در این باره نیست؛ بنابراین، زمینه‌ای برای اختلاف پیرامون هلال در میان نبوده است. به دیگر سخن، هرگاه در گوشه‌ای از جهان، هلال رؤیت می‌شده است، برای بلاد دور و نزدیک معتبر بوده و اختلافی نبوده است.

نتیجه آنکه راه اول، مردود و راه دوم، تنها گزینه و گزینه‌ی حق خواهد بود و جز حق، گمراهی است:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۲

❖ سه دلیل عمده برای حرمت اختلاف در امر هلال

برای حرمت اختلاف در امر هلال، به سه دلیل عمده می‌توان استناد نمود:

۱. در عنوان «جواز یا حرمت هرگونه اختلاف در دین» ره‌آورد بحث این شد که در اسلام، هرگونه اختلافی در دین یا مسئله‌ای دینی، مؤکداً حرام می‌باشد؛ خواه اختلاف در اصول باشد یا در فروع.

امر هلال از مهم‌ترین موضوعاتی می‌باشد که در اسلام، احکام بسیاری بر آن مترتب شده است؛ از این رو، هرگونه اختلاف و تفرقه‌ی در آن، از نمونه‌های آشکار اختلاف در دین می‌باشد و نیز موجب وهن دین، درهم شکستن شوکت مسلمانان و اختلاف در احکام مترتبه‌ی بر آن خواهد بود. ناگفته نماند که نابسامانی در امر أهله و اختلاف در آن‌ها، اختلاف در مواقیت و بی‌اعتباری تقویم اسلامی را در پی خواهد داشت و حال آنکه آیات و احادیث متعددی تقویم اسلامی و اتقان و استحکام آن را تأیید می‌نماید.

از آنجا که هرگونه اختلاف در هلال، اختلاف در بسیاری از احکام دین را موجب می‌گردد، می‌توان گفت اختلاف در هلال، از مصادیق بارز اختلاف

۱- اصل گفتار ایشان، در مباحث بعدی خواهد آمد.

۲- یونس، ۳۲: «پس از حق، جز گمراهی چیست؟»

در دین می باشد و حرام است؛ بنابراین در مباحث گذشته به هرآنچه برای حرمت اختلاف در دین استناد نمودیم، می تواند دلیلی برای حرمت اختلاف در امر هلال نیز باشد.

۲. صراحت مفهوم و مضامین آیات و احادیث متعدّدی گویای آن است که هلال در راستای تنظیم مواقیت برای مردم و حج می باشد و به عبارت دیگر، أهله، تقویمی طبیعی، دقیق و منظم برای سامان بخشیدن به امور دینی و دنیایی مردم می باشد و طبیعی است که هرگونه اختلاف در آن، ناکارآمدی أهله و اخلال در امور دین و دنیای مردم را علی رغم فلسفه وجودی آن ها در پی خواهد داشت. از این مقوله به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

۳. احادیث خاصی است که وضعیّت مغشوش و نامنظم أهله را سخت بر نمی تابد و چنین رویدادی را نشانه ی شیوع گناهان و در نتیجه ی کشتن سید الشهداء، امام حسین (علیه السلام) می داند و طبیعی است که باید با جدّ و جهد بسیار، گناهان را به طاعت، و عذاب را به رحمت تبدیل نمود. احادیث مربوطه به قرار زیر می باشد:

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الْعَامَةِ فَإِنَّهُ قَدْ رَوَى أَنَّهُمْ لَا يُوقِفُونَ لَصُومٍ؟ فَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّهُ قَدْ أُحْبِثَ دَعْوَةُ الْمَلِكِ فِيهِمْ. قَالَ قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكًا يُنَادِي أَيْتُهَا الْأُمَّةُ الظَّالِمَةُ الْقَاتِلَةُ عِثْرَةَ نَبِيِّهَا لَا وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لَصُومٍ وَلَا فِطْرٍ»

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۸۹: «راوی می گوید به امام گفتم: «شما پیرامون روزه چه می فرمایید؟ چون روایت شده است که مردم موفق به روزه نخواهند شد؟» امام فرمودند: «آگاه باش این پاسخی است که به فراخوان فرشته در میان مردم داده شده است.» راوی می گوید به ایشان گفتم: «به قربانت گردم این چگونه بوده است؟» امام فرمودند: آن هنگام که مردم حسین (علیه السلام) را کشتند خداوند تبارک و تعالی به فرشته ای فرمان داد که ندا کند: «ای امت مستمکار که کشنده ی خاندان پیامبر خود بوده اید، خداوند، شما را برای روزه و فطر موفق نگرداند!»

۲. «عَنْ زَيْنٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَمَّا ضُرِبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ فَسَقَطَ رَأْسُهُ ثُمَّ ابْتَدِرَ لِيُقَطَعَ رَأْسُهُ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ أَلَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ الصَّالَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَا وَفَقَكُمْ اللَّهُ لِأُضْحَى وَلَا لِفِطْرِ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَلَا جَرَمَ وَاللَّهِ مَا وَفَّقُوا وَلَا يُوَفَّقُونَ حَتَّى يَبَارِئَا زَيْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام»

۳. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ انْتَفَخَتْ الْأَهْلَةُ تَارَةً حَتَّى يُرَى الْهَلَالُ لَيْلَتَيْنِ وَخَفِيَتْ تَارَةً حَتَّى يُفْطَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ فِي أَوَّلِهِ وَيَصَامَ لِلْعِيدِ فِي آخِرِهِ فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ حِينَئِذٍ مِنْ أَخِذِ اللَّهِ عَلَى غَفْلَةٍ فَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ مَوْتُ ذُرْعٍ يَحْتَضِفُ النَّاسَ اخْتِطَافًا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصْبِحُ سَالِمًا وَيَمُتُّ دَفِينًا»

باتوجه به مضامین سه حدیث یاد شده، دیدن ماه در دّومین شب، افطار هنگام روزه و هنگام افطار روزه بودن، بلا و بلیّه ای بزرگ شمرده شده است؛ در نتیجه آیا اختلاف های موجود در امر هلال و گاه تا سه روز و نتیجه اش محروم ماندن از فیوضات روزه ی اوّل ماه رمضان، فطر، عید قربان و... خود

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۷۰: «از زرّین نقل است که می گوید: «ابو عبد الله عليه السلام فرمود: «آن هنگام که حسین بن علی عليه السلام با شمشیر زده شد و به زمین فرو افتاد و در پی آن برای جدا نمودن سرش اقدام شد، منادی از درون عرش ندا داد که: «ای اُمّت سرگردان گمراه پس از پیامبرش! خداوند شما را برای اُضحی و فطر، موفق نگرداند!» راوی می گوید: «آن گاه ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: «ناگزیر آنان موفق نشده و موفق نخواهند شد تا انتقام خون حسین عليه السلام گرفته شود.»

۲- فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۱: «به نقل از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام است که (آن بزرگوار پس از ذکر گناهانی که مردم مرتکب می شوند) می فرماید: «هنگامی که این زمان شد، گاه ماه ها به صورت هلال دّومین شب، بلند شود تا جایی که هلال به صورت دّومین شب دیده خواهد شد و گاه پنهان می شوند تا آنجا که در روز اوّل ماه رمضان، افطار و در آخر ماه رمضان در روز عید، روزه گرفته می شود. هشدار هشدار! که در این هنگام از خداوند غفلت شود؛ همانا پس از این، مرگ همگانی است، تا جایی که مردی با سلامت بامداد نموده و در شامگاه دفن خواهد شد.»

از بلاهایی نیست که ما گرفتاران شده ایم و به راستی اگر این نعمت و بلیّه‌ای الهی و سنتی محتوم است، نباید همانند برخی از اقوام مبتلا به عذاب، برای رهایی از آن چاره‌جویی نمود؟ آیا به راستی باید وضعیت موجود را پذیرفت و کاری از پیش نبرد؟

دلالت قطعیه‌ی این سه حدیث این است که پیامد قتل امام حسین علیه السلام و برخی از گناهان، محروم ماندن از درک به هنگام صوم و فطر خواهد بود. و دلالت قطعیه دارد که این پیامدی نادرست است و حق و سزاوار، آن می‌باشد که چنین نباشد و درک صوم و فطر به هنگام باشد.

اختلاف‌های موجود در امر هلال هم که شرحش گذشت، خود عاملی برای محروم ماندن از درک صوم، فطر، لیالی متبرکه و... شده است. آیا این اختلاف‌ها نیز خود عذابی دیگر برای اُمت می‌باشد؟! آیا زعماء و حافظان دین مبین و مدافعان سنت خیر المرسلین علیهم السلام نمی‌توانند بر امواج فتنه‌ها و اختلاف‌ها فایق آمده و راهکاری یکسان و عملی برای این کار بیابند؟

فحوای قطعی دیگر این سه حدیث این می‌باشد که حق و اولی آن است که اهلّه مستور نماند و اختلاف‌ها، خود عاملی دیگر برای ازدست دادن صوم و فطر نباشد.

آیا فحوای این روایت‌ها و آیات و روایات بسیاری دیگر، این نیست که باید واقعیت و طبیعت هلال را بیابیم تا توفیق درک صوم و فطر و اُضحی را داشته باشیم؟ آیا اختلاف در ماه، مغایر با سنت و مخالف با نص نیست؟

گفتمنی است که موضوع‌های مهم و مبتلا به امروز، در عرصه‌های پزشکی، حکومتی، پولی، حقوقی و... نیز که از چنین سرنوشتی برخوردارند، کم نمی‌باشند. «فما الحيلة وما العلاج؟»

❖ نتیجه‌گیری

به راستی کدام حکم، از حکم هلال و صوم و فطر آشکارتر و کدام سنت، گویاتر از این‌هاست که ما در آن اختلاف نموده ایم؟! البته اگر ما مسلمانانی

متعبد در دین و از سالکان طریقت حق باشیم، هیچ بهانه‌ای برای اختلاف و تفرقه برای ما نمانده و همه چیز در دین روشن و آشکار است. به امید روزی که این معضل جهان اسلام و نعمت دامن‌گیر مسلمانان، با راهکار و روشی که امیرمؤمنان (علیه السلام) ارائه می‌دهند (و خواهد آمد)، سامان یابد.

چه بسیار است بدعت‌ها و حرام‌هایی که در دین رخ داده و ما با آن‌ها خو گرفته‌ایم! به امید آنکه زعمای امر دین دست از آستین به درآورند و بدعت‌های رایج و حرام‌های متداول در میان خود را به مقتضای «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۱ از دامن بزایند. همانا فقیه جامع الشرایط، حاکم بر ماست و بایستی حکم او را پذیرفت. ورد حکم آورد حکم خدا و سبک شمردن حکم خدا ورد قول معصوم (علیه السلام) می‌باشد.

آیا به راستی احکام زیر در کتاب و سنت نیامده است یا به فرموده‌ی امام حسین (علیه السلام) اختلاف در سنت، «بَعْدَ الْيَتِيَةِ الْوَاضِحَةِ»^۲ است:

- حکم اعتبار رؤیت با چشم عادی و عدم آن؛
- حکم اعتبار وحدت أفق و عدم آن؛
- ثبوت هلال با حکم حاکم یا عدم آن.

❖ گستره‌ی علل منع اختلاف

حکمت‌ها و علّت‌هایی که برای ناروا بودن اختلاف آورده می‌شود، عمومیت دارد و اختصاص به اختلاف در حکم یا امور حکومتی ندارد، بلکه مربوط به همه‌ی شئون دینی و دنیایی خواهد بود. به شرح زیر:

۱. اختلاف نداشتن پیامبران و امامان (علیهم السلام) با یکدیگر و متحد و هم‌آهنگ عمل نمودن آنان، سنت حسنه‌ای برای همه‌ی پیروان آن‌هاست. پیامبران (علیهم السلام) برخی خود کتاب آسمانی داشته و اولوالعزم

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۴.

۲- تحف العقول، ص ۲۳۸.

بودند، برخی نیز بدون هرگونه اختلافی، از پیامبران اولوالعزم و کتب آنان، پیروی می نموده اند.^۱

۲. قرآن، پاسخ گوی همه چیز است و هرچه مورد اختلاف یا مشتبّه باشد، باید به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ ارجاع گردد و از جمله اهداف نزول قرآن، تبیین حکم خدا در موارد اختلاف است.

✽ هلال، کلید وحدت جهانی مسلمانان

هلال، بشارتی آسمانی است که از یک سوشکوه، وحدت، عزّت و عظمت مسلمانان را به دنبال دارد و از سویی دیگر، سامان بخشی امور انبوه ملل و دول، و ملک و ملت و مواعید و مواقیت را در پی خواهد داشت. در صحیفه‌ی سجّادیه دعای چهل و سوّم، از این اعجوبه‌ی شگفتی ها چه زیبا سخن گفته شده است.

با افسوس فراوان باید اعتراف نماییم که هلال با دسیسه‌های استعمار نو، در دریای شناور اختلاف و نفاق روان است و نغمه‌های شوم اختلاف همانند امواج مهیب، هر لحظه او را به سویی می شکاند و این بشارت آسمانی و نظام بخش زندگی جهانیان، به پدیده‌ای تیره و تار در عرصه‌ی روابط بین الملل و جهان اسلام درآمده است. به امید روزی که با تصدّی اولیای دین و امور مسلمین، امر هلال، مجد و عظمت از دست رفته‌ی خویش را باز یابد. در مباحث آینده در این عرصه بیشتر سخن خواهیم گفت.

اگر به راهکار اسلام توجّه کنیم، اختلافی برجای نمی ماند و مردم همیشه و همواره احکام ناب و زلال الهی را دریافت خواهند نمود و هرگز شاهد تفسیرها و بیان‌ها و فتواهای متناقض و متضاد در جامعه نخواهیم بود و هیچ کس به خود اجازه نخواهد داد دین را با برداشت‌های متفاوت و سلیقه‌ای، مختلف و ناهماهنگ جلوه‌گر سازد.

نمایندگان خدا در روی زمین، در طول تاریخ، همه در پی تحقّق حاکمیت

خداوند بر روی زمین و وادار نمودن مردم به عمل به دستورهای وی در همه‌ی شئونات زندگی بوده‌اند:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۱

آن‌ها از تحقق حاکمیت انسان‌ها بر یکدیگر و اجرای قانون‌های بشری با هر عنوان و شکلی، جلوگیری می‌نمودند و جز فرمان و قانون خدا، چیز دیگری را پذیرا نبودند.

در روزگار غیبت، فقیه و حاکم جامع الشرایط، ولایت امر اسلام و مسلمانان را بر عهده دارد و همه باید مطیع و متقاد او باشند و هرگونه مخالفت و نافرمانی با او، مخالفت و نافرمانی خداوند تلقی می‌گردد.

حاکم جامع الشرایط هرگاه حکمی و از جمله امر هلال برایش مشتبه شود، باید با رایزنی با فقها و استماع استدلال‌های آن‌ها، به حکمی مبتن و محکم دست یافته و اعلام دارد و همه باید از او پیروی نمایند و هرگز نمی‌تواند حکمی دیگر، نافذ و حجت باشد.

* تلاش برای وحدت، به جای تلاش برای جواز و اباحه‌ی اختلاف

به راستی اگر حتی در یک فرع فقهی نیز اختلاف نباشد، شاهد شیرین آن همگان را کامیاب نموده و شاهد امت واحده‌ی جهانی خواهیم بود.

به گفتاری دیگر چه ضرورتی دارد که اختلاف را حتی در یک فرع فقهی بپذیریم و چرا در پی آن نیستیم که حتی در یک فرع فقهی هم اختلافی نباشد؟ آیا تحقق آن، گناه کبیره، غیر ممکن، محال و ممتنع است؟!

﴿مَا اخْتَلَفْتُ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَأَنَّهُ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةٌ﴾^۲

۱- الانعام، ۱۵۳: «هَٰمَانَا اٰیْن، رَہ رَاسِت مِن اَسْت اَزْ اَنْ، پِیروی کنید و از

دیگرها پیروی نکنید که در راه خدا دچار تفرقه خواهید شد.»

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۸۳: «دو فراخوان با یکدیگر مختلف نخواهند

شد جز آن که یکی از آن دو، گمراهی است.»

هیچ کس نباید مردم را به سوی خویش دعوت کند. مردم در حقیقت مقلدان خدا، رسول و ائمه علیهم السلام هستند و مفتیان باید معارف زلال و ناب دین را بدون اختلاف و با بیان خود ائمه علیهم السلام به مردم القاء نمایند که البته همین، سیره ی فقها در عصر حضور ائمه علیهم السلام و سیره ی متقدمان بوده است.

آیا بهتر نیست به جای تلاش بسیار و روزافزون برای توجیه و تجویز اختلاف در فتاوی متضاد و معارض، در پی تحقق و عینیت بخشیدن به راهکار شریعت برای برچیدن اختلاف و بیان واحد در احکام و معارف دین باشیم؟ «إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ»^۱

آیا روزی خواهد آمد که همه ی زعمای دین، زمام امر را به فردی اصلح، أعلم، أتقى، اوسع، اشجع و... بسپارند و بقیه مطیع، منقاد و معین او باشند؟ ناگفته نماند که در تاریخ تشیع، در موارد بسیاری همین گونه عمل می شده است و هیچ کس نیز آن را بدعت و خلاف شرع ندانسته است.

آیا در وحدت زعامت و مرجعیت و تمرکز امکانات و نیروهای بسیار پشت سر یک مرجع و حاکم، اختلال نظام پیش خواهد آمد و بلیه ای بر امت اسلام وارد خواهد شد یا آنکه مسلمانان با وحدت در مرجعیت و زعامت، به اوج بالندگی و شکوفایی خواهند رسید؟

❖ اختلاف کنندگان چه کسانی هستند؟

کافران، خدا را باور نداشته و با او در ستیزند. مشرکان نیز با خداوند، دیگران را پرستش نموده و باور دارند. جوامعی نیز با قوانین خود ساخته، از حاکمیت خداوند بر انسان ها جلوگیری می نمایند و بالاخره کسانی هم با انگیزه های گوناگون و با برداشت ها و تفسیرهای گوناگون و چندگانه در اصول و فروع و احکام دین، امر و دستور خداوند را بر مردم مشتبه نموده و مردم را در ارتباط با قانون خدا سرگردان می نمایند و حال آنکه قانون خدا یکی است و هرگز نمی تواند برداشت ها، تفسیرها و فتواهای مختلف در اصول و فروع، در آن

واحد، همه حجّت و حکم الله باشند.

اختلاف در اصول و فروع، کاری منکر، بدعت و نارواست که از ناحیه‌ی پیروان سقیفه و به دلیل عدم تمسک آنان به اهل بیت علیهم السلام بروز نموده است و مع الأسف این رویه نیز به نوعی در میان شیعیان با داشتن اهل بیت علیهم السلام به رسمیت شناخته شده است!

البته پوشیده نماند که این همه، معلول تجویز نوع خاصی از اجتهاد است که آن هم میراث نامشروعی دیگر از پیروان سقیفه می باشد. گفتن دارد که این نوع از اجتهاد، برگرفته از کتاب الله و سنت و سیره‌ی معصومان علیهم السلام نیست؛ بلکه به طور عمده ریشه در انبوهی از مباحث فقهی، اصولی و فلسفی دارد که در آن‌ها کمترین اثری از کتاب و سنت می توان یافت و با نهایت تأسف، مجموعه‌ای از این کتب جایگزین قرآن و کتب حدیث، با عبارات مشکل، مغلق و مضطرب، آن چنان وقت گیر و طاقت فرسایند که مجالی برای مطالعه و تأمل و دقت کافی در کتاب و سنت بر جای نمی گذارند.

به گفتاری دیگر، اقوال و مباحث فقها، اصولی‌ها و گاه فلاسفه، محور و ملاک اجتهادهاست (یکفی للمجتهد الجواهر و الوسائل) و از قرآن و سنت در حاشیه سخن گفته می شود! به هر حال به حاشیه راندن قرآن و کتب حدیث، ارمانی جز دیدگاه‌های متضاد و متفاوت را به همراه نداشته است.

در عصر معصومان علیهم السلام و متقدّمان، کتاب و سنت، محور و اساس مباحث فقها را تشکیل می داده است و بر اساس آن‌ها اجتهاد می نموده‌اند و هرگاه می خواستند حکمی را بیان یا به سؤالی پاسخ گویند، عین آیه یا حدیث را به کار می برده‌اند و هیچ‌گاه قول خود و دیگران را مقارن قول خدا و معصوم علیه السلام قرار نمی داده‌اند.

پیروان سقیفه با محور قرار دادن اقوال فقها به جای تمسک به قرآن و سنت، کار را به آنجا کشانیدند که اختلاف‌های فاحش و بی رویه‌ی فقها، تهدیدی برای اساس دین گردید و در نتیجه اختلاف فقها را به کناری نهاده و به اقوال ائمه‌ی اربعه‌ی خود بسنده نمودند، ولی ما همچنان اندر خم یک کوچه ایم.

❖ اختلاف در اصول و فروع دین از جمله‌ی پیامدهای غصب

خلافت

خداوند برای هدایت بشر، پیامبران بسیاری را فرستاد که برخی از آن‌ها اولوالعزم، یعنی دارای کتاب و شریعت مستقل بودند و برخی دیگر، به سوی شریعت یکی از آنان فرامی‌خواندند.

به نصّ آیه‌های بسیار، پیامبران و اوصیای آن‌ها، در ابلاغ رسالت و بیان مبانی و احکام دین و اداره‌ی جوامع با یکدیگر هیچ اختلافی نداشته‌اند؛ حتی گاهی جماعتی از پیامبران در یک زمان با همدیگر همکاری و مشارکت نیز داشته‌اند و به راستی اگر همه‌ی آن‌ها در یک جا باشند، با یکدیگر هیچ اختلافی نخواهند داشت. رسول اکرم ﷺ و خلفای منصوب ایشان نیز در طول حیات و حضور خویش هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند، به طوری که گفته‌ی آخرین امام را می‌توان سخن نخستین امام و حتی گفتار شخص پیامبر ﷺ به شمار آورد و این سنت حسنه‌ای است که باید همه‌ی حکام و ولات و تابعان آن‌ها، آن را وجهه‌ی همت خویش قرار دهند.

پیروان واقعی آنان نیز با یکدیگر هیچ اختلافی نداشتند و همه مطیع و منقاد آنان بودند. حتی تا سال‌ها پس از غیبت نیز قولی در برابر قول خدا و معصوم علیه السلام نبود و هر حکم یا پاسخ، به هر حکمی یا ذکر آیه و یا حدیث مربوطه بیان می‌گشت. به عبارت دیگر، آنچه توسط فقها به عنوان فتوا بیان می‌شد، عین آیه یا حدیث بود و فقها چیزی را با بیان خویش بیان نمی‌نمودند.

آراستگی، انسجام و استحکام شریعت اسلام به گونه‌ای است که همه چیز برای دین‌شناسان بیان شده است و نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد و هیچ توجیهی نیز برای اختلاف نخواهد بود.

اختلاف در اصول و فروع دین، امری منکر و نارواست و هیچ رجحانی برای اختلاف در هیچ اصل و فرع فقهی وجود ندارد که البته علل و انگیزه‌های آن به تفصیل بیان خواهد شد.

با توجه به نص و اصرار نبی اکرم ﷺ بر خلافت و امامت علی علیه السلام به ناگاه اختلاف در خلافت، ظاهر گشت. به بیانی دیگر، این آغاز، فرجامی بس سیاه

۱- عول و تعصیب، ص ۵۷: «علمای اسلام در وجوب امامت اختلاف کرده‌اند و مقصود از آن این است که آیا پس از وفات پیغمبر ﷺ نصب امام و تعیین خلیفه واجب است یا نه؟ و بر تقدیر وجوب، آیا بر خدا واجب است یا بر مردم؟ و در هر صورت، آیا عقلاً واجب است و یا سمعاً؟

جمهور اهل سنت بر آنند که نصب امام عقلاً بر مردم واجب نیست، و لکن شرعاً به وجوب کفایتی بر عهده امت است که از میان خود، کسی را برای اقامه دین و حفظ شریعت، به عنوان خلافت و جانشینی پیغمبر ﷺ انتخاب نمایند.

شیعه‌ی امامیه را به اتفاق کلمه اعتقاد بر این است که نصب امام و به عبارتی دیگر تعیین خلیفه‌ی پیغمبر ﷺ عقلاً بر خدا واجب است و به مردم تفویض نشده، و این امر مهم دینی در اختیار ایشان نیست، و در این باره تکلیفی ندارند و نصب امام از افعال خداوند است و فقط او می‌داند چه کسانی شایسته‌ی این مقام هستند و او است که باید خلیفه‌ی پیغمبرش را تعیین کند، و مردم به وسیله‌ی پیغمبر ﷺ او را بشناسند، و به موجب تعریفی که عامه و خاصه به رأی امامت کرده‌اند: «الامامة ریاسة عامة فی امور الدین والدنیا خلافة عن النبی»، امام باید مأذون و منصوب از جانب پیغمبر ﷺ باشد، آن حضرت باید خلیفه خود را تعیین کند؛ زیرا امامت به موجب تعریف فوق، نیابت از جانب نبی اکرم ﷺ است، نه از جانب مردم، و طائفه‌ی امامیه اجماع و اتفاق دارند که پیغمبر ﷺ وظیفه‌ی خود را در این باره به امر خداوند انجام داده و آن را به مردم واگذار کرده است، و در سال دهم هجرت هنگام مراجعت از مکه به مدینه، در محلی به نام «خم» و یا «غدیر خم» در مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مجتمع اسلامی که در زمان پیغمبر ﷺ و در تاریخ اسلام انعقاد یافته، در محضر و اجتماع عظیم صحابه و در پیش روی انبوه طوائف مسلمین پس از انشاء خطبه‌ای مفصل، علی بن ابی طالب علیه السلام را با آن خصوصیتی که در کتب احادیث اهل سنت و امامیه مذکور است، به جانشینی خود منصوب نمود و خلافت وی را از جانب خداوند و امارت او را بر مؤمنان اعلام و ابلاغ فرمود.

و تیره بود که نگون بختی مسلمانان و جهان اسلام را به دنبال داشت. ابن عباس از این فاجعه ی غم بار چنین حکایت می نماید:

«عن عبدالله بن عباس قال: «لما اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه قال: «ايتوني بدواة وقرطاس اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعدي» فقال عمر: «ان رسول الله قد غلبه الوجع حسبنا كتاب الله» وكثر اللغط فقال النبي عليه السلام: «قوموا عني لا ينبغي عندي التنازع» قال ابن عباس: «الززية كل الززية ما حال بيننا وبين كتاب رسول الله»^۲

شهرستانی از مورخان برجسته ی اهل سنت، از بروز این پدیده ی وحشتناک اختلاف، و آغاز بدفرجام، چنین می گوید:

«وأعظم خلاف بين الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف في الإسلام على قاعدة دينية مثل ما سل على الإمامة في كل زمان»^۳

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۹.

۲- عول و تعصیب، ص ۹۳ به نقل از «الملل والنحل» حدیث فوق را گروهی از محدثین معروف اهل سنت با اختلافی اندک که در الفاظ آن است در صحاح و مسانید و کتب سیره و تواریخ خود با اسانید و طرقی متعدد روایت کرده اند: «پیغمبر ﷺ هنگامی که در مرض وفاتش کاغذ و دوات طلبید تا وصیت نماید و از گمراه شدن امت جلوگیری کند، میان کسانی که در آن جا بودند نزاع و اختلاف به هم رسید و پیغمبر ﷺ از گفت وگو و تنازع آنان نگران و مغموم شد و فرمود: «برخیزید و بیرون شوید که نزد من اختلاف، حلال و روا نیست». و ابن عباس (که از اکابر و وجوه صحابه و پسر عم پیغمبر ﷺ می باشد) می گفته است که تمامی مصیبت و فاجعه ی عظیمی برای اهل اسلام در این بود که اختلاف و مخاصمه ی بعضی از صحابه با اهل بیت در آن هنگام نگذاشت که پیغمبر ﷺ وصیت خود را بنویسد.»

۳- الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴: «بزرگترین اختلافی که در اقامت اسلام به وقوع پیوسته، همانا اختلاف ایشان در امر خلافت بوده است، زیرا آن طوری که مسلمین هر زمان در موضوع خلافت، شمشیر به روی هم کشیدند و یکدیگر را کشتند، در هیچ اصل و قاعده ی دینی دیگر آن طور اختلاف نکردند که به

خشت اول چون نهد معمار، کج نا ثریا می رود دیوار کج
این بلیه‌ی سهمگین در حالی به جهان اسلام تحمیل شد که همه چیز
برای آنان روشن و همگان خلیفه‌ی برحق رسول الله ﷺ را می شناختند.
«علامه‌ی آمینی» در کتاب «الغدیر» جلد اول، طرق و اسانید ایشان را
یکان یکان به شرح و تفصیل تمام ذکر نموده و تصریح کرده است که هشتاد و
چهار تن از تابعین، حدیث غدیر را از یکصد و ده تن صحابی روایت کرده اند و
پس از آن، سیصد و شصت تن از طبقه‌ی حفاظ و محدثین بزرگ اهل سنت،
حدیث مزبور را از طبقه‌ی تابعین و اتباع تابعین روایت و ضبط نموده اند و تواتر
آن، مطابق اصطلاح رجال فقه و حدیث، نزد فریقین محرز و ثابت است و
ذکر نکردن بعضی از محدثین سنی مذهب مانند بخاری، تواتر آن را مخدوش
نمی کند.^۱

قتال و خونریزی منتهی گردد.»

۱- - عول و تعصیب، ص ۴۵: «چون با ارتحال پیغمبر ﷺ دوره‌ی تشریع
و صدور احکام پایان یافت و نزول وحی منقطع گردید، دوره‌ی تفریع و
استنباط احکام فرارسید و در این دوره امر خلافت به صورتی درآمد که در
تاریخ اسلام مذکور است و چون زعماء و متصدیان امر، علم و اطلاع کافی
به احکام و مسائل دین نداشتند و احیاناً موضوعاتی تازه پیش می آمد که
حکم آن ها در نصوص آیات و احادیث پیغمبر ﷺ مذکور نبود و از طرفی بر
جمله‌ی سنت و سیره‌ی آن جناب واقف نبودند و یا در بیان آن ها اختلافاتی
به هم می رسید، لهذا خلیفه‌ی زمان از عهده‌ی جواب و شرح کتاب و بیان
احکام بر نمی آمد و مجملات و مشکلات دینی تبیین و توضیح نمی شد و
تکلیف مردم یک سره و روشن نمی گردید و چون احادیث پیغمبر ﷺ در
هر بابی مدوّن و مضبوط نبود، بسیار اتفاق می افتاد که ردّ فروع بر اصول و
تطبیق احکام کلی بر موارد خاص، مواجه با اشکال و اختلاف شود و ناگزیر
می شدند که موضوعی را بر موضوعی دیگر قیاس نمایند و حکم آن را بیان
کنند و یا به استشاره و استفتاء از دیگران توسّل جویند و چه بسا که در حکم
یک موضوع، روایات و آرای مخالف یکدیگر نقل و بیان می شد و غالباً
در مسائل خلافتی، توافق نظر میان صحابه حاصل نمی گشت و از طرفی

نمی‌خواستند که به اطاعت و تعبد به قول اعلم صحابه گردن نهند و هر کسی می‌خواست که اجتهاد کند و رأی خود را بگوید و چنان‌که اقوال و آراء صحابه را در بعضی از مسایل و فروع عول و تعصیب مانند مسئله‌ی اکدریّه و خرقاء بیان نمودیم، میزان اختلافات و تشتّت آراء اهل فتواری در دوره‌ی تفریع و استنباط روشن می‌نماید. و گذشته از این‌ها، گاهی اتفاق می‌افتاد که خلیفه‌ی وقت به اجتهاد خویش رأیی صادر می‌کرد و طبق آن هم حکم می‌نمود و مردم نیز بدان حکم عمل می‌کردند و زمانی نمی‌گذشت که فساد آن رأی و حکم ظاهر می‌شد و آن خلیفه حکم خود را نقض می‌کرد و چون بروی اعتراض می‌نمودند، در جواب می‌گفت: «هذا علی ما قضینا و تلک علی ما قضینا» و تفصیل این مطلب در بیان مسئله‌ی مشرکه و حماریه خواهد آمد و بالجمله اوضاع و احوالی که اجمالاً به آن‌ها اشارتی رفت، سبب گردید که به وسیله‌ی گروهی از صحابه که خود را در احکام دین صاحب نظر و فتوی می‌دانستند، اختلافات دینی پایه‌گذاری شود و روایات مختلف و آراء و قیاسات ضدّ و نقیض سبب پیدایش مذاهبی مختلف در اسلام گردد و فتاوای متفاوت و متشتّت صحابه از ادله‌ی احکام شرعی به شمار آید و عمل به رأی و قیاس شایع و مشروع گردد و در مسائل خلاقی، اخذ به قول هریک از صحابه دلیل و حجتی شرعی تلقی شود و سرانجام آراء و اقوال مختلف ایشان زمینه را برای ظهور مذاهب اسلامی مساعد نمود و همین تفاوت و اختلاف نظر‌ها که در صدد رفع آن‌ها برنیامدند و آن‌ها را ساده و ناچیز تلقی نمودند، متأسفانه روبرو به تزايد رفت و دامنه‌ی آن‌ها به تدریج وسیع‌تر شد، تا اینکه در قرن دوم، جمعی از فقهاء عصر که مثکی به اقوال و آراء صحابه بودند و در پاره‌ای مسائل به قیاس و رأی خود عمل می‌کردند، مذاهبی در فقه اسلام اختراع نمودند و هریک مقلدان و پیروانی بهم زدند و به مرور ایام یک نوع تفرقه و جدایی میان ایشان ظاهر گردید و از یکدیگر انتقاص و عیب‌جویی می‌نمودند و به تدریج کارشان به مشاجره و خصامه کشید و پیروان مذاهب که بیشتر از جهال و عوام التماس بودند به ایداء و تخریب منازل و آتش زدن اماکن یکدیگر پرداختند و به نام دین و مذهب، آتش فتنه و انقلاب گاه و بی‌گاه در سراسر ممالک اسلام خاصه در شهر بغداد و شهرری و اصفهان، مشتعل می‌گردید و پیروان هر مذهبی با ایجاد فتنه و خون‌ریزی می‌کوشیدند تا مردمان دیگر را به مذاهب خود

آیا یک مسلمان آگاه به تاریخ اسلام از جمله تاریخ اهل سنت، می پذیرد

در آورند و از این رهگذر خدا دانا است که چه ضربت های مهلکی بر پیکر اسلام وارد آوردند و چه مفساسدی عظیم و حوادثی ناگوار و مصایبی جانگداز از قتل نفوس و نهب اموال و هتک اعراض و نوامیس و غیر آن ها دامن گیر پیروان مذاهب اسلام شد و آن ها را ضعیف و منکوب نمود و بالنتیجه آن ترقی و تعالی که در پیش راه آنان بود، به تنزل و انحطاط گرایید و اگر بخواهیم فقط اختلافات و جنگ و جدال های فرقه ی حنفیه و شافعیّه را از آغاز ظهور و انتشار این دو مذهب و بلکه از هنگام بازگشت محمد بن ادریس شافعی به مصر و نزاع و خصومت های این دو فرقه را با یکدیگر یکان یکان شرح دهیم، همه ی ابواب و فصول این کتاب را فرامی گیرد و به پایان نمی رسد و متأسفانه اختلافات مذهبی و جنگ و ستیزها و قتل و غارت هایی که در طول چندین قرن میان فرق اهل سنت روی داده، خیلی بیش از اختلافات و خون ریزی هایی است که میان فرق اهل سنت و فرق شیعه واقع شده است. و اگر بدون عصبیت و جانب داری از یک مذهب خاص، سبب اصلی و علّة العلیل همه ی این مصائب را بررسی و پی جویی کنیم و بی آنکه نظری به طعن براحادی از صحابه باشد و بخواهیم که فقط از نظر تاریخی و جامعه شناسی پیرامون این موضوع بحث کرده باشیم تا معلوم شود که چرا فرق اسلامی با این مشکلات و مصائب مواجه شده اند، در این حال گزیر و گریزی نیست جز اینکه گوییم که اختلافات صحابه در مسائل دین و فروع فقهیه، جمله ی این ضایعات و فتن و حوادث فجیع را برای طوایف مسلمین به وجود آورده است؛ زیرا اگر کسانی مانند زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و معاذ بن جبل و جمعی دیگر که از فقهاء صحابه به شمار می رفتند از خود می گذشتند و برای حفظ شریعت یک نفر را که اعلم از ایشان می بود انتخاب می کردند و به قول و نظر او تسلیم می شدند و آنچه را که او می گفت و فتوی می داد تعبداً می پذیرفتند، بدون شک مذهبی مختلف به وجود نمی آمد و بیضه و حوزه ی اسلام و جامعه ی اسلامی گرفتار این همه مشکلات و مصائب نمی شد و مسلمین همچنان راه ترقی و سعادت را می پیمودند و در اعصار متعاقب، عقاید و مذاهب مختلف سدّ راه پیشرفت ملل اسلامی نمی گردید و آن همه حوادث ناگوار رخ نمی داد.

که پیامبر در طول حیات طیبیه‌ی خویش سخنی از امام و خلافت پس از خویش نگفته است؟!۱

آن همه فریادها از علی علیه السلام در مطالبه‌ی خلافت پیامبر و حمایت‌های بی‌دریغ فاطمه علیها السلام و برخی از بزرگان صحابه از او و مظلومیت‌های فاطمه علیها السلام که منجر به اعتراض‌های وی نسبت به حاکمان وقت و پنهان ماندن محلّ دفن او شد، چه چیزی را ثابت می‌نماید؟!۲

آیا به راستی پنهان ماندن مدفن بزرگ‌ترین یادگار رسالت و غضب فدک او، رخدادی عادی بوده و تفسیر و تحلیل ندارد؟

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يَقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآلَتِ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَقَلِّبِهِ»

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانُ [ابْنُ أَبِي ثَعْلَبَةَ] وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الظَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَسْحًا وَ طَفِيفْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشْيِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِرٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَآئِنَا

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲: «مخالفان حق، بذر نافرمانی و انحراف پاشیدند، و آب فریب پای آن ریختند، و بدبختی و سقوط درو کردند. بآل محمد صلی الله علیه و آله احدی از این امت رانمی‌توان مقایسه کرد، و هیچ‌گاه آنان را که نعمت آل محمد به طور دائم بر آنان جاری است، نمی‌شود همپایه‌ی آنان دانست. آنان پایه‌ی دین و ستون یقین‌اند. افراط‌گرایان به آنان بازگردند و عقب مانده‌ها به ایشان رسند (تا هدایت شوند)، و بزرگی‌های حق ولایت مخصوص آنان و وصیت و ارث پیامبر، خاصّ ایشان است. اکنون حق به حق دار رسیده و خلافت به جایگاه خودش بازگشته است.»

أَحَبِّي فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْخَلْقِ سَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا»

«صحابه»^۲ و پیروان آن‌ها، به دلیل پیروی نکردن از عترت، اهل بیت و ذوی القربای رسول اکرم ﷺ در بیان و تفسیر احکام و معارف دین، چه در اصول و چه در فروع، دچار تفرقه و اختلاف شدید شدند؛ البته در این رهگذر، راهی جز تجویز اختلاف با دلایل واهی و توجیه‌های نامطلوب را نداشتند و بی‌شرمی تا بدان جا پیش رفت که یکی از اعظم گناهان و منکرات، یعنی اختلاف در دین و غصب خلافت از خلیفه‌ی منصوص و معین پیامبر ﷺ ثواب و رحمت به‌شمار آمد! به عبارت دیگر، به گواهی تاریخ اسلام و اعتراف همه‌ی فرقه‌های اسلامی، از سوی صحابه، تحریف‌ها و بدعت‌های بسیاری در اصول و فروع دین صورت پذیرفت؛ هتک حرمت‌ها و آزارهای بسیاری

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳: «هان! به خدا قسم ابوبکر پسر ابوقحافه جامه‌ی خلافت را پوشید در حالی که می‌دانست جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست، سیل دانش از وجودم همچون سیل سرازیر می‌شود، و مرغ اندیشه به قلعه منزلتم نمی‌رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم، و روی از آن برتافتم، و عمیقاً اندیشه کردم که با دست بریده و بدون یاور بجنگم، یا آن عرصه‌گاه ظلمت کور را تحمل نمایم، فضایی که پیران در آن فرسوده، و کم سالان پیر، و مؤمن تادیدار حق دچار مشقت می‌شود! دیدم خویشتنداری در این امر عاقلانه تر است، پس صبر کردم در حالی که گویی در دیده‌ام خاشاک بود، و غصه، راه گلویم را بسته بود! می‌دیدم که میراثم به غارت می‌رود.»

۲- صحابه در لغت جمع «صاحب»، به معنی یار و مصاحب انسان است و ظاهراً چنان‌که گفته شده است، تنها ماده و موردی که جمع فاعل در آن بر «فعاله» آمده است کلمه‌ی صحابه می‌باشد و در اصطلاح اهل حدیث و روایان سیر و موزخان اسلامی، بر کسانی اطلاق می‌شود که در حال اسلام مدتی طولانی به ملاقات پیغمبر ﷺ مشرف بوده و حدیث و یا احادیثی از آن حضرت روایت کرده و به حال اسلام درگذشته‌اند و ظاهراً اطلاق صحابی بر کسی که دارای این سه وصف باشد، مورد اتفاق است. [عول و تعصیب،

نسبت به خاندان رسالت روا داشته شد و بسیاری از مسلمانان حتی بهترین صحابه کشته شدند و کشمکش‌ها و اختلاف‌های فراوانی در دین پدیدار گشت.^۱

۱- بخاری و مسلم در صحیح خود، بابی را به احادیث حوض اختصاص داده‌اند و بخاری «۲۱» و مسلم «۳۷» حدیث با اسناد از پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند و مدلول قسمتی از این احادیث آن است که آن حضرت به فتن و حوادث واقع پس از خود و اختلاف صحابه و محاربات ایشان خبر داده و فرموده است: گروهی از یارانم که مصاحبتشان با من بسیار بوده هنگامی که در روز قیامت بر حوض کوفتر وارد می‌شوند و آنان را نزد من می‌آورند، چون احکام خدا و سنت مرا تغییر داده‌اند، همین که مرا می‌بینند از شدت ترس و اضطراب و یا از خجلت زیاد بر خود می‌لرزند. بعضی از آن احادیث می‌رساند که چون آنان را نزد پیامبر می‌برند در حضور آن جناب، ایشان را می‌گیرند و از نوشیدن آب و یا از بودن با پیغمبر ﷺ باز می‌دارند و آن‌گاه جنابش به حال ایشان نگران می‌شود و می‌فرماید: «خدایا اصحابم اصحابم!» در این هنگام به رسول خدا ﷺ گفته می‌شود: نمی‌دانی پس از وفات تو چگونه دین خدا را تغییر دادند و آن‌گاه پیغمبر ﷺ بر ایشان نفرین می‌کند و می‌گوید: «شَقُّقًا شَقُّقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي» و بالجمله کسانی از صحابه که وصایای پیغمبر را در امور دین به کار نبردند و سنت او را تغییر دادند و بدعت‌ها در دین نهادند و سبب اختلاف در امر خلافت شدند. به استناد همین احادیث که نزد اهل سنت نیز متواتر است، گناهشان بخشودنی نیست، زیرا در احادیث مزبور کلماتی را که پیغمبر ﷺ فرموده است مانند: «لَا تُدْرِي مَا أَخَذُوا بِغَدِكَ»، «شَقُّقًا شَقُّقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي»، «لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بِغَدِكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى»، «هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بِغَدِكَ وَ اللَّهُ مَا يَرْجُوْنَ يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَغْقَابِهِمْ»، «لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْخَوْضُ رِجَالٌ مِّنْ صَاحِبِي»، «لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِّنْ أَصْحَابِي»، «رَهْطٌ مِّنْ أَصْحَابِي» و امثال آن‌ها قابل حمل بر گناهانی که قابل توبه است نمی‌باشد و صریح است در خروج جماعتی از صحابه از دین و بدعت نهادن در آن و اضلال مردم و تخلف از کتاب و سنت، و انحراف از وصایای پیغمبر ﷺ و ارتکاب اموری که با اصل اسلام و روح ایمان منافی و مناقض بوده و موجب خلود در نیران و درکات جمیع است. [عول و تعصیب، ص ۷۷]

پیروان صحابه، از سویی قداست و نوعی عصمت را برای صحابه باور داشتند و از سویی دیگر، نمی توانستند چشمان خود را بر این همه مظالم و فجایع ببندند، از این رو، آنان برای رهایی از این بن بست، جواز اختلاف در دین و اجتهاد را پایه گذاری کردند و گفتند اختلاف صحابه رحمت به شمار می آید و آنچه کردند، نتیجه ی اجتهاد آنان بوده و مجاز و مأجور می باشند!

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ لَكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

چگونه می توان پذیرفت که قاتل، ظالم، جانی و مضل، چون از صحابه است، گناه کار نباشد؟! و آیا پذیرش این باور به معنای به کنار نهادن ضروریات و مسلمات دین و مذهب نیست؟ و آیا منطق و دلیل، این چنین داوری می کند و یا آنکه معاذیر قاتلان، ظالمان، جانیان و گمراهان را حکایت می کنیم؟!

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرُهُ﴾

آیا تبریئه نمودن قاتلان، ظالمان، جانیان و مضلان، نسبت به آنچه بلافاصله پس از رحلت پیامبر ﷺ در حق علی علیه السلام و خاندان رسالت روا داشته اند، با آیات نازل شده در حق علی علیه السلام و اهل بیت علیه السلام و نیز مفاد حدیث متواتر ثقلین و دیگر احادیث متواتر عند الفریقین که در شأن اهل بیت علیه السلام می باشد، سازگاری دارد؟

۱- البقره، ۱۵۹ و ۱۶۰: «کسانی که دلایل روشنگر و هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه آن را در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساخته ایم، کتمان می کنند، خدا آنها را لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می کند. مگر آنها که توبه کردند و اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند، آنانند که توبه شان را می پذیریم و من توبه پذیرمهربانم.»

۲- القیامه، ۱۴ و ۱۵: «بلکه انسان خود بر [نیک و بد] خویشتن بیناست؛ هر چند [به زبان]، عذرهایش را پیش آورد.»

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾^۱

آیا می‌توان گفت: صحابه جواز ارتکاب مظالم فجیع و گناهان کبیره را دارند و استثنا شده‌اند؟

هر محققى که با دیده‌ی بصیرت و نقادانه در این عرصه بنگرد، خواهد یافت که این قصه‌ی پرغصه، رمز و رازهای فراوانی را در نهان دارد؛ از جمله اینکه برای بری دانستن برخی از صحابه، تنها راه را ایجاد بدعتی در دین دانستند! یعنی برخلاف ضروریات دین، در گام نخست گروهی را به نام «صحابه» و با عنوان «اجتهاد»، مصونیت بخشیدند و در گام بعدی، اختلاف و کشمکش آنان را رحمت تلقی نمودند!

﴿وَلَا تَلْسِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲

به راستی اگر آن همه اختلاف‌ها و هدم بیوت و قتل نفوس در روزهای نخستین رحلت پیامبر ﷺ به بعد، رحمت بوده است، پس چه چیزی را بایستی نکبت و نعمت و عذاب دانست؟ بی‌شک اگر اختلاف امت رحمت باشد، آیا بالملازمه اتفاق آنان عذاب نخواهد بود؟

آیا حدیث «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» با فرض این معنا می‌تواند با مسئله‌ای متواتر و منصوص که ضروری دین هم هست، یعنی حرمت اختلاف، برابری نموده و حاکم گردد؟ به گفتاری دیگر آیا با وجود نصوص عدیده و ظهورات متقن فراوان بر نهی از اختلاف، می‌توان آن‌ها را به کناری نهاد و تنها به این حدیث عمل نمود یا آنکه باید جمع دلالی نموده و به گونه‌ای رفع تعارض نماییم؟

آیا در روزگار رسالت، رسول اکرم ﷺ صحابی خویش را پس از هر جرم و جنایت، بی‌گناه می‌دانست یا آنکه آنان را نیز چون دیگران مجرم می‌دانست

۱- البقره، ۲۸۳: «وَشَهَادَتِ رَاكِمَانَ لَا تَكْتُمُوا، وَهَرَكُهُ أَنْ رَاكِمَانَ كُنْدَ،

هَمَانَا دَلَّشْ غَنَاهُكَارَ اسْت.»

۲- البقره، ۴۲: «وَحَقُّ رَاكِمَانِ بَاطِلِ نِيَامِيزِيدُ وَحَقِيقَتِ رَاكِمَانِ نَكْتُمُوا دَرِ حَالِ

كِهِ مِی دَانِید.»

و مجازات می نمود؟

آیا کتمان و تصحیح گناهان بزرگان صحابه با تعبیر «أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ»^۱، خود گناهی بزرگ نیست؟!

گفتنی است با آنکه اختلاف صحابه به طور عمده در اصول، یعنی «امامت و خلافت» بوده است، پیروان صحابه اختلاف در اصول را به اتفاق حرام دانسته و فقط اختلاف در احکام را جایز می شمارند و حال آنکه هیچ دلیلی برای تفکیک «اصول و فروع دین» نیست و اختلاف، مطلقاً حرام می باشد.^۲

۱- به روایت منسوب به پیامبر ﷺ: «أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» اینگونه پاسخ داده شده است: شارح کتاب شفا تصنیف قاضی عیاض مالکی گفته که حدیث أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ متنش مشهور، اما اسنادش همه ضعیف و مطعون است؛ چه روایتش بعضی مجهول و بعضی متهم به کذب و بعضی منکرند و مجملأ هیچ سندی از آن ثابت نیست و این حزم گفته این حدیث کذب و موضوع و باطل است. [شمع یقین (آینه دین)، ص ۲۹۸]

۲- دکتر عبدالرحیم نجات، در این زمینه سخنی بس تمام دارند: «باید دانست که در آیات قرآن و احادیث نبوی و کلمات صحابه و تابعین و اتباع تابعین و حتی در اخبار ائمه معصومین و اصحاب ایشان آیه و یا حدیث و اثری یافت نمی شود که به موجب آن، امور دین از عقائد و احکام به اصول و فروع تقسیم شده باشد، چنان که مشایخ ثلاثه امامیه در کتب اربعه و غیر آن ها نامی از این عنوان نبرده اند و همچنین در کلمات سایر علمای امامیه تا قرن پنجم حتی در کتب کلامیه و اعتقادیه آن ها چنین تعبیری نشده است. و بر حسب تتبع و کاوشی که نگارنده به عمل آورده است، تقسیم و تعبیر فوق در قرن ششم به بعد به کار رفته و ظاهراً نخستین کسی که از دانشمندان امامیه عنوان اصول دین را در بعضی از مؤلفات خود به کار برده است، امین الاسلام طبرسی متوفی در سال ۵۴۸ هـ می باشد. وی در تفسیر مجمع البیان در شرح آیه ی: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [نساء، ۸۲] فرموده است که آیه ی فوق، بر معانی بسیار دلالت دارد و از جمله ی آن ها بطلان تقلید و وجوب استدلال در اصول دین است. و از آن پس محقق حلی متوفی در (۶۷۶ هـ) کتابی به نام «المسلك في اصول

در گفته‌های زیر، شما شاهد خواهید بود که پیروان صحابه، برای تطهیر گناهان بزرگ و مظالم فجیع برخی از صحابه و برای جواز و حلیت اختلاف که منکری بزرگ است، چه تدابیر و حیل‌هایی اندیشیده‌اند.

* مناوی

«مذاهب اربعه‌ی اهل سنت، مانند شرایع و ادیان سلف می‌باشد و عمل به هر یک از آن‌ها، جایز است؛ زیرا این مذاهب، ادیانی است که پیغمبر ﷺ با آن‌ها مبعوث شده، یعنی جبرئیل از جانب خدا بر جنبایش وحی آورده است که انتظام امر معیشت مردم و اصلاح امور دنیا و عقبای ایشان و راه نجات و رهایی یافتن از دوزخ و فوز به درجات بهشت، منحصر به این است که امت اسلام تا روز واپسین، از ابوحنیفه و یا مالک و یا شافعی و یا احمد بن حنبل

الدین» تألیف کرده و پس از آن علامه‌ی حلی متوفی در (۷۲۶ هـ) در کتاب «منهاج الصلاح فی مختصر المصابح» فرموده است: «الباب الحادی عشر فی ما یجب علی عامة المکلفین من معرفة اصول الدین الخ» و از قرن ششم که عنوان اصول و فروع دین میان فقهاء و متکلمین به میان آمد، اعتقاد به توحید و نبوت و معاد را «اصول دین» نامیدند و شیعه‌ی امامیه اعتقاد به عدل خداوند و امامت ائمه‌ی اثنی عشر را «اصول مذهب» دانستند. و در کلمات بعضی از ایشان پنج امر مزبور به اصول دین معروف گردیده است. و گروهی دیگر از اصول دین و مذهب، تعبیر به «رکن» کرده و گفته‌اند که ارکان دین چهار است و در این باب به اموری معتقد می‌باشند که برخلاف مذهب امامیه می‌باشد. و در تعداد فروع دین میان علماء اختلافاتی به هم رسیده است. و لکن در بودن نماز و روزه و زکات و حج از فروع دین، اختلافی نیست. و بنابر آنچه که بیان شد، چون در کتاب و سنت و در لسان صحابه و تابعین و ائمه‌ی مذاهب، نامی از اصول و فروع دین برده نشده است، لهذا اختلاف در دین مطلقاً حرام و موجب گمراهی و تباهی است. و اطلاعات و عمومات أدله‌ای که در این باره یاد گردید، جمله عقاید و احکام دین را شامل است و قول به تفصیل، مزید بر اشکالاتی شده که بر قائلین به آن وارد آمده است. [عول و تعصیب، ص ۱۱۵]

تقلید نمایند و هر کسی که از اینان تقلید نکند و به قول یکی از آن‌ها ملتزم و متعبد نگردد، خارج از اسلام و ایمان است و برای اینکه اُمت در حرج و مضیقه نباشند و کار دین آسان گردد، پیغمبر ﷺ از جانب خدا اختلاف مجتهدین را که خصوص ائمه‌ی اربعه باشند، سبب رحمت و وسعت قرار داده و به همین جهت، دین اسلام، شریعت سهل و ساده‌ای است. و بودن ادیانی متعدد و مختلف برای این اُمت، یک فضیلت و نعمتی است بزرگ و بی‌پایان که تنها به ایشان اختصاص یافته است، و امام سالفه چون شایستگی آن را نداشته، لاجرم از این نعمت و موهبت عظمی بی‌نصیب مانده‌اند و این ادیان و مذاهب که به وسیله‌ی جمعی از صحابه و تابعین و اتباع تابعین به وجود آمده است، همه‌ی آن‌ها با تنوع و تخالفی که با هم دارند، از جانب خدا بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده، و حضرتش تمسک با آن شرایع را بر همه‌ی اُمت واجب گردانیده، و به ظهور اختلافات صحابه و مجتهدین اُمت خبر داده، و این خود یکی از معجزات آن جناب است که ائمه‌ی مذاهب، پیروی از جمعی از صحابه، در قرون و اعصار متعاقب، در امور دین اختلاف کردند، و مذاهبی را بر اساس عمل به رأی و قیاس و فتاوی ضد و نقیض گروهی از صحابه اختراع نمودند، و اختلافات ایشان در بیان احکام دین رحمت بوده است و چون رحمت در خبر نبوی، «نکره در سیاق اثبات است» و دلالت بر عموم ندارد، لهذا برای صدق و صحت کلام رسول خدا ﷺ کافی است که در بعضی از اوقات و در حالی از احوال و به وجهی از وجوه فی الجمله، رحمتی در بعضی از اختلافات دینی وجود داشته باشد!'

* ابو عبد الله محمد بن عبد الرحمن عثمانی شافعی

«ستایش مر خداوندی راست که انعام و احسان خود را بر بندگانش بزرگ و بسیار داشت و قرآن را فرو فرستاد، و قواعد و ارکان دین را بیان فرمود، و تفصیل احکام و تبیین مجملات را بر عهده‌ی پیغمبر ﷺ قرار داد، و آن حضرت نیز

وظایف خود را در این باره انجام داد و کلیات و جزئیات مسائل دین را در زمان حیاتش برای اصحاب و امت خود واضح و روشن گردانید، ولی یاران او پس از وفاتش برای خشنودی خدا و تحصیل فضل و ثواب، فرقه فرقه گردیدند، و هر دسته ای به سویی و صراطی قدم نهادند، و با اینکه پیغمبر ﷺ احکام و اصول و فروع را مبین و روشن فرموده بود، مع ذلک در آن ها اختلاف کردند و اختلاف آنان هم برای امت رحمت بود.^۱

نوشتار زیر هم در این زمینه خواندنی است:

«پس از پیغمبر ﷺ گروهی از وجوه صحابه، اعمالی را مرتکب شدند و به راهی رفتند و به کارهایی دست زدند که طبق قواعد دین و وصایای آن حضرت، موجب خروج از اسلام و خلود در نیران بوده است و میزان اختلافات و مشاجرات میان مسلمین به درجتی رسید که نزدیک به یک قرن، علی بن ابی طالب را کافر می شمردند و بر منابر و در مجامع دینی جنابش را سب می نمودند و کسانی را مانند معاویه و یزید، مدح و ثناء می گفتند و آنان را امیر المؤمنین می خواندند! و بالأخره مظالم و انحرافات بنی امیه و مروانیان عکس العمل هایی به بار آورد و به انقراض آنان منتهی گردید. و دوره ی عباسیان فرا رسید و علویان نیز قدرتی یافتند و به حساب آمدند و دامنه ی علم و بحث در مسائل و امور دین گسترش یافت و قهراً گروهی بسیار به نام فقهاء و اهل فتوا در بلاد اسلام ظاهر شدند و احادیث و سنن، پراکنده گشت و مذاهبی مختلف در اصول و فروع به وجود آمد و اهل هر بلد، فقهی دارا شدند و تعداد راویان اخبار پیوسته فزونی یافت؛ آن چنان که در هر گوشه و کناری چند راوی حدیث روایت می کرد و به تدریج در چگونگی حال ناقلان سنن و راویان اخبار، جهل و شک بسیار به هم رسید و از طرفی یک سلسله اغراض و دواعی در جعل اخبار و وضع احادیث به میان آمد و کار استنباط و فهم تکالیف دینی را مشکل و دگرگون ساخت، بدین جهات بعضی از محدثان

۱- عول و تعصیب، ص ۱۰۷ به نقل از: «رحمة الأمة فی اختلاف الائمة»،

تألیف ابو عبدالله محمد ابن عبدالرحمان عثمانی شافعی.

و عالمان سیرمانند واقدی و ابن سعد واجب دیدند که در چگونگی حال راویان احادیث و ناقلان سنن تحقیق و تفتیش کنند و اموری را که سبب ضعف و یا قوت حدیث ایشان می باشد، متعرض شوند و لهذا اخبار و آثاری را در معرفت احوال محدّثین و حفاظ اخبار نقل و تدوین نمودند و جماعتی از ایشان مورد طعن و جرح قرار گرفتند و گروهی توثیق و تعدیل شدند و آنان را از لحاظ عصر و بلدی که در آن می زیستند، طبقه بندی کردند و چون نوبت به بیان احوال صحابه و جرح و تعدیل آنان رسید، با مشکل و عویصه ای بزرگ مواجه شدند و آن این بود که دیدند گروهی از اعظم صحابه پس از وفات پیغمبر ﷺ اعمالی را مرتکب شده اند که طبق قوانین شرع و موازین دینی، بدعت و گناهی عظیم و ذنبی لایغفر می باشد یا موجب کفر و خروج از اسلام است و از طرفی راضی نشدند که آن ها را مبدع و فاسق و یا خارج از دین شمارند، زیرا این کار، توالی فاسده و مشکلاتی دیگر برای ایشان در برداشت، لهذا کوشیدند تا مجوز و محمل صحیحی برای اعمال آنان به دست آورند تا همه، ایشان را عادل بدانند و نهایت کوشش و اهتمام ایشان در این باره آن شد که عنوان اجتهاد و افتاء را طرح کنند و گویند که طعن بر هیچ یک از صحابه و صحابیّات حتّی کسانی که داخل در فتن و حوادث شده اند، جایز نیست؛ زیرا ایشان به اجتهاد خویش عمل و اقدام نموده و اگر احياناً خطایی مرتکب شده اند، نزد خدا معذور و مثاب می باشد.»^۱

بعداً این مسئله در اعصار متعاقب، بیشتر مورد بحث واقع شد و فتوای فقهای مذهب در فروع آن مختلف گردید، چنان که «امام نووی» در شرح بر صحیح مسلم گفته است:

«واعلم أنّ سبَّ الصحابة رضي الله عنهم حرام من فواحش المحرمات، سواء من لبس الفتن منهم وغيره؛ لأنهم مجتهدون في تلك الحروب ومتأولون وقال القاضي (عياض) وسبُّ أحدهم من المعاصي الكبائر، ومذهبنا ومذهب الجمهور أنه يعزّر،

ولا يقتل وقال بعض المالكية يُقتل»^۱

* شیخ عبدالوهاب الشعرانی

«و كما لا يجوز لنا الطعن فيما جاءت به الأنبياء مع اختلاف شرائعهم فكذلك لا يجوز لنا الطعن فيما استنبطه الأئمة المجتهدون بطريق الاجتهاد والاستحسان»^۲

و پس از آن گفته است: «چنان که در کلام خدا و رسول ﷺ تخالف و تناقضی وجود ندارد و بر مردم است که همه ی آن ها را قبول کنند، همچنین در اقوال و آراء مجتهدین مذاهب هر چند که اختلافاتی بسیار است، مع ذلک تناقضی میان آن ها نیست، و واجب است که تمامی آن ها را بپذیرند، زیرا اختلاف امت رحمت می باشد»^۳

پیروان صحابه اختلاف در دین و جواز آن را پایه گذاری نمودند و این بدعت تا بدان جا پیش رفت که نزدیک بود اساس دینت محمدی ﷺ را نابود سازد. این جا بود که پیروان صحابه به خروش آمده و در صدد جبران گناهان نابخشودنی خویش برآمدند:

«در زمانی دیگر (قرن چهارم) بر اثر تشّت آراء و کثرت اختلافات میان اهل حدیث و فتوا و در نتیجه عقاید و مذاهب مختلفی که در مسائل اصول و فروع دین به وجود آمده بود و خوف آن می رفت که اصل دینت و اصول مسلمة ی آن در نتیجه ی روایات و فتاوای ضدّ و نقیض در معرض تضییع و اضمحلال واقع شود، لازم دیدند که از اجتهاد کردن و فتوادادن به کلی جلوگیری شود و گفتند از این پس، باب اجتهاد مسدود است و همه ی مردم حتّی طبقه ی

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۹۳.

۲- علماء المسلمین و الوهابیون، ص ۳: «چنان که طعن بر پیغمبران سلف، به سبب اختلافاتی که در شرایع ایشان بوده است، برای ما جایز نیست، همچنین قدح و عیب جویی از مجتهدین و ائمه ی مذاهب اسلام که به اجتهاد و استحسان، احکامی را مخالف با هم استنباط کرده اند، جایز نمی باشد».

۳- همان، ص ۷.

عالمان دین باید تقلید نمایند و جواز تقلید را به ائمه‌ی اربعه و مذاهب ایشان منحصر دانستند.^۱

∴ اجتهاد انحرافی (پیشینه‌ی جواز اجتهاد با قیاس و استحسان)

معصومان علیهم‌السلام در روزگار خویش، بر صحت روند بیان و استنباط احکام و معارف اسلامی سخت اهتمام و اصرار داشتند تا دین خداوند از انحراف‌ها و بدعت‌ها در امان بماند، ولی مع‌الأسف بسیاری از صحابه و متولیان دینی، به دلایلی که خواهد آمد، راه خویش را از معصومان علیهم‌السلام جدا نمودند و کردند آنچه کردند:

«قَدْ وَتَرَفِيهِ صَنَادِيدُ الْعَرَبِ، وَقَتْلُ أَبْطَالِهِمْ، وَنَاوَسَ ذُؤَابَانَهُمْ، وَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحُنَيْنِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ، فَأَصَابَتْ عَلَى عَذَائِهِ، وَأَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاسِ كَثِيرٌ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ. وَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَقَتْلَهُ أَشَقَى الْأَخِيرِينَ، يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ، لَمْ يُسْتَسَلْ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَإِقْصَاءِ وَلَدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلُ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ. فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُيِّ مَنْ سُيِّ، وَأَقْصَى مَرْتٌ أَقْصَى، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حَسَنُ الْمُنُوبَةِ»^۲

اکنون مطالبی را می‌خوانیم که چند و چون انحراف‌ها و بدعت‌ها در روند بیان و استنباط احکام و معارف اسلامی را آشکار می‌سازد:

در عهد صحابه که از سال یازدهم هجرت تا سال چهارم امتداد یافته، رسم و عمل اهل فتوا براین بوده است که در حوادث واقعه و موضوعاتی که حکم آن‌ها از کتاب و سنت به دست نمی‌آید، به رأی و استشاره یا به قیاس و استحسان متوسل شوند و مبنای اجتهاد و افتاء در عهد صحابه و در دوره‌ی تفریع بدین گونه بوده است، چنان‌که بنا به روایتی که اهل سنت نقل کرده‌اند،

۱- عول و تعصیب، ص ۳۸.

۲- المزار الکبیر، ص ۵۷۷، دعای ندبه.

عمر بن الخطاب هنگامی که شریح را برای شغل قضاء به کوفه گسیل داشت، به وی چنین دستور داد:

«أَنْظُرْ مَا يَتَّبِعُ لَكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ أَحَدًا وَ مَا لَمْ يَتَّبِعْ لَكَ فَاتَّبِعْ فِيهِ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ يَتَّبِعْ لَكَ فِي السُّنَّةِ فَاجْتَهِدْ فِيهِ بِرَأْيِكَ»^۱

ابو اسحاق شیرازی در کتاب «طبقات الفقهاء» آورده است که عمر بن الخطاب به عامل خود ابو موسی اشعری چنین نوشت:

«القضاء فريضة محكمة اوسنة متبعة... الفهم الفهم فيما تلجلج في صدرك مما ليس في كتاب ولا سنة ثم اعرف الأشباه والأمثال وقس الأمور عند ذلك واعمد إلى أقربها إلى الله عز وجل وأشبهها بالحق»^۲

از مضمون دو نامه‌ی فوق و نظایر آن‌ها، چنان که در کتاب «ادوار فقه» نیز مذکور است، دانسته می‌شود که عمل به رأی و قیاس در عصر صحابه تا چه حدی مبنای عمل جمعی از صحابه و تابعین بوده است و هر اندازه که مسلمانان از زمان صحابه و عصر با سعادت پیغمبر ﷺ دورتر می‌شدند، کار فهم تکالیف دینی و استنباط احکام برای اهل فتوا مشکل و دشوارتر می‌گردید؛ زیرا به واسطه‌ی «مدون نبودن سنت و آنچه را که پیغمبر ﷺ در دوره‌ی تشریع، فرموده یا به جا آورده یا تقریر کرده بود» و «بر اثر اختلاف راویان در ضبط و نقل آن‌ها» و «معلوم نبودن احوال جمعی از ایشان» و «توسعه یافتن ممالک اسلام» و «از دیاد مسلمین» و «ظهور اختلاف و تفاوت در افکار و عقاید و مقدار اطلاعات دینی آن‌ها» و «به هم رسیدن پاره‌ای اغراض در وضع احادیث» و «کثرت فقیهان و راویان»، روی هم رفته اساس و پایه‌ی اجتهاد

۱- اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۶۳: «أَوَّلُ بِهِ قُرْآنٌ مُجِيدٌ نَظَرَ دَاشْتَهُ بَاشُ وَ جَوْنُ دَرِ آیَاتِ آن حُکْمِی رَافِعِی، اَز سُنَّتِ پیغمبر ﷺ پیروی کن و اگر در آن هم حُکْمِی رَافِعِی، بَه اجتهاد و رأی خودت عمل کن.»

۲- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۲، ص ۹۱: «... اگر حُکْمِی رَافِعِی کتاب و سُنَّتِ نیافتی و چیزی بَه خاطرِت رسید، دَر حُکْمِ کردن عَجول مباش و زود فتوا مده و فهم خود را بیشتر بَه کار ببر و امثال و نظایر آن را بشناس و آن‌ها را بدانچه بَه حق شبیه تر و نزدیک تر است، قیاس کن.»

کردن و تفقه در دین و به دست آوردن احکام شرعی به کلی تغییر کرد و دگرگون گردید و هر اندازه که در زمان پیغمبر ﷺ و حتی در عصر صحابه به دست آوردن احکام دین آسان بود، از قرن دوم به بعد دشوار و سخت گردید و این اوضاع و احوال سبب شد که زمینه‌ای مناسب و مساعدتر برای عمل به رأی و قیاس و شیوع آن فراهم آید. در این هنگام فقیهان عامه دو دسته شدند: اکثر ایشان مانند ابوحنیفه طریقه‌ی اهل رأی و قیاس را پیش گرفتند و طایفه‌ای دیگر مانند احمد بن حنبل شیوه‌ی اهل حدیث و اصحاب خبر را پسندیدند و این دو جماعت، مذاهب مختلفی در اسلام به وجود آوردند و لکن دامنه‌ی اختلاف میان گروه نخستین، بیشتر توسعه یافت و در مسائل مربوط به اصول و فروع دین، آراء و عقایدی عجیب اظهار داشتند، زیرا آنان به احادیث، کمتر استناد می‌کردند، خاصه ابوحنیفه که در عمل به رأی و قیاس آن چنان غلو نمود و مبالغه کرد که بنابر نقل خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد»، چنین گفت: «لَوْ أَدْرَكْنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَدْرَكْتُهُ لَأَخَذَ بِكَثِيرٍ مِنْ قَوْلِي وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الرِّأْيُ الْحَسَنُ»^۱

و هر چند ابوحنیفه در موضوع فتوا و عمل نمودن به قیاس بی سابقه نبوده و کسانی مانند شریح و ابن ابی لیلی پیش از او در بسیاری از مسائل به قیاس و رأی خود عمل کرده‌اند، لکن مسلم است که ابوحنیفه بیش از پیشینیان خود به قیاس توجه داشته و حتی بیش از معاصران به آن عمل می‌کرده، آن چنان که درباره‌اش گفته‌اند: «كَانَ أَمَامَ فِي الْقِيَاسِ»^۲ و ظاهراً در قرن دوم و پس از آن، هر چیزی که از آن به قیاس تعبیر می‌شده، در عهد صحابه تا او آخر قرن اول، در بیشتر کلمات، از آن تعبیر به رأی می‌شده است و نزد تابعین و اتباع تابعین، خاصه در اصطلاح ابوحنیفه و در عرف اصحاب او مانند ابویوسف و شیبانی

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۰: «اگر پیغمبر ﷺ با من هم عصر می بود و من

با او، هر آینه به بسیاری از فتاوا و قیاسات من عمل می کرد و آیا دین جز عمل

به قیاس و رأی نیک چیزی دیگر می باشد؟»

۲- وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۰۹.

و کرخی، غالباً مراد از رأی، همان قیاس بوده و اگر در کلامی واحد از رأی و قیاس نام می‌برند، معنای مراد یکی بوده است؛ چنان‌که فخرالدین طریحی در کتاب «مجمع البحرین» تصریح کرده است که مقصود از «اصحاب رأی» نزد فقهاء، اهل قیاس و تأویل می‌باشند، مانند اصحاب ابوحنیفه و ابوالحسن اشعری.^۱

✱ نپذیرفتن اجتهاد انحرافی از سوی برخی از پیروان صحابه

انحراف‌ها و بدعت‌هایی را که یاد شد، نمی‌توان به اسلام نسبت داد و دارای اعتبار و حجیت هم نمی‌باشد. همچنین نمی‌توان دیدگاه همه‌ی پیروان صحابه دانست؛ زیرا هر کسی که به طور واقعی پایبند به اسلام باشد، درمی‌یابد که در روند اجتهاد، جز کتاب الله و قول معصوم (علیه السلام) هیچ چیز دیگر حجت نیست.

نوشته‌ای زیر در این زمینه قابل توجه می‌باشد:

«اما گروهی از بزرگان عامه، مانند نظام، استاد جاحظ، داود بن علی اصفهانی و ابن حزم، عمل به رأی و قیاس را در فروع فقهیه جایز ندانسته و بر قایلین به آن دو، سخت تاخته‌اند؛ چنان‌که صفدی در کتاب «الوافی بالوفیات» عبارت نظام را در این باره به این شرح نقل نموده است: «إِنَّ الْإِجْمَاعَ لَيْسَ بِحُجَّةٍ وَ كَذَلِكَ الْقِيَاسُ وَإِنَّمَا الْحُجَّةُ قَوْلُ الْمَعْصُومِ إِلَى آخِرِ مَا قَالَهُ.»

و همچنین ابن ندیم در کتاب «الفهرست» آورده است که ابوسلیمان داود بن علی بن داود بن خلف اصفهانی، نخستین کسی است که قول و طریقه‌ی اهل ظاهر را به تمامی به کار برده است و در فتاوا فقط به کتاب و سنت استناد کرده و عمل به رأی و قیاس را جایز ندانسته و قریب به دویست کتاب در فقه و اصول و غیر آن‌ها تألیف کرده که معروف‌ترین آن‌ها کتاب «الایضاح» در چهار هزار ورق بوده است و از جمله‌ی آن‌ها کتاب «ابطال القیاس» می‌باشد. وی در قرن سوم می‌زیسته و در سال ۲۷۰ ق وفات کرده است. او طریقه و مذهبی

خاص داشته و بر هیچ یک از مذاهب معروفه‌ی اهل سنت نبوده و جماعتی از علماء که بر مذهب او بوده‌اند، به داودیین معروف می‌باشند. ابن ندیم، جمعی از آنان را با ذکر مؤلفاتشان در کتاب مزبور نام برده است.

ابن حزم که از فحول و أعظم اهل سنت است، در کتاب «المحلی» تحت عنوان: «لَا يَجِلُّ الْقَوْلُ بِالْقِيَاسِ فِي الدِّينِ وَلَا بِالرَّأْيِ» در این باره به تفصیل سخن رانده و از عمل به رأی و قیاس انتقاد کرده است و اینک قسمتی از عبارات او نقل می‌شود:

«فَإِنْ أَدْعَاكَ الصَّحَابَةُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - أَجْمَعُوا عَلَى الْقَوْلِ بِالْقِيَاسِ، قِيلَ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ، بَلِ الْحَقُّ أَنَّهُمْ كُلُّهُمْ أَجْمَعُوا عَلَى إِبْطَالِهِ، بَرَّهَانُ كَذِبِهِمْ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ إِلَى وُجُودِ حَدِيثٍ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - أَنَّهُ أَطْلَقَ الْأَمْرَ بِالْقَوْلِ بِالْقِيَاسِ أَبَدًا، إِلَّا فِي الرِّسَالَةِ الْمَكْذُوبَةِ الْمَوْضُوعَةِ عَلَى عَمْرِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَإِنْ فِيهَا (وَأَعْرَفَ الْأَشْبَاهَ وَالْأَمْثَالَ وَقَسَّ الْأُمُورَ...) وَهَذِهِ الرِّسَالَةُ لَمْ يَرَوْهَا إِلَّا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ أَبِيهِ، وَهُوَ سَاقِطٌ بِإِخْلَافٍ، وَأَبُوهُ أَسْقَطَ مِنْهُ.»^۱

❖ بیان دین بازبان دین، نه با...

بانگ‌رَش ژرف اندیشانه در بسیاری از عناوین و مباحث طرح شده در اعتقادات، اصول و فقه شیعه و به ویژه در علم اصول، در می‌یابیم که بسیاری از این‌ها، از تراوشات ذهنی و معتقدات پیروان صحابه می‌باشد که ناخواسته در اعتقادات، اصول و فقه ما وارد شده و حجم بسیاری از مباحث و اوقات

۱- عول و تعصیب، ص ۵۱: «صحابه اجماع بر بطلان آن نموده‌اند و ادعای اتفاق صحابه بر صحت عمل به آن، سخنی است گزاف و دروغ، و دلیل بر کذب این گفتار است. از هیچ یک از صحابه، حدیث و اثری در دست نیست که جواز عمل به قیاس را ثابت نماید، جز نامه‌ای مجعول و دروغی که از قول عمر بن الخطاب آن را ساخته‌اند که وی در آن به ابو موسی نوشته است: «فَقَسَّ الْأُمُورَ...» زیرا خبر مزبور را فقط عبد الملك بن ولید روایت کرده است و قول او بدون هرگونه خلاقی، از درجه‌ی اعتبار ساقط است و پدرش از وی ساقط و ضعیف‌تر می‌باشد.»

ما را به خود اختصاص داده است؛ همچون: اجماع، قیاس، استحسان، اجتهاد و... تا آن جا که اجماع و عقل از منابع فقهی ما به شمار آمده اند! غافل از این که پیروان صحابه به دلیل پیروی نکردن از عترت و نداشتن پاسخ برای بسیاری از سؤال ها، ناگزیر به وارد شدن در این مقولات گردیدند تا برای خود معاذیر و مدالیل، تصتعی بسازند و حال آن که شیعه با داشتن رهنمودهای مشخص و معین عملی از سوی اهل البیت علیهم السلام برای تک تک هر آنچه دخیلی در استنباط دارد، نیازمند این دست و پا زدن ها نیست.

به سخنی دیگر، معصومان علیهم السلام در روزگار حیات و حضور خویش، عملاً و قولاً کیفیت استخراج و استنباط احکام را به پیروان خویش آموختند تا در این مهالک گرفتار نگردند. از سویی دیگر بسیاری از این گفته ها، حربه ها و مستندات پیروان صحابه برای تطهیر صحابه از مظالم و فجایعی است که به دست آنان صورت پذیرفته است.

آیه الله محمد باقر کمره ای در تحلیل هایی بس گرانمایه، انحراف تفقه در دین از مکتب اهل بیت علیهم السلام به مذاهب پیروان صحابه را این گونه بیان می دارند:

«در تاریخ اسلام، امتیاز مذهب شیعه از سایر فرق اسلامی، این بود که حکم خدا را به لفظ صادر از پیغمبر و امام معصوم تعبیر می کردند، در طول زمان یازده امام که به سال ۲۶۰ هجری به پایان رسید و در طول غیبت صغری، اصحاب ائمه، همه ی مسائل دین و احکام شرع را از امامان برحق پرسیده بودند و تعلیم گرفته و کتاب هایی در هر موضوع تنظیم کرده بودند که مرجع عمل آن ها بود و تا چهارصد نسخه که آن ها را اصول اربعه می نامیدند در شمار آمده و از عصر غیبت، علمای بزرگ، مذهب آن ها را جمع آوری کردند و کتاب جامع و کاملی در آوردند، چون «کافی» که شیخ کلینی علیه الرحمه تنظیم نمود و کتاب «الشرائع» که ابن بابویه پدر صدوق تنظیم کرد و «فقه الرضا» که مؤلف آن به طور تحقیق شناخته نشده است.

علت این که علمای مذهب شیعه در این چند قرن در مقام بیان احکام

دین، اکتفا به ذکر نصّ روایات می کرده اند، این نبوده که دارای مقام اجتهاد نبوندند یا آن که نمی دانستند حکمی را که فهمیده اند به لفظ دیگر ادا کنند، در میان اصحاب ائمه و علمای مذهب، محقق و دانشمندان بزرگ و نویسندگان موشکاف بسیار بوده اند که همه گونه تعبیر و نویسندگی را یاد داشته و کاملاً در نویسندگی مقتدر بودند. علتش این بود که:

۱. تعبیرات خود ائمه ی معصومین برای عموم مکلفین رساتر و مفهوم تر بوده؛

۲. دستور خصوصی در این باره داشته اند که باید بیان حکم به همان تعبیر صادر از معصوم باشد. این مطلب از اخبار بسیاری استفاده می شود که از آن جمله چند حدیث معروف ذیل است:

۱- در کتاب قضای وسایل الشیعه، به چند طریق از امام هشتم از پدرش که همه امامان معصوم بوده اند، از پیغمبر ﷺ روایت کرده است که سه بار فرمود: «بار خدا یا به جانشینان من مهربان باش.» عرض شد: «یا رسول الله جانشینان شما کیانند؟» فرمود: «آن کسانی که پس از من بیایند و احادیث مرا و سنت و روش مرا از من روایت می کنند و آن ها را پس از من به مردم می آموزند.»

شیخ مرتضی انصاری در مکاسب، این روایات را در شمار اُدله ی نیابت عامه ی فقهاء ذکر کرده است، اکنون باید در مفاد این حدیث تدبّر کرد و متوجه شد که سه مطلب مهم از آن استفاده می شود:

الف. آن که مقصود پیغمبر در این حدیث، مراجع احکام و تعلیمات جامعه اسلامی است که مردم وظیفه دارند در تکالیف خود به آن ها رجوع کنند و احکام خود را از آن ها یاد گیرند و این مقام برای دو دسته ثابت است: اوّل امامان معصوم علیهم السلام، دوّم فقهاء عادل امت اسلامی و شامل ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که خود از اهل استنباط و فقاهاست نباشد، نمی شود؛ اگر چه در صورت عدالت، به روایت او می توان استناد کرد. زیرا ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که جاهل به مفاد آن باشد و فقه آن را درک نکند، مقام خلافت را شایسته نیست به علاوه لفظ حدیث این است که همه ی حدیث ها و

سنت های پیغمبر را نقل کند و این اشاره به مقام فقاہت مطلقه است.

ب. بهترین عنوان برای فقیه مطلق که در درجه دوم خلیفه پیغمبر اسلام محسوب شده، راوی حدیث و سنت است و لفظ مجتهد و تعبیرات دیگر برای صاحب این مقام، مستحدث و نامناسب است و از اصطلاحات عامه است.

ج. باید صاحب چنین مقامی احکام و تعلیمات کلیه اسلام را به لفظ حدیث و سنت ادا کند تا بتوان گفت راوی احادیث و سنت های پیغمبر است و احادیث و سنت های پیغمبر را به مردم یاد داده، در این صورت، باید فتوی و حکم را به لفظ روایات و نص صادر از پیغمبر و امام تعبیر کند، نه آنکه از پیش خود تعبیراتی به هم ببافد و احکام الهی را بدان ادا کند. از کلام، سوء استفاده نشود و در این جانزاع مجتهد و اخباری را به رخ ما نکشید، ما این نزاع را بسیار کودکانه و سطحی تلقی می کنیم و آن را توضیح می دهیم. مقصود این است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله مقام فقاہت را درجه دوم خلافت قرار داده، ولی وظیفه ی فقیهیه که روی موازین علمی حکم خدا را فهمیده این است که آن را به زبان معصوم ادا کند تا در عین حالی که فتوی می دهد راوی حدیث و سنت پیغمبر باشد و وظیفه ی ارشادی خلافت را ادا کرده باشد و اگر آن را به تعبیری از پیش خود بیان کند، خلاف وظیفه است و مشمول این حدیث نیست، ولی آیا جایز است بدین گونه فتواها عمل کرد یا نه، بحث دیگری است که در مقام خودش گفته می شود.

۲- توقیع معروف و مورد اعتمادی که به خط امام عصر علیه السلام به توسط محمد بن عثمان برای اسحق بن یعقوب صادر شد و فرمود: «اما حوادثی که واقع می شود، درباره ی آن ها به راویان احادیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت منند بر شما و من حجت خدایم.» در این حدیث هم، مرجع امور را به طور مطلق، راویان حدیث تعیین فرموده است و از این تعبیر، دو مطلب استفاده می شود:

الف. آن که در هر زمانی باید رجوع به راوی حدیث در آن زمان کرد نه به

راویان حدیث دوره‌های گذشته و نه به خود حدیثی که روایت شده و از این راه مادر کتاب فقه فارسی خود برای اشتراط حیات در مرجع احکام نسبت به عوام به این حدیث استدلال کردیم.

ب. آن که باید مرجع احکام را به لفظ معصوم و عنوان حدیث نقل کند تا رجوع به راوی حدیث صدق کند.

۳- حسین بن روح، سؤمین نایب خاص امام عصر، از امام یازدهم راجع به کتاب‌های بنی‌فضال که یک دسته از مؤلفین اصحاب ائمه و روات شیعه‌اند، فرمود: «آنچه را روایت کرده‌اند اخذ کنید و آنچه را رأی داده‌اند واگذارید، البته معلوم است رأی و فتوای آن‌ها کذب و از پیش خود نبوده و گرنه وثوق به آن‌ها معنی ندارد. آنچه می‌شود از این حدیث فهمید این است که در مقام بیان احکام دین آنچه را به لفظ صادر از امام و به عنوان روایت نقل کرده‌اند، حجت است، ولی آنچه را فهمیده و از پیش خود تعبیر کرده‌اند، باید وا گذاشت و بدان اعتماد نکرد.

۴- اجماع و سیره‌ی تمام فقه‌های مذهب شیعه از زمان پیغمبر تا آخر دوره‌ی غیبت صغری، بلکه تا اواخر قرن چهارم به طور قطع این مطلب را روشن می‌کند که در مقام بیان احکام دین و تعلیم عموم مسلمین، به همان نقل روایت و نصوص صادره اکتفا می‌کردند و از پیش خود تعبیری نداشتند و در برابر عموم فقه‌های مذاهب دیگر این امتیاز را حفظ کرده بودند و از اواسط قرن دوم اسلام که فقه‌ها و مراجع عامه شروع به استنباط و مسئله‌تراشی و رساله‌نویسی کردند، دو اصل در جامعه‌ی شیعه در برابر آن‌ها محفوظ و مسلم بود: اول آن که در استنباط و فهم احکام دین به جز نص قرآن و کلام معصوم، مدرکی را معتبر نمی‌دانستند و قیاس و استحسان و رجوع به نظر عرف را خلاف می‌شمردند و ائمه‌ی دین به بیانات متعدد، این امور را خطا می‌شمردند؛ دوم آن که حکم الهی را که می‌فهمیدند به همان نص روایت، تعبیر می‌کردند و از پیش خود بیانی برای آن در نمی‌آوردند و این فتوا بر طبق نص، سه دوره طی کرد:

(۱) از عصر خود پیغمبر تا اوایل عصر غیبت صغرا که ما این دوره را دوره اصول اربعه (چهارصد رساله) می‌نامیم؛ در این دوره که سه قرن کامل طول کشید و تا پیش از دو قرن و نیم آن، خود معصوم مرجع عام بود، در جامعه شیعه چهارصد کتاب در احکام دین تألیف شده بود و این کتاب‌ها همان نصوص صادره از معصوم بود که در هر موضوع، جمع‌آوری شده و از روی آن، احکام عموم مردم بیان می‌شد.

(۲) دوره‌ی مجامیع یا مدرسه‌ی شیخ کلینی که در طول غیبت صغری بود. در این دوره، رجال بزرگ مذهب شیعه متوجه جمع‌آوری و تنظیم اصول اربعه (چهارصد رساله) شدند و آن‌ها را به صورت یک کتاب بزرگ درآوردند: محمد بن یعقوب کلینی در مدت بیست سال، کتاب کافی خود را تنظیم کرد. جمع‌آوری اصول در این کتب به دو منظور بود: اول برای اینکه چون متفرق بودند، بیشتر در معرض تلف و از میان رفتن و تحریف و دست‌اندازی بودند دوم این که نظم و ترتیب هر باب و هر مسئله‌ای در آن‌ها کاملاً مراعات نشده بود و استفاده از آن‌ها محتاج صرف وقت بسیاری بود در این دوره کلیه روایات مورد اعتماد در هر بابی با سلسله سند و اسانید متوالی آن‌ها ضبط می‌شد و متن روایات ذکر می‌گردید.

(۳) دوره‌ی خلاصه‌نویسی مجامیع و کتب بزرگ احکام؛ روش مکتب شیخ صدوق که در اواخر دوره غیبت صغری شروع شد و در آغاز غیبت کبری به توسط مکتب شیخ صدوق رسمی گردید، در این دوره چون علمای بزرگ مذهب که شیخ صدوق و پدرش ابوالحسن بن بابویه در رأس آن‌ها واقع بودند ملاحظه کردند که کتاب‌های بزرگ شامل سلسله سند، کمتر مورد استفاده‌ی عموم واقع می‌شود و همه کس حال و مال قدرت استنساخ و مطالعه و آموختن آن‌ها را ندارد، شروع کردند به خلاصه کردن روایات، و سلسله سند آن‌ها را از متن کتاب ساقط کردند و متن هر روایتی را از امام یا راوی متصل به امام نقل کردند، چنان که خود شیخ صدوق (در کتاب فتوای خود یا به اصطلاح امروزه در رساله‌ی عملیه خود (کتاب «من لا یحضره الفقیه»)) این روش

را به کار برده و برخی علمای بزرگ، متن فقه را خلاصه تر کردند، به این ترتیب که متن روایات را به اسقاط راوی و حذف ذکر امام به هم پیوستند و از آن، کتاب جامعی ترتیب دادند که شامل همه‌ی مسائل و احکام فقه بود. پدر بزرگوار شیخ صدوق^۱ در کتاب «الشرائع» خود، این روش را به کار برده و به نظر می‌رسد که کتاب «فقه الرضا» هم در این دوره جمع‌آوری شده باشد.

به هر حال در همه‌ی این دوره‌ها و نزد همه‌ی علمای مذهب از زمان پیغمبر تا دوره‌ی صدوق، این اصل مسلم بوده که باید حکم خدا و فتوای شرع مقدس را با زبان و تعبیر معصوم ادا کرد و چنان که نباید اصل حکم دین را از پیش خود گفت، تعبیر آن را هم تا جایی که ممکن است نباید از پیش خود کرد و البته این روش مسلسل، در اثر دستور پیغمبر و ائمه بوده که در ضمن اخبار بسیاری بیان شده و ما چند روایت آن را برای نمونه نقل کردیم.^۲

❖ آغاز اجتهاد انحرافی در فقه شیعه

آشنایی با مسلک و مرام پیروان صحابه در اجتهاد، آغازی برای غوطه‌ور شدن در انحرافات آنان در این عرصه گردید، به شرح زیر:

- «دریافت فلسفه‌ی این تحوّل و انحراف عجیب که در روش تعلیمات مذهب شیعه پدیدار شد، نیازمند یک توجه دقیق به وضع فرهنگ و مدارس عمومی اسلامی است، اسلام دینی است که از روز بعثت پیغمبر روی اساس دانش، نشر شد و مردم را به دانش پژوهی دعوت کرد؛ ولی در قرن نخست اسلامی دین و دانش در جامعه مسلمانان به هم آمیخته بود و تربیت اسلامی هر دو را در هم آمیخته چون شیر و عسل به مردم می‌آموخت و کلمه‌ی عالم و مؤمن در جامعه‌ی اسلام یک مصداق داشت. مسلمانان در جریان تربیت، دو دسته بیش نبودند: عالم و متعلّم (دانش‌آموزان و شاگردان)، ولی در اواخر قرن دوم که خلافت بنی عباس به اوج ترقّی رسید و علمای متخصص یهود و نصاری و فارس و هند را وارد خدمات کشور اسلامی کرد و کتب بسیاری در

۱- خصال شیخ صدوق، مقدمه آیت الله کمره‌ای، ص ۵۰ تا ۵۳.

فنون مختلفی از زبان های فارسی و هندی و یونانی ترجمه نمود، در اثربینش با این منابع، یک تحزب علمی خشکی در برابر دین و دانش دینی به وجود آمد و یک دسته از دانشمندان جدا از دانشمندان دینی در جامعه اسلامی معرفی شدند و زمینه فراهم شد که فرهنگ از دین جدا شود، ولی تا اواسط قرن چهارم این نهضت فرهنگی، مستقل نبود؛ بلکه تحت نظر خلفاء بود و یک نمایش درباری محسوب می شد و به طور عموم در مردم اثر آشکاری نداشت؛ ولی از این تاریخ، یک دستگاه فرهنگی مستقلی در جامعه اسلامی به وجود آمد که شامل شعبه های گوناگون ادبی و دینی و فلسفی و فنون دیگر بود. این استقلال عمومی، در مرکز خلافت اسلامی، در مدرسه نظامیه بغداد تمرکز یافت و در شرق بلاد اسلامی در مدرسه نظامیه نیشابور. این دو مدرسه در نظر خلفای وقت و پادشاهان معاصر آن ها رسمیت یافت؛ کمک شایانی از آن ها گرفتند و نفوذ خود را در سراسر بلاد اسلامی بسط دادند و تشکیلات و انتظامات محکمی در جریان خود پدید آوردند. تحصیل کرده های این مدارس، علمای رسمی و رتبه دار جامعه شناخته می شدند و صلاحیت آن ها برای مراتب عالی و مقامات رسمی دولت از وزارت و حکومت و نویسندگی و غیره محرز بود. برنامه ی این مدرسه ی عمومی، به مناسبت مرکزیت خلافت بغداد که در نزد عموم سلاطین و پادشاهان نیرومند معاصر، خواهی نخواهی رسمی و مورد احترام بود، بر اصول تسنن متکی بود؛ از این رو عموم مردم با آن ها سروکار داشتند و به اصطلاحات و اصول علمی و اداری آن ها پیوسته و مأنوس بودند و شیعه هم در غالب مراکز خود از نظر جریان وضع عمومی، زیر نفوذ علمی و اداری آن ها بودند و علمای شیعه، همان خط وجهه علمی و فتوایی ملی نزد پیروان خود داشتند و انتظامات تشکیلاتی که بتوانند در برابر نفوذ علمی و اداری دیگران مقاومت کنند، نداشتند.

این نفوذ تشکیلاتی و اعتبار رسمی و اداری دانشمندان سنی مسلک، کم کم دانشمندان شیعه را وادار کرد که برای برابری با آن ها با علوم و اصطلاحات آنان آشنا شوند و برای مجادله هم که باشد، علوم آن ها را فراگیرند و بر مسلک

آن‌ها تألیف و تصنیف کنند تا در مورد بحث و معاشرت با آن‌ها در نمانند و در نظر مخالفین بتوانند نمایش علمی دهند، این روش از مراکز که عامه، نفوذ علمی و مدارس عمومی داشتند، شروع شد و به تدریج جامعه‌ی شیعه را فراگرفت و عمومی و رسمی شد.^۱

- «در اواخر قرن چهارم، فرهنگ اسلام، مستقل و تحت نظر خلفای وقت و پادشاهان وابسته، خلافت رسمی و عمومی شد و دانشمندان و فقهای شیعه خواهی نخواهی و بیشتر از نظر جدال به أحسن، با مخالفان و حفظ مقام علمی خود، این روش را پذیرفتند. آن‌ها در نظر گرفتند که جامعه‌ی شیعه را از نظر علمی آبرومند جلوه دهند و در برابر دانشمندان مخالف مذهب، ایستادگی کنند، ولی کم‌کم نفوذ این روش سبب شد که تمسک به کتاب و سنت سست شود و نصوص کتاب و سنت، متروک گردد و یک تدبیرات و افکاری که به نظر علماء با مضامین آن‌ها مطابق است، جای گیر آن‌ها گردد و قلم در تعبیر احکام الهی آزاد شود و در مکتب شیعه تا اواخر قرن چهارم، دلیل حکم شرعی همان کتاب خدا، قرآن مجید و اخبار صادره از پیغمبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام بود، ولی چون شیعه به پیروی عامه کتاب‌هایی در اصول و فقه جدا از اخبار نوشتند، اجماع و دلیل عقل را به روش آن‌ها در شمار دلیل‌های احکام فقه اسلامی آوردند و چون ملاحظه کردند که این دو دلیل بر خلاف مکتب فقه اهل بیت و فقهای دیرین مذهب شیعه است، به توجیه آن پرداختند و گفتند مقصود از اجماع، قول جمعی است که امام معصوم علیه‌السلام در آن‌ها باشد و عقل، جزء دلیل حکم شرعی است نه آنکه به طور استقلال دلیل آن باشد یا آنکه این دو دلیل، کاشف از قول معصوم می‌باشند و در نتیجه تطوّر فقه استدلالی و تفکر در مسائل اصولی، قیاس را به نام «تنقیح مناط»، و استحسان را به نام «شمّ الفقاهه» در فقه شیعه وارد کردند تا کار به جایی رسید که اشتغال به علم قرآن و ضبط اخبار و تتبع در احادیث فقه از اعتبار علمی ساقط شد و اشخاصی که صرف وقت در این دو اصل مهم اسلامی و

دو مدرک منحصر فقه شیعه می کردند، به بی سوادی تلقی می شدند. ممکن بود که یک نفر طلبه‌ی جدی، سال‌های دراز به تحصیل علوم پرداخته باشد، ولی چند آیه از قرآن یا چند حدیث را ضبط نکرده باشد؛ لذا شالوده‌ی ثابت چهار صد ساله‌ی فقه شیعه از هم گسیخته شد و یک مشت تردیدات و احتمالات جای گیر آن گردید. روش اطمینان بخش فقه احادیث از میان رفت و یک مشت آراء و احتیاطات گیج کن، به جای آن نشست. سخن را در این جا کوتاه کنم (در خانه اگر کس است یک حرف بس است).^۱

- «علمای شیعه روش انتقاد و فلسفه بافی و قلم فرسایی را از مکتب‌های عامه و علمای مخالف مذهب آموختند و در بیان احکام، روش آن‌ها را تقلید کردند. این انحراف با وفات شیخ بزرگوار صدوق که در ۳۸۱ او آخر قرن چهارم هجری است، آغاز شد.»^۲

- «این انحراف روش تعلیمات ثابته‌ی مذهب در جامعه‌ی شیعه، انشعابات بنیادکن و کمر شکن به وجود آورد که انشعابات اخباری و اصولی، شیخی و متشرع، از همه جانگداز تر و اسف‌آورتر است، ولی رشته‌ی تمسک به اخبار و قرآن به کلی منقطع نگردید. همیشه در بسیاری از نواحی شیعه نشین، دانشمندانی بودند که متوجه این نقطه‌ی انحراف گردیده و از آن کناره می گرفتند و همان رشته تعلیمات خاندان نبوت و زبان کتاب خدا و سنت را زنده می داشتند. شیوع و رسمیت مسلک انحرافی، واکنشی در پیروان این طریقه پدید آورد و در میان افراطی‌های این دو مسلک از اواسط قرن پنجم، جنجال و مبارزه‌ی اخباری و اصولی برپا شد و انشعابی در جامعه‌ی شیعه پدید آورد، به عللی که شرح آن طولانی و با اختصار این مقدمات مناسب نیست، انشعاب «شیخی و متشرع پدید شد» و لطمه‌ی بزرگی به جامعه‌ی شیعه وارد کرد.»^۳

۱- خصال شیخ صدوق، مقدمه آیت الله کمره‌ای، ص ۵۷.

۲- همان، ص ۵۴.

۳- خصال شیخ صدوق، مقدمه آیت الله کمره‌ای، ص ۵۸.

- «از زمان پیامبر ﷺ تا دوره‌ی صدوق، این اصل، مسلم بوده که باید حکم خدا و فتوای شرع مقدس را با زبان و تعبیر معصوم ادا کرد و چنان که نباید اصل حکم دین را از پیش خود گفت، تعبیر آن را هم تا جایی که ممکن است نباید از پیش خود کرد و البته این روش مسلسل، در اثر دستور پیغمبر و ائمه بوده که در ضمن اخبار بسیاری بیان شده...»^۱

کتاب و سنت در بسیاری از اجتهادها و درس‌های خارج، جایگاه چندانی ندارند و به طور حتم، کتب ممهده در زمینه‌های اصول، فقه و فلسفه، اکثر اوقات بسیاری از مجتهدان و درس‌های خارج را به خود اختصاص می‌دهد. به سخنی دیگر، نه در پایه‌ی سطح و نه در درس‌های خارج، جایگاه ویژه‌ای برای قرآن و حدیث نیست، البته کسانی نیز هستند که قرآن و حدیث را محور و اساس اجتهاد قرار می‌دهند.

با تحقیق می‌توان گفت میزان وقتی که برای مطالعه‌ی کتاب‌هایی چون کفایه، رسائل، مکاسب، جواهر و... و تدریس استدلالی آن‌ها در درس‌های خارج صرف می‌گردد، اصلاً قابل مقایسه با مطالعه و تحقیق بر روی قرآن و کتب حدیث نیست و به گونه‌ای شده است که مقدمه‌ها با آن همه طول و عرض، فرصتی برای رسیدن به ذوالمقدمه برجای نمی‌گذارد. نکته‌ای که در این راستا قابل توجه می‌باشد، این است که تنها شمار کمی از این گرامیان در بیان و درک معارف و مفاهیم قرآنی و حدیثی بضاعت کافی و لازم را دارند، در حالی که خوض و غور آن‌ها در کتب یاد شده، مثال زدنی است.

در گذشته، منابع اولیه‌ی کامل، تمام و به طور مستقیم برای یک مجتهد «قرآن» و «حدیث» بوده است که مع الأسف امروز کم‌رنگ شده‌اند و چه بسیار بوده‌اند علمایی که از چنین وضعیتی هراسان بوده و نسبت به پیامدهای آن، هشدار داده‌اند. گفتن دارد که پیروان صحابه گرچه اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارند، ولی در مسائل فقهی، خوض و غور آن‌ها بیشتر در کتب و اقوال صحابه و فقهاست؛ پس چرا ما نباید این گونه باشیم؟!

از ضروریات اسلام و مذهب شیعه این است که هیچ واقعه و فعلی نیست که حکمش از قرآن و سنت به دست نیاید و گرنه ناخواسته نقصان دین و کوتاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ادا و بیان دستورهای الهی و... را باور داشته ایم، در این مقوله در عنوان «حدیث بیان گزینه های قابل تصور برای اختلاف» به تفصیل گفت و گو شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ وَكُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ أَوْ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»^۱
«الْقُرْآنَ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَرْضُ الْحَدَثِ»^۲

آیا این پندار که بسیاری از احکام، دارای حکم قطعی و ظنی نیستند و به آن ها شک داریم و در نتیجه باید به اصول عملیه عمل کنیم، پندار درستی است؟! کدام حکم و مطلبی است که به نص یا ظهور کالتص بیان نشده باشد؟

❖ واقعیت اجتهاد چیست؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجتهاد نداشتند و آنچه را در بیان هر حکم یا پاسخ به آن بیان می فرمودند، چیزی جز وحی الهی نبود.^۳

اهل البیت علیهم السلام نیز تنها به تفسیر و بیان آنچه به پیامبر وحی شده بود، پرداخته و در این عرصه، همانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله از هر خطا و اشتباهی در امان بودند.

در روزگار زندگانی نبی مکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، دین شناسان و مجتهدان

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۵: «جماعت مردم! شما را به هر حلالی راهنمایی

نمودم و از هر حرامی بازداشتیم.»

۲- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۳۶: «هر چیزی در قرآن است حتی بهای خراش (در بدن).» بدیهی است که در این موارد، قرآن با عترة، و عترة با قرآن ملاک خواهد بود.

۳- النجم، ۳ و ۴: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ پیامبر از روی هوی سخن نمی گفت و سخن او جز آنچه به او وحی می شد، نبود.

بسیاری بودند که به اقالیم و بلاد اعزام می شدند و در بیان یا پاسخ هر حکمی، به تکرار عین آیات و احادیث صادره مبادرت می نمودند و در نتیجه مردم از مبلغان و مفتیان، جز عین آیات و احادیث را دریافت نمی نمودند و هرگونه افزودن به آیات و احادیث یا کاستن از آن ها و تفسیر به رأی را گناهی بزرگ دانسته و معصومان علیهم السلام سخت از آن جلوگیری می نمودند.

در روزگار غیبت نیز تا مدت ها همین رویه ادامه یافت و مفتیان در بیان و کتب خویش حتی در رساله های عملیه همچون «من لا یحضره الفقیه» که برای پاسخ گویی به عموم مردم نگاشته شده بود، چیزی جز عین مآثورات را درج ننموده و بیان نمی نمودند. به بیانی دیگر، درک و فهم خویش را از هر آیه و حدیثی با همان آیه و حدیث بیان می نمودند. بنابراین، در حقیقت رأیی برای مجتهد نیست و نباید باشد و آنچه حق است این خواهد بود که مجتهد تلاش کند احکام و معارف دین را از اصول تا فروع و از کلی تا جزئی، با استناد به منابع معتبر و بدون اختلاف در میان مردم بیان نماید.

✦ آیا کسی می تواند در همه ی أبواب و مسائل اسلام، صاحب نظر باشد؟

بنا بر اعتقاد ما مسلمانان مبنی بر اینکه اسلام دینی جهانی، کامل و پاسخ گوی همه ی نیازهای بشری است، زعیم و مرجع دینی بایستی معارف و مبانی اسلام در همه ی زمینه ها را برای همه ی اصناف، طبقه ها و صاحبان حرف و فنون بیان نماید تا همه چیز برابر آموزه های اسلامی سامان یافته و به پیش رود. به عنوان مثال مرجع و زعیم دینی، باید رهنمودهای اسلام در مسائل اقتصادی از قبیل عقود اسلامی، مسائل بانکی و پولی و تجارت داخلی و خارجی را بداند و بیان نماید. همچنین باید دیدگاه های اسلام در زمینه ی حقوق و انواع و شعوب آن و مسائل گسترده ی ساخت و سازها، فضا، انفال، پزشکی، کشاورزی، حمل و نقل، غنا و... را بشناسد و بیان نماید.

نکته ی مهم و قابل توجه در این عرصه این است که هیچ مرجع دینی هرگز نمی تواند پاسخ گوی این همه مسائل و موارد از دیدگاه دین باشد؛ حتی در

اقتصاد نیز یک مجتهد نمی تواند در همه ی امور اقتصادی صاحب نظر باشد. همان طور که یک اقتصاددان نیز هرگز نخواهد توانست در همه ی رشته های اقتصادی دارای تخصص باشد و همان گونه که یک پزشک نیز نمی تواند در همه ی رشته های پزشکی متخصص باشد.

به دلیل گستردگی مباحث اقتصادی، پزشکی، عمرانی، حمل و نقل و... هر فقیه بایستی متکفل پاسخ گویی به بخشی از مباحث یاد شده باشد تا بتواند با درایت کامل، دیدگاه اسلام را در هر بخش بیان نماید. به گفتاری دیگر، تا هنگامی که فقیه سیستم پیچیده ی بانکی و عقود و معاملات گسترده ی بانکی و رایج را نشناسد، نمی تواند موارد حلال و حرام و ربوی و غیر ربوی آن ها را بفهمد و بفهماند. نیز فقیه تا گاهی که ابعاد گوناگون تلقیح، عقیم شدن و... را نشناسد، نمی تواند احکام آن ها را گوشزد نماید. در نتیجه، مجتهد مطلق نه تحقق دارد و نه وقوع خواهد داشت؛ از این رو، زعیم و مرجعیت عالی اسلام بایستی تدبیری بیندیشد که مبانی، دیدگاه ها و احکام و معارف دین به شکلی مستحکم، سامان یافته و برای عموم مردم بیان و ارائه گردد و همه چیز بر طبق قوانین و مقررات اسلام جریان یابد و قانونی جز قانون خداوند در جامعه عینیت و حاکمیت نداشته باشد.

امروز به باور بسیاری از صاحب نظران، شاهد آنیم که برخی از فتواها و دیدگاه ها از پشته های عمیق دینی و کارشناسی علمی برخوردار نیست و با واقعیت های موجود هم خوانی و سازگاری ندارد؛ لذا نمی تواند کاربردی، کارا و کارساز باشد. از سویی دیگر، به دلیل اینکه فتاوا به طور عمده با یکدیگر متضاد و متعارض می باشند، کارشناسان در به کارگیری آن ها دچار سرگردانی می باشند.

راهکار تحقق این امر، اختصاص شورایی خبره از فقهای اهل حل و عقد برای هر امر و هر عنوان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی، پزشکی، قضایی، حقوقی، دفاعی و... است تا با بررسی این مسائل، دیدگاه های اسلام در هر زمینه با وحدت نظر و استحکام و بدون هرگونه اختلاف، زیر

نظرو لایت امر بیان و ارائه گردد. بی شک با مدیریت، تدبیر و تصدّی فقیهی جامع الشرایط، آگاه به زمان و فرزانه، همه‌ی امور مربوط به اسلام و مسلمانان سامان یافته و اختلاف و تفرقه رخت بر خواهد بست.

❖ راز اختلاف فتاوی فقها در امر هلال و احکام مترتب بر آن

با مراجعه به اقوال و فتاوی فقهای گذشته و معاصر، درمی یابیم که علت عمده در فتاوا و دیدگاه‌های بسیار متضاد و متفاوت آنان، برداشته‌ها و شناخت‌های متفاوت و گوناگون از هلال است و در نتیجه، درخواستیم یافت که گویا شناخت درست و یکسانی از واقعیت و حقیقت هلال و ماه در میان نیست؛ بنابراین، اگر واقعیت علمی و طبیعی و نحوه‌ی گردش و طلوع ماه بر زمین شناخته شود، بسیاری از ابهام‌ها در این زمینه برطرف شده و دیدگاه‌ها پیرامون ماه، گردش طبیعی آن و دیگر احکام مترتب بر آن، یکسان خواهد شد. در این فراز، نمونه‌هایی آشکار در این زمینه را که ریشه در تفسیر، برداشت و شناخت متفاوت و گاه متضاد از ماه دارد، مرور می نماییم:

* الف) اجمال در روایت‌ها

محدّث بزرگ، شیخ حرّ عاملی، در کتاب وسائل الشّیعه، جلد ۱۰، باب ۵ از أبواب احکام شهر رمضان، ذیل حدیث ۲۹ و ۳۰، پس از نقل حدیث امام صادق علیه السلام که می فرماید: «لَا وَاللَّهِ، لَا وَاللَّهِ مَا نَقَصَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَلَا يَنْقُصُ أَبَدًا مِنْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَثَلَاثِينَ لَيْلَةً»، چنین می نگارد:

«شیخ ذکر نموده که این خبر شاذّ است و در هیچ يك از «اصول» و در کتاب «حذیفه» هم یافت نمی شود و سند آن مضطرب و الفاظ آن، مختلف می باشد و خبر واحدی خواهد بود که موجب علم و عمل نخواهد شد و با ظاهر قرآن و اخبار متواتره معارضه دارد و در آن، چیزی که موجب عمل به عدد باشد نه أهله، نیست.»^۱

پاره‌ای از احادیث دلالت می‌کنند که ماه‌های ناقصی که پیامبر ﷺ روزه گرفته‌اند کمتر از ماه‌های تمام بوده است. برخی دیگر دلالت می‌کنند که ماه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ در آن‌ها روزه گرفته‌اند، اتفاقاً تمام بوده، ولی ماه‌های بعد چنین نبوده است.^۱

نفی نقص، بر نفی أغلبیت تمام حمل شده است و مضمون «وَلَا يَنْقُصُ أَبَدًا» بر نفی دوام نقص حمل شده است.

* (ب) دیدگاه‌های متفاوت و متضاد فقها

- شیخ طوسی رحمته الله: «هنگامی که هلال ماه در داخل شهر دیده نشود و در بیرون شهر، مطابق آنچه قبل از روشن ساختیم، رؤیت گردد، عمل بر طبق آن واجب است، در صورتی که شهرهایی که ماه در آن‌ها رؤیت شده، نزدیک هم باشند، به گونه‌ای که اگر آسمان صاف و مانعی در کار نبود، قطعاً در آن‌ها نیز دیده می‌شد؛ زیرا عرض آن‌ها یکی است و نزدیک به یکدیگر مانند بغداد و واسط و کوفه و تکریت و موصل. ولی اگر شهرها از یکدیگر دور باشند، مثل خراسان و بغداد و مصر، پس هر شهری حکم خاص خویش را دارد و بر اهل شهر واجب نیست به آنچه دیگر شهرها دیده‌اند، عمل کنند.»^۲

- علامه‌ی حلی رحمته الله: «خلاصه اگر علم پیدا کردیم به طلوع ماه در برخی از شهرها و عدم آن در برخی از مناطق دوردست، از آن جا که زمین کروی است، حکم آن دو [از نظر رؤیت هلال] مساوی نخواهد بود، ولی بدون آن، قول به تساوی، حق است.»^۳

علامه نیز کروی بودن و کروی نبودن زمین را ملاک دو حکم قرار داده است.

- صاحب جواهر رحمته الله: «هنگامی که هلال در شهرهای نزدیک مانند کوفه و بغداد و مانند این دو که اُفق‌های آن‌ها مختلف نیست، دیده شود، روزه بر همه‌ی ساکنان آن‌ها واجب است و شهرهای دور، مانند عراق و خراسان که اختلاف اُفق‌های آن‌ها دانسته شده یا احتمال داده می‌شود، روزه و قضای آن واجب نیست، لکن گاهی به

۱- ر.ک: وسایل الشیعه، ج ۱۰.

۲- المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳- منتهی المطلب، ج ۹، ص ۲۵۵.

منع اختلاف آفاق‌ها در ربع مسکون اشکال می‌شود یا به خاطر اینکه زمین کروی نیست بلکه مسطح است و بنابراین در این صورت، آفاق‌ها مختلف نیست.^۱

- شیخ انصاری رحمته الله: «آیا اگر هلال ماه در شهری رؤیت شد، برای شهرهای دوردست ثابت می‌شود؟ چنان‌که از منتهی و تحریر و از برخی علمای ما، در تذکره حکایت شده است، یا ثابت نمی‌شود مطلقاً، آن‌گونه که محقق در «معتبر» و «شرایع» و علامه در «ارشاد» و «قواعد» و محقق کرکی در «جامع المقاصد» و شهید در «مسالك» و محقق اردبیلی در «مجمع الفائدة» گفته‌اند و از شیخ نقل شده است؟ و از ظاهر مناهل برمی‌آید که بیشتر فقها بر این نظرند یا آنکه [برای شهرهای دور] ثابت می‌شود، به شرط امکان تحقق در آن شهرها و اینکه علم به عدم وجود آن در آن شهرها نبوده باشد؛ پس اگر علم به نبود آن در شهرهای دور، به سبب کرویّت زمین و نیز گوناگونی آفاق، پیدا شد، حکم به ثبوت هلال، چنین شهرهایی را شامل نمی‌شود. این نظر از علامه، پس از گزیدن نظراؤل، در «منتهی» و «تحریر» نقل شده و صاحب «مدارك» هم، آن را نیکو شمرده است.^۲

شیخ، گوناگونی آفاق و کروی بودن زمین را دلیل ندیدن ماه در شهرهای دوردست می‌داند.

- آیه الله خویی رحمته الله: «این تصوّر باطل است و مرحله‌ها دور از واقع، بلکه اهل خبره، برخلاف آن اتفاق دارند. از این روی هر چند مشهور، برای اثبات نظر خود، به آن استناد کرده‌اند، ولی هیچ‌گونه ارتباط و پیوندی بین طلوع و غروب خورشید و حرکت ماه نیست؛ زیرا کروی بودن زمین، سبب می‌گردد که همواره نیمی از آن در برابر خورشید قرار گیرد و نیمی دیگر آن قرار نگیرد.... [برای عدم تعمیم] دلیلی جز قیاس حدوث هلال ماه و خروج ماه از محاق، به اوقات نمازها، یعنی طلوع و غروب خورشید، وجود ندارد. پس همان‌طور که طلوع و غروب خورشید، در شهرها و آفاق‌های مختلف تغییر می‌کند، رؤیت هلال ماه نیز مختلف است.»^۳

۱- جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۲- کتاب الصوم، ص ۲۵۴.

۳- مستند العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۱۷.

- آیه الله حکیم رحمته الله: «تأمل در اختلاف شهرها در طول و عرض که موجب اختلاف آن‌ها در طلوع و غروب و رویت هلال و عدم آن است، سزاوار می باشد. در نتیجه با علم به تساوی دو شهر در طول، در حجّت بینة بر رویت یکی از آن دو، برای اثباتش در دیگری اشکالی نیست. نیز اگر در شهرهای شرقی دیده شد، در شهرهای غربی نیز به طریق اولی رویتش ثابت می شود.»^۱

اکنون که تعبیرها و تفسیرهای متفاوت و متضاد از ماه و آثار و نتایج آن‌ها آشکار شده است، ضرورت بازنگری و نواندیشی در این عنوان مهم و سرنوشت ساز، احساس می گردد و ما را بر آن می دارد که به گونه ای بایسته به خوض و غور در این مسئله از زوایای گوناگون بپردازیم.

✦ این همه ابهام، از چه ریشه می گیرد؟

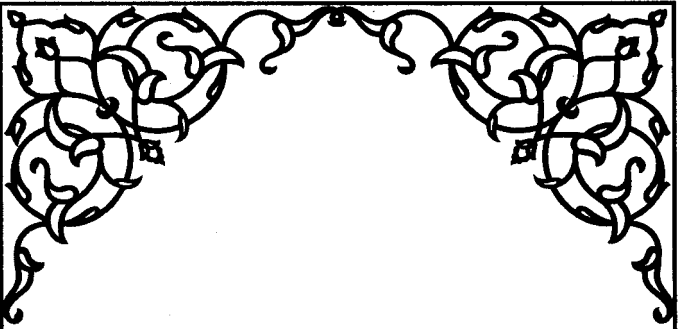
تفسیرها و تعبیرهای یاد شده، از موجود نبودن اطلاعات کافی پیرامون ماه در گذشته های دور ریشه می گیرد؛ زیرا از واقعیت و طبیعت ماه و چند و چون گردش آن به دور زمین تا چگونگی طلوعش و سایر مسائل وابسته، شناخت و بینش کامل و صحیحی در دست نبوده است و از دیدگاه نگارنده، مشکل در این سونهفته است و حلّ مسئله ی هلال و احکام مترتبه، در گرو روشن شدن همین مسئله می باشد و این معضل در عمده ی اقوال و دیدگاه های متقدمان و حتی بسیاری از فقهای معاصر مشهود خواهد بود. ولی امروزه چگونگی گردش ماه به دور زمین و زمان آن و چگونگی طلوعش، از واضحات و مسلّمات علمی به شمار می رود؛ از این رو، باید با پویش و کندوکاو نو، به تعقیب مسئله پرداخت و در پرتو شناخت موضوع، به استخراج احکام واقعی پرداخت.

بنابراین، تا آن هنگام که واقعیت طبیعی و تکوینی ماه به درستی شناخته نشود، پاسخ صحیح و واقع بینانه ای برای پرسش های گذشته نمی توان یافت و هر پاسخی که داده شود، پاسخ و حکم برای موضوعی است که شناخته

نشده است. در نتیجه، شناخت موضوع، گره‌گشا و راز و رمز حلّ این مشکل به شمار می‌رود.

احکام، همواره بر موضوعاتی شناخته شده مترتب خواهند شد و گرنه موضوعی که مبهم و ناشناخته است، نمی‌توان حکم خاصی را بر آن، مترتب نمود.

ره‌آورد شناخت ماه و چند و چون آن، این است که گردش ماه به دور زمین، از آغاز (هلال) تا فرجام، گردش منظم و قابل محاسبه و حتی ثانیه و آنیه‌ی آن نیز مشخص می‌باشد و در این فرایند، احکام و آثار مترتب بر هلال بازنگری خواهد شد و به وحدت نظر دست خواهیم یافت.



سوم

واقعیت علمی و طبیعی کره‌ی
ماه (شناخت ماه)

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ
مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾

برای بینایی شما بیش‌هایی از سوی پروردگارتان
آمده است، هرکس که بینا شود، به سود اوست و
هرکس که نابینا بماند، به زیان او خواهد بود. [الانعام،

[۱۰۴]

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ
مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ﴾

خداوند کسی است که خورشید را روشنایی و ماه
را نور قرار داد و برای ماه منزل‌هایی را مقدر فرمود تا
شما، شمارش سال‌ها و حساب را بدانید. [یونس، ۵]

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾
از تو پیرامون هلال‌ها می‌پرسند؛ بگو: هلال‌ها،
وقت‌هایی برای مردم و حج است. [البقره، ۱۸۹]

«این بخش از گفتار، نقش به‌سزا و تعیین‌کننده
در دستیابی به هدف تحقیق دارد و می‌توان آن را
«مبادی» دیگر گفتارها به‌شمار آورد.»

✧ تابش متفاوت نور خورشید و ماه بر زمین

کره‌ی زمین در هر بیست و چهار ساعت، یک بار به دور خود چرخیده و دایره‌ای ۳۶۰ درجه‌ای را خواهد پیمود. بنابراین زمین در هر ساعت، ۱۵ درجه و در هر چهار دقیقه یک درجه را می‌پیماید و با گذرا از همین درجه‌ها و تابش پیوسته‌ی نور خورشید بر زمین، طلوع و غروب و یژه‌ی هر منطقه و سرزمین تحقق می‌یابد. بالآخره همواره و در هر لحظه خورشید در جایی طلوع نموده و در جایی دیگر غروب می‌نماید. به بیانی دیگر، افق‌ها، مشرق‌ها و مغرب‌های متفاوت و گوناگون، در ادامه‌ی همین روند خواهد بود.

نور خورشید همواره بر زمین که کروی شکل است می‌تابد و با چرخش زمین به دور خود (حرکت وضعی) که از غرب به سوی شرق می‌باشد، «روز و شب» پدیدار می‌گردد. به سخنی دیگر نیمی از کره‌ی زمین همیشه روز و نیمه‌ی دیگر همیشه شب است. پیوسته جایی از زمین روز می‌شود چون در برابر درخشش نور خورشید قرار می‌گیرد و نیز پیوسته جایی شب می‌شود چون زمین پشت به خورشید خواهد نمود. در نتیجه آن به آن، جایی شب و جایی روز می‌گردد.

در طی ۲۴ ساعت، کل زمین در معرض اشعه‌ی نور خورشید قرار می‌گیرد و در هر دقیقه‌ای بر روی زمین، فجر، زوال، غروب و نصف شب وجود دارد.

کری ماه پس از بیرون آمدن از حالت «مُحاق»^۱ و طلوع آن در آفاق غربی که به شکل «هلال» دیده می شود، به یک باره بر همه ی نیم کره خواهد تابید و بدین وسیله ماه نودر کل نیم کره و کل جهان آغاز گشته و ماه گذشته سپری می گردد. و بالأخره همزمان با آغازین لحظه های درخشش هلال، نور آن بر کل نیم کره خواهد تابید و جایی از درخشش آن جز به دلیل مانع، محروم نخواهد شد. به سخنی دیگر، رؤیت نخستین هلال، گواه آن است که ماه گذشته حتی در آفاقی که در این شب نتوانسته اند هلال را ببینند پایان یافته است و صبح پس از این شب، در کل جهان روز آغاز ماه خواهد بود.

از آنجا که کری زمین پیوسته در حال گردش است، نیم کره ی دیگری که روز است آن به آن و به تدریج و هم زمان با غروب خورشید و فرارسیدن شب، در برابر تابش نور ماه قرار خواهد گرفت و هلال، قابل رؤیت خواهد بود. بنابراین، پس از رؤیت نخستین هلال، تنها یک روز لازم است، نه بیشتر، تا کل زمین در پرتو نور خورشید قرار گیرد. می توان گفت: زمان مورد نیاز برای تابش نور هلال بر کل کری زمین، آن تابش هلال بر نیم کره به اضافه ی یک روز است. و بالأخره در بخش اعظم دو نیم کره و کری زمین در شب نخست و ساعت های اولیه، هلال، قابل رؤیت خواهد بود. تابش ماه در نیم کره ی دیگر مسن تر، بزرگ تر، درخشنده تر و قطعی تر خواهد بود.

ماه گاه در افقی قابل رؤیت نیست، ولی لحظات یا ساعاتی دیگر در افقی دیگر، قابل رؤیت خواهد بود. به عنوان مثال، ماه گاه در غروب چین از خورشید دور نشده و تحت الشعاع می باشد، ولی ماه غروب الجزیره ی عربی، به مقدار کافی از خورشید دور شده و قابل رؤیت خواهد بود.

هرگاه ماه در غروب چین هشت درجه از خورشید دور شده باشد، در غروب الجزیره ی عربی، مقدارش ده درجه و نیم خواهد بود و با گذر این مدت، ماه در هر افقی قابل رؤیت می باشد. در نتیجه اگر ماه در افقی قابل رؤیت نباشد، این به معنای آغاز نشدن ماه نیست، بلکه به این معنا می باشد

۱- مُحاق یعنی پنهان شدن نور ماه.

که هلال ماه در لحظه‌ها و ساعت‌های آینده رؤیت و ماه آغاز خواهد شد.^۱ جاهایی که به دلیل مانع نمی‌توانند از نور ماه برخوردار گردند، چهار طرف آن‌ها که مانعی نباشد، از نور ماه برخوردار خواهند گشت. هلالی که ساعت‌هایی پس از نخستین رؤیت یا در شب بعد در دیگر آفاق هویدا می‌شود، همان هلال نخستین است، نه هلال دیگر؛ بنابراین هلالی که در دیگر آفاق در شب بعد رؤیت می‌شود، هلال نویست، بلکه همان هلالی است که در شب پیش رؤیت شده است و هلال دومین شب می‌باشد.

ماه شب اول فقط یک شب خواهد بود و تکرار و توالد دوباره ندارد. به سخنی دیگر، به قطع و یقین، به دلیل واقعیت و حقیقت و به تشخیص همه‌ی اهل خبره، هلال در شب‌های پس از نخستین رؤیت، هلال نخستین نیست، بلکه هلال شب دوم، شب سوم و... می‌باشد.

گفتنی است که در گذشته گرچه دومین شب یا سومین شب ماه را در آفاق مختلف، شب نخست به حساب آوردن، امری پسندیده بود، ولی در روزگار کنونی امری معقول و حکیمانه نخواهد بود و عملاً پذیرش دومین یا سومین شب، به عنوان شب نخست و باور داشتن سه نوع ماه و در نتیجه سه نوع سال است! از این رو، انتظار سه روز در آفاق مختلف، نامعقول و به دور از واقعیت حقیقی و خارجی کره‌ی ماه است.^۲

به بیانی دیگر، آفاق مختلف، واقعیت خارجی ندارد؛ زیرا با طلوع هلال، نور آن بر کل نیم کره و هر جا که مانعی نباشد، خواهد تابید و ماه جدید با نخستین رؤیت هلال در کل نیم کره آغاز خواهد گردید. نیم کره‌ی دیگر نیز آن به آن و حداکثر به فاصله‌ی یک روز، از نور ماه بهره‌مند خواهد شد.

همان گونه که خورشید پیوسته در جایی طلوع و در جایی غروب می‌نماید، ماه نیز پس از آشکار شدن در آفاق، پیوسته در جایی طلوع و در جایی دیگر

۱- رک: رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۲۹۰.

۲- التوبه، ۳۶: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَابِ اللَّهِ﴾؛ شمار

ماه‌ها نزد خدا و در کتاب خدا، دوازده ماه است.

غروب خواهد نمود؛ بنابراین، خورشید و ماه پیوسته دارای مشرق‌ها و مغرب‌های بسیار می‌باشند و همان‌گونه که تابش خورشید در آفاق دیگر را نمی‌توان خورشید دیگر دانست، تابش ماه در دیگر آفاق را نیز نمی‌توان ماهی دیگر و طلوع دیگر دانست.

نور خورشید و نیز نور ماه جز در حالت محاق، پیوسته بر زمین می‌تابند، البته نور ماه، روزها به واسطه‌ی تابش خورشید محومی شود.

همان‌گونه که نور خورشید گاه با وجود مانع نمی‌تواند بر جاهایی از زمین بتابد، نور ماه نیز چنین خواهد بود. گفتنی است که ماه، تنها هلال و دیگر منازل آن موضوع احکام است، خلاف خورشید که در اوقات صلوات و نیز غروب آن برای روزه، موضوع احکام می‌باشد.

کری ماه، ماهی یک بار به دور خود و یک بار هم به دور زمین می‌چرخد. ماه مانند زمین، همواره نیمی از آن که در برابر خورشید قرار دارد، روشن و نیمه‌ی دیگر آن، تاریک است.

✽ چگونگی حالت مُحاق

از دید بیننده‌ی زمینی، در پایان هر ماه قمری، خورشید و ماه در آسمان در برابر یکدیگر و در یک راستا قرار خواهند گرفت. به بیانی دیگر، ماه، میان زمین و خورشید قرار می‌گیرد که این حالت را «مُحاق»، «مُقارنه» یا «قرانِ تیرین» می‌نامند.

نیز می‌توان گفت: هرگاه خورشید، زمین و ماه بر یک خط قرار گیرند، به آن، «اقتران» گفته می‌شود و اقتران در هر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه و ۸۷ صدم ثانیه، اتفاق خواهد افتاد.

در صورتی که خورشید، زمین و ماه، صد درصد روی یک خط باشند، «خسوف» روی خواهد داد و در این حالت، ماه دیده نخواهد شد.

لحظه‌ی مقارنه‌ی ماه و خورشید، زمانی است که طول‌های دایرة البروجی ماه و خورشید با هم مساوی شوند. این لحظه به موقعیت نجومی ماه، زمین و

خورشید در فضا، بستگی دارد و تابع محل رصد نیست.

در سالنامه های نجومی که هر ساله از طرف مراکز نجومی معتبر جهان منتشر می شود، لحظه ی مقارنه ی ماه و خورشید به زمان بین المللی درج می شود. به بیانی دیگر، گاه قران در هر ماه قمری، دارای زمانی مشخص و ثابت برای همه ی زمینیان خواهد بود. برای محاسبه ی مشخصه ی سن ماه در هر لحظه ی مورد نظر، مثلاً لحظه ی غروب خورشید یا لحظه ی اولین رؤیت هلال ماه، کافی است لحظه ی مقارنه را از آن لحظه بر حسب زمان بین المللی بکاهیم. به بیانی دیگر، «با دانستن هنگامه ی اقتران و خروج از اقتران، می توان هنگامه ی تولد هلال در آفاق را به دست آورد».

دانشمندان حتی ثانیه ی لحظه ی اقتران را با یقین می دانند و می توانند لحظه ی اقتران در ده ها سال آینده یا گذشته را بیان کنند؛ زیرا مقدار سیر ماه و خورشید معلوم می باشد و از دو هزار سال پیش تا کنون در رصد ها تفاوتی نکرده است و حتی نرم افزارها، جدول ها و کتاب های بسیاری نیز در این زمینه فراهم آمده است و برای همه ی کارشناسان یقین آور می باشد.^۱

لحظه ی مقارنه، به تعبیری همان لحظه ی تولد ماه نونجومی است و هرچه لحظه ی غروب خورشید یا لحظه ی اولین رؤیت هلال ماه (با چشم مسلح یا غیرمسلح) دیرتر از آن صورت بگیرد، آن هلال ماه را در اصطلاح «مسن تر» می نامند و هرچه مدت زمان لحظه ی مقارنه تا لحظه ی غروب خورشید یا لحظه ی اولین رؤیت هلال ماه، کمتر باشد، آن هلال ماه را «جوان تر» به شمار می آورند.^۲

خروج ماه از تحت الشعاع نیز آمری یکسان برای همه ی جهانیان است، ولی از نظر شرعی نمی تواند آغاز ماه های قمری باشد.

هنگام مقارنه، آن روی ماه که به طرف خورشید است با نور خورشید روشن می شود و نصف تاریک ماه که به طرف زمین است، چون نور خورشید به آن

۱- رؤیت هلال، ج ۵، ص ۳۲۶۵؛ ج ۶، ص ۳۸۲۱.

۲- رؤیت هلال ماه طی سال های ۱۴۱۸-۱۴۱۵ هجری قمری، ص ۱۵.

نمی‌تابد، دیده نمی‌شود و از سویی تابش بسیار نور خورشید مانع دیدن اجرام کم‌نورتر است.

برای ساکنان زمین، تنها یک طرف ماه، قابل دیدن است و طرف دیگر دیدنی نیست. به سخنی دیگر، ماه در سفر خود به دور زمین، همواره نیمی از ظاهر خود را به ما نشان می‌دهد.

ماه و خورشید در هنگامه‌ی قران، بسیار به یکدیگر نزدیک‌اند و با گذشت زمان و پس از قران، کم‌کم از یکدیگر دور خواهند شد و ماه به سمت مشرق خورشید به پیش خواهد رفت، تا آنکه ماه به شکل هلالی باریک در آفاق غربی آشکار خواهد شد. به بیانی دیگر، شکل‌گیری هلال عبارت از بیرون شدن آن از تحت الشعاع به اندازه‌ای است که قابل رؤیت باشد. نیز می‌توان گفت: هلال به گاهی گفته می‌شود که ماه از حالت وسط قرار گرفتن بیرون شده و جزء نورانی آن بیرون می‌شود.

حالت محاق تا بیرون شدن ماه از شعاع خورشید را «تحت الشعاع» می‌نامند.

حالت محاق، زمان ورود تا زمان خروج ماه از شعاع خورشید است و کمتر از دو روز به درازا خواهد کشید.^۱ محاق در اواخر هر ماه روی خواهد داد و مدت آن، ۴۰ ساعت و ۴۸ دقیقه خواهد بود.

∴ مکان (أفق) و هنگامه‌ی دیدن هلال

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاٰهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَاجَّ﴾
از تو پیرامون هلال‌هایی پرسند؛ بگو: هلال‌ها، وقت‌هایی برای
مردم و حاجت است. [البقره، ۱۸۹]

گاه ماندن و آشکار شدن هلال در آفاق غربی، اندک و زودگذر است و سپس

هلال در زیر افق غربی، ناپدید می‌گردد؛ زیرا پرتو نور خورشید در افق مغرب پراکنده است و هلال، نورش اندک می‌باشد.

هلال در آغاز، بسیار نازک است و با چشم مجرّد، قابل رؤیت نیست و هنگامی هلال پدیدار خواهد شد که ماه از خورشید به اندازه‌ای دور شده باشد که پس از محو نور خورشید و تاریک شدن نسبی افق، بتواند بر بالای افق بماند و افراد با چشم غیر مسلّح بتوانند آن را ببینند. بنابراین، هرچه ماه از حالت محاق دورتر گردد، بر روشنایی قرص ماه افزوده می‌شود و به هر اندازه زمان قران تا غروب خورشید بیش تر باشد و خورشید دیرتر غروب کند، امکان خروج ماه از تحت الشعاع و دیدار هلال، بیش تر است؛ چون ماه از خورشید فاصله‌ی بیش تری می‌گیرد.

با توجه به تجربیات و گزارش دستاورد تلاش ۱۲۷ ساله‌ی عده‌ای از اهل فنّ و شیفتگان شکار هلال، این نتایج به دست آمده است:

۱. کمترین سنّ هلال برای رؤیت با چشم مسلّح، حدود ۱۲ ساعت و کمترین سنّ هلال برای رؤیت با چشم عادی و غیر مسلّح حدود ۱۴ تا ۱۸ ساعت است. بنابراین هلال‌هایی با سنّ ۱۸ ساعت به بالا، به شرط نبودن موانعی همچون ابر یا آلودگی هوا، با چشم عادی قابل رؤیت می‌باشد.^۱

۲. هرچه سنّ هلال ماه در لحظه‌ی غروب خورشید، از آنچه در بالا یاد شد بیشتر باشد، امکان رؤیت هلال نیز بیشتر می‌باشد و ادّعای رؤیت، با سنّ کمتر از آنچه گذشت، تنها با تأیید رصدخانه و مجامع معتبر نجومی پذیرفتنی است و رکوردی تازه خواهد بود.

۳. جاهایی که به دلیل موانع طبیعی در نخستین بار از تابش نور ماه بهره‌مند نشوند، در شب بعد که نور هلال درخشنده‌تر و هلال، آشکارتر می‌شود، از درخشش نور ماه، بیشتر بهره‌مند خواهند شد. می‌توان گفت در مناطق نخستین، آن هنگام که هلال رؤیت می‌شود، هلال در افق‌های

کُل نیم‌کره نیز وجود دارد و بایستی حکم به طلوع هلال شود، گرچه به دلیل موانع دیده نشود.

۴. بیرون شدن ماه از محاق و دیدار آن، امر یکسانی برای همه‌ی ساکنان در نیم‌کره می‌باشد و در همه‌ی شهرها هلال ماه را می‌توان دید. در نیم‌کره‌ی دیگر که روز است و نور خورشید به آن می‌تابد، هلال به تدریج و هنگام شب دیده خواهد شد؛ چون تنها، در جایی که شب باشد، دیدار هلال امکان‌پذیر خواهد بود.

۵. طلوع هلال ماه در مناطق شرقی، موجب قطع به طلوع هلال در مناطق غربی است.

۶. از آن‌جا که خورشید در مناطق شرقی زودتر غروب می‌نماید، گاه امکان رؤیت هلال در مناطق شرقی کم‌تر و در مناطق غربی چون خورشید دیرتر غروب می‌کند، بیش‌تر خواهد بود.

۷. هرگاه هلال در مناطق شرقی دیده شود، در مناطق غربی نیز به یقین دیده خواهد شد، گرچه از محل رؤیت بسیار دور باشند و لازم نیست در جست‌وجوی وجود هلال در اُفق‌ها و مناطق غربی باشیم؛ زیرا هلال در اُفق‌های مناطق غربی و در مناطق نیم‌کره‌ی دیگر نیز یکی پس از دیگری آشکار خواهد شد. به عنوان مثال: هرگاه هلال در چین دیده شود، در ایران و همه‌ی شهرهایی که غروبشان پس از چین است نیز دیده خواهد شد. نیز هرگاه هلال در عراق رؤیت شود، وجود هلال در بلاد غربیه‌ی آن مثل شام قطعی خواهد بود؛ زیرا حرکت ماه از شرق آغاز و به طرف غرب ادامه خواهد یافت. این مطلب در میان علما معروف و مشهور است.^۱

۸. اگر هلال در مناطق شرقی، رؤیت شده و اُفق خاص که هلال آن رؤیت نشده، در مناطق غربی قرار داشته باشد، به اتفاق همه و به دلیل واقعیت باید باور داشت که هلال یقیناً در این منطقه هم طلوع نموده است. به سخنی دیگر اگر در شهرهایی پیش از اُفق خاص، هلال رؤیت

شده باشد، به یقین هلال در آن افق خاص هم به شرحی که ذکر شد، طلوع نموده است.

۹. در مناطقی از زمین، روز و شب به گونه‌ای کاملاً متفاوت با دیگر مناطق است؛ مثلاً قطبین، روز و شب شش ماهه دارند. در مناطقی در فصل تابستان روز، ۷۲ ساعته و در زمستان، شب ۷۲ ساعته دارند.^۱ جَوَزَمین در دو قرن اخیر بر اثر آلودگی‌های مراکز صنعتی و وسایل حمل و نقل، به طور گسترده آلوده شده است، به طوری که گاه هلال، موجود می‌باشد، ولی دیده نمی‌شود.

✽ منازل ماه

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ﴾

خداوند کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای ماه منزل‌هایی را مقدر فرمود تا شما، شمارش سال‌ها و حساب را بدانید. [یونس، ۵]

از شب نخستین ماه تا چهاردهم، لبه‌ی روشن ماه به طرف مغرب و لبه‌ی تاریک آن به سوی مشرق خواهد بود و پس از شب چهاردهم، لبه‌ی روشن آن به سمت مشرق و لبه‌ی تاریک به سمت مغرب می‌باشد.

با گردش کامل ماه به دور زمین و گرفتن نور از خورشید، شکل‌های گوناگونی از ماه هویدا خواهد گشت که از آن به «منازل» تعبیر می‌گردد.

ماه و شکل‌های گوناگون آن، افزون بر هلال، تقویمی طبیعی و منظم است که وقت‌ها را نشان داده و مردم در هر منطقه‌ای که باشند، می‌توانند آن را خوانده و به وقت‌های گوناگون آن پی ببرند. این تشکلات، تقویمی جهانی

است و برای همه‌ی جهانیان معتبر می‌باشد.

در کتاب «اطلس منظومه‌ی خورشیدی» به‌گونه‌ای زیبا و خواندنی از صورت‌های ماه و پیمایش منازل آن، سخن می‌گوید:

«هنگامی که ماه دقیقاً میان زمین و خورشید قرار می‌گیرد، آن نیم‌کره از ماه که به وسیله‌ی خورشید روشن شده، پشت به زمین قرار می‌گیرد و نیم‌کره‌ی تاریک آن، روبه زمین واقع می‌شود. چنین حالتی را «ماه نو» می‌گویند. کوتاه زمانی پس از ماه نو، بخش کوچکی از نیم‌کره‌ی روشن ماه که به کمان باریکی شباهت دارد روبه زمین می‌کند که به آن «هلال» می‌گویند. هماهنگ با پیشروی ماه روی مدار خویش، بر میزان روشنایی نیم‌کره‌ی روبه زمین آن، افزوده می‌گردد و شکل هلالی آن به تدریج روبه فزونی می‌نهد تا جایی که نیمی از نیم‌کره‌ی روشن ماه روبه زمین قرار می‌گیرد. به این مرحله، چارک (چهاریک)، اول یا «تربیع یکم» می‌گویند. مفهوم این مرحله آن است که ماه تا این زمان یک چهارم مدار خویش به دور زمین را پیموده است.

پس از مرحله‌ی چارک اول، به مرور برپهنه‌ی روشن ماه افزوده می‌گردد تا جایی که خورشید و زمین و ماه در یک خط قرار گیرند (زمین بین ماه و خورشید واقع شود) و نیم‌کره‌ی روشن آن به زمین رونماید. این موقعیت را «بدر» یا «ماه شب چهارده» می‌گویند.

چهره‌ی روشن ماه پس از مرحله‌ی بدر به تدریج روبه زوال می‌گذارد تا جایی که به مرحله‌ی چارک دوم یا تربیع دوم که سوای موقعیت مداری، همانندی فراوانی با چارک یکم دارد، وارد می‌گردد و سرانجام پس از مرحله‌ی چارک دوم، ماه روبه هلال پایانی می‌نهد و در آخرین روزهای ماه قمری، به یک کمان باریک تبدیل می‌شود و پس از آنکه نیم‌کره‌ی روشن آن کاملاً پشت به زمین واقع گردید، به مرحله‌ی ماه نو دیگری گام می‌نهد و دور بعدی گردش خود را به دور زمین آغاز می‌کند.

ماه در تربیع اول، نشان‌گر گذشتن یک چهارم ماه و بدر تمام، نشانه‌ی چهاردهمین روز ماه است و تا برسد به تربیع دوم که تربیع دوم، نشانه‌ی

گذشتن سه هفت روز می باشد. ناپدید شدن کمان باریک در پایان ماه، نشان گذشتن چهار هفت روز (۲۸ روز) از آغاز ماه است. از هلال تا مرحله ی بدر، پیوسته بر جرم کروی ماه افزوده می شود، پس از مرحله ی بدر، پیوسته جرم کروی ماه روبه کاهش می نهد تا به مرحله ی هلال برسد و پس از آن، ناپدید می گردد.

مراحل و منازل یاد شده برای همه ی جهانیان یکسان است؛ بنابراین، هرگاه در روز آغازین ماه، اختلاف باشد، می توانیم با تربیع یا بدر تمام و... به تقویمی جهانی دست یابیم و واقعیت را آشکار سازیم و... و بدین صورت شمارش روزهای مانده به آخر ماه هم قابل محاسبه است.

به عنوان مثال هرگاه در روز نخستین اول ماه رمضان اختلاف باشد، می توان در تربیع، به سه چهارم باقی مانده ی ماه دست یافت و شب های لیالی قدر را با یقین برگزار نمود و نیز مناسبت ها و ایام و لیالی دیگر را. روز بدر و... نیز چنین می باشد. نتیجه آنکه شکل های گوناگون و منازل ماه، تقویمی طبیعی و منظم و بدون تخلف است که وقت ها را نشان داده و همه آن ها را خواننده و می شناسند. به راستی اختلاف در چیست و چرا؟! گفتار آیه الله سبزواری که خواهد آمد، در این زمینه خواندنی است.

اگر اهلّه و منازل ماه به نصّ قرآن^۱ برای تعیین مواقیت باشد، بی شک با جواز اختلاف در آن ها و سامان مواقیت بر طبق آفاق گوناگون در تعارض خواهد بود و این خواست شارع نیست، بلکه برداشت ماست. افزون بر آن که اعتقاد به تعدّد آفاق به شرحی که گذشت، نه واقعیت علمی دارد و نه خارجی. پیرامون منازل ماه، مطالب مفید بیشتری خواهد آمد.

❁ ماه و سال قمری

گردش زمین به دور خود، موجب پدید آمدن «شب و روز» می باشد و در پی

۱- ر.ک: یونس، ۵. همچنین در این زمینه، در فصل بعد، مباحث قرآنی به

تفصیل خواهد آمد.

گردش ماه به دور زمین، «ماه نجومی» پدیدار خواهد شد.

کره‌ی زمین از طرف غرب به طرف شرق و کره‌ی ماه از طرف شرق به طرف غرب در حرکت است.

کره‌ی ماه در هر ماهی، یک بار به دور خود و به دور زمین می‌چرخد. قمر و زمین در حرکت دائم‌اند. مسیر حرکت ماه گرد زمین، به صورت بیضی شکل است. زمین، سالی یک بار به دور خورشید می‌چرخد و ماه در این مدّت، دوازده بار و هر بار در مدّت مقرر به دور زمین می‌چرخد.

پدید آمدن هر ماه در اثر گردش و رابطه‌ی متقابل ماه و خورشید و زمین در مدارهای خویش می‌باشد. ناگفته نماند که گردش زمین در آغاز هر ماه، سبب دریافت نور ماه نیست، بلکه بیرون شدن ماه از محاق، سبب تابش نور ماه بر کلّ نیم‌کره‌ی زمین است.

کره‌ی ماه، از اعمار زمین است و گردش یک دور ۳۶۰ درجه‌ای ماه به دور زمین، از سمت مغرب به طرف مشرق را «ماه نجومی» یا «ماه قمری» گویند. در این رابطه چنین می‌خوانیم: «یک دور گردش ماه به دور زمین، نه ۳۰ روز، بلکه ۲۷ و یک سوّم روز به طول می‌کشد. این مدّت زمان را یک «ماه نجومی» می‌نامند. (ماه نجومی دقیقاً یعنی ۲۷ روز و ۷ ساعت و ۴۳ دقیقه و ۱۱/۵ ثانیه). با این وجود از یک «ماه نو» تا «ماه نو» بعدی، ۲۹ و یک دوّم روز طول می‌کشد (ماه قمری). زمین و ماه در واقع، هم راه یکدیگر به دور خورشید می‌گردند. حالت «ماه نو» همیشه هنگامی است که ماه از نظر ما در جهت تابش خورشید قرار دارد، چون در طول یک ماه، خورشید ظاهراً و از دید ما به حرکت خود در آسمان ادامه می‌دهد، بنابراین ماه از یک «ماه نو» تا «ماه نو» دیگر، احتیاج به گذراندن زمان سیر یک دور کامل در مدار، به اضافه‌ی دو روز دیگر دارد تا بتواند به محلّ سابق خود در حالت «ماه نو» در جهت تابش خورشید بازگردد.»^۱

در گفتاری دیگر می‌توان گفت: «یک ماه قمری حسابی، فاصله‌ی زمانی دو قران پی در پی ماه و خورشید خواهد بود و مدّت آن، ۲۹ روز و ۱۲ ساعت

و ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه و ۸۷ صدم ثانیه است. به بیانی دیگر، مدت یک ماه، ۲۹/۵۳ روز می باشد و محال است از این مدت بیشتر یا کمتر شود. در نتیجه بیشتر ماه ها ۳۰ روز خواهد بود. در مقایسه ی ماه های تمام با ماه های ناقص، می توان گفت: ماه های تمام ۵۳ $\frac{۱}{۲}$ و ماه های ۲۹ روز، ۴۷ $\frac{۱}{۲}$ خواهد بود. متخصصان در این گفته هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند و این گفته، یقینی می باشد و برای کل کروی زمین یکسان است.^۱

سال قمری، مجموع ۱۲ ماه قمری و برابر با ۳۵۴ روز و شب و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یا ۳۶۷/۳۵۴ روز است و این درگذر زمان، تغییر نخواهد یافت. افزایش ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه در طی هر سال، پس از سه سال، «سال کبیسه» را که برابر با ۳۵۵ شب و روز است تشکیل می دهد و این، واقعیتی تغییرناپذیر است که با آن می توان ماه های تمام و ناقص را حتی در سال های آینده، پیش بینی کرد.

درازای مدار گردش ماه به دور زمین، بالغ بر ۲۴۱۵۰۰۰ کیلومتر می باشد و ماه در پیمودن این مدار، در هر ساعتی ۳۵۰۰ کیلومتر و در هر ثانیه، یک کیلومتر را خواهد پیمود.

به هر اندازه کروی ماه به زمین نزدیک شود، سرعت آن بیشتر می شود تا به طرف زمین جذب نشده و با زمین برخورد نکند و به هر اندازه کروی ماه از زمین دور شود، از سرعت آن کاسته می شود تا از قوه ی جاذبه رها نشده و از مسیرش بیرون نشود.

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾

نه خورشید را سزد که به ماه رسد، و نه شب پیش گیرنده بر روز است، و هر کدام در مداری شناورند. [یس، ۴۰]

✽ ماه‌ها تمام‌اند یا ناقص یا هردو؟

هرگاه آفاق عدیده را باور داشته باشیم، باید هر ماه را هم تمام و هم ناقص بدانیم؛ زیرا در آفقی که نخستین هلال در روز بیست و نهم رؤیت می‌شود، پیش از آن آفاقی بوده است که هلال در آن‌ها قابل رؤیت نبوده است و در نتیجه، در شبی دیگر باید هلال را جست‌وجو کنند. در مناطق دیگری نیز سومین شب، هلال رؤیت خواهد شد. بنابراین، ماه در جایی ۲۹ روز، در جایی ۳۰ روز و در جاهای دیگری نیز ۳۱ روزه خواهد بود! و بی‌شک اینکه هر ماه، هم تمام باشد و هم ناقص، در أدله‌ی شرعیه مردود می‌باشد.

هلال با گذشتن روز بیست و نهم قابل رؤیت نمی‌باشد، بلکه هنگامی قابل رؤیت خواهد بود که حداقل حدود ۱۳ ساعت دیگر نیز بر آن افزوده شده باشد. به عنوان مثال: اگر غروب روز شنبه، بیست و نه روز و ۵ ساعت از اول ماه گذشته باشد، هلال قابل رؤیت نخواهد بود؛ زیرا ماه هنوز از حالت محاق خارج نشده است؛ در نتیجه این ماه، ناقص به شمار آمده و هلال، غروب روز یکشنبه قابل مشاهده می‌باشد.

✽ تقویم قمری، علمی‌ترین تقویم جهان

هلال، از دیرباز نشانگر آغاز ماه نو در میان ملت‌ها و تمدن‌ها بوده است و همه‌ی جهانیان از تقویم قمری به گونه‌ای یکسان سود می‌جسته‌اند و پایه و اساس محاسبات آنان را تشکیل می‌داده است. به سخنی دیگر، نخستین هلال به عنوان نشانه‌ی ماه نو، پدیده‌ای عادی بوده است و مردم بدون توجه به امور شرعی و حتی پیش از اسلام، کارهای خود را بر اساس آن سامان می‌بخشیده‌اند.

بیشتر مردم و اعراب پیش از اسلام، منازل ماه را می‌شناختند و در امور و مواقیت خویش از آن‌ها بهره می‌گرفتند. روابط میان دولت‌ها و کشورهای دور و نزدیک، عهد و پیمان‌ها، قراردادها میان سلطان‌ها، ابلاغ فرمان سلطان‌ها برای دورترین جاهای کشور، ماه‌های حرام و... همه و همه بر پایه‌ی ماه که

پذیرش و واقعیت یکسان و جهانی داشته، بوده است.

امروزه با آشکار شدن چند و چون گردش ماه، مدت زمان آن، چگونگی حالت محاق و رصد ماه حتی در حالت محاق، زمینه‌ی روشن و دقیقی از ماه در راستای تعیین وقت به دست داده است و به راستی تقویم قمری را از نگرش علمی، معتبرترین و علمی‌ترین تقویم در جهان می‌توان به شمار آورد.^۱ تقویم قمری باید تقویم دینی و ملی مسلمانان باشد، ولی مع الأسف به دلیل اختلاف‌هایی که پیرامون آغاز هر ماه و تا سه روز به چشم می‌خورد، تقویم قمری حتی در میان مسلمانان نیز جایگاه خود را از دست داده و دیگر تقویم‌ها جایگزین آن گشته است! با توجه به این رخداد ناخوشایند، اگر مسلمانان به اختلاف‌های خود در این زمینه پایان داده و به جای اصرار بر رؤیت هلال در افق هر شهر، با نخستین رؤیت در هر گوشه‌ای از جهان، آغاز ماه قمری را اعلام می‌نمودند، تقویم قمری از جایگاهی والا، حتی در امور اداری برخوردار می‌گشت.

طلوع و غروب خورشید، زوال ظهر و... در هر روزی از سال، ثابت است و ثانیه‌ای تخلف ندارد. ماه نیز مانند خورشید در طلوع و گردش خود به دور زمین از یک نظم استوار و خدشه‌ناپذیر برخوردار است، به گونه‌ای که آغاز دقیق هر ماه قمری در گذشته و حتی برای سال‌های آینده نیز قابل تعیین و یقینی است و شبهه‌ای هم در آن نمی‌باشد و نیاز چندانی نیز به استهلال نخواهد بود و البته تعبّد هم در هلال، راه ندارد؛ بنابراین، تأسیس تقویمی قمری، ضروری و موجب وحدت جهان اسلام، و مجد و عظمت مسلمانان خواهد شد.

تقویم و سال و ماه قمری، مطابق با اوضاع حقیقی فلکی است؛ از این رو می‌توان آن را تاریخی حقیقی به شمار آورد. زمان حقیقی قابل تغییر نمی‌باشد و تابع اصل خلقت و آفرینش می‌باشد. بسیاری از تاریخ‌ها قراردادی و

۱- ر.ک: مجله‌ی فقه اهل بیت علیهم‌السلام، ش ۴، ص ۷۷ و ۷۸؛ مجله‌ی فقه، ش

اصطلاحی است و قابل تغییر می‌باشد.^۱

در اسلام، همه‌ی اوقات و تقسیمات زمان، برپایه‌ی اوضاع حقیقی است و نه جعلی و قراردادی؛ از این رو، زمان‌های عبادات، همه حقیقی و واقعی‌اند و آغاز و پایان ماه قمری هم که از هلال تا هلال می‌باشد، در اختیار بشرو به وضع و قرارداد مردم نیست. در نتیجه یک ماه عبارت از آن است که قمر به‌طور طبیعی همه‌ی تشکلات خود را طی کند تا به حالت بدر درآید، آنگاه کاسته گردد تا ناپدید شود و باز به صورت هلال نمایان گردد.

اگر با ماه نتوانیم روزها و اوّل و آخر ماه‌ها را در سال‌های گذشته و برای آینده به‌طور دقیق و منظم محاسبه کنیم، نمی‌توانیم تقویمی علمی و معتبر داشته باشیم و این به معنای پذیرش اخلال و هرج و مرج در امور دینی و دنیایی، آجال و دیون و عهد و شروط خواهد بود و حال آنکه واقعیت تقویم قمری، و نصوص و ظهورات شرعی^۲، این وضعیت را نمی‌پذیرد.

لحظه‌ی اقتران، آغاز ماه فلکی و نجومی است و می‌توان تقویم قمری جهانی را بر اساس آن یا لحظه‌ی محاسبه‌ی یقینی تولّد ماه در نخستین أفق که با چشم نیز دیده شود، تأسیس و پایه‌گذاری نمود که البته مورد دوم برای احکام مترتب بر هلال نیز پذیرفته خواهد شد. ناگفته نماند که لحظه‌ی محاسبه‌ی طلوع نخستین هلال در أفق، می‌تواند یقینی باشد و تخلّف احتمالی آن، تنها در حدّ چند دقیقه خواهد بود که در مناطق غربی و مناطق دیگر، آن به آن، آشکارتر و درخشنده‌تر خواهد شد.

علم به لحظه‌ی اقتران یا خروج هلال از تحت الشعاع به معنای علم به طلوع هلال در أفق غربی، از راه محاسبه است.

ولادت هلال هر ماه و رؤیت آن با چشم را می‌توان برای صدها سال آینده به‌طور یقینی و حتی ثانیه‌ی هم پیش‌بینی کرد که البته امکان‌های علمی زیادی نیز در این زمینه، فراهم آمده است. گفتن دارد که ماه قمری با توجه

۱- رؤیت هلال، ج ۵، ص ۳۸۰۹.

۲- رک: عنوان «تقویم اسلامی».

به اجزای ثانیه‌ی آن نیز قابل محاسبه است. با محاسبه‌ی دقیق، می‌توان روز مبعث رسول اکرم ﷺ، روز عید غدیر، روز عاشورا و... را تعیین نمود. نیز می‌توان روز اول ماه رمضان، روز عید فطر و روز عید قربان صد سال دیگر را نیز با دقت تعیین نمود.

حساب‌های کسوف و خسوف، ده‌ها مرتبه مشکل‌تر از حساب آغاز ماه قمری است، ولی با این وجود، منجمان از هنگامه‌ی خسوف و کسوف و حتی روز، ساعت و دقیقه‌ی آن‌ها از ده‌ها و صدها سال پیش‌تر، خبر می‌دهند؛ همچنین اینکه خسوف و کسوف، کجا دیده می‌شود و تا کی طول خواهد کشید و اینکه آیا خسوف و کسوف جزئی است یا کلی؟ البته همه هم با دقت، انجام خواهد شد.^۱

امروز جداولی که در کتب ریاضی به طبع رسیده، مانند لگاریتم اعداد و جداول مثلثات و تقویم‌های خارجی، موسوم به «معرفة الأوقات» و... کاملاً بی‌غلط است و محاسبان، به دقت کامل، کار خود را به انجام رسانیده‌اند. کشتیبانان و هوانوردان در میان اقیانوس و جو هوا و زیر دریا، به اعتماد حساب آن‌ها، مسافرو مال‌التجاره می‌برند و اگر یک درجه در انحراف از قطب‌نما اشتباه کنند، خطرهاست. اما در همه‌ی این امور، اعتماد بر حساب منجمین می‌کنند و سالم به مقصد می‌رسند.^۲

تقویم‌های موجود که گاه در ارتباط با آغاز ماه قمری با یکدیگر اختلاف دارند، به محاسبه‌ی آن‌ها بر پایه‌ی قوانین گذشته‌ی نجوم بازگشته و از سوی منجمان قدیمی و کسانی است که علم نجوم جدید را نمی‌شناسند، نه از سوی متخصصان و مراکز علمیه‌ی معتبر امروز.

جوامع و ملل و دول، نمی‌توانند از داشتن تقویمی منسجم و منظم محروم باشند و نمی‌توان در مواقیت و مواعید، آجال و دیون، عهود و شروط و روابط میان ملل و دول در هر ماه، منتظر رؤیت هلال مانند و البته خداوند علیم و

۱- رک: رؤیت هلال، ج ۵، ص ۳۲۶.

۲- همان، ص ۳۸۲۲.

حکیم هم این آشفتگی و درهم ریختگی را برای بندگان نمی پذیرد؛ بنابراین با شیوه‌ی یاد شده، می توان این کاستی را برطرف نمود. نیاز به ماه و تعیین موافقت، خاص عبادات و مراسم دینی و خاص یک ملت و کشور نیست؛ بلکه مورد نیاز همه‌ی جهانیان است؛ زیرا این نیاز، نیاز همه‌ی انسان ها در امور مختلف از جمله عهود و قراردادهاست.

از آنجا که به طور معمول، نخستین رؤیت در اُم القری اتفاق می افتد، سزاوار است که تقویم اسلامی بر اساس محاسبات در اُم القری و اُفق آنجا صورت پذیرد.

با توجه به مطالب گذشته، تعیین روز اول ماه قمری به صورت یقینی برای همه‌ی جهانیان امکان پذیر و عملی است و حتی می توان روز اول ماه را با طلوع نخستین هلال در اُفق غربی هماهنگ نمود. ناگفته نماند در صورتی که هلال به دلیل سنّ کم آن در هنگامه‌ی مشخص به خوبی و طبق پیش بینی قابل رؤیت نباشد، می توان آن را دقایقی بعد در اُفقی که دیرتر غروب می نماید، به روشنی یافت. در نتیجه اگر هلال در اُفق ایران، عربستان و دیگر کشورها در هنگام مقترّ هویدا نشد، در بلاد غربیه‌ی پس از این ها قابل مشاهده خواهد بود و ماه جدید تحقّق خواهد یافت.

پیرامون این موضوع در عنوان: «تقویم اسلامی» مطالب بیشتری خواهد آمد.

✽ آغاز ماه در میان گذشتگان

مردم، پیش از ظهور اسلام، امورشان را بر نظام سنوات قمریه بنا می نهاده اند و غالب اُمم قدیمه و نیز اعراب جاهلیّت و بادیه نشین هم همین گونه عمل می نموده اند.

عنوان شهر که حکم وجوب صوم بر آن مترتب شده است، امری عرفی می باشد و از مستحدثات شارع اسلام نیست، بلکه امری عرفی و واقعی است و رؤیت هم دخلی در آن ندارد، بلکه رؤیت، طریقه‌ی محضه است.

ابوریحان بیرونی: «مردم در جاهلیت همان گونه عمل می نمودند که اهل اسلام عمل می نمایند.»

میرزای قمی: «شهر رمضان که در قرآن و سنت آمده است، معنایش به عرف بر می گردد و در اوّل و آخرش محدود به رؤیت است.»^۱
اقوام، ملل و دول به گونه های مختلف از ماه به منظور تعیین اوقات بهره می گرفته اند:

- یهودیان بر کوه های بیت المقدس جاسوسانی گمارده و تدارکاتی فراهم نموده بودند تا ماه را بیابند و پس از یافتن هلال، بر کوه ها آتش روشن می نمودند تا دیگران مطلع شوند.

- راه محاسبه راهی قابل قبول و متعارف برای شناخت هلال بوده است و فرقه ی ربّانیه از ساکنان بیت المقدس، آغاز ماه را از راه محاسبه به دست می آوردند و حتّی نوح علیه السلام نیز آغاز ماه ها را از راه محاسبه به دست می آورده است؛ زیرا در منطقه ای به سر می بردند که شش ماه ابری بوده است.

- علما و کاهنان یهود، پس از آنکه دانستند بایستی از بیت المقدس عزیمت نمایند، بر آن شدند تا از راه محاسبه ی اقتران، به آغاز ماه ها پی ببرند تا وحدت آنان با پراکنده شدن در اقطار عالم، بر اثر اختلاف در رؤیت در شهرها نگسلد و دچار تفرقه و تشّت نشوند.

یعازربن فروح، همه ی یهودیان را در هر جایی که باشند و تحت هر شرایطی، به آن ملتزم و سفارش نمود.

- پاپ در سال ۱۵۸۲م لجنه ای از رجال مسیحی و کارشناسان نجومی را تشکیل داد و به آشفتگی در تقویم مسیحی پایان بخشید و همین رویه تاکنون ادامه دارد.^۲

بی شک اسلام راهکار درستی برای این مسئله دارد و مجمعی از علمای

۱- رک: رؤیت هلال، مقدمه ج ۵، ص ۳۶ و ۳۷؛ رؤیت هلال، ج ۴، ص

۲۸۸۹ و ۲۸۹۰.

۲- رؤیت هلال، ج ۵، ص ۳۰۷۳.

فرهیخته و بابصیرت می‌توانند به حلّ نهایی این مسئله پرداخته و به هرج و مرج موجود در دین و دنیای مردم پایان دهند.

∴ هلال موضوعی عرفی

موضوعات عرفیه همانند بیع، ماه، مبدأ فجر، زوال، غروب، آب، زمین و... که موضوعات احکام شرعیه قرار گرفته‌اند، معنا، اطلاق و تقيید، سعه و ضیق و دیگر ویژگی‌های آن‌ها از عرف گرفته می‌شود و تعبد در آن‌ها راه ندارد، جز آنکه شارع مقدّس در موردی دیدگاه ویژه‌ای داشته باشد که به همان مورد بسنده می‌شود.

مفهوم ماه و مبنای محاسبات قرار گرفتن آن، چگونگی آغاز و پایان آن و هر آنچه ملل و اقوام با آن‌ها خو گرفته و وحدت روّیه داشته‌اند، امری عرفی است و تا آن‌گاه که شارع مقدّس نهی صریحی از پیروی آن‌ها نکرده و با قیود و شرایط، آن‌ها را مقید ننموده باشد، در شرعیات نیز جریان می‌یابند. به گفتاری دیگر، هلال امری عرفی است و حاکم در آن «عرف» می‌باشد، بنابراین تحقّق هلال‌ها، کمال و نقصان آن‌ها، شمارش روزهای آن‌ها و اعتبار یا عدم اعتبار آفتاب‌های متعدّد، از موضوع‌های عرفیه‌اند؛ بلکه می‌توان اهلّه را از مستقلّات عقلیه دانست؛ زیرا آنچه مردم بر هلال مترتب می‌دانند، عقلا آن را نیکومی‌شمارند.^۱ گفتنی است که مبنای بسیاری از احکام و امارات معتبره، بنای عقلامی باشد.

هلال‌ها وقت‌های طبیعی و تقویمی فطری و واقعی‌اند که هر جمع و جامعه‌ای آن را می‌شناسد. نیز می‌توان گفت: هلال امری واقعی و تکوینی است، بنابراین هر آنچه بر امر واقعی و تکوینی حمل می‌شود، بر هلال نیز حمل خواهد شد؛ چون حقیقت و واقعیت چیزی با باورهای خلاف واقع، تغییر نخواهد نمود. وجود هر چیز، بهترین دلیل وجود آن چیز است.

هلال، همانند مصداق غنا، موضوعی عرفی و نه شرعی است و بی‌شک

با تردید در هر موضوع عرفی، به عرف باید مراجعه نمود و قضاوت او در شرع، همانند دیگر مسائل عرفی پذیرفته می شود.

شارع، هلال را موضوع احکام بسیاری قرار داده است، ولی در چند و چون آن به عرف باید مراجعه نمود و اینکه می گویند: «تعیین موضوع شأن فقیه نیست»، سخنی بجاست. به گفتاری دیگر، باید عرف حاذق و خبره تعیین کند که آیا با رؤیت هلال در جایی، ماه در سراسر جهان آغاز شده یا تنها در همان افق خاص چنین خواهد بود.

«عَنْ أَبِي جَارُودٍ زَيْدِ بْنِ الْمُنْذِرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: صُمْ حِينَ يَصُومُ النَّاسُ وَأَفْطِرْ حِينَ يُفْطِرُ النَّاسُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْأَهْلَةَ مَوَاقِيتَ»

در این حدیث، به متابعت از مردم در امر هلال فرمان داده شده است؛ زیرا خداوند هلال را برای مردم در راستای وقت شناسی به رسمیت شناخته است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به گونه ای روشن، واقعیت طبیعی و عرفی هلال را همان گونه که مردم می شناسند و بدان عمل می نمایند، تقریر نموده است: «حکمت زیاد و کم شدن ماه چیزی است که به مصالح دین و دنیای ایشان مربوط است؛ زیرا اگر هلال، مانند خورشید همیشه مدور دیده می شد، تعیین وقت به واسطه ی آن امکان پذیر نبود. بنابراین، هلال ها بیان اوقات برای [نظام زندگی] مردم در دنیا و عباداتشان هستند.»^۱

بنابراین شارع در امر هلال، روش و قضاوتی جز آنچه مردم دارند، ندارد و چون مردم از هر جا و هر راهی و در هر شرایطی که قطع به هلال پیدا می نمودند،

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۴: «از ابی جارود، زید بن منذر عبیدی نقل است که می گوید: «از ابی جعفر محمد بن علی عليه السلام شنیدم که می گفت: «آن گاه که مردم روزه می گیرند و آن گاه که مردم روزه را می نمایند افطار کن؛ چون خداوند عز و جل، هلال ها را وقت ها قرار داده است.»

۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸.

اعم از رویت و غیر رویت، آن را می پذیرفتند، به طور قطع این روش، ممضای شارع نیز خواهد بود. حتی معصومان علیهم السلام نیز وقتی قافله ها از راه دور می آمدند و از رویت هلال در اماکن دور خبر می دادند، آن را مورد قبول قرار می دادند. محاسبه ی قطع آور نیز راهی است که قرآن و روایات، صحت و مقبولیت آن را پذیرفته اند. (تفصیل آن خواهد آمد).

ناگفته نماند که در گذشته های دور نیز مردم توسط قوافل و پیک های مخصوص دولتی از رویدادهای مناطق دور دست همچون چین، شام، حجاز، یمن و... آگاهی می یافتند.

به گواهی تاریخ، در طول تاریخ انسان ها، تلاش مستمری وجود داشته است که هلال از راه رویت یا محاسبه و دیگر تدابیر، به طور یکسان قابل استفاده برای همه ی جهانیان باشد و منطقه ای و قومی نباشد. بنابراین، آنچه بسیاری از فقها باور دارند که به علت کندی حمل و نقل مردم در گذشته و اطلاع نداشتن از رویت در دیگر آفاق، همه به افق محل خویش می نگریسته اند، با واقعیت های تاریخی سازگاری ندارد. انبوه قوافل، سفرا و پیک های ناقل اخبار هلال و دیگر تحولات به اقصی بلاد نیز گواه دیگری بر این مدعاست. به گفتاری دیگر، همه می دانستند که هلال در جاهایی زودتر طلوع می کند و در جاهایی دیرتر و در پی آن، به دنبال سامان اوقات و مواعید خویش با نخستین رویت در هر مکان یا محاسبه بوده اند. می توان گفت: «هلال طبیعی همان هلال عرفی است و هلال عرفی همان است که در شرع مقدس به عنوان مواقیت برای عبادات و اعمال دینی منظور گردیده است.»

ره آورد این بحث، علمی و جهانی بودن هلال و تقویم قمری است و در فرازی دیگر باید به چند و چون باور به اختلاف آفاق و پیامدهای آن پرداخت. گفتنی است که در طول این قرن و در میان هزاران دانشمند نجومی، هیچ اختلافی پیرامون درآمدن ماه در محاق و بیرون شدن آن در هیچ جایی از جهان پدیدار نگشته است.

در صورتی که هنگام ولادت هلال ماه رمضان در سال ۱۹۲۰ م یا هر هلال

دیگر در گذشته، در میان جداول بررسی شود، خواهید یافت که جداول با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند.^۱

✽ نیازی به استهلال نیست

از آنجا که کره‌ی ماه و گردش آن، یک واقعیت علمی، عینی و قابل محاسبه و پیش‌بینی یقینی است، جست‌وجوی ماه در برخی موارد بی‌مورد بوده و سودمند نخواهد بود؛ زیرا در این روز، هنوز قران نیرین نشده است. گزارش زیر در این زمینه گویا می‌باشد:

«قران نیرین در روز شنبه نهم اردیبهشت ماه ۷۴ در ساعت ده و شش دقیقه‌ی بعد از ظهر به وقت رسمی و تابستانی ایران حادث می‌شود و چون همان‌گونه که در ادامه‌ی مقاله ملاحظه خواهد شد، در این ساعت، ماه و خورشید در آفاق‌های مکه، مدینه و تهران غروب کرده‌اند، لذا در شامگاه روز شنبه نهم اردیبهشت ماه، یعنی قبل از حدوث قران نیرین، رؤیت هلال اول ماه ذی‌حجه امکان‌پذیر نیست و در نتیجه روز بعد یعنی روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ نمی‌تواند به عنوان روز اول ماه ذی‌حجه، چه در ایران و چه در عربستان اعلام شود. اما در شامگاه روز یکشنبه به سبب اینکه مدت چند ساعت از حدوث قران نیرین گذشته است ارتفاع هلال ماه از سطح آفاق، فاصله‌ی زاویه‌ای هلال ماه از خورشید و اختلاف وقت غروب آن‌ها، به اندازه‌ای است که امکان رؤیت هلال اول ماه ذی‌حجه فراهم خواهد شد و لذا روز دوشنبه یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۴، اول ماه ذی‌حجه ۱۴۱۵ هجری قمری است.»^۲

گاهی ساعت‌های بسیاری از حالت محاق و آشکار شدن ماه در آفاق غربی گذشته است، ولی به دلیل وجود ابر فراگیر در شهرهای بسیار و احیاناً چند

۱- رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۱۱۳.

۲- روزنامه‌ی ایران، سال اول، ش ۶۰، ص ۸، ۳۰ فروردین ۱۳۷۴، مقاله‌ی

مهندس ماشاء الله علی‌احیایی.

کشور، امکان دیدن ماه نیست. در این مورد، جست و جوی هلال و در تردید ماندن، بجا و منطقی نمی باشد. این بدان ماند که وجود خورشید در پشت ابرها را یقین داشته باشیم، ولی برای خواندن نماز ظهر و عصر وجود آن را مانند نبودنش تصوّر کنیم!!

نادیده گرفتن هلال ماه روز یکشنبه در گزارش بالا را در این راستا می توان برشمرد.

آیه الله سید عبد الأعلى سبزواری در فرازهایی از گفتار خویش، واقعیت های علمی را پذیرفته و چنین می نگارند:

«ابتدا و انتهای ماه از امور تکوینی [و عینی] است که هیچ جای تعبّد در آن ها نیست... ابتدای ماه به مقتضای برهان های قاطع به دست آمده از علم هیئت، عبارت است از خارج شدن ماه از تحت الشعاع [خورشید] و ظهور و بروز آن در افق، [حال فرقی نمی کند که] دیده شود یا دیده نشود و این نکته از امور تکوینی [و قوانین طبیعی] مربوط به حرکت های دورانی سیارات است... و خارج شدن [ماه] از تحت الشعاع و بروز و ظهور آن در افق به طور مطلق، هیچ گونه بستگی به اختلاف افق ندارد....

آنچه مانع دیدن هلال در شهرهای گوناگون می شود، بسیار متفاوت و متنوع است، هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی و هم به دیگر ملاحظات که به شمار درنیاید، همچون ابرو... در نتیجه دیده نشدن هلال، لزوماً به معنی ظهور و بروز نداشتن آن در افق نیست.»^۱

❖ آیا پیش بینی های منجمان در امر هلال، می تواند یقین آور باشد؟

هرگاه جست و جوی هلال به گونه ای درست و با توجه به عوامل مربوط و ملاک های شناخته شده باشد، پیش بینی های علمی که از سوی خبرگان با محاسبات دقیق رصدخانه ای انجام پذیرفته باشد، امکان پذیر و قطعی خواهد بود. در این رابطه می توان گفت: هلال با توجه به وقت سال، در

محدوده‌ی معینی از آسمان و پیرامون محلّ غروب خورشید دیده خواهد شد. پیچیدگی‌های مدار ماه، تعیین دقیق هنگامه‌ی آشکارشدن هلال در آسمان را کاری نسبتاً دشوار می‌نمایاند. در این زمینه گزارش زیر که جای هلال ماه اول ذی حجه در آفاق تهران در سال ۱۴۱۵ هجری قمری را بیان می‌دارد، قابل توجه می‌باشد:

«در روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۴، خورشید در ساعت هفت و پنجاه دقیقه‌ی بعد از ظهر به وقت رسمی و تابستان ایران، در تهران (عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه شمالی و طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه شرقی) غروب می‌کند. البته مرکز قرص خورشید حقیقتاً در ساعت ۷ و ۴۶ دقیقه‌ی بعد از ظهر بر خط آفاق غربی (بدون احتساب تصحیح ارتفاع محل و پستی و بلندی‌های آفاق) قرار می‌گیرد. غروب زودتر مرئی خورشید به سبب شکست نور خورشید در آتمسفر و انداز‌ی زاویه‌ای نیم قطر قرص خورشید است.

مرکز هلال ماه هم در این روز در ساعت ۸ و ۳۳ دقیقه‌ی بعد از ظهر بر آفاق غربی می‌نشیند و بدین ترتیب بعد از غروب خورشید، هلال ماه تقریباً به مدت ۴۳ دقیقه بر بالای آفاق در تهران قرار خواهد داشت و یا اصطلاحاً مدت مکث هلال ماه ۴۳ دقیقه است.»^۱

همان‌گونه که گذشت، با توجه به پیشرفت علم نجوم، خبر قطعی از لحظه‌ی اقتران، خروج ماه از تحت الشعاع و لحظه‌ی تولّد هلال در آفاق غربی، از بدیهیات علم امروز است و تردید در آن و دو تا سه روز در انتظار هلال ماندن، مانند جست و جوی خورشید در روز روشن است.

موارد زیر در این زمینه خواندنی است:

- شیخ بهایی (حدود چهار قرن پیش، گفته است: «کلام نجومی‌های می‌تواند مفید علم باشد؛ زیرا بیشتر کلام نجومی‌ها بر پایه‌ی دلایل هندسی است.»)^۲

۱- روزنامه‌ی ایران، سال اول، ش ۶۰، ص ۸، ۳۰ فروردین ۱۳۷۴، مقاله‌ی

مهندس ماشاء الله علی‌احیایی.

۲- رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۱۱۱.

- سید بن طاوس: «بدان که علم نجوم یا ستاره شناسی، اصولاً صحیح است، اما بر محققان آن دشوار و متعذر شده است و از تحقیق شناخت رصدبندی دور افتاده اند. طالبان این علم گم شده اند و طاعنان آن بسیار. شرع منع نکرده است که از نجوم، دلیل و قرینه بر واقعیت امور جدید به دست آید... اما اگر کسی ستارگان را علت کارها و رویدادها بداند، علم نجوم باطل و حرام است یا اگر ستارگان را فاعل مختار حوادث پندارد، در این صورت از محالات و محرمات است.»^۱

- «ده ها نرم افزار که مقادیر نجومی و اوضاع ماه را با دقت بالایی محاسبه می کند، هم اکنون در دسترس است و می توان رؤیت پذیری هلال یا عدم امکان رؤیت آن را توسط آن ها پیش بینی نمود. برای ملموس تر شدن دقت این گونه نرم افزارها، به بیان یک مثال تطبیق تاریخی درباره ی مشخصات هلال، از نرم افزار نجوم اسلامی (به نقل از جامع احادیث الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲۸) بسنده می کنیم:

ابوعلی بن راشد می گوید: «امام هادی علیه السلام نوشته ای برای من فرستادند و تاریخ سه شنبه، یک روز مانده به آخر شعبان را روی آن ثبت کردند. این واقعه در سال ۲۳۲ اتفاق افتاد. در آن سال چهارشنبه یوم الشک بود و اهالی بغداد پنجشنبه را روزه گرفتند و به من خبر دادند شب پنجشنبه در حالی هلال را دیده اند که پس از ناپدید شدن شفق، مکث زیادی داشته است.» ابوعلی می گوید: «من فهمیدم روزه از پنجشنبه شروع شده، ولی ماه در بغداد از چهارشنبه آغاز شده بوده است.» پس [امام علیه السلام] برای من نوشت: «خداوند بر توفیقات بیفزاید، همان گونه روزه گرفتی که ما گرفتیم.» ابوعلی می گوید: «پس از مدتی [امام علیه السلام] را دیدم و از او درباره ی نامه ام پرسیدم.» پس به من فرمود: «مگر به تو ننوشتیم که من فقط پنجشنبه را روزه گرفتم؛ و روزه نگیر مگر در پی رؤیت.»

در برنامه ی نرم افزار نجوم اسلامی، در چهارشنبه ی ۳۰ شعبان ۲۳۲ در

بغداد، غروب خورشید ساعت ۱۸:۳۸، پایان شفق ساعت ۱۹:۴۶ و غروب ماه ساعت ۲۰:۲۵ است. بنابراین ماه، ۳۹ دقیقه پس از پایان شفق هنوز در آسمان بود و این مدّت برای شب اوّل ماه، مکث زیادی است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، مطابقت مقادیر ارائه شده در نرم‌افزار، با اسناد موثق تاریخی متعلّق به ۱۱۹۱ سال پیش، مؤید صحت محاسبات آن است.^۱

- دکتر یوسف مروه از کارشناسان نجوم چنین می‌نگارد: «جدول‌های فلکی که دانشمندان نجومی مسلمان، نام «أزیاج» بر آن‌ها نهاده‌اند و جداولی که در قرون وسطی پایه‌گذاری شده‌اند، حساب‌های آن‌ها همواره و حتّی امروز، صحیح و مورد اعتماد می‌باشد، با آنکه وسایل نجومی آن روز، ابتدایی بوده است.» نامبرده یادآور می‌شود که: «جدول‌های جدید در نهایت دقّت است، به‌گونه‌ای که در خلال این قرن با آنکه جدول‌ها بسیارند، اختلاف در جدول‌های شرقی و غربی و کسوف و خسوف خورشید و ماه و سایر کواکب، به اندازه‌ی یک دهم ثانیه هم نبوده است.»

رصد هنگامه‌ی در آمدن ماه در محاق، بیرون شدن آن، دیدن هلال، اندازه‌ی ارتفاعش در بالای افق و... همگی برای کارشناسان علم نجوم معلوم، دقیق، یقینی و شناخته شده است و در روزگار کنونی از بدیهیات می‌باشد.

❖ ناچیز شمردن یافته‌های علمی

کارشناسان دینی نباید به علوم و از جمله علم نجوم با دیده‌ی ناتوانی و ناکارآمدی بنگرند، بلکه باید به قلّه‌های عظیم یافته‌های علمی دست یابند و آنچه را معلوم و مقطوع است، پذیرا باشند.

نالینو کلام غزّالی را از کتاب «تهافت الفلاسفه» نقل نکرده و به نظرمی‌رسد که سخن وی در آنجا روشن‌تر است. در اوایل کتاب گوید:

«علمای ریاضی گویند: گرفتن ماه بدان است که روشنی ماه زایل گردد به اینکه زمین میان ماه و خورشید فاصله شود، چون ماه از خورشید نور می گیرد. وقتی زمین میان آن دو حایل گردد، ماه در سایه ی زمین واقع می شود و نور خورشید از آن منقطع می گردد. و نیز گویند: گرفتن خورشید به آن است که کروی ماه میان چشم ما و خورشید قرار گیرد. و کسی که پندارد باطل کردن این علوم یاری دین است، بر دین خیانت کرده است و مبنای آن راست نمود، چون در این امور، برهان های محکم هندسی و حسابی قائم است، چنان که شک در آن نمانده. و آنکه آن قواعد را بداند و أدله ی آن ها را درست یاد گرفته و از آن قواعد، خبر از وقوع کسوف و خسوف دهد پیش از وقوع، و درست آید، اگر به او گویند علم تو بر خلاف شرع است، شک در علم خود نمی کند، بلکه در شرع شک می کند و زیان شرع از کسی که نه از راه درست یاری آن کند، بیش از کسی است که در آن طعن زند، چنان که گفته اند: دشمن خردمند به از دوست نادان. بزرگ ترین وسیله ی طعن منکران دین وقتی است که رؤسای دین یکی از این امور را بر خلاف شرع شمارند و راه باطل ساختن شرع را برای آن ها آسان گردانند.»^۱

نالیق از کتب علمای شیعه چیزی نقل نکرده است، با آنکه مضمون سخن غزالی را پیش از وی سید مرتضی و ابوالفتح کراچکی گفته اند؛ مثلاً سید گوید:

«گرفتن آفتاب و ماه و نزدیک یا جدا شدن ستارگان از باب حساب و سیر کواکب است که اصول درست و قواعد محکم دارد، مانند تأثیر کواکب در خیر و شر و سود و زیان نیست که اهل احکام ادعا می کنند. فرق میان این دو همین بس که در کسوفات و امثال آن، همیشه حساب آنان درست می آید و خطا در آن ظاهر نمی گردد، بلکه خطای آن ها همیشه در احکام است؛ چنان که کمتر اتفاق می افتد خبر آن ها راست آید.»^۲

۱- رویت هلال، ج ۵، ص ۳۸۱۴ و ۳۸۱۵.

۲- رویت هلال، ج ۵، ص ۳۸۱۴ و ۳۸۱۵.

آیا مفاد اَدَلَّه‌ی رؤیت هلال، رؤیت هلال را منحصر در رؤیت هلال با چشم سر می‌داند؟ پیرامون این موضوع به تفصیل سخن گفته خواهد شد. ان شاء الله.

وضعیت امروز ما مانند جمعی می‌ماند که امور و کارهایشان از حیث اوقات و ساعات نابسامان و آشفته است؛ چون از ساعت‌هایی که در کنارشان می‌باشد نمی‌توانند بهره‌برداری نمایند.

برای اثبات اوّل ماه، یازده طریق ذکر شده است که عمده‌ی آن‌ها رؤیت هلال در غروب روز بیست و نهم نیست.^۱

✽ هلال طبیعی و هلال شرعی

«هلال طبیعی» هلالی است که پس از بیرون شدن هلال از تحت الشعاع در آفاق غربی آشکار می‌شود و «هلال شرعی» هلالی است که در آفاق، قابل مشاهده‌ی با چشم باشد که البته به طور معمول، هلال طبیعی همان هلال شرعی است. در نتیجه اگر در مواردی هلال از محاق خارج شود، ولی در نخستین آفق، به دلیل سنّ کم قابل رؤیت نباشد، دقایقی بعد در آفاق پسین قابل رؤیت خواهد بود. بنابراین، این دو، هیچ مغایرتی با یکدیگر نخواهند داشت و با فرض تغایر، تغایر بسیار اندک و ناچیز است.

مقصود از اَهْلَه که در قرآن و دیگر منابع ذکر شده و در این رساله به تفصیل از آن گفت و گو شده است، اَهْلَه‌ی طبیعی می‌باشد و همین اَهْلَه مواقیت برای امور دینی و دنیایی به شمار آمده است و البته همین اَهْلَه‌ی طبیعی اَهْلَه‌ی شرعی هم می‌باشند؛ چون با یکدیگر منافاتی نخواهند داشت و بالأخره تاریخ رسمی اسلام برپایه‌ی گردش ماه و وجود هلال در آفاق استوار خواهد بود.

نکته‌ای که هرگز نباید مورد غفلت قرار گیرد و بایستی برای آن چاره‌اندیشی نمود، وجود تاریخ میلادی در کشورهای اسلامی و عمل به آن است که این از مصادیق بارز سبیل و سلطه‌ی فرهنگی اجانب و کفّار به شمار می‌آید و

بالطبع هر مسلمان و فقیه غیرتمندی، باید این ذلت و زبونی را از دامن زعمای دینی و مسلمانان بزدايد.

☆ مقصود از «ماه» چیست؟

در اینکه مقصود از «ماه» چیست؟ نوشتار زیر در این زمینه گویایی دارد:
مقصود شارع از «ماه» (شهر) چیست و در اصطلاح شارع، «ماه» (شهر) بر چه معنایی حمل می شود؟

در اینکه این «ماه»، قمری است نه شمسی، تردیدی نیست، ولی «ماه قمری» در اصطلاح منجمان و عرف، چند اطلاق و معنا دارد:

۱. «ماه وَسْطی یا زیجی» که براساس آن، اولین ماه سال قمری (محرم) راسی روز و دومین راییست و نه روز، همین طور تا پایان سال، محاسبه می کنند. بر این مبنا همیشه ماه شعبان، ناقص (۲۹ روزه) و ماه رمضان تام (۳۰ روزه) است. این تعبیر، در اصطلاح منجمان و کتب زیج به کار می رود.
۲. «ماه نجومی یا طبیعی» که عبارت است از سیر ماه از یک نقطه‌ی معین در فضا تا بازگشت به همان نقطه، که مدت آن ۲۷ روز و ۷ ساعت و ۳۳ دقیقه است.

۳. «ماه اقترانی یا اصطلاحی یا حقیقی» که عبارت است از فاصله‌ی زمانی دو لحظه‌ی مقارنه‌ی متوالی نیرین، که مدت آن ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه و ۳ ثلثه و ۹ رابعه و ۳۶ خامسه است.

۴. «ماه هلالی عرفی یا شرعی» که با رؤیت هلال شروع و با رؤیت هلال ماه بعد خاتمه می یابد و گاهی ۲۹ روز و گاهی ۳۰ روز است و ممکن است چهار ماه متوالی ۳۰ روزه و سه ماه متوالی ۲۹ روزه باشد و بیش از این ممکن نیست. مسلماً مراد از «شهر» در قرآن کریم و روایات شریفه، سه معنای اول نیست، بلکه مقصود معنای چهارم است؛ زیرا عرف مخاطب شارع مقدس از کلمه‌ی «شهر» همین معنا را می فهمیده و آن را بر همین معنا حمل می کرده است. توضیح اینکه معنای چهارم از مخترعات شرعی نیست، بلکه عرب زمان

جاهلیت هم، «ماه» را از رؤیت هلال تا رؤیت هلال بعدی می دانسته اند.^۱

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»
از تو پیراموت هلال ها می پرسند؛ بگو: هلال ها، وقت هایی برای
مردم و حج است. [البقره، ۱۸۹]

❖ فشرده‌ی گفتار

- با بررسی اقوال و فتاوای فقهای گذشته و معاصر، درمی یابیم که راز اختلاف های آشکار و بسیار فقها در احکام متوقف بر هلال، شناخت متفاوت آنان از هلال می باشد.
- در این تحقیق به چهار سؤال مهم که ذکرش گذشت پرداخته خواهد شد و ره آورد آن این می باشد که: «ماه، یک واقعیت تکوینی، عینی، حقیقی، علمی، قابل محاسبه و پیش بینی قطعی در راستای تعیین موافقت و مواعید است»؛ زیرا می توان از راه محاسبه ی یقینی و راه های دیگر، افزون بر رؤیت، به وجود نخستین هلال در افق دست یافت و حلول ماه نود سراسر جهان را اعلام نمود. در این فرایند، سرگردانی در امر هلال به کلی رخت بر خواهد بست.
- ماه قمری، چهار گونه تفسیر شده است. مقصود از ماه در شریعت، «ماه هلالی عرفی» است که با رؤیت هلال، شروع و با رؤیت هلال ماه بعد، خاتمه می یابد.
- با توجه به گردش کروی زمین به دور خود، همواره و آن به آن، نور ماه و خورشید در جایی طلوع و در جایی دیگر غروب خواهد نمود و مشرق ها و مغرب های متفاوت در ادامه ی همین روند خواهد بود.

۱- رؤیت هلال، مقدمه ی ج ۵، ص ۳۶. همچنین رک: رؤیت هلال، ج ۲،

- همواره نیمی از کروی زمین در برابر خورشید و ماه می باشد و نیمی دیگر پشت به خورشید و ماه خواهد نمود.
- با طلوع نخستین هلال در آفاق غربی، نور آن بر کل نیم کره می تابد و نیم کره ی دیگر نیز که روز است، آن به آن با فرا رسیدن شب، در معرض درخشش نور ماه قرار خواهد گرفت. بنابراین از آن طلوع هلال، تنها یک روز لازم است تا کل کره ی زمین در معرض تابش نور ماه قرار بگیرد.
- به بیانی دیگر، با رؤیت نخستین هلال در جایی از کره ی زمین، بایستی حکم به وجود قطعی و تدریجی هلال در آفاق دیگر پس از آن (مناطق غربی) نمود؛ به عنوان مثال: هرگاه هلال در چین دیده شود، وجود آن در آفاق ایران قطعی است و نیز هرگاه هلال در عراق دیده شود، وجود آن در بلاد غربیه ی آن مثل شام قطعی می باشد. نیم کره ی دیگر، از بلاد غربیه به شمار می رود.
- درخشش هلال در آفاق نیم کره ی دیگر، آن به آن بیشتر و نمایان تر خواهد شد.
- با طلوع نخستین هلال، نور آن بر کل نیم کره خواهد تابید و تنها جاهایی که ابری باشد، کوه های مرتفع وجود داشته باشد و... نخواهند توانست از نور ماه بهره مند گردند، همان گونه که جاهای بسیاری گاه نمی توانند از تابش نور خورشید بهره مند شوند. ناگفته نماند هر جا که به دلیل مانع نتواند از نور ماه بهره مند گردد، چهار طرف آن از نور ماه بهره مند خواهد شد.
- در مناطقی از زمین، روز و شب شش ماهه وجود دارد. در مناطقی نیز در فصل تابستان، روز ۷۲ ساعته و در زمستان شب ۷۲ ساعته می باشد.
- ماه شب اول، فقط یک شب خواهد بود و تکرار و تولّد دوباره ندارد؛ بنابراین، هلالی که ساعت هایی پس از نخستین رؤیت یا در شب بعد در دیگر آفاق هویدا می شود، همان هلال نخستین است نه هلال دیگر، همان گونه که تابش نور خورشید در همه ی آفاق، تنها مربوط به

یک خورشید می باشد.

- در پی گردش کروی ماه به دور خود و به دور زمین که حرکتی بیضی شکل است، ماه نجومی یا قمری پدیدار خواهد شد.
- کروی زمین از طرف غرب به طرف شرق و کروی ماه از طرف شرق به طرف غرب در حرکت است. کروی ماه و کروی زمین در حرکت دائم می باشند.
- یک ماه قمری حسابی، فاصله‌ی زمانی دو قران پی در پی ماه و خورشید خواهد بود و مدت آن، ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه و ۸۷ صدم ثانیه است. این گفته، یقینی است و برای کل کروی زمین یکسان می باشد و بدین وسیله متخصصان می توانند هنگام اقتران در صدها سال پیش یا پس از آن را محاسبه‌ی دقیق و یقینی نمایند؛ بنابراین وقت اقتران حتی ثانیه‌ی آن هم مشخص است و همه‌ی کارشناسان در آن، وحدت نظر دارند. گفتنی است که مقدار سیر ماه و خورشید، معلوم می باشد و از دو هزار سال پیش تاکنون در صدها تفاوتی نکرده و نرم افزارها و آثار مکتوب مورد اتفاق همه‌ی کارشناسان هم در این زمینه بسیار است.
- هنگامی هلال پدیدار خواهد شد که ماه از خورشید به اندازه‌ای دور شده باشد که پس از محو نور خورشید و تاریک شدن نسبی آفاق، بتواند بر بالای آفاق بماند و بتوان آن را با چشم غیر مسلح دید. بنابراین هر چه ماه از حالت محاق دورتر گردد، بر روشنایی قرص ماه افزوده می شود و به هر اندازه زمان قران تا غروب خورشید بیشتر باشد و خورشید دیرتر غروب کند، امکان خروج ماه از تحت الشعاع و دیدار هلال بیشتر است؛ چون ماه از خورشید فاصله‌ی بیش تری می گیرد.
- کمترین سنّ هلال برای رؤیت با چشم مسلح، حدود ۱۲ ساعت و کمترین سنّ هلال برای رؤیت با چشم عادی و غیر مسلح، حدود ۱۴ تا ۱۸ ساعت است.

- با توجه به پیشرفت علم نجوم، خبر قطعی از لحظه‌ی اقتران، خروج ماه از تحت الشعاع و لحظه‌ی تولّد نخستین هلال در آفاق غربی، از بدیهیات علم امروز است.
- تنها هلال، نشانگر آغاز ماه و تعیین وقت نیست؛ بلکه دیگر منازل ماه نیز وقت‌هایی تکوینی و طبیعی‌اند و به‌طور یکسان برای همه‌ی جهانیان می‌باشند. به عنوان مثال: «چارک اوّل» (چهاریک)، نشانگر گذشتن ۷ روز، «بدر تمام»، نشانه‌ی گذشتن چهارده روز، «چارک دوّم»، نشانگر گذشتن ۲۱ روز و ناپدید شدن هلال در آخرین روزهای هر ماه، نشان گذشتن ۲۸ روز از آغاز ماه می‌باشد.
- هرگاه روزهای نخست آغاز ماه دارای ابهام باشد، می‌توان از راه منازل ماه به تعیین قطعی مواقیت در ادامه‌ی ماه دست یافت و لیلة القدر، آیام البیض، عرفه و بسیاری دیگر از آیام و لیالی متبرّکه را با یقین انجام داد؛ زیرا، منازل ماه تقویمی طبیعی و منظم است که وقت‌ها را نشان داده و مردم در هر منطقه‌ای که باشند، می‌توانند آن را خوانده و به وقت‌های گوناگون آن پی ببرند.
- از شب نخستین ماه تا چهاردهم، لبه‌ی روشن ماه به طرف مغرب و لبه‌ی تاریک آن به سوی مشرق خواهد بود و پس از شب چهاردهم، لبه‌ی روشن آن به سمت مشرق و لبه‌ی تاریکش به سمت مغرب می‌باشد.
- از هلال تا بدر، پیوسته بر جرم کروی ماه افزوده می‌شود و از مرحله‌ی بدر، پیوسته جرم کروی ماه رو به کاهش می‌نهد تا به مرحله‌ی هلال برسد و پس از آن، هلال ناپدید می‌گردد.
- اصل بر این است که نخستین هلال در هر گوشه‌ای از جهان، نشانه‌ی آغاز ماه جدید و پایان ماه گذشته در کلّ جهان می‌باشد و بی‌تردید برای هر آفاق، هلالی خاص را باور داشتن و تا سه روز در آفاق مختلف در انتظار هلال ماندن، به دور از حقیقت و واقعیت هلال می‌باشد.

اختلاف آفاق، نه واقعیت علمی دارد و نه خارجی؛ بنابراین هلالی که در آفاق دیگر و در شب های دیگر به عنوان هلال نخستین رؤیت می شود، هلال دومین شب و یا سومین شب خواهد بود.

- با توجه به پیشرفت شگرف علم نجوم و امکان کشف وجود قطعی نخستین هلال در آفاق غربی از راه محاسبه ی یقینی و تجهیزات پیشرفته، نیاز چندانی به استهلال نیست. محاسبه ی رؤیت هلال در آفقی خاص گرچه ممکن است گاه در دقیقه ی معین تحقق پیدا نکند، ولی وجود آن در آفاق های پس از آن، آن به آن آشکارتر و درخشان تر خواهد بود و به قطع می توان آن را دید؛ بنابراین برای حکم به آغاز ماه، مشکلی نخواهد ماند. هنگامی که ماه در حالت محاق باشد یا تنها چند ساعت از حالت محاق گذشته باشد، استهلال امکان پذیر نیست و استهلال در این هنگامه، ناچیز شمردن دستاوردهای علمی است. در مواردی نیز که وجود هلال در آفاق قطعی می باشد، استهلال بی مورد خواهد بود.

- هلال، از دیرباز و حتی پیش از اسلام، نشانگر آغاز ماه نود در میان ملت ها و تمدن ها بوده است و همه ی جهانیان از تقویم قمری به گونه ای یکسان سود می جستند و پایه و اساس محاسبات آنان را تشکیل می داده است. از منازل ماه نیز در این راستا بهره گرفته می شده است. تقویم قمری دینی، تاریخی حقیقی است، چون مطابق با اوضاع حقیقی فلکی و تابع اصل خلقت است و اصطلاحی و قراردادی نیست. در نتیجه می توان گفت زمان های عبادات همه حقیقی و واقعی اند.

- هلال، مسئله ای طبیعی، عرفی و شرعی است. به بیانی دیگر، هلال شرعی همان هلال عرفی است و هلال عرفی همان هلال طبیعی و حقیقی می باشد.

- همه ی انسان ها در طول تاریخ، برای تنظیم مواقیت خویش، چشم به ماه می دوخته اند و هلال و منازل ماه برایشان شناخته شده بوده است.

در شرع نیز چند و چون موضوعات عرفیه و از جمله هلال و منازل ماه، به مردم سپرده شده است و شارع، قضاوت خاصی پیرامون آن‌ها ندارد. ناگفته نماند: هر جا که شارع در ارتباط با موضوعی خاص، دیدگاه خاصی داشته باشد، به وضوح بیان خواهد فرمود و در خصوص اهله، منازل ماه و مواقیت، هیچ سخن خاصی ندارد.

• اگر با ماه نتوانیم روزها و اوّل و آخر ماه‌ها را در سال‌های گذشته و برای آینده به طور دقیق و منظم محاسبه کنیم، نمی‌توانیم تقویمی علمی و معتبر برای وحدت مسلمانان داشته باشیم و این، به معنای پذیرش اخلال و هرج و مرج در امور دینی و دنیایی، آجال و دیون و عهود و شروط خواهد بود و حال آنکه واقعیت تقویم قمری و نصوص و ظهورات شرعی، این وضعیت را نمی‌پذیرد.

• لحظه‌ی اقتران، لحظه‌ی خروج ماه از تحت الشعاع و لحظه‌ی محاسبه‌ی یقینی تولّد ماه در نخستین افق، می‌تواند راه‌هایی برای پایه‌گذاری تقویم قمری باشد و بدین وسیله می‌توان به استیلا‌ی فرهنگی تقویم میلادی در بلاد اسلامی پایان بخشید.

• امروزه کشتیبانان و هوانوردان با توجّه به محاسبات ستاره‌شناسان عمل می‌نمایند و محاسبات یقینی ستاره‌شناسان از جمله در امر خسوف و کسوف به اندازه‌ای گسترده و پیچیده است که کشف هلال از راه محاسبه در برابر آن‌ها، کار ساده‌ای به نظر می‌رسد.

• باورداشتن اختلاف آفاق، باور نداشتن آیاتی است که اهله، منازل ماه و علّت آفرینش آن‌ها را برای مواقیت می‌داند.

• شواهد تاریخی، گویای آن است که تقویم قمری، تقویمی جهانی و برای همه‌ی انسان‌ها بوده است و سعی تمام داشته‌اند تا هلال طبیعی و نجومی و نیز محاسبه را دو ابزار برای طلوع هلال برای جهانیان نمایند. تدبیر پاپ در سال ۱۵۸۲ م، نمونه‌ای برای جهانی نمودن تقویم قمری است.

- هر ماهی به ضرورت فقه، یا تمام است و یا ناقص، بنابراین نمی تواند ماهی هم تمام باشد و هم ناقص؛ با اختلاف آفاق، نه می توان ماهی را تمام و نه می توان ناقص دانست.

چهارم

حساب گری و وقت شناسی
با طبیعت ماه از دید گاه قرآن

✧ قرآن، نخستین منبع

قرآن، منبع نخست و گویا در مسائل فقهی و معارف اسلامی است؛ بنابراین برای یافتن پاسخ هر چیز، در آغاز بایستی به کتاب الله تمسک نمود و پاسخ خویش را یافت. در این بحث نیز با مراجعه به کلام خدا، پاسخ سؤال‌های کلیدی و مهم ذکر شده را جویا خواهیم شد. در اسلام، نه تنها واقعیت طبیعی، فطری و عرفی ماه مورد انکار قرار نگرفته است، بلکه سیره‌ی متعارف و معمول مردم در بهره‌برداری از ماه در گذشته، عیناً مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.^۱

البته در این راستا باید باور داشت که در امر هلال و واقعیت طبیعی و چگونگی آن، همانند بسیاری دیگر از موضوعات و عناوین فقهی، کمتر به قرآن به عنوان منبع نخستین احکام، مراجعه و استدلال شده است.

اگر به گفته‌ی قرآن، هلال، «مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» است و تقدیر منازل ماه، برای دانستن شمار سال‌ها و حساب می‌باشد؛ (به شرحی که در آیه‌های پیش رو خواهد آمد) این همه اختلاف در آغاز و انجام ماه به چه منظور است و آیا این وضعیت کنونی، نادیده گرفتن ظواهر و مدالیل آیه‌های بسیاری از قرآن نیست؟! به بیانی دیگر، اگر ماه و منازل آن برای محاسبه و تعیین مواقیت و سال است، چرا مسلمانان تقویم معتبری ندارند و به ناگزیر سال میلادی

را برگزیده‌اند؟! و بالأخره چرا پیش‌بینی‌های علمی و دقیق کارشناسان در ارتباط با طلوع هلال رمضان، سؤال، ذی‌الحجّه و... پذیرفته نمی‌شود؟! آیه‌هایی پیرامون چند و چون کروی ماه و گردش آن وجود دارد که مقایسه و ره‌یافت مجموعه‌ی آن‌ها، نه تنها با دستاوردها و ره‌یافت‌های علمی و نجومی در این رابطه منافاتی ندارد، بلکه واقعیت طبیعی و تکوینی کروی ماه و گردش منظم، پیوسته و بدون تغییر و تبدیل آن را نیز تأیید می‌نماید و اگر این را از معجزه‌های علمی قرآن به‌شمار آوریم، سخنی گزاف نیست.

✽ هدف‌داری آفرینش و ستارگان

خداوند توانای هستی، به همه‌ی پدیده‌ها هستی بخشید و آن‌ها را از موهبت عظیم هدایت برخوردار فرمود، یعنی هیچ چیز در هستی، سرگردان، بی‌هدف و بی‌برنامه آفریده نشده است. خداوند، کمال هر چیز را به او الهام نمود و آن را در راستای کمال و هدفش توانمند و مجهز گردانید. قرآن با صراحت بیان می‌دارد که آفریده‌ها باطل، بیهوده و بی‌هدف آفریده نشده‌اند^۱ و هریک با آفرینش و ساختار ویژه و درخور خویش، به ایفای نقش تعیین‌کننده در مجموعه‌ی آفرینش می‌پردازند.^۲

به بیانی دیگر، هر جزء از اجزای آفرینش، آفرینشی کارا، منحصر و ممتاز از دیگر اجزای آفرینش است. در آفرینش «خورشید و ماه و ستارگان» نیز هدف‌های تعیین‌کننده و آشکاری است که باید به درستی مورد کندوکاو و بررسی قرار گیرد و در فرآیند به دست آوردن هدف و فلسفه‌ی آفرینش این‌ها، رازهای بسیاری از بگومگوها و پرسش‌ها در این زمینه آشکار خواهد شد و بالأخره نصوص و ظهورهای قرآنی مربوطه، فصل الخطاب^۳ بسیاری از گفته‌های متناقض و متضاد در این عرصه خواهد گردید.

۱- رک: آل عمران، ۱۹۱؛ المؤمنون، ۱۱۵؛ ص، ۲۷؛ الدخان، ۳۸ و...

۲- رک: طه، ۵۰؛ السجده، ۷؛ الأعلى، ۳؛ الشمس، ۸ و...

۳- الطارق، ۱۳ و ۱۴: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ، وَمَا هُوَ بِأَنْهَزِلٍ﴾

❖ هدف‌داری ماه و تأیید واقعیت طبیعی آن از دیدگاه قرآن

توجه انسان از دیرباز به کشف قواعد و ضوابط علمی در زندگی اجتماعی‌اش معطوف بوده و در این روند، مطالعات پیوسته‌ی انسان در نجوم به منظور دانستن حساب‌گری در وقت‌ها و ماه و سال، اوجی پرشتاب و کامیاب داشته است. در نتیجه می‌توان گفت: راهنمایی شدن در خشکی و دریا و کشف راه‌ها و مکان‌ها و محاسبات علمی و فنی از راه نجوم، به گونه‌ای شگفت‌آور، رشد و پویایی داشته است.

یادآور می‌شویم که یافته‌های علمی در علم نجوم، نقش به‌سزا و تعیین‌کننده در راستای تحقق هدف این تحقیق، به شرحی که در عنوان: «واقعیت علمی و طبیعی کروی ماه (شناخت ماه)» گذشت، دارد.

آفریدگار توانا در آفرینش هر چیز هدفی داشته است که اگر بهره‌برداری از آن در آن راستا باشد، کاری خداپسند خواهد بود و اگر به گونه‌ای متفاوت با هدف آفرینش آن بهره‌برداری شود، مورد رضایت خداوند نخواهد بود. خورشید و ماه نیز که موضوع احکام بسیاری قرار گرفته‌اند، نباید به گونه‌ای مغایر با جایگاه این دو به شرحی که در عنوان: «واقعیت علمی و طبیعی کروی ماه (شناخت ماه)» آمده است، مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

در آیه‌هایی که مورد بحث قرار خواهند گرفت، خداوند با بندگانش از هدف خود در آفرینش خورشید و ماه و کاربرد آن‌ها گفت و گومی نماید و با توجه به این آیات، پاسخ سؤال‌هایی را که طرح شد، می‌توان یافت:

۱. «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا»^۱

۲. «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»^۲

۱- الانعام، ۹۶: «خداوند، شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب‌گری قرار داده است.»

۲- الرحمن، ۵: «خورشید و ماه برای حساب‌گری می‌باشند.»
در مفردات راغب، ص ۲۳۲ آمده است: «الْحُسْبَانُ: استعمال العدد، يقال: حَسَبْتُ أَحْسَبَ حِسَاباً وَحُسْبَاناً، قال تعالى: (لِتَعْلَمُوا عَدَّةَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ)

۳. «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۱
۴. «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ»^۲
۵. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»^۳
۶. «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ..... إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلِلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلِلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَّهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۴

[یونس / ۵]، وقال تعالى: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا»
[الأنعام / ۹۶].

۱- یس، ۳۸ تا ۴۰: «خورشید بر مدار معین خود حرکت می کند و این اندازه گیری (خدای) نفوذناپذیر داناست و ماه را در منازل معین مقدر کردیم تا اینکه به حالت شاخه ی خرما باز خواهد گشت، نه خورشید را شاید که به ماه فرارسد و نه شب برروز سبقت گیرد و هریک بر مدار معینی (در این دریای بی پایان) شناورند.»

۲- یونس، ۵: «خداوند، کسی است که خورشید را درخشان و ماه را تابان قرار داد و برای ماه، منزل هایی را مقدر نمود تا شمار سال ها و حساب را بدانید.»

۳- البقره، ۱۸۹: «از تو پیرامون هلال ها می پرسند؛ بگو: هلال ها، وقت هایی برای مردم و حج است.»

۴- التوبه، ۳۶ و ۳۷: «همانا عدد ماه ها نزد خدا و در کتاب خدا از آن روزی که خداوند آسمان و زمین را آفرید، دوازده ماه است و از آن دوازده ماه، چهار ماه، ماه های حرام خواهد بود؛ (و جنگ در آن ممنوع می باشد).... افزایشی در کفر (مشرکان) است که با آن، کافران گمراه می شوند؛ یک سال، آن را حلال و سال دیگر آن را حرام می کنند، تا به مقدار ماه هایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار ماه، به پندارشان تکمیل گردد)؛ و به این ترتیب، آنچه را خدا



۷. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ... وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾

۸. ﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ لِيَجْرِيَ لِأَجَلٍ مُسَمًّى﴾

❖ بیان آیات

نص، فحوی و ظهور آیاتی که در این فراز مورد بحث قرار می‌گیرند، به شرح زیر می‌باشد:

أَهْلَهُ، مواقیت برای مردم و حج می‌باشند.

شمس و قمر به منظور حساب‌گری می‌باشند.

منازل ماه تا رسیدن دوباره به هلال نخستین، شمار سال‌ها و حساب‌گری خواهند بود.

ماه‌ها دوازده ماه و ماه‌های حرام چهار ماه‌اند و این سنت از آغاز آفرینش تا کنون پابرجا بوده است.

ماه رمضان دارای روزهایی است که قابل شمارش می‌باشد و بایستی کامل گردد.

هر کس از شما که شاهد دیدن هلال بود، باید روزه بگیرد.

خداوند، خورشید و ماه را مسخر شما قرار داده است.

ره‌آورد افادات یقینیّه‌ی أدله‌ی قرآنیّه، به قرار زیر است:

حرام کرده، حلال بشمرند. اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده؛

و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.»

۱- البقره، ۱۸۳ تا ۱۸۵: «... روزه بر شما واجب شده است همان‌گونه که بر پیشینیان شما واجب شده است، شاید شما پرهیزگار شوید... روزه‌ها روزهایی شمارش شده است... پس هر کس از شما، [هلال] ماه رمضان را دیدار کند باید روزه بگیرد... شما روزه را بایستی کامل کنید.»

۲- الزمر، ۵: «خداوند، خورشید و ماه را رام نمود و همگی تا گاهی معین در گردش‌اند.»

۱. شیوه‌ی متداول، متعارف و رایج میان مردم جهان در تعیین مواقیت با ماه، برای مسلمانان نیز بی‌کم و کاست در امور شرعی، معتبر و حجت شرعی می‌باشد.

۲. صراحت و نصّ أدله، هیچ قید و شرطی رانمی‌پذیرد و افزودن و تحمیل هر قیدی دیگر به آن، همچون اشتراط حجّیت رؤیت هلال برای ساکنان در محلّ رؤیت، تفسیر به ما لا یرضی به الشّارع، بی‌دلیل و افترای به شارع می‌باشد.

۳. مراتب یاد شده در آیات، راه‌های علمی و قابل قبول برای شارع است و بی‌شک شارع به راه‌هایی که مفید علم نبوده یا به گونه‌ای قابل قبول نباشد، فرمانی خواند؛ بنابراین هرگونه تردید در این موارد، تردید در طرق ارائه شده از سوی شارع می‌باشد.

۴. هرگونه اختلاف در آغاز و پایان ماه‌ها، بی‌اعتنایی به طرق ارائه شده از سوی شارع خواهد بود.

۵. آیات کونیّه و آیاتی که در راستای تعیین مواقیت می‌باشند، همه گویای وجود تقویمی علمی، حقیقی، معتبر و شرعی برای تعیین مواقیت در امور دینی و دنیایی می‌باشند.

❖ تحلیل آیات مورد بحث

تعبیرها، لطایف و نکاتی که در آیات یاد شده پیرامون «جریان و تقدیر شمس»، «تقدیر منازل ماه تا رسیدن به هلال»، «چگونگی آراستگی شمس، قمر، شب و روز» و نیز «شناور بودن مجموعه‌ی سیارات در فلک» ذکر شده است، همه حاکی از نظم والا و ستودنی در راستای تعیین مواقیت و ماه و سال می‌باشد. به گفتاری دیگر، مجموعه‌ی سیارات و ستارگان شناورند و از چنان نظم شگرف و بهت‌آوری برخوردارند که در این فضای بی‌کران، نه خورشید را سزااست که با ماه برخورد کند و نه شب از روز پیشی خواهد گرفت. در پاسخ خداوند به سؤال از اهلّه و در تأکید که خداوند بر سنت پایدار

در همه‌ی شهور و ماه‌های حرام بیان می‌دارد و نیز اینکه روزه‌های ماه رمضان اُتیام معدوده‌ای است که باید کامل گردد، همه و همه در راستای تعیین و تثبیت مواقیت و نظم پایدار در مواقیت می‌باشد. بنابراین، اختلاف‌های موجود پیرامون هلال و آغاز و پایان ماه‌ها، نادیده گرفتن آیات واضح است و تنها می‌تواند ارائه دهنده‌ی چهره‌ای مخدوش، بی‌نظم و غیرقابل قبول از هلال و آغاز و پایان ماه‌ها باشد؛ زیرا در این فرایند، اهلّه در زمینه‌های مواقیت، حساب‌گری و شمارش سال‌ها، کارآمدی نخواهد داشت. ماه‌ها هم دوازده ماه نبوده و ماه‌های حرام نیز آشفته خواهد گردید و بالأخره ماه رمضان نیز نه معدوده خواهد بود و نه کامله و البتّه اهلّه با این نگرش، مستحرمانی باشد. دوآیه‌ی نخست صراحت دارد که جعل و وضع ماه و خورشید، برای «حساب‌گری» است، آیه‌ی سوّم و چهارم نیز تقدیر منازل ماه را در راستای «حساب‌گری» می‌داند.

در این چند آیه، جواز محاسبه با خورشید و ماه به طور عموم و علی‌الأطلاق، در امور شرعی و غیر شرعی، با صراحت و نصّ خاطرنشان گردیده است. می‌توان گفت: این چند آیه بر بارزترین، عمده‌ترین و مهم‌ترین مورد استفاده‌ی از ماه و خورشید که همان محاسبه و شمارش و ترتّب آثار بر آن است، تصریح و تأکید دارد؛ بنابراین محاسبه‌ی اهل فنّ در تعیین آغاز هر ماه، به نصّ و صراحت قرآن، جایز و به آن توصیه شده است.

ره‌آورد محاسبه می‌تواند ارائه‌ی تقویمی معتبر و کاربردی برای جهانیان باشد. نیز آیه‌ی سوّم و چهارم، تقدیر منازل ماه را برای دانستن شمار سال‌ها می‌داند و این طبیعی است که دانستن سال، متوقف بر دانستن ماه و دانستن ماه، متوقف بر دانستن روزها می‌باشد و بدین وسیله، تقویم قمری شکل خواهد گرفت. در چنین فرایند درستی، دوازده ماه قمری و ماه‌های حرام تشکیل خواهد شد. از سویی دیگر، با اعتقاد به اختلاف آفاق و ماه‌های حرام، نه روزها را می‌توان به درستی شمارش نمود، نه ماه‌ها را و نه سال‌ها را. ماه رمضان، آغاز و پایانی دارد که باید شمارش شده و کامل گردد. آغاز و

پایانی این گونه، هنگامی تحقق خواهد یافت که هلال، قابل پیش بینی، قابل محاسبه و درگاه معین تحقق یابد. اگر وجود و تحقق هلال به هنگام، قابل پیش بینی و قطعی نباشد، روزه نه معدوده خواهد بود و نه کامله و از سویی دیگر، آن کس که به هر دلیل به نخستین رؤیت واقعی ننهد، گناهکار قلمداد می گردد.

آیهی شریفه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» نص در این می باشد که هر کس نخستین هلال را که علامت فرارسیدن اول ماه است در هر گوشه‌ای از جهان رؤیت نماید، باید روزه بگیرد و بی شک، تقیید هر قیدی بی دلیل است. بر شاهدان نیز تکلیف است که رؤیت را به اطلاع همگان برسانند و در نتیجه، نخستین رؤیت هلال برای همه‌ی جهانیان، حجت خواهد بود. امروزه دیدار و کشف واقعی و یقینی نخستین هلال در آفاق که در آیهی شریفه، مقدمه‌ی روزه به شمار آمده است، کاری شدنی و سهل الوصول می باشد؛ بنابراین کشف آغاز هر ماه، عملی و آسان خواهد بود. از دیگر سو، نادیده گرفتن کشف نخستین هلال و جست و جوی آن در شب‌های دیگر و در آفاق مختلف، با ظاهرایه‌ی شریفه مبیانت دارد.

با کشف منظم و دقیق هر ماهه‌ی هلال، راه برای ارائه‌ی تقویمی معتبر و اسلامی هموار گشته و مانعی بر جای نخواهد ماند.

ماه در تسخیر ماست؛ یعنی هرگاه که بخواهیم می توانیم از ماه در راستای هدف آفرینش آن، بهره‌برداری کنیم و چون آفرینش ماه به منظور تعیین مواقیت، سال‌ها و نیز محاسبه است، تنها با قابل پیش بینی بودن و قطعی بودن آغاز و پایان آن می توان بدین هدف دست پیدا نمود.

نتیجه آنکه در ارتباط با پاسخ به سؤال‌های گذشته می توان گفت: «فحوی و دلالت قطعیه‌ی آیات یاد شده، گویای این است که با نخستین هلال به هر نحوی که احراز شود، ماه نو در سراسر جهان آغاز می گردد؛ زیرا ماه، یک واقعیت طبیعی است که خلق و جعل و وضع آن برای تعیین مواقیت است و تصوّر اینکه نخستین هلال برای همه‌ی جهان حجت نباشد و هر آفاق بایستی

در جست‌وجوی هلال خاصّ افق خویش باشد، بانصّ و صراحت آیات یاد شده مباینت دارد.»

در آیات یاد شده، این نکته با صراحت خاطر نشان می‌گردد که مواقیت و سال‌ها، از راه هلال و منازل ماه و نیز محاسبه به دست می‌آید و این همه، هنگامی امکان پذیر است که صرف وجود و تحقّق هلال در افق ملاک باشد، وگرنه محاسبه‌ای که قرآن به آن فراخوانی می‌نماید، صادق نخواهد بود و سال‌ها و مواقیت هم راست نخواهد آمد.^۱

اهلّه و عرجون قدیم، صریح در پیدایش نخستین هلالی است که پس از پایان هر ماه و در آغاز آن در افق وجود دارد و آشکار می‌گردد. به بیانی دیگر، آغاز ماه، همزمان با آغاز تابش نخستین هلال در افق غربی خواهد بود. خداوند از روند منازل تنها یک قمر، نه قمرهای متعدّد سخن می‌گوید که پس از پایان، دوباره به شکل عرجون قدیم آشکار خواهد گردید، در نتیجه تصوّر چند هلال در چند افق با دلالت قطعیه‌ی آیات مربوطه، منافات دارد.

دوازده ماه، از روز آفرینش آسمان‌ها و زمین نیز دوازده ماه بوده است و چهار ماه حرام نیز بدین منوال می‌باشد. بی‌تردید دوازده ماه سال و چهار ماه حرام نمی‌تواند آغاز و انجام ثابت و پایدار و شناخته شده نداشته باشد و هر ماه بدون نظم خاصی آغاز و پایان یابد.

خداوند در آیات بسیاری، نظم و ژرفایی آفرینش را دلیل وجود خداوندی توانا، فرزانه و حکیم در آفرینش می‌داند، ولی برخی سخن کسی را که مدّعی شود خداوند، آفرینش و ستارگان را منظم و استوار و با سنت حکیمانه و لایتنجیر آفریده، کفر می‌دانند! گویا انتظار دارند خداوند نیز مانند خود آنان، از نظم و خرد برخوردار نباشد و آفرینش باید از هم گسیخته و بی‌نظم و بدون برنامه باشد. اینان را باید با جهلشان وا گذاشت و گذشت. این جماعت، آیات کونیه را سرسری و سبکسرانه معنا می‌کنند گویا که بر خداوند، نظم، حکمت و فرزانگی روانیست. برای برخی پذیرش این مطلب که: «آغاز محاق، پایان

۱- پیرامون محاسبه به طور مشروح، سخن گفته شد.

محاق و ظهور هلال در أفق حتّی دقیقه و ثانیه‌ی آن‌ها هم مشخص است»،
دشوار و غیر قابل قبول می‌باشد!

این گروه، همانند گالیه‌ها را مستحقّ مرگ و صاحبان اختراع، خلاقیت و
ابتکار را جن زده و فریب خورده می‌دانند. در تاریخ آمده است که بار نخست
که ساعت، تلگراف و دوربین عکاسی اختراع شد، چه شد! و....

علی‌رغم وجود آیه‌های بسیار در ستایش حساب‌گری و حساب‌گران،
باید دردمندانه سخن از دیدگاه‌هایی در نکوهش حساب‌گری و حساب‌گران
گفت که گویا کلام وحی در این زمینه را ندیده‌اند.^۱

اگر کارشناسان نجوم از راه‌های مفید یقین، وجود قطعی هلال در أفق
را محاسبه نموده و اعلام نمایند، امر خداوند به حساب‌گری را عینیت
بخشیده‌اند و هیچ مانعی از عمل به آن وجود ندارد.

ناگفته نماند که برخی از مدّعیان علم نجوم، به گونه‌هایی نامشروع از
این علم بهره‌برداری نموده یا اظهاراتی ظنّی داشته‌اند که البته سخت مورد
نکوهش قرار گرفته‌اند. به بیانی دیگر، راه محاسبه با پیش‌گویی‌های ظنّی
منجّمان و کاهنان متفاوت می‌باشد؛ زیرا محاسبه به صراحت آیاتی از قرآن،
مجاز و به آن فراخوانده شده و حجّت خواهد بود.

بنابر مفاد آیه‌ی شریفه‌ی سوّم و چهارم، خورشید در فرایندی همیشگی و
منظّم، به سوی قرارگاه خویش رهسپار می‌باشد و این رهسپاری بر اساس تقدیر
و برنامه‌دهی خداوند متعال است. در ادامه‌ی همین روند، خداوند به تقدیر
منازل ماه به گونه‌ای پیوسته و همیشگی تأکید می‌ورزد و بالأخره جمله‌های
پیوسته، همه به گونه‌ای بر حرکت و انسجام طبیعی، ثابت و بی‌تغییر شمس و
قمر تأکید دارند. پوشیده نیست که هلال، آغاز گردش طبیعی و هرباره‌ی ماه
است و در پی پیمودن منازل در مدّت زمانی ثابت و همیشگی، بدون تغییر
و تخلف، دوباره به صورت هلال باز می‌گردد.

قرآن از یک سو بر سیستم دقیق و بی‌تغییر و تخلف ماه در امر تعیین سال‌ها

و موافقت به منظور جلب اعتماد مردم و مؤمنان تأکید دارد و از دیگر سو، به بهره‌مندی از آن در امور عبادی و نظام زندگی توصیه می‌نماید.

آیا با این تصویر روشن و گویا از شمس و قمر، جایی برای ابهام و سرگردانی در امر کارایی و کاربرد هلال و ماه وجود دارد؟ این همه اختلاف و سرگردانی در امر هلال معلول چیست و چرا؟!

خداوند، تقدیر منازل^۱ برای ماه را با هدف و در راستای دانستن شمارش سال‌ها و حساب‌گری می‌داند؛ بنابراین، تقدیر منازل ماه، روشنگر نظامی قابل فهم و درک و محاسبه‌ای قابل قبول و سودمند برای همه‌ی جهانیان است و صراحت آیه‌های وارده در این زمینه و به ویژه این دو آیه‌ی شریفه، مجال برای نادروستی و خطادانستن آن بر جانمی‌گذارد.^۲

آیه‌های یاد شده، محاسبه و شمارش را برای همه‌ی جهانیان روا و به آن ارشاد و توصیه می‌نماید، در نتیجه، دستاوردهای محاسبه و شمارش که نزد اهل فن، رایج و متداول و مورد قبول باشد، بایستی مورد تأیید و توجه شارع مقدس نیز باشد، وگرنه امر شارع لغومی باشد و حکیمانه نخواهد بود و البته راهی که شارع راهنمایش باشد، راهی است واقعی و صواب و خطایش اندک می‌باشد و بی‌شک ترک راهی بدین گونه، با پندار احتمال خطا، خطاست و رونده‌ی آن در پیشگاه خداوند معذور نخواهد بود.

ناگفته نماند که محاسبات و بهره‌های دقیق و یقینی که اهل فن از نجوم و ماه و خورشید در عصر کنونی می‌برند، بسیار است.

اگر آیه‌های قرآن بر کار ساز بودن محاسبه و ترتب آثار بر آن صراحت دارد، پس چرا مسلمانان با محاسبه‌ی اهل فن، تقویمی معتبر تأسیس ننموده و از راه محاسبه، اول و آخر ماه را تعیین نمی‌نمایند؟!

پاسخ آن است که بهره‌گیری ما از قرآن به عنوان نخستین منبع فقه، بسیار

۱- شرح تقدیر منازل، در عنوان «منازل ماه» گذشت.

۲- آیه‌های دیگری نیز هست که حساب‌گری و حساب‌گران راستایش نموده

است؛ مانند: النحل، ۱۶؛ الاسراء، ۱۲؛ المؤمنون، ۱۱۲ و...

ناچیز است و بی شک در ارتباط با فقه: «اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

پاسخ دیگر آنکه بسیاری، محاسبان و نجومیان را به طور کلی مطرود و مردود می‌دانند و گوش شنوایی برای گفته‌ها و دیدگاه‌های علمی آنان وجود ندارد. و بالأخره در این راستا، مانند کسی عمل می‌شود که نتایج حاصله از جدول ضرب یا ماشین حساب را نمی‌پذیرد و با دست، حسابرسی می‌نماید! نخستین دیدن هلال در نقطه‌ای و رسمیت بخشیدن و پذیرش جهانی آن، نمونه‌ای از شمارش و حساب‌گری از راه ماه می‌باشد که خداوند متعال برای همه‌ی جهانیان مقرر فرموده است؛ بنابراین، پذیرش منطقه‌ای و افقی و اختلاف در چگونگی آن، با روح و حقیقت چیزی که به طور مطلق و عموم جنبه‌ی حساب‌گری و راهنمایی برای جهانیان دارد، سازگاری ندارد. به بیانی دیگر، تقیید عموم و مطلق، بی دلیل است و نادیده گرفتن صریح نصوص و ظهورات قرآنی می‌باشد. اگر با ماه نتوانیم سال‌ها، ماه‌ها و روزها را به گونه‌ای جهانی در گذشته و آینده محاسبه کنیم، عینیت نداشتن و واقعی نبودن گفتار خداوند را باور داشته‌ایم و از سویی دیگر، باور داشتن چند نوع ماه و چند نوع سال است! بنابراین باید بر طبق دعوی قرآن بتوانیم اول و آخر هر ماه در گذشته و آینده را محاسبه‌ی دقیق بنماییم و این نزد اهل نجوم و به خصوص علم نجوم امروز، امکان‌پذیر می‌باشد.

در روزگار نبی مکرم اسلام ﷺ و معصومان علیهم‌السلام نیز از هر جایی خواه نزدیک و خواه دور، خبر معتبری از نخستین رؤیت هلال داده می‌شد، مورد قبول قرار می‌گرفت و به سرعت از طریق پیک‌های ویژه و دیگر راه‌ها، در همه‌ی شهرها منتشر می‌شد.

تقدیر منازل برای ماه، بازگشت هر ماهه‌ی آن به صورت «عرجون قدیم» و بالأخره گردش و حرکت حساب شده، مرتبط و منسجم آن در کنار دیگر مجموعه‌های آفرینش، از روندی منظم، دقیق و حساب‌گرانه و بدون تغییر در زمینه‌ی وقت‌شناسی که ره‌آورد این تحقیق است، خبر می‌دهد. به بیانی دیگر، قرآن با صراحت یادآور می‌شود که پس از پایان منازل مقرر ماه،

بازگشت و آغاز آن به صورت عرجون قدیم (هلال)، روند و واقعیت طبیعی و قهری و بی‌تغییر ماه خواهد بود که طبعاً یک بار و در نخستین رؤیت آن در هر گوشه‌ای از جهان می‌باشد؛ بنابراین، جست‌وجوی هلال و عرجون قدیم در آفاق عدیده و هر شهر، ملازم با وجود چند ماه و هلال و برخلاف صراحت قرآن و واقعیت طبیعی هلال است.

منازل ماه هم همانند هلال، وقت‌هایی طبیعی است که همه آن را می‌شناسند و به آن عمل می‌نمایند.

اگر به آفاق عدیده معتقد شدیم؛ محدوده‌ی هرافق تا کجاست؟ آیا مرزهای جغرافیایی معتبر است؟ و بالأخره چرا شارع از آفاق مختلف سخنی نگفته و محدوده‌ی هرافق را معین ننموده است؟

در آیه‌ی پنجم، از أهله به صورت جمع پرسیده شده است و آنچه از پاسخ آن به دست می‌آید، این می‌باشد که هلال پس از هلال و پدید آمدن ماه‌های قمری، در راستای تعیین وقت می‌باشند و این غایت و فایده‌ی أهله است که بیان‌گر سنت استوار و پیوسته‌ی آفرینش می‌باشد.

صراحت آیه‌ی شریفه این است که نخستین هلال هر جا رؤیت شود، به عنوان یک واقعیت طبیعی، نشان‌گر آغاز هر ماه می‌باشد؛ بنابراین اگر نخستین هلال ملاک آغاز ماه در جهان نباشد و برای حکم به هلال، ملاک، تنها رؤیت هلال باشد (نه علم به وجود هلال) أهله برای «مواقیت» نخواهد بود.

اگر به نص و صراحت قرآن، أهله، مواقیت برای مردم و حج می‌باشد، چرا مسلمانان از تقویم قمری منسجم برخوردار نیستند؟ چرا در صوم، فطر، اعیاد و مناسبت‌های مذهبی، آن همه اختلاف و تشّت وجود دارد؟

آیا با اعتقاد به آفاق عدیده، می‌توان باور داشت که أهله، مواقیت برای ناس و حج است؟ در این صورت، آیا می‌توان تقویمی قمری و اسلامی داشت؟ «أهله، برای مردم مواقیت‌اند»، این تعبیر، رساترین و گویاترین تعبیر برای

طبیعی، وضعی و واقعی بودن اهلّه در راستای موافقت می باشد. این تعبیر مانند این است که کسی بگوید: «وجود پرندۀ در جایی، نشانه‌ی وجود آب در آن حوالی می باشد» یا «طلوع خورشید، نشانه‌ی روز است» یا «بارش باران و برف، نشانه‌ی وجود ابر در آسمان خواهد بود».

نتیجه آنکه اصل توقیت که طلوع هلال و اعتبار منازل می باشد، محرز است؛ ولی دیگر قیود همچون احراز آفاق و... محرز نیست.

تأکیدهای چند آیه‌ی پیش مبنی بر اینکه: «شهور، اهلّه، منازل ماه و محاسبه‌ی با این‌ها همه طبیعی و واقعی هستند و نیز مردم هم این‌ها را می شناسند»، جای قیل و قال‌های آن چنانی را ندارد و چیزی جز تردید در بدیهیات نیست و این مثل این است که مردم روز و شب را می دانند و اکنون ما خدشه کنیم که روز چیست؟ از کی آغاز می شود؟ کی پایان خواهد یافت؟ و....

تقویم‌ها، ماه‌های میلادی و خورشیدی، «موافقت» اند و طبیعت آنچه موافقت قلمداد می گردد، این است که مختلف نبوده و از پذیرش، رسمیت و مقبولیت جهانی و همگانی برخوردار باشد. به گفتاری دیگر، به نصّ و صراحت قرآن، «هلال» و «تقدیر منازل ماه»، تقویمی رسمی و مورد قبول خداوند برای همه‌ی جهانیان و از جمله مسلمانان در امور شرعی و غیر شرعی است و افسوس که اختلاف مسلمانان در آغاز و پایان هر ماه، تقویم اسلامی را بی اعتبار و فاقد کارایی لازم نموده است و این، خود از موارد مهجور قراردادن قرآن کریم می باشد! و امحّمده که کلام خدا در این و انفسای اختلاف‌های زعمای اسلام، عینیت و تحقق خارجی پیدا نکرده است و مسلمانان باید تقویم‌های دیگر ملل و اقوام را ملاک قرار دهند!

در آیه‌ی یاد شده، خداوند متعال، اهلّه را به عنوان اینکه موافقت‌اند برای همه‌ی جهانیان اعم از مسلمان و غیر مسلمان مقرر فرموده است و طبیعتاً اگر نحوه‌ی ترتیب اثر دادن به آن در میان مردم، متشکّت و ناهمگون باشد، به گونه‌ای که اکنون اختلاف در اوّل ماه، گاه به سه روز می رسد، نمی توان

گفت: اَهْلَه مواقیت اند. گفتنی است که گاه در یک شهر، پیرامون روز آغاز ماه اختلاف است!

هلال به تصریح آیه‌ی شریفه برای حج نیز «مواقیت» است؛ بنابراین اگر در شهرهایی هلال ماه دیده شود و ماه نو آغاز گشته و چون در شهر مکه دیده نشده است آثاری بر آن مترتب نشود، ناهماهنگی پیش خواهد آمد و مواقیت بودن هلال برای حج صادق نخواهد بود؛ افزون بر اینکه در این صورت، اگر گروهی از حجاج حکم به آغاز ماه ننموده و گروهی دیگر حکم به آغاز ماه نمایند، خواهد شد آنچه خواهد شد. و چنین وضعیتی مرضی شارع نخواهد بود.

مفاد و فحوای دو آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ و ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾، این نکته را خاطر نشان می‌نماید که اَهْلَه پیش از رؤیت و براساس برنامه‌ای از پیش تعیین شده و مقرر شده برای مواقیت می‌باشند و با رؤیت می‌توان اَهْلَه را یافت و کشف نمود و رؤیت، خصوصیتی جز کشف یک واقعیت طبیعی را ندارد؛ بنابراین اگر از همراه دیگران جمله با چشم مسلح، محاسبه و... علم به وجود هلال در افق پیدا نمودیم، مانند آن است که با چشم دیده باشیم و این‌ها همه طرق رسیدن به مقصود و کشف یک واقعیت طبیعی است.

در آیه‌ی ششم، خداوند با تأکید، شمار ماه‌ها را «دوازده ماه» برمی‌شمرد و یادآور می‌شود که این شمار، تازگی ندارد و در کتاب خدا ضبط گشته و از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین به عنوان اصلی ماندگار و پایدار چنین بوده است و آن‌گاه خاطر نشان می‌نماید که ماه‌های حرام نیز از ویژگی‌های دوازده ماه برخوردار خواهد بود.

در این آیه‌ی شریفه با تأکید هرچه تمام‌تر، بر ثبات و تغییرناپذیر بودن شهر و ماه‌های حرام تأکید می‌شود و این را رمز استواری دین دانسته و کجروی در این زمینه را ستمکاری مسلمانان بر خود می‌داند و در ادامه، مصداقی از انحراف و دگرگونی کفار در شهر را با عنوان «النَّسِيءُ» بر شمرده و این شیوه را سخت مورد نکوهش قرار داده است. به بیانی دیگر، در قرآن، از هرگونه

برداشت‌ها و بدعت‌های انحرافی در آمرماه، سخت نکوهش شده و واقعیت طبیعی و تکوینی هلال مورد قبول قرار گرفته است.

با اعتقاد به تعدّد آفاق، آغاز و پایان هرماه از ماه‌های دوازده‌گانه که به صراحت در آیه ذکر شده است، کی خواهد بود؟ آغاز و پایان ماه‌های حرام کی می‌باشد؟

اگر آغاز هرماه به دلیل اختلاف آفاق با دویاسه روز اختلاف آغاز شود؛ دویاسه نوع ماه خواهیم داشت و اگر دیگر ماه‌ها را نیز بدین منوال محاسبه کنیم، دویاسه نوع سال خواهیم داشت! با چنین پنداری، ماه‌های حرام نیز مغشوش و متشتت خواهند شد؛ زیرا بنا بر آفتی ماه‌های حرام پایان یافته و در نتیجه اهالی شهرهای آن آفتی، آماده‌ی جنگ می‌شوند و اهالی شهری در آفتی دیگر که هنوز هلال را رؤیت ننموده‌اند جنگ را حرام می‌دانند. آغاز ماه‌های حرام نیز دارای دو حکم متفاوت خواهند بود.

عدد نساء، آجال و دیون، شروط و عهود، مواعید و مواقیت، همه و همه به هم ریخته و بی‌نظم خواهند شد و هرج و مرج، آشفتگی و سراسیمگی ملک و ملت را فرا خواهد گرفت. به راستی اصرار بر تعدّد آفاق، از کدام وجاهت و اتقان و استحکام برخوردار است و این همه تبعات و مفساد و ضرر و ضرار با کدام منطق قابل توجیه می‌باشد؟!

آیا این گفتارها با مفاد آیه‌ی «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»^۱ همخوانی دارد؟

مع الأسف ناتوانی زعمای دین در ارائه‌ی تقویم معتبر قمری، کار را بداندجا کشانده است که تقویم میلادی در عمده‌ی بلاد اسلامی حاکم و رایج گشته است! بی‌شک چنین بی‌انضباطی در ماه و سال، موردپسند شارع نخواهد بود و نسبت آن به شارع حکیم و عالم، افترا و کذب است و ظاهر و صراحت این آیه نیز با چنین پنداری منافات دارد. آیه‌ی شریفه‌ی هفتم صراحت دارد که:

۱. روزه، طی روزهای شمارش شده‌ای واجب شده است. روزهای شمارش شده، یعنی روزهایی که بایستی آغاز و انجام آن‌ها معلوم و محصور باشد.

۲. هرکس شاهد نشانه‌ی شهر (هلال) بود، باید روزه را آغاز کند.

۳. روزه‌داران بایستی شمارش روزها را کامل نمایند که این کامل نمودن نیز جز با پی بردن به هلال ماه سؤال و آگاهی از آن، انجام نخواهد شد و مع الأسف ماه‌های رمضان به طور عمده، اول و آخر معلومی نداشته است و حتی گاه ۲۸ روزه برگزار شده است!

بی‌شک تحقق «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ» و تحقق امر «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ» جز با ملاک قرار دادن آغازین هلال تا هلال برای کلّ جهان امکان‌پذیر نیست و با ملاک قرار دادن هلال از طریق حسّ و ردّ واقعیت طبیعی هلال و نیز اشتراط رؤیت هلال در افق خاصّ، این امر معطل خواهد ماند. در نتیجه باید گفت: ماه‌های قمری با توجه به مجموعه‌ی آیه‌های گذشته، وقت‌های تعیین شده و معینی برای مردم در امور دین و دنیایمی باشد؛ از این رو، روزه نباید به گونه‌ای برگزار شود که شمارش آن نامعلوم و پایان آن نامشخص باشد.

در صورتی که نخستین هلال در هر جا ملاک آغاز ماه باشد، نتیجه‌ی آن، این است که نخستین هلال، ملاک آغاز و پایان هر ماه خواهد بود و روزه‌ها شمارش شده و کامل خواهند شد؛ بنابراین با اعتقاد به آفاق عدیده، آغاز و پایان مشخصی برای ماه‌ها نیست و روزه‌های ماه رمضان نیز شمارش معلومی نشده و کامل نخواهد شد.

آیه‌ی شریفه‌ی هشتم به شناور بودن ماه در فضای بی‌کران تا هنگامه‌ی معلوم و به همراهی دیگر مجموعه‌های آفرینش صراحت دارد و به هر حال از این نکته نمی‌توان سربرداشت که اعتقاد به بی‌نظمی، آشفتگی و بی‌برنامگی در گردش ماه و آغاز ماه نو، با روح آیات یاد شده و مجموعه‌ی آیات کونیه که همگی در راستای تثبیت نظمی شگرف می‌باشد، سازگاری ندارد.

✱ نگاهی دیگر

۱. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»

۲. «وَالَّتِي فِي الْأَرْضِ رَوَّاسِي أَنْ تُمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ، وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»^۱

اصل «نجم»، ستاره‌ای می‌باشد که طلوع می‌نماید و جمع آن، «نجوم» است و راهنمایی شدن با نجم، به واسطه‌ی شناختن راه‌ها و وقت‌ها خواهد بود.^۲

راهنمایی شدن در دریا و خشکی از راه نجوم که از جمله‌ی آن‌ها «قمر» می‌باشد، غایت و هدف از جعل و آفرینش نجوم قلمداد شده است. به گفتاری دیگر، قرآن با توجه به این دو آیه و آیات یاد شده در آغاز بحث، طبیعت جعل و وضع قمر را راهنمایی شدن و حساب‌گری با آن و دانستن چگونگی سال‌ها و وقت‌ها برای همه‌ی مردم و در امور شرعی و غیر شرعی می‌داند.

مخاطب آیه‌ی شریفه‌ی نخستین، همه‌ی مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان می‌باشند و همگان به نص و تصریح این آیه‌ی شریفه، می‌توانند از طبیعت نجوم و قمر بهره‌مند شده و راهنمایی شوند.

«لام» در کلمه‌ی «لَكُمْ» که برای انتفاع است، انتفاع از نجوم را حق مردم می‌داند و دوبار مخاطب شدن انسان، تأکیدی بر همین مطلب است.

در آیه‌ی دوم نیز به راه دیگری برای راهنمایی شدن مردم که همان راهنمایی شدن از راه نجم، یعنی ستاره‌شناسی است، ارشاد می‌فرماید. در این آیه، همانند چند آیه‌ی گذشته، ستاره‌شناسی و اعتماد به قول

۱- الانعام، ۹۷: «خداوند برای شما ستارگانی قرار داد تا با آن‌ها در

تاریکی‌های خشکی و دریا راهنمایی شوید.»

۲- النحل، ۱۵ و ۱۶: «و در زمین، کوه‌های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد؛ و نه‌رها و راه‌هایی ایجاد کرد، تا هدایت شوید. و (نیز) علاماتی قرار داد؛ و (شب هنگام) به وسیله‌ی ستارگان هدایت می‌شوند.»

۳- المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۹۱.

ستاره‌شناسان (محاسبه) مورد تأیید قرار گرفته است. مردم در خشکی و دریا با هلال و دیگر منازل ماه می‌توانند دریابند که در چه روزی از روزهای ماه می‌باشند و این، خود نوعی از هدایت با نجوم است که البته راهنمایی شدن با نجوم، منحصر به این طریق نمی‌باشد.

اگر قول ستاره‌شناسان موثق مورد قبول نباشد، معنایش آن است که قرآن ما را به چیزی خوانده است که آن را حجت نمی‌داند و این از مولای حکیم قبیح است.

نخستین طلوع هلال در هر گوشه‌ای از جهان و بنا بر اقتضای طبیعی آن (هدایت نجوم)، نشانه‌ی پایان ماه گذشته و حلول ماه نوزد جهانیان می‌باشد که در این فرایند، تقویم طبیعی، دائمی و بین‌المللی شکل خواهد گرفت. جهانیان اختلاف آفاق را باور ندارند و شارع نیز راه متفاوت دیگری ارائه نداده است.

✽ ماه رمضان از سنت‌های آفرینش

از ویژگی‌های چیزی که سنت است، پایداری و تغییرناپذیر بودن آن است. در آفرینش، سنت‌های بسیاری حاکم می‌باشد که از جمله‌ی آن‌ها «ماه‌های قمری» است و خداوند در چندین آیه، به روند استوار، پایدار، منظم و بدون تغییر و تخلف آن‌ها اشاره فرموده است.

ماه رمضان نیز که از دیگر ماه‌ها شأنش بزرگ‌تر و ارزشش بالاتر است، سنتی از سنت‌های خداوند می‌باشد؛ بنابراین اگر همه‌ی ماه‌ها سنت آفرینش‌اند، ماه رمضان نیز که جزء آن‌ها می‌باشد، از سنت‌های آفرینش خواهد بود و همه‌ی قواعد و قوانین طبیعی به شرحی که گذشت، بر آن جاری خواهد بود. واقع، تغییرپذیر نیست و آنچه آشکار و مسلم می‌باشد، این است که گردش ماه‌ها از جمله ماه رمضان، از آغاز آفرینش تا کنون، از جهت آغاز و انجام، ثابت بوده و دگرگونی در آن‌ها راه نداشته است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ، أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ.... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ... وَ لِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ ﴿۱﴾

آیه‌ی شریفه صراحت دارد که روزه، طیّ روزهای شمارش شده‌ای واجب شده است. روزهای شمارش شده، یعنی روزهایی که آغاز و انجام آن‌ها معلوم و محصور است. سپس یادآور می‌شود که هرکس شاهد نشانه‌ی شهر (هلال) بود، باید روزه را آغاز کند و در پی آن به روزه‌داران امر می‌فرماید که بایستی شمارش روزها را کامل نمایید که این نیز با پی بردن به هلال ماه شوال و آگاهی از آن انجام خواهد شد.

بی‌شک تحقق این امر جز با ملاک قرار دادن هلال تا هلال که از شمارگان واقعی روزه‌های یک ماه به دست می‌آید، امکان‌پذیر نیست و با ملاک قرار دادن هلال از طریق حسّ و ردّ واقعیت طبیعی هلال، این امر معطل خواهد ماند.

✽ ره‌آورد مباحث گذشته

اکنون دانستیم که پدید آمدن ماه‌ها و آغاز و فرجام آن‌ها، همچون دیگر سنن الهی از سنّت‌های ثابت و تغییرناپذیر آفرینش‌اند و آغاز و پایانی معلوم دارند و طبیعت آنچه ثابت و تغییرناپذیر باشد، این است که از آثار و احکام ثابتی نیز برخوردار باشد؛ بنابراین ماه از سنن ثابته است و بر آن جز احکام و اثری ثابت، نمی‌توان حمل نمود.

این همه صراحت و مدالیل واضحه در آیات، پیرامون این است که ماه و منازل آن، برای محاسبه و تعیین مواقیت (ماه و سال) می‌باشد، تا کسی در اعتماد بر ماه دچار تردید و سرگردانی نباشد و امر دین و دنیای مردم دچار نابسامانی و آشفتگی نگردد؛ ولی مع الأسف این همه تأکید شارع، اصلاً مورد قبول و توجه قرار نگرفته است و چنان می‌باشد که گویا خبر و اثری در این زمینه نرسیده است!

تأمل در تک‌تک آیه‌های یاد شده و جمع‌بندی آن‌ها، ابهامی در مسئله‌ی

هدف‌داری ماه و تأیید واقعیت طبیعی ماه و کاربرد شناخته شده‌ی آن بر جای نمی‌گذارد. قرآن، طبیعت جعل و وضع قمر را حساب‌گری و دانستن چگونگی سال‌ها و وقت‌ها برای همه‌ی مردم در امور شرعی و غیر شرعی می‌داند؛ بنابراین، هر نوع سرگردانی و اختلاف، بی‌مورد و به دلیل عدم بهره‌برداری درست از قرآن و منابع حدیثی می‌باشد.

اختلاف در آغاز و پایان هر ماه و باور داشتن آفاق عدیده و نادیده گرفتن تقویم اسلامی، دلیلی جز نادیده گرفتن صراحت‌ها و نصوص قرآنی ندارد. ناگفته نماند که امر هلال و ماه طبیعی، تأسیس شارع نیست؛ بلکه تقریر فرایند طبیعی اوست.

پنجم

حساب گری و وقت شناسی
با طبیعت ماه ازدید گاه احادیث

✦ احادیث، دومیین منبع

کره‌ی ماه، دارای واقعیت طبیعی، فطری و عرفی در راستای تعیین موافقت است که همه و از جمله ستاره‌شناسان از دیرزمان آن را می‌شناسند و در عنوان مربوطه، به تفصیل از آن سخن به میان آمد. چندین آیه هم در تفسیر همین واقعیت، خاطر نشان گردید. احادیث فراوان و متواتری نیز در تأیید واقعیت طبیعی، فطری و عرفی کره‌ی ماه و اهلّه از یک سو و در تأکید آیات وارده در این زمینه از سوی دیگر، وارد شده است.

به گفتاری دیگر، با ژرف‌نگری در احادیث مربوط به هلال و ماه، می‌توان دریافت که فحوی و مفاهیم احادیث متواتر و دلالت جمعی آن‌ها، همان فحوی و دلالت جمعی آیات است و بایکدیگر متعارض نمی‌باشند و بلکه آیات و احادیث در این زمینه، مؤید یکدیگر می‌باشند.

ناگفته نماند که دلالت‌های احادیث، نمی‌تواند با دلالت‌های قطعیه‌ی آیات متعارض باشند، وگرنه اعتباری نخواهند داشت.

توجه به یک آیه و نه به کلّ آیات مرتبط و نیز دقت روی یک حدیث و نه کلّ احادیث مربوطه، نمی‌تواند ما را به مقصود واقعی شارع واقف سازد. طریق صواب آن است که کلّ آیات و احادیث مربوط به شمس و قمر مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

با توجه به واقعیت طبیعی هلال و تأیید آن از نظر قرآن و در پاسخ به سؤال‌های یاد شده، یادآور می‌شود که از نظر احادیث نیز:

۱. صرف علم به وجود هلال در افق، ملاک ترتب احکام هلال بر هلال است؛ خواه کسانی آن را ببینند و یا نبینند و در نتیجه رویت هلال با چشم، تنها ملاک ترتب احکام هلال بر هلال نخواهد بود.

۲. در احادیث، سخنی از تأیید آفاق عدیده نیست و اعتقاد به آفاق عدیده، بدون دلیل است.

۳. مجموعه‌ی احادیث، مؤید وجود تقویمی طبیعی، واقعی و اسلامی می‌باشد. دلالت و مفاهیم این دسته از احادیث، به شرح زیر می‌باشد:

۱. «انَّ مَعَاذَ بَنِي جَبَلٍ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْهَلَالِ، فَقَالَ مَا بَالُ الْهَلَالِ يَبْدُو دَقِيقاً كَالْحَيْطِ ثُمَّ يَزِيدُ حَتَّى يَسْتَوِيَ ثُمَّ لَا يَزَالُ يَنْقُصُ حَتَّى يَعُودَ كَمَا بَدَأَ. فَتَزَلُ قَوْلُهُ تَعَالَى «هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»...»^۱

معاذ از واقعیت طبیعی هلال و ماه می‌پرسد؛ آیه‌ی شریفه نیز در پاسخ، واقعیت طبیعی هلال را بیان می‌فرماید و اشعار می‌دارد که اهلّه و دیگر منازل ماه، به‌منظور تعیین مواقیت برای مردم و حج است؛ یعنی مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان می‌توانند از اهلّه و دیگر منازل ماه در جهت تعیین مواقیت استفاده نمایند و نیز مسلمانان برای حج.

صراحت گفتار خداوند ابا دارد از اینکه بفرماید اعتبار و حجیت اهلّه مشروط به رویت برای مواقیت است، بلکه در صدد آن است که اعلام نماید: اهلّه و دیگر منازل ماه، یک واقعیت طبیعی شناخته شده برای تعیین

۱- عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۸۳: «معاذ بن جبل از پیامبر ﷺ پرسید: «علت آنکه هلال در آغاز همانند نخ، نازک است و سپس بر آن افزوده می‌شود تا آنکه کامل می‌گردد، آن‌گاه پیوسته ناقص می‌شود تا آنکه دوباره به وضعیت آغازین خود برمی‌گردد، چیست؟» پس از این سؤال، آیه‌ی شریفه‌ی «هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ...» نازل شد. رک: الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۴؛ مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۸۱؛ الدرالمثور، ج ۱، ص ۲۰۳ و...»

مواقیت است که همه‌ی مردم و از جمله مسلمانان، می‌توانند در تعیین موقع حج از آن استفاده نمایند.

۲. «حکمت زیاد و کم شدن ماه چیزی است که به مصالح دین و دنیای مردم مربوط است؛ زیرا اگر هلال مانند خورشید همیشه مدور دیده می‌شد، تعیین وقت به واسطه‌ی آن امکان پذیر نبود، بنابراین، هلال‌ها بیان اوقات برای [نظام زندگی] مردم در دنیا و عباداتشان هستند.»^۱

پیامبرگرامی ﷺ به‌گونه‌ای روشن، واقعیت طبیعی و عرفی هلال و منازل ماه را همان‌گونه که مردم می‌شناسند و بدان عمل می‌نمایند، تقریر فرموده است.

در این حدیث، به مقبولیت و کاربردی بودن روند و فرایند هلال و منازل آن برای مصالح دینی و دنیوی بدان‌گونه که اقتضای طبیعت آن‌هاست، با صراحت اشاره شده است و کاربرد طبیعت هلال را برای مصالح دنیا، مصالح آخرت و امور عبادی دانسته است و البته تحقق این مصالح، را منوط به صرف رؤیت نمی‌نماید.

در این حدیث، به صراحت، ماه به صرف طبیعت و واقعیت آن، موضوع آثار بسیاری قلمداد شده است، نه هلال مشروط به رؤیت با چشم غیر مسلح. قابل تأمل می‌باشد که در این حدیث، به ماهی توجه داده شده است که از آغاز آفرینش، همه آن را می‌شناخته‌اند.

پیامبرگرامی ﷺ حکمت زیاد و کم شدن ماه و اینکه ماه مانند خورشید دارای شکل ثابتی نیست را آن می‌داند که بتوان با ماه اوقات را تعیین نمود و

۱- الصوم فی الشریعة الإسلامية الغراء، ج ۲، ص ۱۴۸: «سأل الناس عن أحوال الأهلة فی زیادتها ونقصانها ووجه الحکمة فأمر رسول الله ﷺ بأن يقول لهم بأن وجه الحکمة فی زیادة القمر ونقصانه ما يتعلق بمصالح دینهم و دنیاهم، لأن الهلال لو كان مدوراً أبداً مثل الشمس لم يمكن التوقيت به فهی مواقیت للناس فی دنیاهم وعبادتهم.»

البته با صراحت اعلام می دارند که تعیین اوقات با اهلّه و منازل ماه، خاص امور دنیایی نیست، بلکه علاوه بر امور دنیایی، امور دینی و عبادی را نیز در عرض امور دنیایی شامل می گردد. در نتیجه همان گونه که مردم امور دنیایی خود را با ماه و منازل آن سامان دهی می نمایند، امور دینی و عبادی خویش را نیز می توانند با آن سامان دهی نمایند.

۳. عَنْ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْأَهْلَةِ، فَقَالَ: «هِيَ أَهْلَةُ الشُّهُورِ فَإِذَا رَأَيْتَ الْهَالَ فَصُمْ وَإِذَا رَأَيْتَهُ فَأَقْطِرْ»

دلالت این حدیث و ده ها حدیث مشابه با آن، همان دلالت آیهی شریفه ی: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»^۱ می باشد که به تفصیل گذشت و مفادی مغایر با مفاد آیه نمی توانند داشته باشند.

در حدیث، نخست به اهلّه به عنوان یک واقعیت طبیعی پرداخته می شود و آنگاه اعلام می گردد که روزه را بایستی برپایه ی همین اهلّه که واقعیت هایی طبیعی هستند، پایه گذاری نمود. البته بدیهی است که نخستین هلال و علم به آن در هر گوشه ای از جهان و برای کلّ جهان، نشانه ی آغاز ماه و پایان ماه گذشته می باشد و عبارت: «فَإِذَا رَأَيْتَ...» نیز گویای همین مطلب است و بی تردید اختصاص نخستین هلال به منطقه ای خاص و نه برای جهانیان، با عمومات و اطلاعات ناسازگار و نیازمند دلیلی خاص می باشد؛ بنابراین اگر کسی بگوید: منظور از اهلّه دو یا سه نوع از اهلّه است که هر ماه در دو یا سه افق مختلف طلوع خواهد نمود، گزافه گویی و غیر واقعی است. در نتیجه مفاد آیه و حدیث ها، اهلّه را تقویمی طبیعی می دانند.

در دو حدیث زیر نیز به کارها و عبادت هایی که باید هماهنگ با مواقیت طبیعی انجام گردد، با صراحت اشاره شده است:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۷۶.

۲- البقره، ۱۸۹.

قَالَ: «لَصَوْمِهِمْ وَفِطْرِهِمْ وَحَاجَتِهِمْ»^۱
عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ
عَلِيٍّ يَقُولُ: «صُمْ جِئْنَ يَصُومُوا النَّاسُ وَأَفْطِرْ جِئْنَ يُفْطِرُوا النَّاسُ فَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْأَهْلَةَ مَوَاقِيتَ»^۲

در این دو حدیث به صراحت تأکید شده است که عبادات یاد شده، باید در مواقیت طبیعی انجام شود و مواقیت طبیعی همان وقت‌های انجام عبادات‌ها می‌باشد. مواقیت در آیه‌ی شریفه مواقیت عبادات و مواقیت عبادات، همان مواقیت طبیعی است.

حدیث دوم صراحت دارد که مواقیت همان است که مردم می‌شناسند و آنچه مردم می‌شناسند، همان مواقیت است. به بیانی دیگر در حدیث خاطرنشان می‌گردد که صوم و فطر مردم هماهنگ با اهلّهی طبیعی است. طبیعت اهلّهی و منازل ماه، مواقیت برای عبادات می‌باشند، نه اهلّهی و منازل ماه به شرط رؤیت. عبادات نیز بایستی در مواقیت طبیعی انجام گردند.

در حدیث ابی‌الجارود به صراحت خاطرنشان گردیده است که در مواقیت صوم و فطر، از مردم پیروی کن، زیرا مردم در مواقیت خویش از اهلّهی پیروی می‌نمایند. در حدیث پیش‌تر نیز مواقیت طبیعی را مواقیت صوم، فطر و حج دانسته است.

حدیث‌های بسیاری همین مفاهیم را افاده می‌نمایند.

۴. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: أَتَيْنَا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ... ثُمَّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا نَقَلَ فِي مَرَضِهِ
قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ السَّنَةَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ
بِيَدِهِ فَذَلِكَ رَجَبٌ مُفَرَّدٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحَرَّمُ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ
أَلَا وَهَذَا الشَّهْرُ الْمَفْرُوضُ رَمَضَانُ فَصُومُوا الرُّيُوتِيَّةَ وَأَفْطِرُوا الرُّيُوتِيَّةَ»^۳

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲- همان، ص ۱۶۴.

۳- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۱: «آن‌گاه که بیماری رسول خدا صلى الله عليه وآله

محتوا و فحوای این حدیث، مطابق با آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»^۱ می‌باشد و صراحت دارد که دوازده ماه سال و چهار ماه حرام، از سنت‌های حتمیه و طبیعیه است که تغییر در آن‌ها راه ندارد.

از سوی دیگر، حدیث یادآور می‌شود که ماه رمضان نیز در زمره‌ی دیگر ماه‌های طبیعی و از سنت‌های حتمیه‌ی آفرینش می‌باشد که نخستین رؤیت هلال آن، نشانه‌ی آغاز ماه رمضان در جهان و نخستین رؤیت پس از آن، نشانه‌ی پایان ماه رمضان در جهان می‌باشد.

۵. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا صُمْتَ لِرُؤْيَا الْهَلَالِ وَ أَفْطَرْتَ لِرُؤْيَايِهِ فَقَدْ أَكْمَلْتَ الشَّهْرَ»^۲

دلالیت فحوایی این حدیث، همانند دلالت آیه‌ی شریفه‌ی: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ... وَ لْيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...»^۳ می‌باشد که ذکرش گذشت.

آیه و حدیث، نص در آن می‌باشند که نخستین طلوع طبیعی هر هلال در هر جا که باشد، نشانه‌ی آغاز هر ماه و نخستین طلوع طبیعی هلال پس از آن، نشانه‌ی آغاز ماهی دیگر و پایان ماه گذشته می‌باشد؛ بنابراین، هر کسی که روزهای بین دو هلال را روزه بگیرد، یک ماه کامل را روزه گرفته است.

اگر ملاک، تنها رؤیت هلال باشد و نه علم به طلوع هلال از هر طریق،

سخت شد، فرمودند: «سال، دوازده ماه است که از جمله‌ی آن‌ها چهار ماه حرام می‌باشد. آن‌گاه با کمک دستشان فرمودند: «این چهار ماه، رجب، تنهاس و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم، سه ماه پی‌درپی می‌باشند، جز آنکه ماه رمضان، روزه در آن واجب شده است؛ با دیدن هلال، روزه بگیرد و با دیدن آن، افطار نماید.»

۱- التوبه، ۳۶.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۵.

۳- البقره، ۱۸۳ تا ۱۸۵.

رؤیت هلال به طور معمول و غالب در گاه لازم امکان پذیر نخواهد بود و کمتر موفق به روزی کامل خواهیم شد. نتیجه آنکه تنها با علم به وجود هلال در أفق از طریق محاسبه با دیگر طُرُق، می‌توان روزی کامل گرفت و با اعتقاد به آفاق عدیده، ماه رمضان نه معدوده خواهد بود و نه کامله. و هیچ چیز از نظر زمان، دارای پایداری و ثبات نخواهد بود.

۶. مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَالَ فَصُومُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا»

نیز با همین مضمون آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع؟ أَنَّهُ قَالَ: «صُمْ لِرُؤْيَا الْهَالَ وَأَفْطِرْ لِرُؤْيَا...»^۱

این دسته از احادیث که متواترند و مهم‌ترین بخش از احادیث ما را تشکیل می‌دهند، محتوا، مفهوم و إفاده‌ی همگی چیزی جز محتوا، مفهوم و إفاده‌ی آیة‌ی شریفه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» نمی‌باشد و همگی گویای آن است که با نخستین رؤیت، باید حکم به آغاز ماه جدید نمود و با نخستین رؤیت پس از این، ماه گذشته پایان و ماه جدید آغاز خواهد شد و نباید حدسیات و ظنّیات ملاک آغاز و پایان ماه قرار گیرد.

هرگاه احادیث مربوط به محاسبه و احادیث مربوط به واقعیت طبیعی اهلّه در کنار ادله‌ی رؤیت قرار گیرد، مفاد جمعی آن‌ها این است که رؤیت و همراه دیگر یقینی که مفید قطع به طلوع هلال در أفق باشد، می‌تواند مستند آغاز ماه قرار گیرد. احادیث بینه، شیاع و اکمال ثلاثین هم از طرق مثبتی آغاز ماه می‌باشد.

پاسخ به سؤال‌های مطرح شده در گذشته از منظر روایات، همانند پاسخی است که از منظر آیات داده شد و صراحت و ظهور احادیث، آن می‌باشد که نخستین هلال در هر گوشه‌ای از جهان، نشانه‌ی آغاز ماه برای همه‌ی جهانیان است.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۷۷.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۷.

از آن جا که به نصّ روایات، هلال یک واقعیت طبیعی و تکوینی است، صرف علم به تولّد آن در اُفق یا با محاسبه‌ی علم آور، می‌توان به آغاز ماه حکم نمود. به بیانی دیگر، افزون بر آیات، در روایت‌های متواتر بسیاری «أهلّه» به عنوان یک واقعیت طبیعی و تکوینی، نشانه‌ی فرارسیدن ماه‌های نو می‌باشد و پس از توجّه دادن به این واقعیت طبیعی، احکام مربوطه‌اش بر آن بار می‌گردد.

آیات و روایت‌ها، همه هلال را به عنوان یک واقعیت طبیعی جهانی و منظم در راستای مواقیت می‌دانند که به طور طبیعی اتفاق خواهد افتاد و هرگز آیات و روایات در صدد این نیستند که بگویند: آفاق، متعدّد است و هر اُفق، هلالی خاص دارد. چنین گفته‌ای با منطق و مفهوم آیات و روایات و با واقعیت طبیعی هلال در تعارض می‌باشد. و بالأخره مفاد یقینیه‌ی این جمع کثیر از أدلّه، این است که أهلّه و منازل آن، تقویمی طبیعی و منظم برای جهانیان می‌باشد که به موقع و طبق برنامه، طلوع خواهند نمود و این اقتضای طبیعت أهلّه می‌باشد و بدین وسیله می‌توان روزها، ماه‌ها و سال‌ها را به دست آورد.

نکته‌ی دیگری که همواره باید مدّ نظر باشد، این است که منظور از أهلّه و منازل ماه و مواقیت در عرف قرآن و احادیث، همان است که مردم می‌شناسند و در مواعید و مواقیت خود، از آن بهره‌برداری می‌نمایند. مواقیت برای عبادات و امور شرعی، وضع شرعی جداگانه و خاص ندارد.

❖ محاسبه از دیدگاه احادیث

در عنوان «هدف داری ماه و تأیید واقعیت طبیعی آن از دیدگاه قرآن» به تفصیل خاطر نشان گردید که جعل و وضع شمس و قمر، برای محاسبه است و خداوند در چند آیه، به آن اعتبار بخشیده و آن را در راستای تعیین مواقیت و سال‌ها مقرر می‌دارد و بالأخره در حجّیت محاسبه، تردیدی بر جای نخواهد ماند. مطالب طرح شده در عنوان بالا، باید به درستی و پیش از مطالعه‌ی عنوان

پیش‌رو، مورد توجه و دقت قرار گیرد.

احادیث متواتر و وارده پیرامون «محاسبه»، نه تنها دلالت و مضامین آن‌ها با دلالت و مضامین آیات، تعارضی ندارد، بلکه دلالت و فحوای احادیث همانند دلالت و فحوای آیات می‌باشد و مؤید یکدیگر می‌باشند.

احادیث وارده در موضوع محاسبه به شرح زیر می‌باشند:

الف) احادیثی را می‌توان برشمرد که به جواز محاسبه‌ی با ماه و عمل به آن، ارشاد و توصیه می‌نمایند.

امام صادق علیه السلام اصل حساب را حق می‌دانند و بیان می‌دارند که علم نجوم به دین‌زیانی نمی‌رساند. نیز آن حضرت در پاسخ کسی که می‌پرسد: آیا علم نجوم حق است؟ می‌فرماید: «بله! خداوند، خود آموزش‌دهنده‌ی علم نجوم به بندگان بوده است» و بالأخره خاطر نشان می‌نمایند که تنها، خانواده‌ای از عرب و خانواده‌ای از هند علم نجوم را می‌دانند.^۱ احادیث دیگری نیز در تأیید علم نجوم و کاربردهای مشروع و شگرف آن به چشم می‌خورد.^۲

ب) برخی از احادیث بر جواز یافتن اوّل ماه مبارک رمضان از طریق محاسبه دلالت دارد. در مواردی نیز معصومان علیهم السلام به این شیوه فرمان داده‌اند:

عَنْ عِمْرَانَ الزَّعْفَرَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ السَّمَاءَ تُطْلِقُ عَلَيْنَا بِالْعِرَاقِ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ فَأَيَّ يَوْمٍ نَصُومُ؟ قَالَ: «انْظُرِ الْيَوْمَ الَّذِي صُمْتَ مِنَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَصُمْ يَوْمَ الْحَامِيسِ»^۳
 قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «إِذَا صَحَّ هَلَالُ رَجَبٍ فَعِدَّةُ تِسْعَةٍ وَخَمْسِينَ يَوْمًا وَصُمْ يَوْمَ السَّيْتَيْنِ»^۴

۱- ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۱۷ تا ۳۱۰.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۸۰: «عمران زعفرانی می‌گوید: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: آسمان در عراق، یک روز و دو روز و سه روز با ابرها پوشیده می‌شود، چه روزی را روزه بگیریم؟ ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «روزی را که در سال گذشته روزه گرفتی بنگر و روز پنجم را روزه بگیر.»

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۵: «وقتی که هلال ماه رجب به نحو

عَنِ السَّيَّارِيِّ قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَمَّا رَوَى مِنَ الْحِسَابِ فِي الصَّوْمِ عَنْ آيَاتِكَ فِي عِدِّ خَمْسَةِ أَيَّامٍ بَيَّنَّ أَوَّلَ السَّنَةِ الْأَمْضِيَّةِ وَالسَّنَةِ الثَّانِيَةِ الَّتِي تَأْتِي، فَكَتَبَ: «صَحِيحٌ وَ لَكِنَّ عَدَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِ سِنِينَ خَمْسًا وَفِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ سِتًّا فِيمَا بَيَّنَّ الْأَوَّلَى وَالْحَادِثَ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَإِنَّمَا هُوَ خَمْسَةٌ خَمْسَةٌ». قَالَ السَّيَّارِيُّ: «وَهَذِهِ مِنْ جِهَةِ الْكَبِيْسَةِ، قَالَ: وَقَدْ حَسَبَهُ أَصْحَابُنَا فَوَجَدُوهُ صَحِيحًا»^۱

در پایان حدیث نامه‌ی محمد بن فرج بر امام عليه السلام، چنین می‌نگارد: «حساب برای همگان امکان‌پذیر نیست و تنها برای آشنایان به سال‌ها و سال کبیسه امکان‌پذیر خواهد بود و در نتیجه روزه‌داران با هلال ماه رمضان و در نخستین شب، صحیح می‌باشد.»

در این حدیث، امام عليه السلام راه محاسبه را برای یافتن آغاز ماه رمضان پیشنهاد می‌نماید. محمد بن فرج در نامه‌اش به امام عليه السلام خاطر نشان می‌نماید که مطلوبیت و حجیت محاسبه گرچه مسلم است، ولی از آنجا که عموم مردم محاسبه را نمی‌دانند، استفاده از رویت را تنها راه ممکن می‌دانند. حدیث دیگری نیز در تأیید این حدیث، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وجود دارد که خواهد آمد.

صحیح و بدون اختلاف رویت شد، پس پنجاه و نه روز را بشمار و روز شصتم را روزه بدار.»

۱- الکافی، ج ۴، ص ۸۱: «ستاری می‌گوید: محمد بن فرج نامه‌ای به امام عسکری عليه السلام نوشت و در آن نامه، از وی پیرامون حسابی که درباره‌ی روزه از پدران تو عليه السلام روایت شده است، پرسش نمود. سؤال پیرامون شمارش پنج روز، میان اول سال گذشته و اول سال دوم که می‌آید، بوده است. امام عسکری عليه السلام نوشت: «این صحیح است؛ لکن در هر چهار سال، پنج روز و در سال پنجم میان سال اول و سال جدید، شش روز بشمار و در سال‌های بعد پنج روز، پنج روز بشمار.» ستاری می‌گوید: «پنج روز، با توجه به سال کبیسه است و اصحاب ما این‌گونه حساب نمودند و آن را صحیح یافتند.»

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَلَالَ فَصُومُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدِرُوا
لَهُ»^۱

در این حدیث شریف، سرگردانی مؤمنان در امروزه پذیرفته نشده و در صورت بروز مشکل، به «محاسبه» فرمان داده شده است. مکاتبه‌ی محمد بن فرج با امام عسکری علیه السلام که گذشت نیز گواهی روشن در این عرصه می‌باشد. در کتاب «وسائل الشیعه»، أبواب احکام شهر رمضان، باب ۱۰، حدیث‌های دیگری نیز در جواز محاسبه و عمل به آن آمده است. در کتاب «الفرع من الکافی»، ج ۴، ص ۸۰ نیز بدون عنوان، احادیث مربوطه را می‌توان یافت.

ج (با مراجعه به سیره و سنن معصومان علیهم السلام آشکار می‌شود که تاریخ‌نگاری آنان بر اساس «محاسبه» بوده است و برای تاریخ‌گذاری، منتظر فرارسیدن اول ماه نمی‌مانده‌اند.

أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِيهِ قَالَ: كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام كِتَابًا وَأَرْخَهُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِلَّيْلَةِ بَقِيَتْ مِنْ شَعَبَاتٍ وَذَلِكَ فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ وَكَانَ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ شَلَفٍ وَصَامَ أَهْلُ بَغْدَادَ يَوْمَ الْحَمِيسِ وَأَخْبَرُونِي أَنَّهُمْ رَأَوْا الْهَلَالَ لَيْلَةَ الْحَمِيسِ وَلَمْ يَغِبْ إِلَّا بَعْدَ الشَّفَقِ بِزَمَانٍ طَوِيلٍ. قَالَ: فَأَعْتَقَدْتُ أَنَّ الصَّوْمَ يَوْمَ الْحَمِيسِ وَأَنَّ الشَّهْرَ كَانَ عِنْدَنَا يَبْغِدَادَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ قَالَ: «فَكُتِبَ إِلَيَّ زَادَكَ اللَّهُ تَوْفِيقًا فَقَدْ صُمْتُ بِصِيَامِنَا». قَالَ: «ثُمَّ لَقِيتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ». فَقَالَ لِي: «أَوَلَمْ أَكُتُبْ إِلَيْكَ أَنَّمَا صُمْتُ الْحَمِيسَ وَلَا تُصُمْ إِلَّا لِلرُّؤْيَا»^۲

-
- ۱- «فاقدروا له، ای قدره بحساب المنازل ای اعتمادوا فيه الحساب».
 - ۲- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۳۷: «پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: هرگاه ماه را دیدید روزه بدارید و هرگاه ماه را دیدید افطار کنید و اگر ماه بر شما پوشیده به ابر شد، محاسبه نمایید.» همچنین رک: صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۲۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۲؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۳۴ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۷.

امام عسکری علیه السلام در نامه ای به علی بن راشد، تاریخ نامه را روز سه شنبه، یک شب دیگر مانده از ماه شعبان می نگارند و روز چهارشنبه هم روز شک بوده است. اهل بغداد نیز روز پنج شنبه را پس از دیدن هلال در شب آن، روزه گرفتند.

علی بن راشد می گوید: «من نیز بر همین باور شدم و حال آنکه پیشتر روز چهارشنبه را آغاز ماه می دانستم.» امام علیه السلام در دیداری با علی بن راشد، به وی گوشزد می نماید که روزه ی توروزه ی من بوده است و روزه ات بایستی بر مبنای رویت باشد.

در نمونه ی زیر نیز، محاسبه، مورد قبول قرار گرفته است:

اصحاب کهف به نقل قرآن ۳۰۹ سال در غار ماندند و به نقل تورات ۳۰۰ سال. امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو را صحیح می دانند، چون به فرموده ی ایشان، اولی با محاسبه ی سال های قمری و دومی با محاسبه ی سال های شمسی می باشد و سپس استاد حسن زاده ی آملی، هر دو را با فن محاسبه، محاسبه می نمایند.^۱

د) برخی دیگر از احادیث، به دلیل آنکه مسلمانان فاقد دانش بهره گیری از عمل محاسبه بوده اند، از عمل به آن نهی نموده اند؛ زیرا با فقدان دانش آن، نمی توان از محاسبه به درستی بهره برداری نمود که البته این، به معنای مردود دانستن عمل محاسبه نیست و بلکه تأییدی بر جواز محاسبه در صورت برخورداری از دانش محاسبه می باشد.

ابن عمر یحدث عن التبی رضی الله عنه أنه قال: «انا أمة أمية لا نكتب ولا نحسب الشهر هكذا وهكذا وهكذا وعقد الابهام في الثالثة والشهر هكذا وهكذا يعني تمام ثلاثين»^۲

محتوا و مفهوم گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله این است که اُمّت ما به دلیل بی سواد بودن می توانند از راه محاسبه، آغاز ماه را کشف کنند؛ از این رو، ماه ها را باید ۲۹ یا ۳۰ روز شمارش نمایند.

۱- رک: رویت هلال، ج ۱، ص ۶ و ۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۳.

حدیث امام صادق علیه السلام نیز که گذشت، پیرامون برحق بودن اصل حساب، تأییدی دیگر در این زمینه می‌باشد.

«گروهی از طایفه‌ی اسماعیلیه حکایت می‌کنند که شیعه از اختلاف مسلمانان در آغاز و انجام ماه روزه، نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام شکایت کردند؛ چون در دیدن هلال شک می‌افتد و در عدد شهودی که باید در دیدن هلال شهادت دهند و شهادت آن‌ها را باید پذیرفت، میان فقها اختلاف است و دلیل روشنی ندارند که بر آن اعتماد کنند و از خلاف و تنازع آسوده شوند؛ برخلاف مسیحیان که قانونی معلوم دارند و آغاز روزه‌ی خویش از آن قانون استخراج می‌کنند و شک و خلاف میان آن‌ها نیست. اسلام اولی است که این امر را سامانی دهد و مردم را از رنج خلاف برهاند که روزه‌یکی از ارکان دین اسلام است. گویند صادق علیه السلام در جواب آنان گفت: «این خلاف از آنجا پدید آمد که مردم به امام حق رجوع نکردند و به رأی خویش اعتماد نمودند. ائمه‌ی حق گنجور علم و وارث پیغمبر و معدن حکمتند و از عترت پاک رسول صلی الله علیه و آله، اگر کار را به اهلش می‌گذاشتند، خودشان و دینشان سالم می‌ماند و اختلاف از میان آنان برمی‌خواست». آن‌گاه جدولی که از علم امامت و سِر نبوت به قلم شریف خود مرتب ساخته بود، برای آنان بیرون آورد که اول ماه روزه، از آن آسان به دست می‌آید و در آن شک و شبهه نمی‌ماند و بعضی از آنان، طریقه‌ی حساب آن را نیز بیان کردند تا اگر جدول حاضر نباشد، بتوان از روی حساب، آغاز هر ماه را بیرون آورد.»^۱

ه) پاره‌ای از احادیث نیز از محاسبه در صورتی که مفید ظن باشد، به شدت نهی نموده‌اند و البته این نیز به معنای مردود دانستن محاسبه‌ی قطعیه نیست. از سوی دیگر، گاه از محاسبه و بهره‌گیری از نجوم به دلیل اینکه کسانی از آن در راستای غیب‌گویی و پیش‌گویی‌های ظنی و گاه شرک‌آلود بهره‌گیری می‌نموده‌اند، به شدت نهی شده است که این مقال، با مراجعه به بحث تنجیم در مکاسب محرمه‌ی شیخ اعظم انصاری (آشکار می‌گردد).

بی شک این نیز نمی تواند به معنای مردود دانستن محاسبه، تنجیم و حساب گران و منجمان باشد. بسیاری از فقهای آشنا به علم نجوم، همچون شیخ بهایی، صاحب جواهر و... گفته های علمای هیئت را با براهین قطعی و دلایل هندسی ثابت می دانند، بی آنکه شک و شبهه ای در آن راه داشته باشد.

تنجیم نزد بسیاری نوعی پیش گویی بوده است و منجم کسی بوده که پیوسته در آسمان می نگرسته و آن گاه پیش گویی می نموده است.

گروهی از منجمان بر این باور بوده اند که نجوم، اثر در سرنوشت انسان ها دارد و اساس علم نجوم در گذشته هم بدین گونه بوده است. ناگفته نماند که احادیث مربوط به علم نجوم نیز به طور عمده، ناظر به موارد ممنوع همچون پیش گویی ها و استناد امور به غیر خدا بوده است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَمْرٍو: أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ أَتَنُوءُ رُبَّمَا أَشْكَلَ عَلَيْنَا هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا نَرَاهُ وَنَرَى السَّمَاءَ لَيْسَتْ فِيهَا عِلَّةٌ فَيَفْطِرُ النَّاسُ وَنُفْطِرُ مَعَهُمْ وَيَقُولُ قَوْمٌ مِنَ الْحَسَابِ قَبْلَنَا: إِنَّهُ يَرَى فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِعَيْنِهَا بِمَصْرٍ وَافْرِيقِيَّةٍ وَالْأَنْدَلُسِ فَهَلْ يَجُوزُ يَا مَوْلَايَ مَا قَالَ الْحَسَابُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى يَخْتَلِفَ الْفَرَضُ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ فَيَكُونُ صَوْمُهُمْ خِلَافَ صَوْمِنَا وَفَطْرُهُمْ خِلَافَ فَطْرِنَا؟ فَوَقَعَ عَلَيْهِ: «لَا تَصُومَنَّ الشَّكَّ أَفْطِرْ لِرُؤْيَيْهِ وَصُمْ لِرُؤْيَيْهِ»

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۹: «محمد بن عیسی می گوید: ابوعمر به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت: «مولای من! چه بسا ما در مورد هلال ماه رمضان به مشکل می افتیم و هلال را در آسمان نمی بینیم و مانعی هم در آسمان وجود ندارد، در نتیجه مردمِ اطّار می کنند و ما هم با آنانِ اطّار می کنیم. گروهی از منجمان که نزد ما هستند می گویند: هلال در همان شب در مصر، آفریقا و اندلس دیده می شود. مولای من! آیا گفته ی اینان در این مورد جایز است و در نتیجه، ماه نسبت به شهرهای مختلف، متفاوت بوده و روزه ی ما با روزه ی ایشان و فطر ما با فطر ایشان متفاوت خواهد بود؟» امام علیه السلام در پاسخ چنین نوشت: «لَا تَصُومَنَّ الشَّكَّ أَفْطِرْ لِرُؤْيَيْهِ وَصُمْ لِرُؤْيَيْهِ»

علم نجوم امروز، موضوعی متفاوت با علم نجوم در گذشته است و ابزارهای آن روز هم با ابزارهای نجوم امروز بسیار متفاوت می‌باشد؛ از این رو نمی‌تواند حکم آن، بر علم نجوم امروز جاری باشد؛ زیرا موضوع متفاوت، حکم متفاوت دارد.^۱ بدون تردید، محاسبات نجومی در موقعیت و فازهای ماه، دقیقاً مورد اطمینان همه‌ی عقلای جهان است و باید تأکید کرد در این گونه محاسبات، هیچ اختلاف قابل توجهی بین منابع معتبر نجومی وجود ندارد.^۲

علامه أبو الحسن شعرانی پیرامون نظم شگرف ماه و ستارگان، این گونه می‌نگارد:

«ستارگان آسمان سیری دارند مشخص، از دو هزار سال پیش تاکنون تغییر نیافته. دوره‌ی ماه هرگز یک دقیقه، بلکه يك ثالثه هم مقدّم و مؤخّر نگردیده و خورشید را نیز سیری است با سرعت معلوم که هرگز تغییر نکرده است و دو هزار سال بیشتر است که از آن خبر داریم. در قرآن کریم فرمود: ﴿كُلُّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۳ و فرمود: ﴿ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۴ اندازه‌گیری خداوندی است که می‌داند و می‌تواند بی معارض تحقّق دهد. حساب کسوف و خسوف و هلال، مانند حساب دو متحرّک تند و کند است که زمان حرکت و سرعت هر یک را می‌دانیم و وقت رسیدن آن‌ها به یکدیگر را حساب می‌کنیم. و نیز مانند حساب طلوع و غروب آفتاب است که می‌دانیم چند ساعت پس از نصف النهار به آفق می‌رسد. تابستان در شهری که زیست می‌کنیم چه

لِرُؤْيَيْهِ»؛ روزِ شک را روزه نگیرید، با رؤیت هلال إفتار کنید و با رؤیت هلال روزه بگیرید.»

۱- برای تفصیل این موضوع رک: رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۱۰۸؛ ج ۴، ص ۲۸۶۹.

۲- مجله‌ی تحقیقات اسلامی، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۳۹.

۳- الرعد، ۲.

۴- الانعام، ۹۶.

ساعت غروب می‌کند و زمستان در چه ساعت.»^۱

در پایان، به تقریر دیدگاه آیت الله سبحانی در این عرصه می‌پردازیم:

«نجوم امروز با نجوم عصر رسالت ﷺ و اهل بیت علیهم السلام تفاوت جوهری دارد و اگر روایاتی برپی اعتباری داوری‌های آنان وارد شده است، ناظر به قوانین ظنی و تخمینی آن دوران است. اکنون که این دانش، پایه پای دیگر دانش‌ها، مراحل قطعی خود را می‌گذراند، داوری‌های آنان در صورت نفی رؤیت هلال و تولّد آن در آسمان، برای ما حجت است و در این صورت، نمی‌توان به شهادت‌ها اعتماد نمود؛ زیرا چه بسا ممکن است خطای باصره باشد و در روایات نیز در مواردی به این نکته اشاره شده است: مثلاً آن‌جا که آسمان صاف باشد و فقط دو نفر ادّعای رؤیت کنند، امام علی (علیه السلام) این ادعاها را تخطئه می‌کند و می‌گوید اگر قابل رؤیت بود، ده‌ها نفر ما را می‌دیدند نه دو نفر. اگر واقعاً قوانین علمی درباره‌ی هلال به این پایه رسیده است که عدم تولّد آن را تا ساعت معین قطعی می‌سازد، شهادت‌ها حجت نیست، ولی شهادت آنان درباره‌ی تولّد و رؤیت از این نظر حجت نیست که در مسئله‌ی هلال، رؤیت با چشم غیرمسلّح موضوع حکم است و تا به این مرحله نرسد، إفتار واجب نیست؛ هر چند گفتار آنان صحیح باشد.»^۲

از یک سو شاهد آنیم که محاسبه به طور مطلق، مردود می‌گردد؛ به عنوان مثال، گفته‌اند: «فأما العدد والحساب فلا يلتفت إليهما، ولا يعمل بهما، وبه قالت الفقهاء أجمع.»^۳

❖ ره‌آورد مجموعه‌ی آیات و احادیث مورد بحث

- أهله و منازل ماه، واقعیت‌هایی طبیعی‌اند.
- مردم، أهله و منازل طبیعی ماه را می‌شناسند.

۱- رؤیت هلال، ج ۵، ص ۳۸۱۵.

۲- مجله‌ی تحقیقات اسلامی، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۲۲۰. همچنین رک: الصوم

فی الشريعة الإسلامية الغراء، ج ۲، ص ۹۹.

۳- الخلاف، ج ۲، ص ۱۶۹.

- مردم در همیشگی اُتیام، مواقیت خود را با اَهْلَه و منازل ماه هماهنگ می‌نموده‌اند.
- شارع، عبادات و از جمله صوم، فطر و اُضحی را در همین مواقیت طبیعی که مردم می‌شناخته و از آن بهره می‌گرفته‌اند، خواسته است. در نتیجه رؤیت، هیچ نقشی جز کشف آنچه را واقعاً هست و طبیعی می‌باشد، ندارد.
- آفاق عدیده، نه واقعیت خارجی دارد و نه در شرع از آن سخنی به میان آمده است.
- نخستین رؤیت هلال در نخستین جای ممکن، نشانه‌ی فرارسیدن ماه نو و پایان ماه گذشته برای همه‌ی آفاق و همه‌ی جهانیان است.
- منازل دیگر ماه، افزون بر هلال، برای همه‌ی جهانیان یکسان و معتبر می‌باشد و در صورتی که آغاز ماه معلوم نباشد، دیگر منازل ماه می‌تواند اُتیام گذشته را تعیین نماید.
- جعل و وضع شمس و قمر بنا بر نصوص و ظهورات عدیده در کتاب و سنت، برای محاسبه در جهت تعیین مواقیت و ماه و سال است. این راهی می‌باشد که خالق آفرینش آن را در تسخیر ما قرار داده و ما را به آن فرا خوانده است و بی‌شک، مقتضای آن، حجیت و اعتبار امر محاسبه در امور عبادی و شرعی خواهد بود؛ و گرنه نقض غرض او و لغویت کلام او به شمار خواهد آمد.
- واقعیت اَهْلَه و منازل ماه و صراحت أدله‌ی قرآنی و روایی، بر وجود تقویمی علمی، طبیعی، قمری و اسلامی برای همه‌ی قرن‌ها و نسل‌ها دلالت دارند.
- در صورت برخورداری از چنین تقویمی، همه‌ی اختلاف‌ها در اعیاد، لیلالی قدر و مواقیت به کلی برطرف خواهد شد و استیلای ماه میلادی در ممالک اسلامی، در هم خواهد شکست.

❖ لوازم اعتقاد به آفاق عدیده

اعتقاد به آفاق عدیده، مستلزم پذیرش موارد زیر است:

۱. نخستین هلال در نخستین آفق، نشانگر طلوع هلال در همان آفق است نه در کل جهان و آفاق دیگر نیز دارای هلال‌های دیگر و آفاق دیگر می‌باشد!

۲. جعل و وضع شمس و قمر و تقدیر منازل، گرچه به نص قرآن برای محاسبه و تعیین مواقیت برای همه‌ی جهانیان و مسلمانان در امور دینی و دنیایی آنان می‌باشد، ولی این وضعیّت پذیرفته نشده و مطابق با واقع نخواهد بود!

۳. روزها، ماه‌ها و سال‌های قمری قابل پیش‌بینی و محاسبه نیست. به بیانی دیگر، روز نخست و پایان ماه رمضان، سؤال، ذی‌الحجّه، و... در هیچ سالی قابل پیش‌بینی نیست و هر آفقی برای خود، ماه، سال، رمضان، سؤال، ذی‌الحجّه و... جداگانه دارد؛ از این‌رو، روزه‌های ماه رمضان، نه معدوده خواهد بود و نه کامله. و بالأخره لحن کلی آیات، با آفاق عدیده و چند نوع ماه، چند نوع مواقیت و چند آغاز و پایان برای ماه‌ها، تباین کلی دارد.

۴. با آفاق عدیده، تقویم واحدی نخواهیم داشت و روزهای آغاز و پایان هر ماه، مختلف خواهد بود. به بیانی دیگر، تقویم شرعی با تقویم علمی و عرفی از یکدیگر جدا خواهند شد؛ زیرا تنها رؤیت هلال در هر آفق، تقویم شرعی خواهد بود. از سوی دیگر دُول، ملل و مردم برای محاسبات روزمره و تعیین مواقیت، نمی‌توانند از آن بهره‌برداری نمایند. برای اهل شرع در یک شهر و حتی در یک خانه نیز چون مراجع متعدّد دارند، یکسان نخواهد بود و بالاخره با اعتقاد به آفاق عدیده، نه تقویم طبیعی خواهیم داشت و نه تقویم شرعی، کارآمد خواهد بود.

شگفت آنکه تمام ادیان و ملل به ضرورت تقویمی واحد از قرن‌ها

پیش پی برده و بر این مشکل فائق آمده‌اند، ولی زعمای مسلمین حتی در ضرورت آن هم تردید دارند، تا چه رسد به گام نهادن برای ایجاد تقویمی اسلامی! در سایه‌ی این بی‌تفاوتی، تقویم میلادی که تقویم کفار و نشانه‌ی سلطه‌ی فرهنگی و هجوم به مرزهای فرهنگی‌مان است، بر همه‌جا مستولی شده است.

۵. ماه‌های حرام، عدد نساء، آجال و دیون، شروط و عهود و مواعید و موافقت، در هم ریخته خواهند شد و شگفتا که این وضعیت آشفته و سراسر هرج و مرج، به شارع حکیم نسبت داده شده است!

رفتار اکنون ما گویای آن است که جعل و وضع شمس و قمر برای محاسبه نیست؛ شمس و قمر تعیین‌کننده‌ی موافقت نیستند؛ منازل ماه بی‌اعتبار است و در زمینه‌ی شمار سال‌ها و حساب، کارایی ندارد؛ ماه رمضان لازم نیست معدوده و کامله باشد و آنچه در این آیات خواسته شده، نه تنها تحقق و عینیت ندارد، بلکه خلاف آن عینیت دارد و این همه، به این دلیل می‌باشد که قرآن یک منبع فقهی در عمل نیست و بالأخره رفتار عملی ما گویای آن است که یا گفتار خداوند صادق نیست یا ما به‌گونه‌ای عمل می‌نماییم که از شمس و قمر در جهت جایگاهش بهره‌برداری نمی‌نماییم.

احادیث نیز پذیرای آفاق عدیده نمی‌باشند.

گفتن دارد که گفته‌ها برای اثبات آفاق عدیده، به‌گفته‌ی بسیاری صرف اجتهاد بدون نص یا اجتهاد در مقابل نص است. نکته‌ی مهم این است که واقعیت ماه قمری و نجومی، با دیانت (کتاب و سنت) هیچ تضاد و اصطکاکی ندارد.

❖ تقویم اسلامی

تقویم قمری، تقویمی علمی و معتبر است؛ زیرا:

۱. مجموعه‌ای قابل توجه از آیات با تعبیرها و عبارت‌های گوناگون بر

نظمی والا، پایدار و ستودنی در ستارگان و شمس و قمر در راستای تعیین مواقیت و ماه و سال دلالت دارند.

۲. تقویم قمری یک تقویم واقعی و حقیقی است؛ چون بر مبنای واقعیت‌های طبیعی می‌باشد.

۳. تعیین ماه و سال (وجود تقویمی معتبر و علمی) لازمه‌اش آن است که:

- هر ماه و سال، آغاز و انجامی مشخص داشته باشد؛

- صرف علم به وجود و تحقق نخستین هلال در آفتق، در هر گوشه‌ای از

جهان، ملاک ترتیب احکام هلال بر هلال باشد؛ بنابراین نخستین هلال

را خاص آفتق محلّ رؤیت دانستن، با اطلاق و عمومیت آیات و با وجود

تقویم قمری علمی، سازگاری ندارد؛

- با محاسبه (که چند آیه و حدیث‌های بسیار بر آن دلالت و تأکید دارد) بتوان

ماه‌ها و سال‌ها را به دست آورد؛

- اهلّه و تقدیر منازل ماه به طور واقعی و حقیقی برای محاسبه‌ی سال‌ها و

تعیین مواقیت به گونه‌ای یکسان برای همه‌ی جهانیان باشد؛

- اختلاف آفاق نباشد؛ زیرا اعتقاد به اختلاف آفاق، اختلال در مواقیت

و ناکارآمدی محاسبه‌ی ماه و تقدیر منازل را در پی خواهد داشت. از

سوی دیگر، اعتقاد به آفاق عدیده، با هیچ یک از دلالات، قابل اثبات

نیست.

وقتی می‌گویند کراهی ماه به طور طبیعی برای تعیین مواقیت است، یعنی

کراهی ماه به طور منظم و بدون تخلف، وقت‌ها را نشان خواهد داد و این،

یک امر عینی و واقعی است؛ خواه کسی هلال و کراهی ماه را ببیند یا نبیند.

به عنوان مثال وقتی کراهی ماه در حالت تربیع قرار بگیرد، معنایش این است

که هفت روز از آغاز آن گذشته است؛ وقتی ماه در حالت بدر باشد، یعنی

چهارده روز از آغاز طلوع آن گذشته است و وقتی نخستین هلال در هر گوشه‌ای

از جهان دیده شود، معنایش این می‌باشد که فردا نخستین روز ماه آغاز

خواهد شد و....

اگر نخستین هلال نشانه‌ی آغاز ماه در کل جهان نباشد، تربیع هم نشانه‌ی گذشتن یک چهارم ماه، بدر نشانه‌ی گذشتن نصف ماه و تربیع دوم، نشانه‌ی گذشتن سه چهارم ماه نخواهد بود و حال آنکه این موارد، برای جهانیان شناخته شده و به رسمیت شناخته شده است.

تقویم قمری، تقویمی حقیقی است که دیگر تقویم‌ها نمی‌توانند با آن برابری نمایند.

آیا می‌توان گفت شارع این اعتبارهای عرفی و واقعی را برهم زده و امر به رؤیت محض و آفاق عدیده نموده است؟

نکته‌ی مهم که بر طرف‌کننده‌ی همه‌ی ابهام‌ها و بگو مگوها می‌باشد، این است که همین تقویم، از سوی قرآن و شریعت مقدس اسلام، به رسمیت شناخته شده و احکام بسیاری بر آن مترتب شده است و امر به رؤیت هلال نیز در راستای یافتن و تحقق همین تقویم می‌باشد و تأکید بر این است که حکم به طلوع هلال، بر مبنای ظن استوار نباشد؛ بنابراین می‌توان گفت: اهلّه مواقیت طبیعی، واقعی، حقیقی و شرعی می‌باشند که احکام بر آن مترتب شده است.

اختلاف آفاق، معنایی جزئی ثباتی و هرج و مرج در مواقیت نخواهد داشت.

∴ دلایلی دیگر بر ملاک بودن واقعیت طبیعی هلال در شرع

✦ تفسیر رؤیت

آنچه تاکنون در صدد اثبات آن بوده‌ایم، این است که شارع مقدس، واقعیت و حقیقت هلال را به عنوان آغاز هر ماه و از هر راهی که ثابت شود، ملاک احکام قرار داده است، نه هلالی که تنها از راه رؤیت کشف شود. رؤیت، فقط آماره‌ای بر موضوع می‌باشد. به بیانی دیگر، تحقق شهر به تحقق اهلّه می‌باشد نه به تحقق رؤیت؛ و رؤیت، تنها کاشف از تحقق هلال خواهد بود؛ زیرا هلال، مقدمه می‌باشد و وجوب یافتنش تبعی و توصیلی است. رؤیت

به خاطر آن است که بدانیم هلال طلوع کرده است؛ بنابراین اگر بدون رؤیت بدانیم، آیا باز هم باید منتظر رؤیت هلال با چشم باشیم؟
امروزه منجمان زبده، با توجه به پیشرفت های روز، هرگاه اراده کنند می توانند آخرین وضعیت ماه را بیابند و نسبت به آن، یقین حاصل نمایند.
هلال، امری واقعی و طبیعی است و با دانستن و ندانستن، حقیقت قابل تغییر نخواهد بود. در این زمینه می توان موارد و شواهدی غیر قابل انکار را به شرح زیر برشمرد:

* الف. مذاق شارع

أدله‌ی متواتره، بر اتمام و تأکید شارع نسبت به یافتن و پنهان نبودن أهله و از جمله هلال ماه رمضان، سؤال و ذی الحجه که موضوع احکام و آثار بسیاری می باشد، صراحت و اصرار دارد. اصرار و اهتمام شارع به منظور این است که تکالیف و احکام مترتب بر هلال های این سه ماه، در هنگامه‌ی خودش انجام شود و کاری تعطیل نگشته و نابهنگام انجام نگردد. ناگفته نماند که اوامر و قتیته در انجام بهنگام هر امر، ظهور و دلالت دارد. از این همه أدله، مذاق و مناط قطعی شارع مبنی بر کشف واقعیت و حقیقت هلال به دست خواهد آمد. موارد زیر نیز در این راستا قابل توجه می باشد:

- هرچا از چگونگی آغاز ماه ها پرسیده شده است، میزان، صرف رؤیت هلال به

عنوان آغاز هر ماه بر شمرده شده و به هیچ چیز دیگر اشاره نشده است.

- احکام و آثار مترتب بر أهله از سوی شارع، منحصر به روز اول هر ماه نیست،

بلکه روزها و هنگامه های دیگر برخی از ماه ها نیز همانند روز عرفه، شب

قدر، دهه‌ی ذی حجه و... احکام و آثار بسیاری را به خود اختصاص داده اند؛

بنابراین، اگر هلال واقعی کشف نشود، در دیگر روزها نیز در این موارد اخلال

پدید خواهد آمد.

- اگر هر آفتی مستقل بود و حکم جداگانه ای نسبت به حکم نخستین هلال

طبیعی و واقعی داشت، به گونه ای در تاریخ ضبط گشته و به ما می رسید،

البته مواردی که خلاف آن را ثابت نماید، فراوان است؛ یعنی در موارد بسیاری از حکم رؤیت هلال در بلاد بسیار دور با توجه به خصوصیاتِی که مورد نظر پرسش‌کنندگان بوده، پرسیده شده است، ولی معصومان حکم را دائر مدار رؤیت دانسته‌اند بی‌آنکه به اختلاف آفاق اشاره‌ای نموده باشند. در نتیجه توجه به این موارد، اعتقاد به اختلاف آفاق راسست می‌نماید. گفتن دارد که معصومان علیهم‌السلام در اقالیم حجاز، یمن، عراق، خراسان و اماکن بسیاری تردد و سکونت داشته‌اند و سؤال از اهلّه را در همه‌ی موارد دور و نزدیک، بر رؤیت هلال موکول نموده و به مطلب دیگری از جمله اشتراط آفق موکول ننموده‌اند. در احادیث متواتره‌ی رؤیت، فقط و فقط به علم آور بودن رؤیت تکیه شده و از اعتماد بر موارد ظنی، نهی مؤکد شده است. برخی اصرار بر رؤیت هلال در روایات را ظاهر در رؤیت ساکنان هر محل در آفق خاص آن محل می‌دانند.

- بسیاری از تکالیف و امور می‌باشد که یک شب، یک روز، یک دهه، یک ماه و... به آن اختصاص داده شده است و نباید با قبل یا بعد از آن‌ها مشتبه شود، همانند شب قدر، روز عرفه، دهه‌ی ذی حجه، ماه رمضان و....

عنوان‌های بعدی در این زمینه خواندنی است.

* ب. شب قدر

با توجه به منابع مربوط به شب قدر،^۱ همگی گویای این است که شب قدر، شبی بزرگ و شب آمزش و برکت و شبی بی‌مانند در بین شب‌های سال است. شب قدر، شب نزول قرآن و شب تعیین سرنوشت آدمیان می‌باشد و از آن رو، پنهان مانده است که حرمتش شکسته نشود.

بی‌شک، شب قدر، تنها یک شب در میان شب‌های سال است؛ در این رابطه و با توجه به سوره‌ی قدر، این پرسش‌ها چگونه پاسخ داده می‌شود:

۱- رک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹۲ تا ۹۴؛ ج ۱۰، ص ۷۸۴ تا

۷۹۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۲۹ تا ۱۳۵؛ ج ۲۰، ص ۳۳۵ تا ۳۳۷؛

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۴ تا ۳۶۲.

- نزول قرآن در شب قدر بوده است؛ آیا می توان گفت: به شمارگان آفاق های مختلف، شب قدر بوده و در هر آفاق، نزول قرآن بر پیامبر ﷺ جداگانه بوده است؟

- شب قدر از هزار ماه بهتر است؛ آیا می توان گفت: برای هر آفاق، شب قدر خاصی است که چنین می باشد؟

- ملائکه و روح با اذن پروردگار در شب قدر بر زمین فرود می آیند و به محضر حجت خدا ﷺ در روی زمین مشرف می شوند؛ آیا می توان گفت: این اتفاق برای هر آفاق، جداگانه روی خواهد داد و در «سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ، أَيْ هَذِهِ لَيْلَةٌ إِلَىٰ آخِرِهَا سَلَامَةٌ مِنَ الشَّرِّ وَالْبَلَايَا وَأَفَاتِ الشَّيْطَانِ»^۱ چه باید گفت؟

- سرنوشت مردم در شب قدر رقم خواهد خورد؛ آیا می توان گفت: مقدرات و سرنوشت مردم هر آفاق جداگانه رقم خواهد خورد؟

- در جاهایی که شش ماه روز و شش ماه شب است و...، شب قدر در موارد گذشته چگونه خواهد بود؟

پیام ها و مضمون هایی که در آیه های زیر آمده است، به یقین با اعتقاد به اختلاف حکم آفاق و در نتیجه، لیالی متعدد قدر، فطرهای متعدد و... سازگاری نخواهد داشت:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ

حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾^۲

صاحب «حدائق» در سخنی گویا چنین می نگارد:

«هر روزی از ایام هفته و هر ماه از ماه های سال، زمانی معین، معلوم و

نفس الامری است. دلیل این مطلب اخباری است که بر فضیلت روز

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۹۰.

۲- الدخان، ۳ تا ۵: «ما قرآن رادر شبی مبارک فرو فرستادیم، ما ترساننده

هستیم. در این شب هر کار حکیمانه ای از هم جدا و تدبیر می گردد. فرمانی

از سوی ماست. ما فرستنده هستیم.»

جمعه و اعمال وارده در روزهای عید دلالت دارند و نیز روایاتی می‌باشد که در فضیلت روز عید غدیر و دیگر روزهای شریف و فضائل و اعمالی که در مورد ماه رمضان وارد شده است؛ زیرا تمامی این روایات، در این مطلب ظهور دارند که این ایام، زمان‌هایی معین و نفس‌الامری هستند»^۱

کسانی که می‌گویند: شب قدر، شب نزول قرآن، شب تعیین سرنوشت آدمیان و شب فرود روح و ملائکه و تشرّف آنان بر حجّت خدا ﷺ، به تعداد آفاق خواهد بود، سخنی گراف و ناصواب نیست؟ و از سویی دیگر، این همه اصرار بر تعدّد آفاق و استدلال‌های ناموجه که حدیث ضعیفی هم در تأیید آن‌ها نیست، چه لزومی دارد؟!

آیا اگر امور دین و دنیای مردم به تعدّد آفاق گره خورده بود؛ نباید نصّ و اثری در تأیید آن به دست ما می‌رسید؟ بی‌تردید اشراف امام بر آفاق عدیده در گذشته، قابل انکار نمی‌باشد.

آیا صوم و فطرو اعیاد امام حسن و امام رضا^{علیه‌السلام} در ایران و خراسان با مدینه و مکه مغایر بوده است؟ توجه به حدیث ابو حمزه‌ی ثمالی در عنوان «موارد نقض اعتبار اتحاد آفاق» در این عرصه کاملاً گویا می‌باشد.

* ج. برخی دعاها

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۲

در این فراز از دعای قنوت نماز عید فطر و قربان، تصریح شده است که عید فطر و قربان، (روزی خاص = هَذَا الْيَوْمِ) عید همه‌ی مسلمانان خواهد بود و

۱- الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۲۶۷.

۲- مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۵۴: «از تو خواهانم به حق این روزی که برای مسلمانان عید و برای محمد ﷺ مایه‌ی ذخیره و فوزی قرار دادی، بر محمد و خاندان محمد درود بفرست...»

خاص مردمی که هلال در آفقاشان رؤیت شده است، نیست و نیز عید فطرو قربان، ذخیره و فزونی برای محمد وآل او می باشد.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمٍ فَطَرَنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيدًا وَ سُرُورًا، وَلِأَهْلِ مِلَّتِكَ مَجْمَعًا وَمُحْتَشِدًا»

خداوند، روز عید فطرا برای همه ی مؤمنان، روز عید و شادمانی و برای اهل ملت خودش، روز گردهمایی قرار داده است.

صراحت و گویایی عبارت امام سجّاد علیه السلام گویای این است که روز عید فطر، برای مؤمنان (نه برخی از مؤمنان) روز عید و شادمانی و برای اهل ملت خداوند (نه اقلی خاص)، روز گردهمایی می باشد.

ابوحمزہ ثمالی از امام باقر علیه السلام در اعمال عید فطرو قربان، چنین روایت می نماید:

«وَقَدْ عَدَوْتُ إِلَى عِيدٍ مِنْ أَعْيَادِ أُمَّةٍ نَبِيَّتُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ»^۲

آنچه از این گفتار به دست می آید، این است که عید فطرو قربان، روزی برای همه ی اُمت محمد صلی الله علیه و آله در همه ی آفاق است و آن بزرگوار، صبح نمودن خود را در عیدی از عیدهای اُمت محمد صلی الله علیه و آله می داند. بنابراین اگر عید فطرو قربان در یک روز و برای همه ی اُمت محمد صلی الله علیه و آله نبود و هر اقلی عیدی خاص داشت، چنین تعبیری نمی نمودند. به سخنی دیگر، یک روز برای کل اُمت محمد صلی الله علیه و آله «عید» است. دعای امام سجّاد علیه السلام در روز عید قربان:

«اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيِّمٌ، وَالْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ»^۳

۱- الصحيفة السجّادية، دعای ۴۵، ص ۲۰۲: «خدا یا! ما به سوی توتوبه می کنیم، در روز فطرمان که برای مؤمنان عید و شادمانی قرار دادی و برای اهل ملت خودت روز گردهمایی.»

۲- اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۸۰: «من در عیدی از عیدهای اُمت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله صبح نمودم.»

۳- الصحيفة السجّادية، دعای ۴۸، ص ۲۳۴: «خدا یا! این، روزی مبارک و میمون است و مسلمانان در این روز در جای جای سرزمین تو، گرد هم

در این فراز زیبا، سخن از روزی مبارک می‌باشد که همه‌ی مسلمانان در همه‌ی سرزمین‌ها (نه هر دسته در سرزمینی خاص و روزی خاص) پیرامون یکدیگر گرد خواهند آمد. بی‌تردید عید قربان داشتن به شمار آفتاب‌ها، با روح این سخن که از تمایل شارع برای یک عید جهانی برای مسلمانان گفت‌وگویی نماید، سازگاری ندارد.

این حدیث، از دیگر حدیث‌ها گویاتر است؛ زیرا با صراحت بیان می‌دارد که اجتماع مسلمانان در سراسر ارض، مبارک و میمون است و در نتیجه، قید اقطار و ارض، با اعتقاد به آفاق عدیده، در تعارض می‌باشد. چه بسیار روزهایی که در یک کشور و حتی یک شهر، مردمی مراسم عید فطر برگزار نمودند، ولی مردمی دیگر روزه بودند و چنین است عید قربان. اختلاف در لیاالی قدر و دیگر مناسبت‌های عظیم همه بدین متوال بوده است! اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ...

در دعای سمات می‌خوانیم:

«وَجَعَلَتْ رُؤْيَاهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَأًى وَاحِدًا»

سخن امام (ع) گویای آن است که ماه و منازل آن از جمله هلال، برای همه‌ی مردم جهان یکسان است و همه آن را یکسان می‌بینند. با توجه به مفاد این عبارت، میان بلاد شرقیه و غربیه نباید اختلافی باشد و باور به آفاق عدیده و چند طلوع در چند آفاق، مبنای شرعی و واقعی ندارد. آشکارتر اینکه این حدیث شریف، بیان می‌دارد که همه‌ی مردم در کل آفاق و مناطق عالم، هلال و منازل ماه را یکسان می‌بینند و آفاق خاص وجود ندارد. در نتیجه هر جا رؤیت هلال پس از نخستین طلوع، امکان‌پذیر نباشد، به دلیل وجود موانع است، و گرنه اختلاف آفاق واقعیت ندارد.

امام سجّاد (ع) می‌فرماید:

هستند.

۱- مصباح‌المتجهّد، ج ۱، ص ۴۱۷: «تودیدن آن را برای همه‌ی مردم یکسان قرار دادی.»

«وَجَعَلَ لَهُ وَقْتًا بَيْنَنَا لَا يُحِيزُ جُلَّ وَعَزَّ أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ، وَلَا يَقْبَلُ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ. ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةَ وَاحِدَةٍ مِنْ لَيَالِي أَلْفِ شَهْرِ، وَسَمَّاَهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ»^۱

در این حدیث، امام علیه السلام مقرر می‌دارند:

۱. «وقت ماه رمضان از آغاز تا پایان، روشن می‌باشد»؛ بنابراین اختلاف در آغاز و پایان آن، اختلاف در امری روشن است که مطلوب شارع نیست و در عنوان «حکم اختلاف در دین و در امر هلال» بیان شد که اختلاف در دین، ریشه در چه چیزی دارد.

۲. «خداوند، اجازه نمی‌دهد که ماه رمضان جلو بیفتد یا پس از آن انجام شود». صراحت کلام امام علیه السلام این است که ماه رمضان، وقتی معین دارد که نباید پیش‌تر یا پس از آن انجام شود. بی‌شک باور داشتن آفاق عدیده، به معنای آن است که وجود ماه رمضان به تعداد آفاق، متعدد می‌باشد و یک وقت ندارد.

در برخی از آفاق، روزی ماه آغاز می‌گردد که پیش‌تر از آن در آفتی دیگر ماه آغاز شده است؛ نیز در برخی از آفاق، پس از سپری شدن ماه رمضان، در آفتی دیگر ماه رمضان باقی است. این حرف به معنای وجود چند ماه رمضان است، نه یک ماهی که آغاز و انجام آن مشخص است. ماه رمضان، اکنون نه وقت معین بیننی دارد و نه قبل و بعد از آن معلوم است. این همه ابهام در آغاز و پایان ماه خدا، دلیلش این است که ماه را با ملاک‌های خود جست‌وجو می‌نماییم نه با ملاک‌های شارع.

نصّ سخن امام علیه السلام گویایی دارد که لیلۃ القدر یک شب است: «لیلة» و «واحدة» و در نتیجه نمی‌تواند چند شب و به تعداد آفاق عدیده باشد و این

۱- الصحيفة السجادية، دعای ۴۴، ص ۱۸۶: «و برای آن زمانی معین قرار داد، آن‌سان که اجازه ندهد روزه آن پیشترا دا گردد و نپذیرد که به تأخیر افتد. آنگاه شبی از شب‌های این ماه برگزید و برشب‌های هزار ماه برتری داد و آن شب را لیلۃ القدر نامید.»

یک شب بر هزار شب برتری دارد و با شب‌های دیگر متفاوت و مانعة الجمع است.

همچنین امام سجّاد علیه السلام حین مشاهده‌ی هلال ماه رمضان فرمودند:
 «تَحَدِّثُكَ الزَّيْمَانُ وَامْتَهَنَكَ بِالزَّيَادَةِ وَالنَّقْصَابِ... جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ»^۱

خداوند، زمان را با ماه محدود نمود؛ یعنی اوّل و آخر آن را معلوم و معین نمود و از سوی دیگر زیاد شدن ماه تا بدر و کاسته شدن تا ناپدید شدن هلال (منازل) همه و همه به منظور محدود شدن و تعیین وقت می‌باشد.

نیز با صراحت کلام امام علیه السلام اعلام می‌دارد که نخستین هلال رؤیت شده، کلید و سرآغاز ماه جدید است و در این فرایند، به گفته‌ی امام علیه السلام احکام و آثار جدیدی مترتب خواهد شد.

اگر در آفاق دیگر گفته شود هلال نخستین معتبر نیست و هلال خاص هر آفق را باید جست و جو نمود، این سخن چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! در این چند فراز همانند انبوهی از ادله‌ی دیگر تأکید می‌شود که ماه در راستای تعیین مواقیت است و این یک واقعیت علمی و طبیعی و تقویم دائمی است؛ خواه با چشم، قابل رؤیت باشد یا نباشد؛ در نتیجه اگر از طریق محاسبه و یا دیگر طرق به این واقعیت علمی و طبیعی پی بردیم، ما را بس است و به استهلال و رؤیت با چشم سر نیازی نخواهد بود. اختلاف آفاق نیز دلیلی ندارد و تنها نادیده گرفتن کارآمدی و نقش جهانی کمره‌ی ماه و منطقه‌ای نمودن آن است.

«عَنِ الرَّضَا علیه السلام.... فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدِ قِيلَ لِأَن يَكُونَ لِلْمُسْلِمِينَ مَجْمَعًا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَيَبْرُزُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَحْمَدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ وَيَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَيَوْمَ فِطْرٍ وَيَوْمَ زَكَاةٍ

۱- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۰: «[ای هلال] خداوند، زمان را با تو محدود نمود و تو را به افزودن و کاستن واداشت.... خداوند، تو را کلید ماه نو قرار داده است برای کاری نو.»

وَيَوْمَ رَغَبَةٍ وَيَوْمَ نَضْرَعٍ وَلَإِنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ يَحِلُّ فِيهِ الْأَكْلُ وَ الشَّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شَهْرِ السَّنَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَجْمَعٌ يَحْمَدُونَهُ فِيهِ وَيُقَدِّسُونَهُ^۱

چگونه می توان رویکرد این حدیث شریف را خاص ساکنان شهری که هلال در افاق آن دیده شده، دانست و حال آنکه این حدیث، در صدد بیان جلوه ها و آثار و مظاهر جهانی عید فطراست؟

* د. سیره ی معصومان علیهم السلام

معصومان علیهم السلام در هر گوشه ای از زمین سکونت داشته اند، به یافتن هلال اهتمام، و تولیت آن را بر عهده داشته اند و به مجرد خبر از طلوع هلال، حتی طلوع هلال در سرزمین های دور، احکام و آثار وابسته ی به آن را بر آن حمل می نمودند و هیچ گاه سخن از اختلاف آفاق، بلاد متقاربه و متباعد و... در میان نبوده است؛ یعنی هرگز نمی پرسیده اند که آیا این محل با محل رؤیت هلال، اختلاف آفاق دارد یا نه؟^۲

توجه به حدیث های زیر، در این زمینه گویاست:

۱. «اختلف الناس في آخر يوم من رمضان فقدم أعرابيان فشهدا عند النبي صلى الله عليه وسلم بالله لأهلا الهلال أمس عشية، فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس أن يفطروا... وأن يغدوا إلى مصلاهم»^۳

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۵: «و اگر کسی بپرسد: چرا روز فطر، عید قرار داده شده است؟ گفته می شود: برای اینکه مسلمانان روز اجتماعی داشته باشند تا در آن روز گرد هم آیند و دسته جمعی سوی خدا روی آورند و خدا را به خاطر نعمت هایش، حمد و سپاس گویند. پس روز عید، روز گرد همایی، روز افطار کردن، روز پرداخت زکات، روز رغبت و درخواست و روز تضرع به درگاه خداوند است.»

۲- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۵.

۳- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۲۵: «مردم در روز آخر ماه رمضان اختلاف

۲. «حدثني عمو متي من الأنصار من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا: أغمى علينا هلال شوال. فأصبحنا صياما فجاء ركب من آخر النهار، فشهدوا عند النبي صلى الله عليه وسلم أنهم رأوا الهلال بالأمس. فأمرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يفطروا، وأن يخرجوا إلى عيدهم من الغد»^۱

در عنوان «موارد نقض اعتبار اتحاد أفق» از این دسته از احادیث سخن به میان آمده است.

❖ چگونگی هلال ماه رمضان

آیا اثبات هلال ماه مبارک رمضان نیز همانند اثبات دیگر هلال‌ها خواهد بود؟ به دیگر گفتار، آیا علم به وجود طبیعت و واقعیت هلال ماه مبارک رمضان در أفق، مناط روزه و دیگر احکام متفرع بر آن می‌باشد یا آنکه اثبات آن، به گونه‌ای متفاوت بایستی انجام پذیرد؟ مباحث گذشته و نیز مباحثی که در پی خواهد آمد، در این زمینه پاسخ‌گو خواهد بود.

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ... وَلْيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»^۲

ره‌آورد گفته‌ها و مباحث گذشته، این است که تحقق هلال از جمله هلال ماه مبارک رمضان، در هر گوشه‌ای از جهان سبب تام برای حکم صوم و فطر

نمودند. آن‌گاه دو عرب از راه رسیدند و در حضور پیامبر ﷺ گواهی دادند که به خدا سوگند هلال را در شامگاه دیروز دیده‌اند آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمان دادند که مردم إفطار کنند و بامدادان به سوی نمازخانه‌ها بشتابند. ۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۹: «عموهای من از قبیله‌ی انصار و از اصحاب رسول خدا ﷺ مرا حدیث نمودند و گفتند: هلال شوال بر ما پوشیده ماند و با روزه بامداد نمودیم؛ آن‌گاه قبیله‌ای در آخر روز آمدند و در حضور پیامبر ﷺ گواهی دادند که هلال را دیروز دیده‌اند، سپس فرستاده‌ی خدا ﷺ به مردم فرمان دادند که إفطار کنند و فردا برای عید بیرون شوند.»

۲- البقره، ۱۸۴ و ۱۸۵: «پس هر کس از شما، [هلال] ماه رمضان را دیدار کند باید روزه بگیرد... شما روزه را بایستی کامل کنید.»

و سایر احکام و آثار مترتب بر آن برای همه‌ی مکلفان است؛ خواه با چشم مسلح باشد یا با چشم معمولی یا با دیگر طرق یقین آور. در این فراز، طبیعت و واقعیت هلال ماه رمضان و چگونگی احکام مربوط به آن، به تفصیل مورد گفت و گو قرار خواهد گرفت.

روژه در ماه رمضان، تکلیفی برای همه‌ی مکلفان در سراسر جهان می‌باشد و هلال ماه رمضان نیز نشانه‌ی آغاز ماه رمضان برای همه‌ی جهانیان خواهد بود. اگر آهله و از جمله هلال ماه رمضان از فراگرد ثابت، منظم و استواری برای جهانیان برخوردار نباشد، نمی‌توان آن را «مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ» و ابزاری برای شمارش سال‌ها، حساب‌گری و وقت فرا رسیدن روزه دانست.

آیه‌ی کریمه، دیدار هلال ماه رمضان را شرط و مقدمه‌ی وجوب روزه‌ی ماه رمضان بر شمرده و روزه گرفتن در همه‌ی روزهای آن و کامل نمودن آن‌ها را خواستار می‌گردد. اِکمال روزه‌ها و روزهای ماه رمضان، به دانستن هنگامه‌ی طلوع هلال ماه رمضان و شوال در آفاق خواهد بود.

* دو برداشت از آیه‌ی شریفه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ...»

آیه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» به دو گونه‌ی زیر معنا شده است:

۱. هر کس از شما ماه را ببیند، باید در آن ماه روزه بگیرد.

مراد از دیدن ماه، دیدن هلال ماه است؛ زیرا هلال نشانه و نشان‌گر آغاز هر ماه می‌باشد و ماه با پدیدار شدن هلال در آفاق، فرا می‌رسد و شهر را از آن رو شهر گویند که با دیدن هلال، مشهور می‌گردد.^۱

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» قَالَ: فَقَالَ: «مَا أَتَيْتُهَا لِمَنْ عَقَلَهَا قَالَ مَنْ شَهِدَ رَمَضَانَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ سَافَرَ

۱- مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۶۸: «شهر: الشَّهْرُ: مَدَّةُ مَشْهُورَةٍ بِهَا هَلَالُ الْهَلَالِ،

أَوْ بِاعْتِبَارِ جِزْءٍ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ جِزْءًا مِنْ دَوْرَانِ الشَّمْسِ مِنْ نَقْطَةِ إِلَى تِلْكَ

النَّقْطَةِ.»

فیه فَلْيَقْطِرْ^۱

۲. هرکس از شما که در ماه رمضان در «حضر» باشد (یعنی مسافر نباشد)، باید ماه را روزه بدارد.

گروهی از فقها و مفسران، آیه‌ی شریفه را این‌گونه معنا نموده‌اند: قَوْلُهُ: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» أَيُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الشَّهْرِ مُقِيمًا غَيْرَ مُسَافِرٍ فَلْيَصُمْ مَا حَضَرُوا أَقَامَ فِيهِ وَانْتَصَابَ الشَّهْرَ عَلَى الظَّرْفِ وَالشَّاهِدُ: الْحَاضِرُ^۲ اینان براین باورند که این آیه‌ی شریفه، روزه را بر کسی واجب می‌داند که حاضر در محل رؤیت هلال و مقیم در آن باشد. به بیانی دیگر، حضور در محل رؤیت، شرط وجوب روزه است؛ بنابراین کسانی که مسافرانند، روزه بر آن‌ها واجب نیست.

❖ معانی شهود و شهادت

شهادت و شهود این‌گونه معنا شده‌اند:

- «شهادت»، حضور است با تحمّل علم از جهت «حضور». و شهادت شهر، به فرارسیدن شهر و علم به آن می‌باشد و اما اینکه مراد از شهود، شهر آن باشد که انسان در حال حضر باشد، مقابل سفر، دلیلی برای آن

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۱: «از امام باقر علیه السلام پیرامون قول خداوند که می‌فرماید: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: «چه بیان کنم برای کسی که آن را درک می‌کند؟ هرکس که شاهد فرارسیدن ماه رمضان باشد باید روزه بگیرد و هرکس که مسافرت نماید، باید افطار کند.»

۲- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۰: «گفتار خداوند که می‌فرماید: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» معنایش این است که هرکس در ماه، حاضر و مقیم باشد و مسافر نباشد؛ باید روزه بگیرد، البته مادامی که در آن ماه، حاضر و مقیم باشد. نصب «شهر» بنا بر «ظرفیت» است و «شاهد» همان «حاضر» خواهد بود.» همچنین رک: مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

نیست.^۱

- «شهود و شهادت»، حضور است با مشاهده یا به واسطه‌ی چشم یا به واسطه‌ی بصیرت و گاه به حضور تنها گفته می‌شود. مانند «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» لکن شهود با حضور مجزّد، و شهادت با مشاهده، اولی است.^۲

- شهادت و شهود، عبارت از حضوری است که دستاورد آن علم باشد؛ شهادت و شهود یا به واسطه‌ی مشاهده‌ی با چشم خواهد بود، مانند اینکه در جایی باشد که هلال را ببیند یا آنکه بر اثر هشیاری و دیگر حواس باشد، مثل اینکه پرنده یا درختی را در سرزمینی کویر ببیند و به این نتیجه برسد که در این حوالی آب هست.^۳

در تعریف شهادتی که در محاکم برپا می‌شود نیز، شهادت دو گونه تقسیم شده است: «الشَّهَادَةُ قَوْلٌ صَادِرٌ عَنِ عِلْمٍ حَصَلَ بِمُشَاهَدَةِ بَصِيرَةٍ أَوْ بَصَرٍ».^۴

* تحلیل معنای آیه‌ی شریفه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ...»

بهترین راه برای به دست آوردن معنای «شهد»، کاربردهای گوناگون آن است که برخی از آن‌ها در بیان معنای «شهادت و شهود» ذکر شد. جمله‌ها و عبارات زیر نیز در این عرصه، گویا خواهند بود:

قوله تعالى: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا» ای علی أمتك فیما یفعلونه مقبولا
قولك عند الله لهم و علیهم كما یقبل قول الشاهد العدل...
... والفرق بین «الشَّاهِدِ وَالشَّهِيدِ» أن الأول بمعنى الحدوث والثانی
بمعنى الثبوت، فإنه إذا تحمل الشهادة فهو شَهِيدٌ باعتبار حدوث
تحمله، فإذا ثبت تحمله لها زمانین أو أكثر فهو شَهِيدٌ...

۱- مجمع البحرين، ج ۳، ص ۸۱.

۲- مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۶۵.

۳- رک: التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۶، ص ۱۳۰.

۴- مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۶۵.

... «الشَّهِيدُ» من أسماؤه تعالى، وهو الذي لا يغيب عنه شيء. والشَّاهدُ: الحاضر... وَفِي الْحَدِيثِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تَذْرُكُهُ الشَّوَاهِدُ»؛ أراد بالشواهد الحواس لكونها تشهد ما تدرکه... وَشَهِدْتُ عَلَى الشَّيْءِ: اطلعت عليه وعاینته فأنا شَاهِدٌ، والجمع أَشْهَادٌ وَشُهُودٌ. وَشَهِدْتُ الْعِيدَ: أدركته، وَشَهِدْتُه مثل عاینته. وَشَهِدْتُ الْمَجْلِسَ: حضرته. وَقَوْلُهُمْ وَ«الشَّاهِدُ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبُ» أى الحاضر يعلم ما لا يعلمه الغائب.

... قوله «وهو شاهدٌ فى بلده» أى حاضر. وَشَهِدَ بِكَذَا يَتَعَدَّى بِالْبَاءِ لِأَنَّهُ بِمَعْنَى أَخْبَرَ... وَالشَّهَادَةُ خَبَرٌ قَاطِعٌ، والمعنى واضح.^۱ با دقت در موارد بالا، در مى یابیم که «شهید و شاهد و حاضر» کسی است که می نگرد و غایب نیست. به عبارتی دیگر، شهید، شاهد، حاضر و درک کننده کسی است که بیننده، خبر دهنده و آگاه و دانای به چیزی می باشد؛ بنابراین، ابهامی بر جای نخواهد ماند که معنای درست، همان معنای نخستین آیه ی شریفه است. شاهد و حاضر در بلد، کسی است که هر چه را در شهر اتفاق می افتد، می بیند، گرچه مقیم این شهر نباشد. «شهد» در آیه های «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲، «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا»^۳، «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا»^۴ و «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ»^۵ نیز در این زمینه، گویا می باشند.

دیگر معانی نیز به طور عمده به همین معنا باز خواهند گشت. «شهادت و شهود» به معنای «در حضر بودن»، مقابل «در سفر بودن» نیست. به گفتاری دیگر، حضور در محل رؤیت، به معنای در حضر بودن

۱- مجمع البحرين، ج ۳، ص ۷۷ تا ۸۲.

۲- الاحقاف، ۱۵: «گواهی از بنی اسرائیل گواهی داد.»

۳- یوسف، ۲۶: «گواهی از خاندانش گواهی داد.»

۴- النور، ۲: «عذاب آن دو را بایستی گروهی ببینند.»

۵- الزخرف، ۱۹: «آیا در آفرینش آن ها حضور داشته اند؟»

نیست و آنان که به «شَهْد» معنای «حَضَر» داده‌اند شاید به حدیث امام باقر در تفسیر عیاشی که متن و ترجمه‌ی آن گذشت، نظر داشته‌اند؛ یعنی چون در این حدیث «مَنْ سَافَرَفِيهِ فَلْيُفْطِرْ» در کنار «مَنْ شَهِدَ رَمَضَانَ فَلْيُصُمْهُ» قرار گرفته، تباین و تقابل فهمیده شده است.

* نکته

دلالّت آیه‌ی شریفه این است که هر کس هلال را دید، روزه برایش واجب می‌شود و دیگر قیود، مؤونه‌ی زائده است که این آیه‌ی شریفه، بر آن‌ها دلالتی ندارد. البته آیات و احادیث دیگری هست که متضمن این مضامین می‌باشد. در حدیث امام باقر علیه السلام دو حکم جداگانه در پی یکدیگر بیان می‌گردد:

۱. هر کس هلال را رؤیت نمود، باید روزه بگیرد؛

۲. هر کس مسافرت نمود، باید افطار نماید.

بنابراین شهود شهر، به معنای در شهر بودن و در سفر نبودن نیست؛ بلکه مریض نبودن، در سفر نبودن و... نیز از شرایط روزه می‌باشد که در آیه‌های دیگر حدیث‌های بسیار، بیان شده است؛ بنابراین، این حدیث، هماهنگ با نخستین معنای آیه‌ی شریفه است.

روایات بسیار و متواتری که با مضمون «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرُ لِلرُّؤْيَةِ» صادر شده است، همه مضمون و مفهومی مطابق با آیه‌ی شریفه‌ی «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيُصُمْهُ» دارند و هیچ تباینی در میان آن‌ها نیست.^۳

۱- رک: البقره، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- رک: تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۰ تا ۸۳؛ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۰ تا ۳۳۰.

۳- مستند العروة الوثقی، ج ۲، ص ۶۳: «المستفاد من الآیة المبارکة» «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيُصُمْهُ» و الروایات الكثيرة الناطقة بوجوب الصیام فی شهر رمضان ان هذا الشهر یوجوده الواقعی موضوع لوجوب الصوم، فلا بد من إحرازه بعلم أو علمی فی ترتب الأثر كما هو الشأن فی سائر الموضوعات

در تفسیر مجمع البیان چنین می‌خوانیم:

«وَقَوْلُهُ: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيُصْمِهِ» فِيهِ وَجْهَانِ (أحدهما) فمن شهد منكم المصرو حضر ولم يغب في الشهر، والألف واللام في الشهر للعهد والمراد به شهر رمضان، فليصم جميعه وهذا معنى ما رواه زرارة عن أبي جعفر: أنه قال لما سئل عن هذه ما أبينها لمن عقلها؟ قال: «من شهد شهر رمضان فليصمه ومن سافر فيه فليفطر» وقد روى أيضا عن علي وابن عباس ومجاهد وجماعة من المفسرين أنهم قالوا من شهد الشهر بأن دخل عليه الشهر وهو حاضر فعليه أن يصوم الشهر كله...»^۱

با توجه به مطالب گذشته حقیقت امر در این مقال، آشکار خواهد شد.

* هـ. دیدگاه فقها

دیدگاه بیشتر فقهای متأخرو از جمله فقهای معاصر، همان معنای اول را

الخارجية المعلق عليها الأحكام الشرعية، وقد دلت الروايات الكثيرة أيضا ان الشهر الجديد إنما يتحقق بخروج الهلال عن تحت الشعاع بمثابة يكون قابلا للرؤية.»

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۹۸: «گفتار خداوند که می‌فرماید: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيُصْمِهِ» دو وجه دارد؛ وجه اول: هرکس از شما که در شهر باشد و حاضر باشد و در ماه، غایب نباشد؛ باید همه‌ی ماه را روزه بگیرد. (الف و لام در «الشهر» برای عهد است و مقصود از آن، ماه رمضان می‌باشد.) این معنا همان معنایی است که زراره به نقل از ابی جعفر علیه السلام آن را روایت نموده است. ایشان آن‌گاه که از این مسئله پرسیده شد، فرمودند: «چه بیان کنم برای کسی که آن را درک می‌کند؟ هرکس که شاهد ماه رمضان باشد؛ باید ماه را روزه بگیرد و هرکس که مسافرت نماید؛ باید افطار کند.» از علی، ابن عباس، مجاهد و جماعتی از مفسران نیز روایت شده است که گفته‌اند: مشاهده‌ی شهر، به این است که ماه بر او درآید و او حاضر باشد؛ در این صورت باید همه‌ی ماه را روزه بگیرد...»

تأیید می‌کند.^۱

شیخ یوسف بحرانی) می‌نویسد:

«و يعلم بأمور؛ أحدها: رؤية الهلال؛ سواء انفرد برؤيته أو شاركه غيره... أقول: ويدل على الحكم المذكور بعد قوله عز وجل ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ جملة من الأخبار...»^۲

شیخ محمد حسن نجفی) می‌گوید:

«لا إشكال ولا خلاف بیننا فی أنه يعلم الشهر برؤية الهلال... لصدق الرؤية المأمور بالصوم والإقطار لها، وصدق شهادة الشهر»^۳

* و. چند استدلال دیگر

با فرض اینکه معنای دوم را برای آیه‌ی شریفه صحیح بدانیم، به دلایل زیر، آیه مدعا را ثابت نمی‌کند:

۱. برابر معنای دوم، روزه بر کسی که در حال حضراست (بنابر منطوق) واجب و بر کسی که در حال سفر باشد (برطبق مفهوم) واجب نمی‌باشد. به بیانی دیگر، آیه در صدد بیان حکم سفر و حضراست؛ از این رو، با هیچ‌یک از دلالت‌ها نمی‌توان ثابت نمود کسانی که در حضرند، ولی از محل و آفاق رؤیت دور می‌باشند، روزه بر آن‌ها واجب نیست. ناگفته نماند که دلالت آیه‌ی شریفه، مانع از تحمّل شهادت، ادای آن و ترتّب احکام و آثار شهادت برای ساکنان شهر محلّ رؤیت و شهرهای دور نمی‌باشد؛ خواه متحمّلین شهادت در سفر باشند یا حضر. روایت‌هایی که جواز اقامه‌ی شهادت برای شهرهای

۱- ر.ک: مجله‌ی فقه، ش ۲، ص ۱۱۱.

۲- الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۲۴۰: «ماه با دیدن هلال دانسته می‌شود و بر حکم مذکور، علاوه بر گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ برخی از اخبار نیز دلالت می‌نمایند...»

۳- جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۵۲: «اشکال و اختلافی در میان ما نیست که ماه با رؤیت هلال دانسته می‌شود؛ زیرا رویتی که در روزه و افطار به آن امر شده صادق است و شهادت شهر هم صادق می‌باشد.»

دور از محلّ رؤیت را بیان می‌نمایند، در عنوان «موارد نقض اعتبار اتّحاد آفت» به تفصیل آمده است.

۲. اثبات شیء، نفی ما عدّانمی‌کند؛ یعنی اگر روزه برای کسانی که در محلّ رؤیت به سر می‌برند واجب باشد، دلیل نمی‌شود که برای ساکنان شهرهای دورتر واجب نباشد؛ از سویی دیگر، آنچه مسلم است با شیاع و تواتر و شهادت عدلین، هلال ثابت می‌شود؛ خواه برای ساکنان محلّ رؤیت و خواه برای ساکنان شهرهای دور. ثبوت هلال با این‌ها، اختصاص به شهر خاصی ندارد و با مدلول آیه‌ی شریفه هم مبیّنتی نخواهد داشت.

گفتنی است که در این مورد، «أصالة العموم» و «أصالة الاطلاق» رانیز می‌توان جاری نمود؛ زیرا هر جاشک در تقیید بنماییم، محلّ جریان أصالة العموم و أصالة الاطلاق خواهد بود. از سوی دیگر، تخصیص و تقیید، نیازمند قرینه و مؤونه‌ی زائده است که در این جا منتفی می‌باشد.

۳. کسانی که در سفر بوده و هلال را رؤیت نموده‌اند، هنگامی که به وطنشان در یکی از شهرهای دورتر از محلّ رؤیت رسیدند، بایستی روزه بگیرند و نیز ادای شهادت نمایند با آنکه در محلّ رؤیت، در حضر نبوده‌اند و شهرشان هم دور بوده است. والبتّه پذیرش شهادت آنان، برای مکلفان در صوم و افطار و دیگر احکام مربوط به هلال، واجب خواهد بود. در نتیجه حصر و جوب صوم برای کسانی که در محلّ رؤیت حاضرند و نفی وجوب از ساکنانی که از محلّ رؤیت دورند، صحیح نخواهد بود. با توجه به مطالب پیش گفته، آیه‌ی شریفه یا در مقام بیان حکم سفر و حضر در ارتباط با روزه است یا صرفاً پیرامون تعلیق حکم روزه بردیدن هلال سخن می‌گوید؛ بنابراین آیه‌ی شریفه، در پرتو حصر حکم روزه برای ساکنان محلّ رؤیت هیچ دلالتی ندارد.

با توجه به معنای «شهود، شهادت و شهد»، موارد زیر از آیه‌ی شریفه به گونه‌ای آشکار به دست خواهد آمد:

- مقصود از هلال، واقعیت طبیعی و تکوینی آن در راستای تعیین مواقیت می‌باشد؛ زیرا حکم صوم، متوقف بر هلال می‌باشد؛ صومی که باید کامل

باشد نه ناقص. صوم کامل با به حساب آوردن نخستین هلال در آفاق خواهد بود؛ بنابراین به هرگونه‌ای که هلال دیده شود و به وقوع آن در آفاق، یقین حاصل گردد، معتبر و حجت خواهد بود؛ خواه با چشم مسلح باشد یا با چشم عادی، با محاسبات دقیق یقینی و علم آور باشد یا با تواتر و شیاع و...؛ زیرا شهود و شهادت، منحصر به رویت با چشم نیست. به بیانی دیگر، مجرد هلال به عنوان یک واقعیت عرفی که همه آن را می‌شناسند و در جاهایی از کلام الله هم به عنوان ابزار وقت، تقریر شده (بیان آن به تفصیل گذشت) موضوع حکم صوم قرار گرفته است.

- رویت، وسیله‌ی قطع به هلال است و فی نفسه غایت نیست. در نتیجه نباید هلال به شرط رویت را شرط وجود هلال در آفاق و تنها راه ثبوت اول ماه دانست، بلکه ملاک، وجود هلال در آفاق است؛ زیرا ملاک در واجب‌های وقتیّه، علم به فرارسیدن وقت از هر راه ممکن است.

- شهود هلال در آفاق از غیر رویت را می‌توان «شهادة عن بصيرة» دانست.

- حکم، معلق است و با تحقق و پدیدار شدن هلال در آفاق، فعلیت و تنجز می‌یابد. به گفتاری دیگر، مقیاس، امکان رویت است نه خود رویت و آن هم با چشم غیر مسلح؛ بنابراین اگر به دلایلی همچون وجود ابر و دیگر موانع، رویت امکان‌پذیر نیست، ولی علم به وجود هلال در آفاق باشد، ماه شرعی آغاز گردیده است. استدلال بالا در این جا نیز منطبق می‌باشد.

- قدر مسلم این است که طلوع هلال در آفاق، «علامة الشهر» است و این یقینی می‌باشد، ولی اینکه اعتبار طلوع هلال، مقتید به رویت با چشم عادی و شهرهای خاص و نزدیک باشد، به مؤونه‌ی زائده نیاز دارد. به گفتاری دیگر، أدله مطلق است و با شک در اختصاص وجوب یا حرمت به شهری خاص، أصالة الأطلاق جاری می‌گردد. ناگفته نماند که اطلاق، ثبوتی است و مقتید اثباتی می‌باشد. نیز می‌توان گفت: أصالة الأطلاق، اصل اولی و طبیعی است که خود به خود جاری می‌گردد، ولی حمل مطلق بر مقتید نیازمند دلیل و قرینه‌ی قطعیه و واضحه است.

- قطع به هلال در این آیه‌ی کریمه، قطع طریقی^۱ است؛ یعنی از هراهی که علم به تحقق هلال در آفاق حاصل شود، حجّیت و اعتبار دارد؛ زیرا حصول علم طریقی، منحصر به سبب خاصّ نیست و حجّیت و اعتبارش ذاتی می‌باشد و شارع نیز نفیاً یا اثباتاً نمی‌تواند در آن تصرّف نماید. به سخنی دیگر، رؤیت، طریق محض است و موضوعیت خاصی ندارد.

آیه الله حکیم) بازگشت طرق چهارگانه‌ی «رؤیت مکلف، تواتر، شیاع مفید علم، و مضی ثلاثین» را به علم می‌داند و علم، خود به خود حجّت است و تعرّض برخی از اصحاب بر این طرق، همانند اشتغال نصوص بر بعضی از این‌ها، به منظور توجه دادن بر اسباب علم است، وگرنه خصوصیتی در آن‌ها نیست.^۲

امر مولا به کاری در وقتی خاص و با شیوه‌ای ویژه، ظاهر در طریقیّت، کاشفیت و طریقی به واقع است و هرگاه مولا نظرش غیر از این باشد، باید به صراحت نهی نموده و قرینه بیاورد.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

«هرگاه علی را دیدی، به او بگو نزد من بیاید»؛ در این صورت، اگر مأمور توانست امر مولا را از طریق پیغام، تلفن یا نامه به او برساند، امر مولا را به یقین اطاعت نموده است.

۱- «قطع طریقی و موضوعی»: علامت طریقی محض بودن قطع، آن است که مولی همچون شارع مقدّس، موضوع حکم را نفس واقع قرار داده، بدون اینکه قطع را در آن دخیل قرار دهد، مثل اینکه در دلیل گفته شود: بول نجس است یا شراب حرام می‌باشد. قطع موضوعی، قطعی است که در خطاب، اخذ شده و در حکم یا در موضوع حکم دخالت دارد. [رک: المباحث الأصولیة، ص ۹۹؛ مبادی فقه و اصول، ص ۲۲۸]

در این مبحث اگر ماه به نحو صفتیت (هلال دیده شده) موضوع حکم قرار گیرد، قطع موضوعی است. به بیانی دیگر برخی جعل رؤیت را بر نحو موضوعیت می‌دانند نه کاشفیت صرفه و طریقیّت محضه.

۲- مستمسک العروة الوثقی، ج ۸، ص ۴۵۲.

«ماشین مرا بردار و لوازم مورد نیاز خانه را تهیه کن»؛ در این مورد، اگر مأمور از کسی دیگر درخواست نمود و او با ماشین خودش لوازم خانه را تهیه کرد، امر مولا انجام شده است یا اگر خود مأمور، وسایل را از جایی نزدیک تهیه نمود که نیاز به ماشین نشد، در این مورد هم امر مولا انجام شده است؛ بنابراین قید رویت در مثال اول و استفاده از ماشین مولا در مثال دوم، طریقیّت دارد؛ زیرا مقصود مولا دیدار علی و تهیّی لوازم منزل است. ما می دانیم که اوامر مترتب بر هلال، اوامر وقتیه اند و اقتضای اوامر وقتیه چنان است که یادآوری شد، در نتیجه اگر از طرق متعدّد گذشته یقین به طلوع هلال در آفاق و فرارسیدن اوقات تکالیف و اوامر وقتیه نمودیم، چگونه می توانیم از تکالیف و اوامری که به قطع، اوقات آن ها فرارسیده است، سر باز زنیم؟!

مقصود از «علم» در اصطلاح کتاب و سنت، اطمینان عرفی است؛ در نتیجه هرگاه از این امور، اطمینان عرفی حاصل شود، چه مانعی در اعتماد بر آن هست؟

«صُمِّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» حاکی از این است که حکم، مترتب بر موضوعی به نام هلال می باشد که طریق و کاشف آن، رویت است و نوع روایاتی این گونه، چنین مفاد و مفهومی دارد و قطعاً نمی شود موضوعیت داشته باشد؛ چون عبارت ها و مثال هایی از این نمونه، برای جاهایی است که قطع، طریقی باشد و جاهایی که قطع، موضوعی است، مشخص شده است.^۱

- شارع، روزه ی یقینی و افطار یقینی را خواسته است؛ بنابراین اعتقاد به وجود آفاق های مختلف در صوم و فطر، نیاز به نصّ شارع دارد، وگرنه وقوع در حرام مسلم است؛ به عنوان مثال: با طلوع هلال ماه رمضان، وجوب روزه یقینی است، ولی اینکه روزه، تنها بر ساکنان همان دیار واجب باشد، نه برای

۱-۱. رسائل، بحث قطع و ظنّ: لحن هیچ کدام هم به نحو قطع موضوعی نیست و شارع تصریح کرده است که منظور ما غیر از آنچه متعارف در میان مردم می باشد، نیست.

دیگران، دلیلی بر آن نیست.

با امعان نظر و تأمل در آنچه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که هلال، مجرداً و بالأطلاق موضوع حکم روزه و فطر قرار گرفته است، بنابراین اختصاص حکم روزه به ساکنان و مجاوران محلّ رؤیت هلال به دلیل انصراف، پذیرفتنی نیست؛ زیرا در جایی می‌توان مدّعی انصراف شد که همگان به دلیل التزام و فحوای کلام، به گونه‌ای قاطع، ظهور کلام در چیزی را یافته و کلام از اطلاق بیرون آورده شود. از سوی دیگر، احکامی که مترتب بر هلال می‌باشد، بسیار است و منحصر به حکم روزه و افطار در آغاز ماه رمضان و سؤال نیست؛^۱ چون نمی‌توان آیات و احادیث مربوط را ظاهر در شهرهای نزدیک به دلیل انصراف دانست؛ زیرا بسیاری از احکام و قراردادها میان ملل و دول، مواعید و... که همه بر پایه‌ی ماه‌ها بوده‌اند، مختص به شهرهای نزدیک نبوده و همگان یکسان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند.

∴ آیا رؤیت هلال، تنها راه حکم به هلال است؟

پیش از این در عنوان «راه‌های یقینی یافتن هلال در آفاق»، مطالبی خاطر نشان گردید که مطالعه‌ی آن‌ها در این زمینه، ضروری به نظر می‌رسد. ره‌آورد و برآیند جمع‌بندی و تفسیر و تحلیل‌های انبوه روایت‌هایی که در رابطه با رؤیت صادر شده، گویای این است که:

- با دیدن هلال، روزه واجب و با دیدن آن، افطار واجب می‌شود.
- تنها و تنها یقین به طلوع هلال، موجب وجوب صوم و افطار و ترتب دیگر احکام بر هلال است و ظنّ و شك، کفایت ننموده و نسبت به عمل به آن هشدار می‌دهد؛ بنابراین باید دانست که یقین و مصادیق یقین چیست تا با ظنّ و شك مشتبه نشود. به بیانی دیگر، همه‌ی طرق ظنّیه از جمله عمل به علم نجوم در جایی که مفید ظن باشد، مردود می‌باشد؛ از این رو، یقین به طلوع هلال، ملاک است و راه دیگری پذیرفته نمی‌شود.

۱- ر.ک: عنوان «اهمیت و جایگاه هلال در احکام شرعی».

اکنون به بررسی مضامین و مدالیل روایت های صادره در این زمینه خواهیم پرداخت.

* مورد اول

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «... فَإِذَا رَأَيْتَ الْهَيْلَالَ فَصُمْ وَإِذَا رَأَيْتَهُ فَأَفْطِرْ»^۱
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «صُمْ لِلرُّؤْيَا وَأَفْطِرْ لِلرُّؤْيَا»^۲
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَيْلَالَ فَصُومُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا»^۳
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقِبْلَةِ إِلَّا الرُّؤْيَا وَلَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَّا الرُّؤْيَا»^۴

همین مضمون و مدلول، در روایت های بسیاری به آن تصریح شده است.^۵

* مورد دوم

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَيْلَالَ فَصُومُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا وَ لَيْسَ بِالرَّأْيِ وَلَا بِالظَّنِّ وَلَكِنْ بِالرُّؤْيَا»^۶
فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: «صُمْ لِرُؤْيَاكَ وَأَفْطِرْ لِرُؤْيَاكَ وَالشَّكَّ وَالظَّنَّ»^۷
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «... إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ فَلَا تُؤَدُّوا بِالظَّنِّ وَلَيْسَ رُؤْيَا الْهَيْلَالِ أَنْ يَقُومَ عِدَّةٌ فَيَقُولَ وَاحِدٌ قَدْ رَأَيْتُهُ وَيَقُولَ الْآخَرُونَ لَمْ نَرَهُ إِذَا رَأَهُ وَاحِدٌ رَأَهُ مِائَةً وَإِذَا رَأَهُ مِائَةً رَأَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ وَيَقُولُ الْآخَرُونَ لَمْ نَرَهُ إِذَا رَأَهُ وَاحِدٌ رَأَهُ مِائَةً»^۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۲- همان، ص ۲۵۷.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۷۷.

۴- الاستبصار، ج ۲، ص ۶۴.

۵- رک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، أبواب أحكام شهر رمضان، باب های ۳، ۹،

۱۰ و ۱۱ و ۱۵.

۶- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۶.

۷- همان، ص ۱۵۸.

أَلْفٌ»

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «... لَيْسَ بِالرَّأْيِ وَلَا بِالتَّطَلُّقِ وَلَكِنْ بِالرُّؤْيَةِ وَ
الرُّؤْيَةُ لَيْسَ أَنْ يَقُومَ عَشْرَةٌ فَيَنْظُرُوا فَيَقُولَ وَاحِدٌ هُوَذَا هُوَ وَيَنْظُرَ تِسْعَةٌ
فَلَا يَرُونَهُ إِذَا رَأَاهُ وَاحِدٌ رَأَاهُ عَشْرَةُ آلَافٍ»^۱
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «... وَلَيْسَ رُؤْيَةُ الْهَلَالِ أَنْ يَجِيَءَ الرَّجُلُ وَ
الرَّجُلَانِ فَيَقُولَانِ رَأَيْنَا، إِنَّمَا الرُّؤْيَةُ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ: رَأَيْتُ، فَيَقُولَ الْقَوْمُ:
صَدَقَ»^۲

* مورد سوّم

معصوم ع در پاسخ کسی که از جواز عمل به قول حساب و منجمان می‌پرسد، چنین می‌نگارند:

«لَا تَصُومَنَّ الشَّكَّ أَفْطَرُ لِرُؤْيَيْهِ وَصُمْ لِرُؤْيَيْهِ»^۳
عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «مَنْ صَدَّقَ كَاهِنًا أَوْ مُنْجِمًا فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ
عَلَى مُحَمَّدٍ ص»^۴

دست‌آورد همه‌ی روایت‌های مربوط به رؤیت، این است که باید یقین به
طلوع هلال حاصل نمود و کم‌ترازان پذیرفته نمی‌شود و هرگز در صدد آن
نیست که بخواهد یقین به طلوع هلال را منحصر به یقین از راه «رؤیت» و آن
هم با چشم غیر مسلح بدانند! به بیانی دیگر، أدله بر آن نیست که بگوید: یقین
به هلال از هیچ راهی جز رؤیت هلال قابل قبول نیست؛ به عنوان مثال اگر
گفته شود ریزش برگ، نشانه‌ی فصل پاییز می‌باشد و وجود پرند در بیابان،

۱- همان، ص ۱۶۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

۳- همان، ص ۲۹۱.

۴- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۹: «البته باشک روزه نگیر! با دیدن هلال،
إفطار کن و با دیدنش روزه بدار».

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۹۷: «هرکس کاهن یا منجمی را راستگو
انگارد، وی به آنچه بر محمد ص فرو فرستاده شده، کفر ورزیده است.»

گواه وجود آب در آن حوالی است، آیا می توان نتیجه گرفت که برگ ریزان، تنها نشانه ی فصل پاییز و پرنده، تنها گواه وجود آب در آن پیرامون خواهد بود و هیچ راهی دیگر برای پی بردن به فصل پاییز و وجود آب در بیابان نیست؟ مواردی که أدله، مقبولیت یقین به طلوع هلال را منحصر در رویت می داند، دلیلش آن بوده که موارد ظنی را به شدت هرچه تمام تر مردود نماید و از سویی دیگر، علم به طلوع هلال در عصر معصومان علیهم السلام، تنها از راه رویت امکان پذیر بوده و دیگر طرق، مفید قطع یا برای عموم در دسترس نبوده است و آنچه تاکنون به تفصیل پیرامون کفایت قطع به طلوع هلال از همراه ممکن گذشت، گواهی روشن در این زمینه می باشد. به بیانی دیگر، از أدله نه تنها موضوعیت و انصراف رویت احراز نمی شود، بلکه أدله ی معارض با آن بسیار است.

❖ علاج حدیث هایی که تنها، یقین از طریق رویت رامی پذیرند

حدیث های زیر تنها یقین به طلوع هلال از طریق رویت رامی پذیرد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الصَّوْمُ لِلرُّؤْيَةِ وَالْفِطْرُ لِلرُّؤْيَةِ»^۱

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «صَمَّ لِلرُّؤْيَةِ الْهَلَالُ وَأَفْطَرَ لِلرُّؤْيَةِ»^۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقِبْلَةِ إِلَّا الرُّؤْيَةُ، لَيْسَ

عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَّا الرُّؤْيَةُ»^۳

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: «وَلَا تَصُمْ إِلَّا لِلرُّؤْيَةِ»^۴

در این زمینه می توان گفت:

۱. حصر، حصر اضافی است؛ یعنی رویت یقینی هلال ملاک است و کم تر از آن پذیرفته نمی شود، نه اینکه طرق دیگر نفی گردد.

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- تهذيب الاحكام، ج ۴، ص ۱۵۷.

۳- الكافي، ج ۴، ص ۷۷.

۴- تهذيب الاحكام، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. منظور از رؤیت در این حدیث‌ها و الف و لام در آن‌ها، رؤیت مسبوق به ذهن از آیه‌ها و حدیث‌هایی است که رؤیت یقینی و دور از ظن و شک را ملاک حکم صوم و فطر می‌داند.

۳. أدله‌ی مخالف با حصر در کتاب و سنت، آن قدر زیاد است که مجالی برای حصر در این دسته از روایت‌ها بر جای نمی‌گذارد.

حصر اضافی، در دیگر راه‌های ثابت کننده‌ی هلال نیز به چشم می‌خورد:
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَتْ عَلَى عليه السلام يَقُولُ: «لَا أُجِزُ فِي الْهِلَالِ إِلَّا شَهَادَةً رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ»

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... وَقَالَ: «لَا تَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي يُقْضَى إِلَّا أَنْ يُقْضَى أَهْلُ الْأَمْصَارِ»^۱

- عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا تُقْبَلُ فِي رُؤْيَا الْهِلَالِ إِلَّا شَهَادَةُ خَمْسِينَ رَجُلًا عَدَدَ الْقِسَامَةِ»^۲

حصر در هر یک از حدیث‌های بالا، «حصر اضافی» است و راه‌های دیگر را مردود می‌شمارد. ولی با توجه به دیگر قرائن و شواهد، به این نتیجه می‌رسیم که راه‌های مثبت هلال، متعدد است و ظاهر هر حدیث مراد نمی‌باشد.

حصر اضافی معنایش این خواهد بود که هر جا، جای این مورد باشد، غیر از آن پذیرفته نمی‌شود؛ یعنی اگر یقین به هلال منحصر در رؤیت است و راه دیگری نیست، همین باید تحقق یابد و جز آن پذیرفته نمی‌شود.

نکته‌ی مهم این است که از اصرار و اهتمام شارع نسبت به یقین به هلال از راه رؤیت، چنین درمی‌یابیم که شارع هرگز نمی‌خواهد هلال واقعی پنهان بماند، بلکه خواستار کشف هلال واقعی است و در نتیجه اگر باراه دیگری غیر از رؤیت نیز هلال واقعی به دست می‌آید، قطعاً مورد پذیرش و رضایت شارع خواهد بود.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۷۶.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۷.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۱۸.

♦ راه‌های یقینی دیگر برای یافتن هلال در افق

واقعیت این است که رؤیت نخستین هلال در روز بیست و نهم یا سی ام هرماه، ساده‌ترین راه برای آغاز و انجام هرماه می‌باشد، ولی با توجه به اینکه گاه در چند کشور پهناور برای هفته‌ها هوا ابری است یا موانعی همانند غبار، کوه‌های مرتفع و... موجود می‌باشد، نمی‌تواند این شیوه، تنها راه و تقویمی معتبر، کارساز و سودمند برای آغاز و پایان هرماه برای جهانیان و مسلمانان جهان باشد و در نتیجه، امور اجتماع و ملل و دول، صوم و فطر و اضحی، عهود و شروط، آجال و دیون و... دچار هرج و مرج و اختلال خواهد شد.^۱ از سویی دیگر، گوناگونی طلوع هلال در آفاق مختلف نیز دست‌یابی به نخستین طلوع هلال را با مشکل مواجه خواهد نمود.

سؤالی که در این زمینه مطرح می‌گردد، این است که: «آیا شارع، احکام بسیاری را متوقف بر هلالی نموده است که ساکنان بخش‌های گسترده‌ای از کروی زمین، به دلایل مختلف نمی‌توانند به آن دست یابند و تکلیف به مالایطاق نموده است یا آنکه چنین نیست؟»

بی‌شک انتساب صورت اول به شارع، افترای بر شارع و کذب بر اوست و راه درست، راهی دیگر می‌باشد.

حقیقت این است که اگر واقعیت طبیعی و تکوینی ماه، چگونگی گردش آن به دور زمین، چگونگی آشکار شدن هلال در افق غربی و راه‌های ارائه شده از سوی فقها به درستی شناخته شود، به این نتیجه خواهیم رسید که راه‌های متعددی برای آغاز و پایان هرماه به شرح زیر می‌توان یافت:

۱. محاسبه‌ی زمان اقتران تا زمان یقینی طلوع هلال در افق؛ محاسبه‌ای که با آن، قطع به طلوع هلال در افق غربی حاصل گردد، راهی دیگر است که برخی از فقها آن را پذیرفته و صراحت و تأکید آیات و احادیث بسیاری بر آن، دلالت تام دارد. در این عرصه می‌توان اشکال گرفت که زمان اقتران، گرچه راهی یقینی و جهانی برای تعیین اوقات و زمانی بین‌المللی است و ثانیه‌ای

۱- ر.ک: عنوان «گزارش خواندنی» در فصل اول همین کتاب.

هم تخلف ندارد، ولی به باور برخی، مورد قبول شارع در احکام مترتب بر هلال نمی‌باشد؛ زیرا شارع، رؤیت هلال را ملاک آغاز هر ماه و احکام مترتب بر آن می‌داند.

در این راستا می‌توان پاسخ گفت: محاسبه‌ی میان حالت اقتران و هجده ساعت پس از آن، ما را در ارتباط با وجود هلال در بسیاری از اُفق‌ها به یقین می‌رساند. بنابراین، فاصله‌ی زمانی حالت محاق تا ظهور یقینی هلال در اُفق را باید محاسبه و به مقتضای آن عمل و حکم نمود. امروز، با توجه به پیشرفت‌های بسیار در علم نجوم، به طور قاطع و در بیشتر موارد می‌توان به وجود یا عدم وجود هلال در اُفق یقین نمود که البته در قرون گذشته، چنین مجالی نبوده است؛ بنابراین حکم محاسبات ظنیه در گذشته را نمی‌توان بر محاسبات یقینیه‌ی امروز نافذ و جاری دانست.

گفتن دارد که: «دانش نجوم، از پیش قراولان پیشرفت علوم تجربی است و از آنجا که جزو نزدیک‌ترین دانش‌ها به ریاضیات می‌باشد، در مرتبه‌ی یقین‌آورترین علوم نیز ارزیابی می‌شود؛ بنابراین یافته‌های نجومی جدید که با ابزار نوین به دست می‌آید، دارای ارزش انکارناپذیر علمی است.»^۱

همچنین «صدها پایگاه معتبر، فعال و قدرتمند وجود دارد که اوضاع نجومی ستارگان، سیارات و اقمار را با دقت‌های بالا ارائه می‌کند و پایگاه ناسا (سازمان فضائی ایالات متحده)، یکی از آن‌هاست. شایان ذکر است در این پایگاه، تصاویر نجومی که توسط ماهواره‌های مختلف برداشته شده است، رایگان و تنها با اختلاف ۳۰ ثانیه در اختیار کاربران قرار می‌گیرد.»^۲

۲. دستگاه‌ها و تجهیزات رصدی پیشرفته‌ای وجود دارد (چشم مسلح) که هلال در اُفق را در صورت وجود موانع، آن به آن همانند خورشید در وسط روز به ما می‌نمایاند و هیچ تردید و شبهه‌ای را جز برای بی‌خبران باقی نخواهد

۱- مجله‌ی تحقیقات اسلامی، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۳۱.

۲- همان، ص ۳۷.

گذارد.^۱

در نتیجه، در شامگاه روز بیست و نهم هر ماه، با وجود موانع در آفق غربی، می‌توان به رصد هلال در آفق غربی پرداخت و به وجود یا عدم وجود هلال در آفق، یقین حاصل نمود. به عنوان مثال برای ردیابی ماه در آسمان ناصاف، از طیف مادون قرمز استفاده می‌شود؛ لذا با بهره‌گیری از دوربین‌های مادون قرمز، می‌توان مسیر ماه را در هر ثانیه، در صورتی که روی آفق باشد، حتی در صورت مملو بودن آفق غربی از ابرهای تاریک، تعقیب کرد.^۲

۳. شهرهایی که مشارق و مغارب آن‌ها مانند شهرهایی باشد که هلال در آن‌ها رؤیت شده است، در حکم شهرهایی خواهند بود که هلال در آن‌ها رؤیت شده باشد، گرچه هلال در آن‌ها رؤیت نشود. به بیانی دیگر، هرگاه وجود هلال در شهری ثابت شود، وجود هلال در شهرهایی که در خط طول آن شهرها باشند نیز ثابت خواهد بود.

۴. هرگاه در مناطق شرقی، هلال رؤیت شود، وجود هلال در آفاق مناطق غربی قطعی و به طریق اولی است و نیازی به استهلال نیست؛ البته عکس آن چنین نیست.

موارد یاد شده از یک سو با واقعیت طبیعی و تکوینی هلال تطابق دارد و از سوی دیگر، به دلیل قطع به وجود هلال در آفاق غربی، مورد تأیید عمده‌ی فقها می‌باشد. خلاصه آنکه آغاز ماه به وجود هلال در آفق است؛ خواه بدانیم یا ندانیم و خواه مانعی از رؤیت باشد یا نباشد؛ بنابراین از هر راهی که علم به وجود هلال در آفق پیدا نماییم، در حقیقت علم به امر واقعی و تکوینی پیدا نموده‌ایم و منحصر به علم از طریق رؤیت نیست.

۱- اجسامی که اکنون با تلسکوپ‌های موجود دیده می‌شوند، بیشتر از ۸۰۰۰ میلیون سال نوری از ما فاصله دارند (هر سال نوری معادل ده میلیارد کیلومتر است). و حال آنکه میانگین فاصله‌ی زمین تا ماه، فقط ۳۸۴۰۰۰ کیلومتر است.

[دانستنی‌های اخترشناسی، ص ۲۷]

۲- مجله‌ی تحقیقات اسلامی، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۲۰۰.

به راستی و به چه دلیل بایستی راه‌های متعدّد علم به وجود هلال را مردود دانست و چگونه می‌توان آن را به شارع حکیم و علیم نسبت داد؟! آیا می‌توان قطع به چیزی را در جایی صحّت و در جایی دیگر مردود دانست؟! البته گفتنی است که تردید در موارد یادشده، مخالفت با امور مقطوعی است که عقلاً و شرعاً قابل توجیه نمی‌باشد.

ناگفته نماند که نظم حاکم بر کمره‌ی ماه از سوی خداوند به گونه‌ای می‌باشد که می‌توان ساعت وجود هلال در هر آفاق را به طور دقیق و یقینی از سوی کارشناسان حتّی در سال‌های گذشته و نیز سال‌های آینده تعیین نمود و البته ثانیه و آنیه‌ی هلال تا هلال و مقدار مسافت آن به دور زمین نیز از واضحات علم امروز می‌باشد.

اسلام را نباید معارض با علم و حقایق جدید بدانیم، بلکه دینی علمی، واقعی و حقّ است:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتَّبِعُوهُ﴾

بی‌تردید اگر همه‌ی راه‌های قطعی کشف هلال، افزون بر رؤیت هلال مورد توجّه قرار می‌گرفت، برای امری که از اوضح واضحات است، به این همه مناقشه نیازی نبود!

با توجّه به اینکه رؤیت در سرزمین وحی به طور معمول، زودتر از دیگر مناطق اتّفاق می‌افتد، می‌توان گفت با رؤیت نخستین هلال در آن سرزمین و طلوع قطعی آن در مناطق غربی پس از آن، ماه نودر بخش اعظم بلاد و کشورهای اسلامی آغاز گردیده است.

شرح طلوع هلال در نیم‌کره‌ی دیگر نیز گذشت؛ بنابراین اختلاف‌های موجود در امر هلال، بدون دلیل است و واقع‌بینانه نمی‌باشد.

سخن آخر که صراحت قرآن و سیره و سنن آن را تأیید می‌نماید، آن است که: «پذیرش نخستین رؤیت هلال در هر جا به عنوان آغاز ماه جدید و یا

محاسبه‌ی کارشناسانه با ماه، به منظور سامان بخشیدن به مواقیت و تقویمی جهانی برای جهانیان و مسلمانان می‌باشد؛ از این رو، آغاز ماه به تعداد آفاق، نه واقعیت خارجی دارد و نه می‌توان در نص و ظاهر، اثری از آن یافت.»

سخن مهم و قابل توجه در این زمینه این است که دست‌یابی به نخستین هلال اگر از طریق رؤیت امکان‌پذیر نباشد، از طریق محاسبه یا رصد هلال، امکان‌پذیر، عملی و یقین‌آور است و تخلف، ناچیز و در حد چند دقیقه و نه در حد روز خواهد بود. در نتیجه اگر روز بیست و نهم هر ماه، امکان ظهور هلال در آفاق جهان امکان‌پذیر نباشد، کشف یقینی آن از راه محاسبه و رصد ماه، امکان‌پذیر می‌باشد و جایی برای خدشه در آن نخواهد بود؛ از این رو، برای آنان که نخستین رؤیت در هر گوشه‌ای از جهان را معتبر می‌دانند، آغاز ماه، ثابت و احکام، بر آن مترتب می‌گردد، ولی آنان که بر این طریقت بین خدشه نموده و تنها، رؤیت در بلد محل سکونت خود را حجت می‌دانند، راهی سنگلاخ، پیچ در پیچ و گذر از پرتگاه‌ها و دژه‌ها را در پیش روی خواهند داشت که کمترین خسارت آن، فوت صوم و فطر، اضحی و لیالی قدر و... خواهد بود و محققاً برای آن‌ها، مستندی جز روایت «کُریب» که آن هم، آوه‌ن من بیت العنکبوت است، نمی‌باشد. (این روایت خواهد آمد.)

این گفته، ره‌آوردی جز پذیرش چند هلال به تعداد آفاق، چند آغاز ماه و در نتیجه چند نوع سال را ندارد! در این زمینه، باز هم به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

❖ پیامد کشف یقینی هلال

تنها طریق معمول و متعارف که مفید علم در عصر رسالت بوده، «رؤیت هلال» بوده است و دیگر راه‌ها از جمله «بهره‌گیری از علم نجوم» برای عموم راهی ظنی به شمار می‌آمده و با ملاک شارع، یعنی لزوم یقین به وجود هلال، همخوانی نداشته است؛ ولی اکنون کشف هلال و قطع به وجود آن در آفاق و در آغاز هر ماه باروش‌های گوناگون، از مسلمات و واضحات می‌باشد.

در نتیجه باید گفت: قطع به وجود هلال در آفاق از هراهی کافی است و در صورتی که أدله در این زمینه دلالت نداشته باشند، باید این مسئله را از مسائل مستحدثه دانست و حکم آن را یافت؛ بنابراین چون کشف واقعیت حرکت و مسیر ماه و چگونگی ظهور و بروز آن به صورت هلال در آفاق، از واضحات و مسلمات می‌باشد، موضوعی است که در عصر رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومان علیهم‌السلام موضوعش منتفی بوده و موضوعی ویژه‌ی این زمان می‌باشد که باید با مراجعه به عمومات و اطلاقات و مذاق شارع، حکم آن را یافت؛ زیرا نمی‌توان به أدله‌ای استناد نمود که امکان قطع به هلال در آن زمان برای همگان جز از راه رؤیت هلال مقدور نبوده و در آن شرایط، شارع مقدس حکم هلال را بیان فرموده است.

در این رابطه می‌توان گفت:

- عمومات و اطلاقات مربوط به بیع اعیان نجسه و ممنوعیت انتفاع از آن‌ها را نمی‌توان شامل خون دانست؛ زیرا موضوعی جدید است و حکم آن را باید یافت.

- اطلاقات و عمومات مربوط به قبله، وقت نماز، و... شامل نماز در کره‌ی ماه نمی‌شود.

- فضا، دریا و راه‌نمایی و رانندگی و... با توجه به شرایط جدید، همه موضوع‌هایی تازه‌اند و احکام ویژه‌ی خود را باید داشته باشند.

- در این دو مورد، چه باید کرد: ۱. با اینکه تعیین جنسیت جنین از واضحات علم امروز است، آیا قاضی در احکام مترتب بر آن، باید در انتظار زایمان و دیدن جنسیت آن بماند یا آنکه می‌توان با تعیین جنسیت، به آن ترتیب اثر داد؟ ۲. برای حکم به بارداری زن، آزمایش‌های دقیق کفایت می‌کند یا آنکه باید منتظر برآمدگی شکم شد؟!

بی‌تردید مسائلی که در عصر رسالت موضوع آن‌ها منتفی بوده و از آن‌ها گفت‌وگویی در میان نبوده است، نمی‌توان دارای همان احکام دانست؛ مثلاً نمی‌توان گفت: چون خون در عصر رسالت خرید و فروش آن حرام بوده است،

اکنون نیز که می‌تواند جان انسانی را نجات دهد، باز هم حرام باشد. اعضایی همچون کلیه که از بدن انسانی جدا و به بدن انسانی دیگر پیوند زده می‌شود، نمی‌توان آن را در حکم میت دانست و خرید و فروش آن را مانند عصر رسالت که اعضای انسان فاقد هرگونه بهره‌برداری بوده است، حرام دانست و...

آدله‌ی رؤیت، مثبت رؤیت است و دیگر طرق یقینی را نفی نمی‌نماید، بنابراین، دیگر طرق یقینی نیز همواره باید مورد نظر و اهتمام باشند.

✦ اقسام وجود یا عدم وجود هلال در آفق و حکم هر قسم

وجود یا عدم وجود هلال در آفق معمول و متعارف، دارای اقسامی به شرح زیر است:

۱. هلال در آفق باشد و رؤیت شود.
۲. هلال به طور یقین در آفق باشد، ولی به دلیل موانع طبیعی همچون غبار، ابر، کوه و... یا موانع غیرطبیعی چون آلودگی هوا قابل رؤیت نباشد.
۳. هلال به طور یقین در آفق نباشد.
۴. وجود یا عدم وجود هلال در آفق، مورد تردید و اختلاف باشد.

* حکم قسم اول

در صورت اول، ماه گذشته پایان یافته و فردای این شب، آغاز ماه جدید است. در این حکم، هیچ گفت‌وگو و اشکالی نیست؛ زیرا حجیت رؤیت هلال با چشم سر، ثابت و غیرقابل تردید خواهد بود. نیز اگر هلال با چشم مسلح ردیابی و در آفق یافت شود و آنگاه با چشم سردیده شود، باز هم حجیت دارد؛ چون بالأخره مانند مورد قبل، هلال با چشم سر و در آفق دیده شده و مقصود حاصل شده است.

کسی که حقیقت چیزی را ببیند، به آن یقین پیدا خواهد نمود و به بالاترین مرتبه‌ی یقین دست خواهد یافت و ظنّ و شک هم بر او راه نخواهد یافت.

* حکم قسم دوم

در صورتی که وجود هلال در آفاق معمول و متعارف از دید کارشناسان و خبرگان یقینی باشد، حکم به پایان ماه گذشته و آغاز ماه جدید داده خواهد شد؛ زیرا یقین حجت و تخلف از آن، نافرمانی است. دلایل متقن علمی و علم هیئت و نجوم بر آن است که ماه نوبا پدیدار شدن هلال آن در آفاق آغاز می‌شود؛ خواه با چشم غیر مسلح دیده شود یا نشود.

* حکم قسم سوم

در این صورت نمی‌توان حکم به پایان ماه گذشته و حلول ماه تازه نمود. در این مورد اختلافی نیست و ماه گذشته همچنان ادامه خواهد یافت.

* حکم قسم چهارم

در این قسم نیز نمی‌توان حکم به پایان ماه گذشته و آغاز ماه تازه نمود؛ زیرا حکم به طلوع هلال در آفاق بایستی بر پایه‌ی قطع و یقین استوار باشد و طلوع هلال با ظنّ و شک ثابت نمی‌شود. در این صورت نیاز به استهلال است، ولی در دیگر موارد، به استهلال نیازی نیست و شبهه‌ای هم در آن نمی‌باشد، و گرنه استهلال به خاطر چیزی خواهد بود که یقینی است.^۱

∴ آغاز ماه شرعی (اعتبار رؤیت نخستین هلال، برای آفاق محل رؤیت یا همه‌ی جهان)

این فراز یکی از معضلات مباحث مربوط به هلال را تشکیل می‌دهد و می‌تواند دست‌آورد مباحث گذشته قلمداد گردد. به سخنی دیگر، در صورتی که خداوند با تأییداتش استدلال‌های نگارنده را قوی و قاطع گرداند، بزرگ‌ترین مانع شکوه و تجلّی جلوه‌های وحدت مسلمانان از

۱- در این زمینه به عنوان «نیازی به استهلال نیست» مراجعه شود.

جامعه رخت برخواهد بست.

تاریخچه‌ی ورود این مبحث و اصطلاحات پیرامونی آن و نیز تفصیل‌های مربوطه در فقه شیعه، به عصر شیخ طوسی، باز می‌گردد. ایشان در فقه تطبیقی خود [مبسوط] متعرض این فرع فقهی شدند و زمینه‌ی طرح آن در میان فقها فراهم گشت. گفتن دارد که طرح این مباحث به عویصه و غمّه‌ای پردردسر در فقه شیعه بدل گردید و سیره‌ی حسنه‌ی قدما در بیان و استنباط احکام دگرگون و فراموش شد و دیدگاه‌های فقها، جایگزین مآثورات و نصوص معصومان علیهم‌السلام گردید! از این مقوله بیشتر سخن گفته خواهد شد.

آغاز ماه در میان نجومیان و ملل و دول در گذشته، عبارت بوده است از طلوع نخستین هلال در افق غربی و در هر گوشه‌ای از جهان. کشف هلال در گذشته به دو گونه امکان پذیر بوده است:

۱. از راه محاسبه؛ ۲. از راه رؤیت نخستین هلال.

در آیات و احادیث بسیاری نیز همین دوروش با صراحت و تأکید مورد توجه قرار گرفته است که به تفصیل گذشت. خلاصه‌ی گفتارهای گذشته این می‌باشد که اهلّه و منازل ماه، به نصّ و صراحت اُدّله‌ی شرعیه، برای تعیین مواقیت برای مردم در امور دین و دنیای آنان مقرر شده است.

هلال به هنگامی گفته می‌شود که ماه از تحت الشعاع خورشید خارج می‌شود و این، یک واقعیت جهانی و یکسان برای همه‌ی ساکنان کره‌ی زمین است و در این خصوصیت، در شرع و در میان مردم هیچ مغایرتی به چشم نمی‌خورد؛ بنابراین، هلال در دومین شب یا سومین شب که در دیگر آفاق به عنوان هلال نخستین شب منظور می‌گردد، واقعی نیست و نمی‌توان گفت هلال رؤیت شده در هر آفق، برای ساکنان همان آفق حجّیت و اعتبار دارد و برای دیگر آفاق، هنوز ماه آغاز نگشته است. ناگفته نماند که در بیشتر وقت‌ها، میان معیاری که در شرع مورد نظر است، یعنی «رؤیت هلال در آفق غربی» و معیار مورد نظر در میان منجمان که «خروج هلال از تحت الشعاع» است، تفاوتی نیست و گاه

بسیار اندک می‌باشد؛ در نتیجه هرگاه منجمان، هلال را در آفاق غربی محلی پیش‌بینی نمودند، ولی با چشم قابل رؤیت نبود، دقایقی بعد در آفاق غربی قابل رؤیت خواهد بود و به هر حال فردای این شب از دید شرع و منجمان، روز آغاز ماه خواهد بود.

همان‌گونه که به تفصیل گذشت، نگرش واقع‌بینانه و علمی به ماه، این حقیقت را روشن می‌نماید که با طلوع نخستین هلال و در یک آن، کل نیم‌کره از تابش نور آن بهره‌مند خواهد شد و هیچ چیز جز موانع طبیعی و گاه غبارهای غلیظ ناشی از وسایل صنعتی، از درخشش نور آن جلوگیری نخواهد نمود؛ بنابراین اگر شهرهایی در همین نیم‌کره به دلیل موانع طبیعی از نور ماه برخوردار نگردند، شهرهای پیرامون آن‌ها که از موانع طبیعی برخوردار نباشند، از تابش نور ماه بهره‌مند خواهند گردید. نیم‌کره‌ی دیگر نیز که روز است، پس از غروب هر منطقه، آن به آن و به تناوب، از تابش نور هلال بهره‌مند خواهد شد و بالاخره به مدت یک آن و یک روز، کل کره‌ی زمین در معرض درخشندگی هلال قرار خواهد گرفت.

تقویم قمری در گذشته، تنها تقویم همه‌ی ملل و دول بوده است که قراردادها و مواعید و محاسبات خود را بر اساس آن، پایه‌گذاری می‌نموده‌اند. صراحت چند آیه و حدیث‌های متواتر نیز واقعیت طبیعی و تکوینی ماه را پذیرفته و توجه‌ها را به سوی آن معطوف داشته و ملاک عمل قرار داده است. موضوع گفتار در این مبحث بنابر مفاد آدله‌ی رؤیت، این است که: آیا نخستین رؤیت یا کشف هلال در هر گوشه‌ای از جهان، دلیل آغاز ماه در کل جهان می‌باشد یا آنکه تنها، دلیل آغاز ماه در آفقی محل رؤیت و بلاد مجاور آن می‌باشد؟ می‌توان گفت: «آیا موضوع، مطلق رؤیت برای همه است یا آنکه میزان، رؤیت هلال در آفاق برای ساکنان همان آفاق می‌باشد؟»

بی‌تردید باور داشتن آفاق‌های عدیده و چند آغاز و پایان برای رمضان، ذی‌الحجه و... با واقعیت تکوینی و طبیعی، عرفی و لغوی هلال و تقریر همین وضعیت از سوی شارع سازگاری ندارد.

دستآورد مطالب و نتایج مهم گذشته هم در این عرصه، گویا ورسا خواهد بود که البته پیش از آغاز این عنوان، مطالعه‌ی آن‌ها ضروری و لازم است.

❖ دیدگاه‌های فقهای پیرامون اعتبار اتحاد اُفق و عدم آن

پیرامون چگونگی ترتب احکام هلال بر هلال، به دو دیدگاه عمده برمی‌خوریم:

۱. حنفیه، مالکیه، حنابله و مشهور فقهای عامه بر این باورند که هرگاه هلال در گوشه‌ای از جهان دیده شد، بر همه‌ی جهانیان واجب است به احکام وابسته‌ی به آن عمل نمایند و فرقی هم میان شهرهای نزدیک و دور و متحد در اُفق و مختلف در آن، نیست.^۱

برخی از فقهای شیعه همانند علامه‌ی حلی (در برخی از کتاب‌هایش، شیخ یوسف بحرانی، مولی احمد نراقی، فیض کاشانی، محقق خوانساری، آیه الله خویی، شهید صدر و سبزواری + نیز همین را باور دارند).^۲

۲. مشهور فقهای متأخر امامیه و شافعیه باورشان این است که هرگاه هلال در شهری دیده شد، فقط بر اهل همین شهر و دیگر شهرها و روستاهای نزدیک به آن که اُفق یکسان دارند، واجب است به احکام مربوط به هلال عمل نمایند و بر شهرهای دور واجب نیست و بایستی در انتظار رؤیت هلال در اُفق خویش باشند.^۳

❖ محل نزاع

آیه الله سبحانی مسئله‌ی رؤیت هلال را به چهار قسم تقسیم می‌نماید که سه قسم را قابل بحث ندانسته و فقط مورد چهارم را محل نزاع و بحث می‌داند، بدین شرح:

۱- الفقه على المذاهب الخمسة، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- الفقه على المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت (ع)، ج ۱، ص ۷۱۲.

۳- الفقه على المذاهب الخمسة، ج ۱، ص ۱۶۲.

۱. رؤیت، لازم نیست در خود شهر باشد، بلکه رؤیت بیرون از آن نیز قابل اعتبار خواهد بود.

۲. شهرهایی که در آفاق متحد باشند، هرگاه هلال در یکی از آن‌ها رؤیت شود، در دیگر شهرها نیز قابل اعتبار خواهد بود.

۳. هرگاه هلال در بلاد شرقی رؤیت شود، در بلاد غربی نیز به اولویت، رؤیت شده و حجت خواهد بود.

۴. حجّت رؤیت هلال در بلاد غربیه برای بلاد شرقیه.

یادآوری: با توجه به موارد یاد شده، بخش اعظم کره‌ی زمین در پرتو نور ماه قرار خواهد گرفت.

سپس بیان می‌دارد که فقها پیرامون قسم چهارم، بر سه طایفه‌اند:

۱. گروهی اصلاً متعرض این مسئله نشده و تصریح به فرق یا عدم فرق میان بلاد متقاربه و متباعد نموده‌اند.

۲. دسته‌ای که اکثر هم می‌باشند به این مسئله تصریح نموده و میان شهرهای قریب و بعید فرق نهاده‌اند.

۳. پاره‌ای نیز میان شهرهای دور و نزدیک فرقی نهاده و همه را یکسان می‌دانند.^۱

آیه الله خوئی (محلّ نزاع را به شرح زیر بیان می‌دارند:

شهرهای روی زمین دو دسته‌اند: دسته‌ای در مشارق و مغارب، متفق یا نزدیک به یکدیگرند و دسته‌ای دیگر شهرهایی می‌باشند که در مشارق و مغارب آن‌ها اختلاف بسیار می‌باشد. در مورد اول اختلافی نیست که رؤیت در يك شهر، برای دیگر شهرها نیز حجت خواهد بود. در مورد دوم یعنی ذات الأفاق المختلفه در میان متقدمان و پیش از شیخ طوسی) سخنی از این مسئله در میان نبوده، ولی پس از ایشان و در میان متأخران، معرکه‌ی آراء گردیده است: معروف در میان متأخران،

۱- الصوم فی الشریعة الإسلامية الغراء، ج ۲، ص ۱۳۰ تا ۱۳۲؛ رؤیت هلال، ج

اعتبار اتحاد آفق است، ولی جماعتی اتحاد آفاق را معتبر نمی‌دانند.
آیه الله خویی (در ادامه، پیرامون پیشینه و سیر بحث با بیانی دیگر،
این‌گونه می‌نگارد:

روایت‌ها همگی پیرامون «اعتبار اتحاد آفق» ساکت‌اند و حتی در
روایت ضعیفی هم وارد نشده است.
در کتاب‌های علمای پیشین ما، تعرضی برای حکم «اعتبار اتحاد
آفق و عدم آن» دیده نشده است، بله از شیخ طوسی (در «المبسوط»
قول به اعتبار اتحاد آفق حکایت شده است. در نتیجه، مسئله در
گفته‌های بیشتر پیشینیان با سکوت برگزار شده و تنها در میان علمای
متأخر ما، معرکه‌ی آراء گردیده است و در میان آنان قول به اعتبار اتحاد
آفق معروف می‌باشد.^۱

❖ واقعیت چیست؟

حق آن است که واقعیت و حقیقت مسئله، یعنی حکم رؤیت هلال در
بلاد بسیار دور و حتی پاسخ‌گویی به آن هم در بین أدله مطرح بوده و آنچه
مطرح نبوده است، اصطلاح «اعتبار اتحاد آفق و عدم آن» یا «چگونگی حکم
بلاد متقاربه و متباعد» در میان متقدمان شیعه می‌باشد.

همان‌گونه که در عنوان «واقعیت علمی و طبیعی کوه‌ی ماه (شناخت
ماه)» گفته شد، تقویم قمری و وقت‌شناسی با آن در مسافرت‌ها و
رفت‌وآمدها، مورد گفت‌وگو بوده است و مسئله‌ای بین‌المللی و مطرح
در میان اقطار عالم و اقالیم به شمار می‌آمده و خاص یک شهر یا چند
شهر نزدیک به یکدیگر (بلاد متقاربه) نبوده است. به گواهی تاریخ، ملل و
دول و ادیان پیش از اسلام، تلاش‌های مستمری وجود داشته که هلال از
راه محاسبه و دیگر تدابیر، قابل استفاده‌ی یکسان برای همه‌ی جهانیان
باشد و منطقه‌ای و قومی نباشد و به طور کلی از طریق نخستین رؤیت

در هر جا یا از راه محاسبه، به آن پوشش جهانی می‌داده‌اند. در نتیجه آنچه بسیاری از فقها باور دارند که به علت کندی حمل و نقل مردم در گذشته و عدم اطلاع از رؤیت در دیگر آفاق، همه به افق محلّ خویش می‌نگریسته‌اند، با واقعیت‌های تاریخی سازگاری ندارد. تردّد انبوه قوافل، سفر و پیک‌های ناقل اخبار هلال و تحولات به اقصای بلاد نیز، گواه دیگری بر این مدّعا می‌باشد. به گفتاری دیگر، همه می‌دانستند که هلال در جاهایی زودتر طلوع می‌کند و در جاهایی دیرتر و در پی آن، به دنبال سامان اوقات و مواعید خویش با نخستین رؤیت در هر مکان یا محاسبه بوده‌اند.

شارع مقدّس نیز همین وضعیت را تقریر نموده و به رسمیت شناخته است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَيُّهُ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾

بنابراین هرگاه شارع مقدّس دیدگاهی متفاوت با پذیرش و مقبولیت اجتماعی در این امر مهم داشت و نسبت به بلاد متباعد و اتحاد افق، از پنداشتی متفاوت برخوردار بود، اعلام می‌فرمود و صرف عدم بیان شارع، از موافقت او حکایت دارد.

چندین آیه و حدیث، واقعیت طبیعی و عرفی هلال رایج میان مردم را به شرحی که گفته شد، تأیید می‌نماید. حدیث‌هایی نیز که در آن‌ها از حکم هلال در شهرهای دور و نزدیک با یکدیگر پرسیده شده و پاسخ داده شده است، بسیار می‌باشد که از جمله‌ی آن‌ها روایت کُریب است که خواهد آمد. حدیث کُریب، گواه آن است که این مسئله در نخستین ادوار فقه که زمان ابن عباس می‌باشد نیز مطرح بوده است. ابن عباس علم فقه و تفسیر را از امیرالمؤمنین علیه السلام دریافت می‌نموده است.

قابل ذکر است که فقهای اهل سنت که پیش از شیخ طوسی می‌زیسته‌اند، همین مسئله را همانند فقهای شیعه که پس از شیخ می‌زیسته‌اند به تفصیل

۱- البقره، ۱۸۹: «از تو پیرامون هلال‌ها پرسش می‌نمایند؛ بگو: هلال‌ها

وقت‌هایی برای مردم و حج است.»

متعرض شده‌اند بدین شرح:

«إذا ثبت رؤية الهلال بقطر من الأقطار وجب الصوم على سائر الأقطار، لا فرق بين القريب من جهة الثبوت والبعيد. إذا بلغهم من طريق موجب للصوم. ولا عبرة باختلاف مطلع الهلال مطلقاً، عند ثلاثة من الأئمة وخالف الشافعية... [قال بالهامش] الشافعية - قالوا: إذا ثبتت رؤية الهلال في جهة وجب على أهل الجهة القريبة منها من كل ناحية أن يصوموا بناءً على هذا للثبوت، والقرب يحصل باتحاد المطلع بأن يكون بينهما أقل من أربعة وعشرين فرسخاً تحديداً. أما أهل الجهة البعيدة، فلا يجب عليهم الصوم بهذه الرؤية لاختلاف المطلع.»^۱

از این رو، نمی‌توان شیخ طوسی را نخستین کسی دانست که تقارب میان بلدین را شرط نموده است.

با توجه به این گفته که در عصر معصومان علیهم‌السلام (و تا زمان شیخ طوسی) (م ۴۶۰ ق) یعنی حدود پانصد سال، هیچ‌کس از متقدمان میان بلاد قریبه و بعیده فرقی ننهاده است، چگونه باید مسئله را تحلیل نمود؟

می‌توان گفت: از آنجا که متقدمان مقید بوده‌اند برگفتار معصومان علیهم‌السلام چیزی نیفزایند و هر مسئله را با بیان معصومان علیهم‌السلام پاسخ دهند، از طرح این مسائل خودداری می‌نموده‌اند، گرچه در عصر آنان، همین فروع از ناحیه‌ی

۱- الفقه على المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت، ج ۱، ص ۷۱۳ تا ۷۱۵: «وقتی هلال ماه در یکی از ممالک رؤیت شود، بر مردم سایر ممالک نیز روزه واجب است. در این مسئله، فرقی بین شهرهای نزدیک و دور نیست. در صورتی که از راه‌های معتبر شرعی، رؤیت هلال ماه در شهری به اثبات رسد، برای آنان که در شهرهای دور هستند نیز حجیت دارد و موجب روزه است، اختلاف آفتی، در مسئله‌ی رؤیت هلال، به هیچ وجه تأثیری ندارد. این، نظریه نفراز ائمه‌ی اهل سنت است، ولی شافعیان با این نظر مخالفت کرده و گفته‌اند: «هرگاه رؤیت هلال در جایی اثبات گردد، مردمان شهرهای نزدیک و هم آفتی با آن باید روزه بگیرند، اما این حکم، در مناطق دوردست جاری نیست؛ زیرا آفتی همه جا یکسان نمی‌باشد.»

فقه‌های اهل تسنن مطرح بوده است و از آنجا که شیخ طوسی، به طرح دیدگاه‌های اهل تسنن و مقایسه‌ی فقه آنان با فقه شیعه می‌پرداخته است، این مسائل نخستین بار توسط ایشان مطرح گردیده است. به گفتاری دیگر، متقدمان، این‌گونه اجتهادها، توجیه‌ها و استدلال‌ها را منافی با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانسته‌اند و به آنچه از آیات و احادیث می‌فهمیدند، بسنده می‌نمودند و بالأخره آیا مسکوت بودن مسئله‌ی حکم آفاق عدیده در میان متقدمان شیعه، بهترین دلیل بر عدم اعتبار وحدت آفق نزد آنان نیست؟ برخی قول به عدم اشتراط وحدت در آفق را حمل بر تقیه دانسته و آن را موافق با عامه می‌شمارند.

موافقت با عامه در دو حدیث متعارض می‌باشد و در این مورد، تعارض وجود ندارد و حتی حدیث ضعیفی هم در تأیید قول به اشتراط وحدت آفق وجود ندارد و احادیث رؤیت از زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بعد، متواتر عندالفریقین است. از طرفی در میان اهل سنت نیز برای هر دو قول، قائلانی وجود دارد. اعتقادهای ویژه در امر هلال، خلاف ظهورات أدله و جایگاه طبیعی اهلّه است.

اگر هر چیز را همان‌طور که هست و واقعیت دارد بشناسیم و به مقتضای طبیعی آن عمل کنیم، نه خلاف شرع است و نه با شیوه‌ی مردم تعارضی دارد، بلکه اگر این‌گونه نباشد، کاری بی‌دلیل و خلاف اصل می‌باشد. مخالفت با حقایق طبیعی و راه مغایر با آن‌ها رفتن، مانند مخالفت با جدول ریاضی و قواعد هندسی است.

شاید مخالفت با عامه، دلیل غمض عین از این همه أدله‌ی واضحه است!

* بلاد متحد الأفق و مختلف الأفق کدام‌اند؟

برای شهرهای دور و نزدیک، کمتر ملاک ذکر می‌شود، بلکه بیشتر به بیانی کلی اکتفا می‌گردد:

شهرهایی که طلوع، زوال و غروب در آن‌ها هم‌زمان یا نزدیک باشد را «بلاد

مقاربه» و «متّحد الأفق» نامند و اگر در طلوع و غروب خورشید اختلاف داشته باشند، «بلاد متباعدة» و «مختلف الأفق» بر آن ها اطلاق می نمایند.^۱ به بیانی دیگر، دو شهری هم أفق اند که اگر در یکی از آن ها هلال دیده شود، در دیگری هم رؤیت شود و به عکس. این ملاک را فقهای شیعه و سنی هر دو پذیرفته اند. به تعبیر دیگر، هرگاه مدّت زمان ماندگاری هلال در بالای أفق شهرها، برابر (مثلاً پنج دقیقه) یا با کمی اختلاف همراه باشد، این شهرها را «شهرهای متّحد در أفق» نامند.

شیخ طوسی، در گفتاری متفاوت،^۲ شهرهایی را به یکدیگر نزدیک می داند که عرض آن ها یکی باشد، ولی شهرهایی که عرض آن ها یکی نیست را شهرهای دور به شمار می آورند.

به گفته ی علامه، گروهی از آنان [شافعیان] همان میزانی را که ما پذیرفته ایم، پذیرفته اند: هر جا در طلوع خورشید اختلاف داشته باشند مانند حجاز و عراق، «شهرهای دور» بشمارند و هر جا از جهت طلوع خورشید با هم متّحد باشند، مثل بغداد و کوفه، «شهرهای نزدیک».^۳

* دلایل فقهایی که نخستین طلوع هلال را دلیل آغاز ماه در کل جهان می دانند

پیرامون اعتبار نخستین رؤیت هلال برای همگان و در همه جا، در جاهایی از کتاب به تفصیل گفت و گو شد. اکنون به دلایل فقها در این زمینه خواهیم پرداخت:

* علامه حلی رحمته الله

رؤیت هلال برای بلاد بعیده نیز همانند بلاد قریبه است و این مقتضای جمع میان خبرهایی می باشد که از یک سو بر لزوم رؤیت در حکم به دخول

۱- رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۳۶۹.

۲- المبسوط فی فقه الأمامیه، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳- تذکرة الفقهاء، ج ۶، ص ۱۲۴.

ماه دلالت دارند و از سوی دیگر بر لزوم قضا بعد از ثبوت رؤیت در بلاد بعیده^۱.

* آیه الله خویی رحمته الله علیه

آیه الله خویی (دیدگاه کسانی را که اتحاد افق را همانند خود ایشان معتبر ندانسته و معتقد به کفایت رؤیت در یک شهر برای همه‌ی شهرها می‌باشند، به شرح زیر بیان می‌نمایند:

... لکن جماعتی از علما و محققان با آنان مخالفت نموده و قول به «عدم اعتبار اتحاد» را برگزیده‌اند و گفته‌اند که رؤیت در شهر واحد، برای ثبوت هلال در شهرهای دیگر کافی است، گرچه افق آن‌ها مختلف باشد.

علامه در «تذکره» همین قول را از برخی از علمای ما نقل نموده و در «منتهی» صریحاً برگزیده است و شهید اول در «دروس» آن را احتمال داده و محدث کاشانی صریحاً در «وافی» و صاحب حدائق در «حدایق»، برگزیده است.

صاحب جواهر در «جواهرش» و نراقی در «المستند» و سید ابوتراب خوانساری در «شرح نجاه العباد» و سید حکیم در «مستمسک» به آن میل نموده است. این گفته، یعنی کفایت رؤیت در شهری برای ثبوت هلال در شهری دیگر، با اختلاف افق آن‌ها، اظهار است.

سپس آیه الله خویی (برای گفته‌ی خویش، به وضعیتی طبیعی قمر و چند حدیث استناد می‌نماید.^۲

* مولی احمد نراقی رحمته الله علیه

مولی احمد نراقی (در تثبیت این دیدگاه این گونه می‌نگارند:
حق در مسئله این است که خیبر، جز پذیرش این نکته چاره‌ای ندارد:

۱- همان، ص ۱۲۷.

۲- منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۲۷۹ تا ۲۸۳.

رویت هلال در شهری، برای دیگر شهرها کفایت می‌کند، چه دور، چه نزدیک؛ زیرا گوناگونی حکم در دو شهر، بستگی به این دارد که علم به دو امر پیدا شود که نمی‌شود:

۱. محرز گردد که مبنای روزه و فطر، ثبوت رویت هلال، در شهر محل سکونت است و نمی‌شود به ثبوت رویت در شهری دیگر بسنده کرد. و حکم شارع به قضای روزه، پس از اثبات رویت در شهری دیگر، بدان جهت بوده که رویت هلال در این شهر نیز، به وقوع پیوسته است. راهی برای پذیرش این نظریست، زیرا دلیلی ندارد که وجود ماه در شهری، برای دیگر شهرها کافی نباشد.

۲. علم پیدا کند که آن دو شهر در رویت هلال، اختلاف دارند؛ یعنی در یکی هلال وجود دارد و در دیگری نه.

این نیز معلوم نیست؛ زیرا اختلاف طول و عرض جغرافیایی اقتضا می‌کند در شهری ماه دیده شود و در شهری نه. اگر واقعاً چنین باشد که در یکی ماه وجود داشته باشد و در دیگری نه، دلیلی نداریم، زیرا چه بسا، هلال، پیش از غروب آفتاب از محاق بیرون آمده باشد.^۱

* محدث کاشانی رحمته الله

ظاهراً فرقی نیست شهری که دیدن ماه در آن شهادت داده شده، از شهرهای نزدیک آن شهر باشد یا از شهرهای دور؛ زیرا اولاً؛ حکم روزه بر مبنای دیدن ماه است نه بر امکان دیدن ماه، ثانیاً؛ نزدیکی و دوری، نزد عموم مردم قانون خاصی ندارد، ثالثاً؛ لفظ «رویت» اطلاق دارد؛ بنابراین آنچه میان فقهای متأخر ما مشهور شده است که بین شهرهای دور و نزدیک فرق است، اجتهاد ایشان است و وجهی ندارد.^۲

فرقی که فقهای متأخر میان بلاد قریبه و بعیده نهاده‌اند و آن‌گاه در تفسیر

۱- مستند الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

۲- الوافی، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

قرب و بعد اختلاف نموده‌اند، این‌ها همه از روی اجتهاد است و دلیلی برای آن نیست.

* سید ابوتراب خوانساری رحمته‌الله

قول به اتحاد آفاق در حکم برای حساب، اضط، از تشویش دورترو مبدأ آغاز ماه در همه‌ی مناطق خواهد بود. شارع در موضوع این حکم تصرفی ننموده است، بلکه از قدیم تا کنون عبارت بوده است از صرف تحقق رؤیت که برای همه‌ی مناطق کافی است.^۱

بالآخره محقق خوانساری رحمته‌الله، برای عدم اعتبار اتحاد آفاق، گوینده‌ی شناخته شده‌ای از شیعه را باور ندارد.^۲

* دیدگاهی دیگر

هرگاه مولایی امر کند کاری در وقت خاصی انجام گردد، مکلف موظف است امر مولای را به مجرد آنکه علم به آن وقت پیدا نمود، انجام دهد، وگرنه نافرمان به حساب خواهد آمد و عذری از او پذیرفته نخواهد شد. همه‌ی واجبات و قتیّه چنین‌اند.

واجب‌ها و اموری که متوقف بر اهلّه شده‌اند نیز همین‌گونه‌اند؛ یعنی از هر راهی که علم به طلوع نخستین هلال حاصل شود، بر همه‌ی مکلفان واجب است ترتیب اثر دهند؛ چون این گفته که هر کسی باید هلال را در آفاق محلّ سکونت خود ببیند و نیز علم به وجود هلال در آفاق، باید از راه چشم غیر مسلّح و غیر محاسبه‌ی یقینیه باشد، معتبر نیست. ناگفته نماند که نادیده گرفتن علم حاصل از هر راه ممکن، بیرون از ملاک شارع در واجبات و قتیّه است و پذیرفته نیست. به بیان دیگر، نقض غرض شارع خواهد بود؛ چون شارع از طرفی واجب را منوط به حصول وقت نموده و از طرفی با علم به حصول وقت،

۱- رؤیت هلال، ج ۲، ص ۱۳۵۹.

۲- مشارق الشّمس، ص ۴۷۳.

آن را مردود می‌شمارد، البته نباید اصل در حجّیت علم به واجبات وقتی را نادیده گرفت و این نکته‌ای است که هرگز از دید شارع مردود نمی‌باشد. در واجبات وقتی، طرق و اسباب همچون شهادت و رؤیت، وسیله‌اند نه ملاک؛ ملاک، تنها صرف حصول وقت در اهلّه می‌باشد. همچنین رؤیت طریق است، ولی ملاک، وجود هلال در آفق می‌باشد. هنگامی که علم به طلوع هلال در دیگر آفاق داشته باشیم، ولی به جهت عدم رؤیت در محل سکونت خویش به آن ترتیب اثر ندهیم، خلاف احتیاط و ترک طاعات است، با احتمال و دلیلی که ماثور نیست و فرضی خود ساخته است و از سویی، افزودن روزی دیگر به ماه مبارک رمضان بوده و مخدوش نمودن محاسبات و مواعید مردم می‌باشد.

∴ دلایل فقهایی که نخستین رؤیت را برای دیگر آفاق، کافی نمی‌دانند

همان‌گونه که در مباحث قبلی گذشت، تردیدی نیست که اگر با نگرش علمی به ماه نگریسته شود، شناخت درستی از آن خواهیم داشت و تفسیر و تحلیل أدله و احکام مترتب بر هلال نیز متفاوت خواهد شد؛ از جمله اینکه ترتیب اثر نسبت به آفاق عدیده رابی وجه و به دور از واقعیت خواهیم دانست. دلایل فقهایی که اتحاد آفق را باور دارند، بدین شرح است:

❖ ۱. دلیل انصراف

روایت‌های بسیاری گویای این است که با رؤیت هلال ماه مبارک رمضان، روزه واجب و با رؤیت هلال ماه شوال، روزه‌داری حرام است. مشهور میان فقه‌های شیعه این است که این أدله پیرامون جواز ترتیب اثر نسبت به رؤیت هلال در همان شهر انصراف داشته و شامل شهرهای دیگر که هلال در آن‌ها رؤیت نشده است، نمی‌شود. در توجیه سخن مشهور، چنین می‌توان گفت:

«سیره‌ی مسلمانان آن بوده که یا خود اهل شهر، هلال را می‌دیدند یا از شهرهای هم‌جوار به واسطه‌ی «شیاع» یا «بینه» از وجود هلال مطلع می‌شده‌اند و این روند با توجه به کندی مسافرت در آن زمان‌ها نشان‌گر آن می‌باشد که رؤیت هلال در شهرها و اطلاع به دیگر شهرها، تنها در شهرهای نزدیک به یکدیگر امکان‌پذیر بوده است، نه شهرهای دور.»^۱

با توجه به این سیره، آنچه به ذهن تبادر می‌نماید این است که تعلیق حکم وجوب صوم و فطر بر رؤیت، ویژه‌ی ساکنان شهر محل رؤیت خواهد بود نه شهرهای دیگر.

شیخ اعظم انصاری (در این زمینه چنین می‌نگارند:

به حکم غلبه، روایات، شهرهای نزدیک را شامل می‌شوند. علاوه، روایات، چنان که از ظاهر آن‌ها برمی‌آید، در مقام بیان «يوم الشك» از رمضان هستند، نه در مقام بیان کاشف، و نه اینکه آغاز ماه، به مجرد دیدن هلال در یکی از شهرها، هرچند بسیار دور، حاصل می‌شود. پس همان‌طور که این روایات، در مقام بیان شروط معتبر در بینه نیستند و اطلاق ندارند، همچنین، دلالتی ندارند به شرایط معتبر در شهرها از جهت دوری و نزدیکی. بلکه روایات در مقام تبیین تکلیف يوم الشك اند، پس از فرض ثبوت کاشف.^۲

دلیل انصراف با تعبیر دیگری نیز ذکر شده است:

«أدله‌ی رؤیت، منصرف به شهرهایی است که در يك یا دو روز قابل پیمودن است و این، از محدوده‌ی يك أفق بیرون نمی‌شود.»^۳

* ردّ دلیل انصراف

استثنا نمودن مکلفان از احکام مترتب بر هلال در شهرهای دور که هلال

۱- مستمسک العروة الوثقی، ج ۸، ص ۴۷۰.

۲- کتاب الصوم (لشیخ الانصاری)، ص ۲۵۶.

۳- الصوم فی الشریعة الاسلامیة الفزاء، ج ۲، ص ۱۵۳.

در آن‌ها رویت نشده است، نیازمند دلیلی قاطع است که در این جا منتفی می‌باشد. به بیانی دیگر، دلیلی نیست که رویت در شهری برای دیگر شهرها کافی نباشد، البته برخلاف آن، حدیث‌های قاطعی هست که شهادت عدلین یا شهادت قافله‌ها از راه‌های دور را نافذ دانسته و روز اول یا آخر ماه را بر حسب شهادت آنان مقرر می‌دارد (مجرد الزویه و صرف الزویه)، نه بر حسب هلال رویت شده در محل؛ حتی اگر بر این اساس روزه‌ای فوت شده باشد، حکم به قضای آن می‌نماید؛ بنابراین حکم به رویت هلال، در گذشته نیز خاص شهرهای نزدیک نبوده است. در نتیجه نه چنین سیره‌ای بوده و نه تبادرو قدر متیقنی در میان می‌باشد.

گفتن دارد که مسافت‌ها در مقایسه با این زمان گرچه به کندی انجام می‌گرفته است، ولی ارتباط میان ملل و دول توسط قافله‌ها و رسولان، محدودیتی نداشته و از طلوع هلال حتی در دورترین نواحی و آفاق، مطلع می‌شده‌اند و نخستین رویت، مبنا و ملاک برای همه‌ی جهانیان بوده است. ناگفته نماند که در گذشته نیز از رویت در شهرهای بسیار دور سؤال می‌شده است و رفت و آمد در شهرهای بسیار دور، ویژه‌ی این زمان نیست؛ از این رو، هیچ حصر، دلیل و زمینه‌ای برای حصر بلاد در بلاد قریبه نیست و ادعای حصر بلاد در بلاد قریبه، مانند ادعایی است که می‌گوید: گفته‌های پیامبر ﷺ خاص مشافهین بوده است و برای عموم مردم و نسل‌های بعد نمی‌شود! به گفتاری دیگر، حجّت أدله در بلاد قریبه محرز است، ولی حصر این أدله در بلاد قریبه و نفی دیگر بلاد، بدون دلیل می‌باشد.

از سویی دیگر، به نظر فقها، طلوع هلال در شهرهای غربی به دلیل طلوع آن در شهرهای شرقی، قطعی و یقینی است، با آنکه فاصله بسیار می‌باشد؛ بنابراین، دعوی انصراف أدله و الفاظ رویت به شهرهای نزدیک که عمده‌ترین دلیل در این زمینه است، خلاف یقین و واقعیت می‌باشد. از سویی، برای شهرهای دور و نزدیک، ضابطه‌ی خاصی نه در شرع تعیین شده است و نه در میان مردم و این اصطلاح از مجعولات غیر مستند است. به سخنی دیگر،

الفاظ رؤیت با تواتر لفظی و معنوی آن‌ها مطلق می‌باشد و قرب و بعد آفاق هم نه برای مردم منضبط و محدود می‌باشد و نه در أدله از آن‌ها ذکر می‌باشد به میان آمده است. لازم به ذکر است که در جایی می‌توان مدعی انصراف شد که همگان به دلیل التزام و فحوای کلام، به گونه‌ای قاطع ظهور کلام در چیزی را ببینند که بی‌تردید در این جا چنین نمی‌باشد. از جهتی، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. همچنین قابل توجه است که احکام مترتب بر هلال، در میان دول و ملل و نیز شرع مقدس بسیار بوده و منحصر در صوم و فطر نیست.

شاید بتوان گفت احکام، با توجه به شرایط و وضعیت آن زمان بوده است و نسبت به زمان حاضر که از طلوع هلال در دورترین مناطق به سادگی می‌توان مطلع شد، ساکت بوده و نظری ندارند. به بیانی دیگر، این مسئله از مسائل «مستحدثه» است.

واقعیت طبیعی ماه و هلال هم به شرحی که گذشت، واقعیت و اصلاتی برای آفاق دور و نزدیک نمی‌شناسد و بلکه اصالت از آن، اعتباربخشیدن به نخستین طلوع هلال برای کل جهان است؛ بنابراین، با توجه به واقعیت طبیعی ماه و هلال و دیگر دلایل، باور داشتن آفاق عدیده، ناموجه و بی‌اعتبار خواهد بود. نتیجه آنکه وقتی مردم از معصومان علیهم‌السلام حکم صوم و فطر در اقطار مختلف جهان را می‌پرسند، در پاسخ این سؤال‌ها در حقیقت، چنین مفهومی بیان می‌گردد: «هر کس در هر جا هلال را رؤیت نمود، حکم صوم و فطر، بر آن مترتب خواهد شد و مشروط به هیچ شرطی نیست.» مضافاً بر اینکه نفس اطلاق هم حجیت دارد. گفتن دارد که احادیث متواتر نسبت به دو نکته تأکید دارد: ۱. حکم به صوم و فطر باید بر مبنای یقین به طلوع هلال از راه رؤیت باشد؛ ۲. هر راهی که مفید ظن و شک باشد، مردود می‌باشد.

«لَيْسَ الرُّؤْيَةُ أَنْ يَرَاهُ وَاحِدٌ وَلَا اثْنَانِ وَلَا خَمْسُونَ»

«إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ فَلَا تُؤَدُّوا بِالتَّظَنِّي»

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۰.

«إِذَا رَأَى وَاحِدٌ رَأَى عَشْرَةَ آلَافٍ»^۱؛ «وَإِيَّاكَ وَالشَّكَّ وَالظَّنَّ»^۲
«لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقِبْلَةِ إِلَّا الرُّؤْيَةُ وَلَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَّا الرُّؤْيَةُ»^۳

....

انصراف، واقعیت خارجی ندارد؛ چون أدله‌ی رؤیت، از یک سو گویای آن است که هرچه در آن شک و ظن باشد، معتبر نیست و از سویی در پاسخ به سؤال‌های جایگزین برای رؤیت، از جمله قول منجمان، تنها و تنها به رؤیت و به عبارتی به نخستین رؤیت توجه می‌دادند و هیچ چیز را در حد و رتبه و جایگزین آن نمی‌دانسته‌اند؛ در نتیجه برای حجیت رؤیت هیچ حد و مرزی از جمله دور بودن یا نزدیک بودن را نمی‌پذیرند. به گفتاری دیگر، در موارد بسیار، هرگاه از معصوم علیه السلام پیرامون حکم رؤیت در بلاد دور و نزدیک سؤال می‌نمودند، می‌فرمودند: میزان رؤیت است؛ یعنی رؤیت، مشترک برای اهل زمین است و طبیعت رؤیت هلال مراد می‌باشد و نمی‌فرمودند رؤیت بعیده ملاک نیست.

دعوی انصراف اگر در برخی از اخبار قابل قبول باشد، قطعاً در برخی دیگر چنین نیست؛ زیرا این دسته از اخبار، پیرامون حجیت خبر رؤیت توسط قوافل از بلاد بعیده می‌باشد. از طرفی خبر از رؤیت، گاه توسط یک قافله نیست، بلکه می‌تواند توسط قوافل مختلف و در تلاقی بین قوافل و تبادل اطلاعات باشد که در این صورت، زمان خبررسانی را کاهش داده و استبعاد برطرف می‌گردد.

معنای انصراف، عدم اشتراک اهالی بعیده در تکلیف است و حال آنکه معصومان علیهم السلام، احکام را برای همگان، حتی ساکنان در بلاد بعیده فرموده‌اند و دلیلی برای اختصاص، نه صراحتاً و نه ظاهراً نیست.

گفتنی است که خطابات شرعی وقتی به عرف القامی شوند، عرف از

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

۲- الاستبصار، ج ۲، ص ۶۴.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۳.

آن‌ها طریق و کشف برای همگان را می‌فهمد. این ظهور عرفی، یکی از اصول و مسلّمات فقه می‌باشد.

اگر در سرزمینی هلال رؤیت شد و سپس خبر رسید که در جایی دیگر زودتر هلال رؤیت شده است، مردم هلالی را که زودتر دیده شده است معتبر می‌دانند؛ چون، ماه یک پدیده‌ی جهانی است و اقلیمی و کشوری نمی‌باشد. سخن درست آن است که خطاب «صُومُوا لِرُؤُوسِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤُوسِهِ»^۱ خطابی عام برای همه‌ی اُمت و مکلفان در سراسر جهان است و تمام ملاک، هلال می‌باشد.

نکته‌ی قابل توجّه در این عرصه، آن است که از یک طرف به انصراف در اَدَلّه تمسّک می‌شود و چشم غیر مسلّح و دیگر طرق علمی کشف هلال ردّ می‌شود و از سویی دیگر، شهرهای متحد در اُفق و شهرهایی که پس از شهرهای مشرقی می‌باشند، گرچه بلاد بعیده به شمار آیند، در حکم شهری به شمار می‌آیند که هلال در آن رؤیت شده است!

* ۲. اجماع و شهرت

برخی اجماع و شهرتی که میان فقهای شیعه تا زمان علامه در این مسئله وجود داشته را دلیل اعتبار اِتِّحَاد اُفق می‌دانند. بالأخره قدر متیقّن از ثبوت هلال، ترتّب احکام آن بر شهر محلّ رؤیت و شهرهای مجاور است.

در میان فقهای شیعه تا قبل از شیخ طوسی (سخنی از تفصیل میان بلاد قریبه و بعیده نیست و اجماع و شهرتی هم که حتّی حدیث ضعیفی در تأیید آن نیست و اَدَلّه‌ی بر خلاف آن، بسیار است، اعتبار و حجّیت ندارد.

از سویی دیگر، اجماع اَدّعا شده، محضّل آن معلوم نیست و منقول آن هم مفید نمی‌باشد. فرض اجماع و شهرتی که حتّی روایت ضعیفی در تأیید آن نبوده و بلکه اَدَلّه‌ی بسیار به شرحی که گذشت و نیز خواهد آمد، خلاف آن باشد، از اعتبار و حجّیت برخوردار نخواهد بود و بلکه اصالت از آن،

اعتبار بخشیدن به نخستین طلوع هلال برای کل جهان است.

۳. قیاس ماه با خورشید

عمده ترین دلیلی که در کنار دلیل انصراف از آن گفت و گومی شود، قیاس ماه با خورشید است. با امعان نظر در عنوان «واقعیت طبیعی و تکوینی گردش ماه و چگونگی آغاز آن»، شبهه ای برجای نمی ماند که قیاس ماه با خورشید در داشتن «مشارق» و «مغارب» با نگاه واقع بینانه و از دیدگاه کارشناسان و خبرگان، به کلی مردود است. گفتنی است که زیربنا و ساختار بسیاری از فتاوی و دیدگاه ها را «قیاس ماه با خورشید» تشکیل می دهد.

تحلیل قیاس ماه با خورشید به شرح زیر است:

- خورشید، طلوع ها و غروب های بسیاری دارد و مسلمانان برای وقت های نمازهای خویش و نیز افطار و ادعیه، به مغارب و مشارق خاص محل ها و شهرهای خویش اکتفا می نمایند، بنابراین در امر هلال نیز هر کس باید آن را در آفتاب غربی محل سکونت خویش بیابد و دیده شدن ماه در آفتاب یک شهر، برای آفتاب شهر دیگر حجت نیست. به بیان دیگر، اینان برای باورند که خروج ماه از تحت الشعاع و تابش آن به زمین، مانند نورافشانی خورشید بر زمین و غروب آن است.^۱

- خروج ماه از تحت الشعاع، بیشتر شبیه طلوع و غروب خورشید است. توضیح اینکه هر آفتابی بر حسب اختلاف شهرها، دارای مشرق و مغربی است؛ زیرا زمین به دلیل کروی بودن و حرکت وضعی آن، همواره تنها نیمی از آن، رو به خورشید قرار دارد. ستاره شناسان از نیمی که رو به خورشید است، به قوس روز و از آن نیمی که رو به خورشید نیست، به قوس شب تعبیر می کنند. این دو قوس بر حسب حرکت زمین به دور خود، دائماً در حال حرکت و انتقال هستند؛ از این رو با توجه به اختلاف درجات حرکت زمین، مشرق ها و مغرب های متعدد پدید می آید.

۱- ر.ک: المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۱۶ تا ۱۲۱.

همین وضعیت برای هلال و خروج آن از محاق نیز وجود دارد؛ زیرا خروج ماه از محاق بر حسب اختلاف افق‌ها متفاوت است؛ چه بسا ماه از مکانی خارج شود و بخش کوچکی از چهره‌ی روشن آن دیده شود، ولی در مکانی دیگر چنین نباشد. این موضوع زمانی که بدانیم ماه از سمت مشرق به سوی مغرب حرکت می‌کند، وضوح بیشتری می‌یابد. بنابراین اگر ماه در شهری دیده شود، معلوم می‌شود که ماه در آن وقت از تحت الشعاع خارج شده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که ماه در شهری که در شرق آن سرزمین قرار دارد نیز از تحت الشعاع خارج شده باشد؛ زیرا شاید ماه [در وقت غروب خورشید از این شهر] در محاق باشد.^۱

قیاس هلال ماه به طلوع و غروب خورشید، از دلایل مهم قول مشهور است. در تأیید قول مشهور، می‌توان حدیث ابواسامه را به این شرح برشمرد:

ابواسامه می‌گوید: هنگامی که مردم مشغول گذاردن نماز مغرب بودند، بر کوه ابوقبیس بالا رفتم. چون به بالای کوه رسیدم، دیدم خورشید هنوز غروب نکرده، بلکه در پشت کوه، از نظر مردم پنهان مانده است. این جریان را به عرض امام صادق علیه السلام رساندم.

امام علیه السلام فرمودند:

«لَمْ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ بَيْتَسَ مَا صَنَعْتَ، إِنَّمَا تُصَلِّيَهَا إِذَا لَمْ تَرَهَا خَلْفَ جَبَلٍ، غَابَتْ أَوْ غَارَتْ مَا لَمْ يُجَلِّلْهَا سَحَابٌ أَوْ ظَلَمَ ظِلُّهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ مَشْرِقُكَ وَمَغْرِبُكَ وَلَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَبْحَثُوا»^۲

۱- مجله‌ی فقه اهل بیت؟ عهم؟، ش ۲۷، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۶۴: «چرا چنین کردی؟ بدکاری کردی! آن‌گاه که خورشید را در پشت کوه ندیدی، نماز می‌گذاری؛ خواه نهان باشد یا آشکار، مادام که ابری یا ظلمتی آن را نپوشیده باشد. همانا برای تو، مشرق و مغرب خاص توست و مردم حق ندارند تفحص کنند.»

* رد استدلال قیاس ماه با خورشید

کسی که واقعیت طبیعی و تکوینی ماه را بشناسد، خواهد پذیرفت که ماه در هر ماه یک طلوع پس از حالت محاق دارد و هنگام طلوع، در همه‌ی نیم‌کره قابل رؤیت خواهد بود و تنها، موانع ممکن است از رؤیت آن جلوگیری نماید. دیگر اینکه آغازین طلوع آن به صورت «هلال»، محور محاسبات و موافقت و ملاک احکام مترتب بر هلال قرار گرفته است. نیم‌کره‌ی دیگر نیز آن به آن و پس از غروب هر منطقه، در معرض تابش هلال قرار خواهد گرفت. به گفتاری دیگر، نخستین رؤیت و نه حالت وجود ماه در محاق، ملاک وجوب صوم و دیگر احکام مترتب بر هلال است و رؤیت در روزهای دیگر احکام خاصی ندارد، ولی خورشید در همه‌ی روزها ملاک آغاز یا انجام صلوات خواهد بود. آغاز ماه با نخستین رؤیت در هر گوشه‌ای از جهان آغاز خواهد شد، در نتیجه جاهایی که در شرق آن افق قرار داشته‌اند، تا هنگام رؤیت، محکوم به اول ماه نخواهند بود.

زمین به خاطر وضعیت گرویش دائماً نیمی از آن روشن و نیمه‌ی دیگر تاریک است و چون زمین دائماً در برابر خورشید به دور خویش می‌چرخد، خورشید در جایی طلوع و در جای دیگر غروب خواهد نمود، ولی ماه در روزها به طور عمده به دلیل تابش خورشید و نیز در حالت محاق، نمی‌تواند بر زمین بتابد. بنابراین نه واقعیت تکوینی این دو با یکدیگر قابل قیاس است و نه شرعاً قیاس یکی بر دیگری جایز می‌باشد. می‌توان گفت: نور هلال نیز پس از طلوع، مانند خورشید بر کل نیم‌کره خواهد تابید و نیم‌کره‌ی دیگر نیز آن به آن در معرض تابش نور ماه قرار خواهند گرفت. در نتیجه، ماه در جایی طلوع و در جای دیگر غروب خواهد نمود.

حدیث یاد شده هم در صدد اثبات مشرق و مغرب برای وقت‌های نماز است و از حکم هلال و روزه در این حدیث سخنی در میان نیست؛ زیرا وقت‌های نماز، به طلوع و غروب و زوال خورشید بستگی دارد، ولی حکم روزه، شمارش روزه‌ها و بسیاری دیگر از احکام، به ظهور و طلوع ماه بستگی

دارد و این دو، ربطی به یکدیگر ندارند و حکم یکی را بر دیگری حمل نمودن، قیاس و بدعت است و افترای بر شارع می‌باشد. در شریعت اسلام، نمی‌توان حکم موضوعی را بی دلیل بر موضوع دیگر حمل نمود.

مقایسه‌ی ماه با خورشید، به صورت زیر می‌تواند صحیح باشد:

«خورشید در هر آنی بر نیم‌کره می‌تابد و با تابش آن، احکام خاصی بر آن مترتب می‌گردد؛ ماه نیز پس از خروج از محاق، بر نیم‌کره می‌درخشد و در نتیجه احکام خاصی بر آن مترتب خواهد شد. به بیانی دیگر، صلوات یومیه در هر روز به نصّ شارع متوقف بر اوقات خاصی می‌باشد، ولی اعمال متوقف بر هلال، فقط متوقف بر اوّل ماه یعنی نخستین رؤیت در هر گوشه‌ای از جهان خواهد بود.»

مصادیقی که برای قیاس ذکر شده است، گواه خواهد بود.

* دیدگاه آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری

«قیاس طلوع و غروب خورشید با حرکت ماه، قیاس مع الفارق است؛ زیرا اوّل ماه، با خروج آن از محاق و ظاهر شدن آن در افق، در گستره‌ای وسیع، هماهنگ در عنوان شب، در همه‌ی شهرها تحقق می‌یابد، به خلاف ظهرو غروب، که در هر شهری نسبت به عرض و طول جغرافیایی آن، فرق می‌کنند. همه‌ی شهرها، در عنوان ظهرو غروب متحد نیستند.»^۱

* گفتار آیت الله خویی

«این تصوّر باطل است و مرحله‌ها دور از واقع. بلکه اهل خبره، برخلاف آن اتفاق دارند؛ از این روی، هر چند مشهور، برای اثبات نظر خود، به آن استناد کرده‌اند، ولی هیچ‌گونه ارتباط و پیوندی بین طلوع و غروب خورشید و حرکت ماه نیست؛ زیرا کروی بودن زمین، سبب می‌گردد که همواره نیمی از آن در برابر خورشید قرار گیرد و

نیمه‌ی دیگر آن قرار نگیرد.»^۱

❖ ۴. صوم و فطر، مانند نمازها تابع آفاق محل سکونت است

«رویت هلال در یک شهر برای شهر دیگر مفید و صادق نیست و در نتیجه نمی‌توان در شهری که هلال رویت نشده، افطار نمود؛ چون بنابر اقتضای أدله، ماه در این شهر رویت نشده است. این مسئله همانند اوقات صلوات است؛ چون طلوع فجر در شهری مستلزم وجوب نماز فجر در شهری که فجر طلوع ننموده، نخواهد شد.»^۲

به بیانی دیگر، نمازهای یومیّه بایستی به آفاق نمازگزار اقامه گردد. همچنین در هر ناحیه‌ای که کسوف واقع شود، فقط اهل همان ناحیه باید اقامه‌ی نماز آیات نمایند. رویت هلال در هر آفاق هم برای ساکنان در همان آفاق اعتبار و حجیت خواهد داشت و نه برای دیگر آفاق.^۳

- وجوب روزه، مترتب بر اوّل ماه رمضان و افطار، مترتب بر اوّل ماه شوّال است در این هنگام هرگاه هلال در مکه شب جمعه و در مشهد الرضا (علیه السلام) شب شنبه رویت شود، چگونه می‌توان گفت اوّل ماه در مشهد هم شب جمعه است؟ عرف و همه‌ی عقلا بر این مطلب گواه می‌باشند. در نتیجه اوّل ماه در هر آفاق با آفاق دیگر متفاوت خواهد بود.^۴

* مقایسه‌ی حکم صلوات با حکم هلال

قیاس باطل است؛ زیرا این دو، در موضوع و حکم با یکدیگر متفاوت‌اند. نمازهای یومیّه و خسوف طبق نصّ، تابع مشرق و مغرب هر بلد است، ولی هلال، منصوص در بلد و آفاق خاصّی نیست، بلکه نصوص و ظهورات أدله‌ی

۱- المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- مجمع الفایده و البرهان، ج ۵، ص ۲۹۴.

۳- حاشیه الوافی، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۴- رویت هلال، ج ۲، ص ۷۷۸.

رؤیت، گویای آن می‌باشد که نخستین رؤیت هلال، مواقیت للناس و دلیل آغاز ماه در کل جهان است و حصرو اختصاص هلال رؤیت شده به أفق محل رؤیت، بی دلیل می‌باشد. به بیانی دیگر، حدیث اسامه هم ربطی به اول ماه ندارد و چگونگی بیان آغاز ماه و اشتراط وحدت أفق یا عدم آن را متکفل نمی‌باشد.

استبعاد هم دلیل شرعی نیست؛ آنچه مسلم است أهله مواقیت، برای جهانیان است و صراحت و ظهور اولیّه أدله، حاکی از آن است که با صرف رؤیت، همه باید به احکام و توابع آن ملتزم باشند و اینکه جایی باید ملتزم باشند و جای دیگر نه، دلیلی برای آن نیست. از طرفی مابین این دو مکان نیز اماکن بسیاری هست که ممکن است هلال را ببینند؛ زیرا با طلوع هلال، کل نیم‌کره از نور آن بهره‌مند خواهد شد، جز هر جا که مانعی باشد.

۵. کروی بودن و مسطح بودن زمین

از جمله مسائلی که موجب اختلاف در حکم بلاد متباعد شده است، اختلاف در کروی بودن و مسطح بودن زمین می‌باشد. فیض کاشانی براین باور بود که زمین مسطح است و کروی نیست و اصرار داشته است که در این زمینه، کتابی بنویسد.

برخی زمین را مسطح می‌دانسته‌اند و در نتیجه براین باور بوده‌اند که با طلوع هلال، نور آن به یکباره بر کل زمین می‌تابد و رؤیت هلال در یک جا، به معنای طلوع آن در کل جهان می‌باشد.

جماعتی که کروی زمین را کروی می‌دانند، باورشان این است که تابش هلال بر کروی زمین یکسان و در یک زمان نیست، بنابراین، جایی که هلال رؤیت می‌شود و هر جا که با آن مکان هم أفق باشد، در احکام و آثار مترتب بر هلال یکسان خواهند بود و هر جا که با محل رؤیت هلال هم أفق نباشد، مردم آنجا بایستی منتظر دیدن هلال در همان أفق باشند. شهرهای دور از محل رؤیت نیز باید منتظر رؤیت هلال در أفق خویش باشند.

فرازهای زیر در این عرصه قابل توجه می باشد:

«اختلاف المطالع فی الربع المسکون، إما لعدم کرویة الأرض بل هی مسطحة، فلا تختلف المطالع حینئذ، وإما لکونه قدرا یسیرا لا اعتداد باختلافه بالنسبة إلى علو السماء»^۱

«ولأن الأرض مسطحة، فإذا رُئی فی بعض البلاد عرفنا أن المانع فی غیره شیء عارض، لأن الهلال لیس بمحل الرؤية»^۲

«إن علم طلوعه فی بعض الأصقاع، وعدم طلوعه فی بعضها المتباعدة عنه لکرویة الأرض، لم یتساو حکماهما، أما بدون ذلك فالتساوی هو الحق»^۳

در پاسخ به این باور باید گفت: با بیرون شدن هلال از تحت الشعاع، کل نیم کره می توانند آن را ببینند، جز به دلیل موانع و این امری واقعی و وجدانی است که هیچ شهری در آن اختلاف ندارد؛ زیرا هلال نسبتی میان خورشید و ماه است، نه بین هلال و زمین؛ بنابراین اختلاف بقاع تأثیری در آن ندارد، در نتیجه با طلوع هلال، هلال بر همه جا خواهد تابید و مشارق و مغارب هیچ تأثیری در آن ندارند.

۱- جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۶۱: «اختلاف مطالع در ربع مسکون یا به دلیل عدم کرویّت زمین و مسطح بودن آن است که در این هنگام مطالع با یکدیگر اختلاف نخواهند داشت یا به این دلیل می باشد که اختلاف کم است و با توجه به بلندی آسمان قابل توجه نخواهد بود.»

۲- تذکرة الفقهاء، ج ۶، ص ۱۲۲: «چون زمین مسطح است در نتیجه آن گاه که هلال در برخی از شهرها دیده شود، خواهیم شناخت که مانع در جاهای دیگر عارضی است به این دلیل که هلال در محلّ رؤیت نیست. (یعنی هر جا نیست به دلیل مانع عارضی است.)»

۳- منتهی المطلب، ج ۹، ص ۲۵۵: «

اگر طلوع هلال در جاهایی دانسته شود و در جاهای دور دیگری به دلیل کروی بودن زمین دانسته نشود، حکم این دو جا یکسان نیست، ولی اگر دلیلش کروی بودن زمین نیست، تساوی حق است.»

اختلاف در مشارق و مغارب که مباحث بسیاری را به دنبال داشته است، به دلیل بی‌اطلاعی از چند و چون سیر قمر و طلوع و غروب آن بوده است و بی‌تردید امروز همه چیز روشن است و اختلاف در مشارق و مغارب، پسندیده و موجه نیست؛ چون با طلوع هلال، نور آن بر کل نیم‌کره خواهد تابید، جز جایی که مانع باشد؛ نیم‌کره‌ی دیگر نیز از مناطق مغربیه است. حاصل آنکه نیم‌کره در معرض تابش نور ماه است و نیم‌کره‌ی دیگر نیز از مناطق مغربیه است و به اتفاق فقها وجود هلال در مناطق مغربیه قطعی می‌باشد. بالأخره باور داشتن اختلاف افق، مغایرت با ضرورت فقه را به شرح زیر در پی خواهد داشت: رؤیت هلال ماه رمضان ممکن است در شهری روز شنبه، بیست و نهم، در شهری دیگر به دلیل ارتفاعات و موانع روز یکشنبه و در پاره‌ای از شهرها روز دوشنبه باشد. در این صورت ماه رمضان، هم‌تام به حساب می‌آید، هم ناقص و هم بیش از ۳۰ روز و این به ضرورت فقه، جایز نیست. راه حق و انصاف آن است که از اجتهادها خودداری نموده و به آنچه نصّ و ظاهر دلالت دارد، بسنده کنیم و البته گفتنی است که بسیاری از مباحث، تردید در بدیهیات و تصرف در ظواهر الفاظ است و محققاً فرق میان بلاد قریبه و بعیده و تفسیر قرب و بعد، صرف اجتهاد بی‌دلیل است و مورد رضایت شارع نمی‌باشد.

✽ موارد نقض اعتبار اتحاد افق

در عنوان «لوازم اعتقاد به آفاق عدیده» خاطرنشان گردید که اعتبار اتحاد افق، مستلزم مواردی است که هیچ‌کس پذیرای آن نیست. در موارد زیر نیز نمی‌توان وحدت افق را معتبر دانست، بلکه معتبر، رؤیت هلال در هر جا و برای همگان می‌باشد:

۱. آیا می‌توان گفت: کسی که در مکه هلال را می‌بیند و با هواپیما در شهر خویش در ایران یا کشورهای دیگر که با مکه در افق متحد نیستند، فرود می‌آید، روزه و فطر، به دلیل اختلاف افق و انصراف ادله‌ی رؤیت به محل

رویت، برا و واجب نیست؟ و اگر دو نفر بودند؛ می توان گفت: نباید شهادت بدهند و شهادت آن ها نافذ نیست!

۲. ممکن است در شهرهای بسیار و حتی در یک کشور، روزهای پی در پی ابری باشد و مردم خبر از روز اول ماه نداشته باشند و در این هنگام بینه ای از راه های دور خبر از رویت هلال بدهند، آیا می توان گفت: شهادت اینان قابل قبول نیست؟

۳. قافله ای هلال ماه شعبان را دیده اند و با پیمودن راه های بسیار دور پس از ۳۰ روز، به وطن خود یا شهرهای دیگر رسیده و اقامه ای شهادت نموده اند، آیا می توان شهادت آنان را نپذیرفت؟ و چنین است حکم قافله ای که هلال ماه رمضان را دیده و پس از ۳۰ روز شهادت می دهد. در این فرض ممکن است مردم ۲۸ یا ۲۹ روز، بنا بر اختلاف آفاق، روزه گرفته باشند. به بیانی دیگر، قافله ای از راه های دور به شهری می رسد و در ماه رمضان یا پس از آن، خبر از رویت هلال، در یک یا دو روز، پیش از روزه گرفتن مردم شهری می دهند، آیا می توان به شهادت آنان وقعی نهاد؟

حدیث های بسیاری نصّ و ظاهر در لزوم ترتب اثر نسبت به شهادت بینه ای می باشند که از راه دور اقامه می گردد، به شرح زیر:

«فَإِنْ شَهِدُوا أَنَّهُمْ رَأَوْا الْهِلَالَ قَبْلَ ذَلِكَ فَاقْضِ ذَلِكَ الْيَوْمَ»

همین مضمون در حدیث های ۹ و ۱۳ همین باب از کتاب شریف وسائل الشیعه، تکرار شده است.

«...إِلَّا أَنْ يُثْبِتَ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ مِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الصَّلَاةِ مَتَى كَانَ رَأْسُ الشَّهْرِ»

«...لَا تَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي يُقْضَى إِلَّا أَنْ يَقْضَى أَهْلُ الْأَمْصَارِ فَإِنْ فَعَلُوا فَصُمُّهُ»^۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۶۲.

۲- همان، ص ۲۸۷.

۳- همان، ص ۲۹۳.

همچنین همین مضمون، در حدیث ۲ از همین باب و نیز در باب ۵ حدیث‌های ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ آمده است.

حدیث‌های متواتر یاد شده، ظاهر در عموم یا صراحت در آن دارند؛ «مِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الصَّلَاةِ» و «أَهْلُ الْأَمْصَارِ» و دلالت روشن آن‌ها، با دعوی انصراف أدلّه‌ی رؤیت و بینّه به شهرهای نزدیک، سازگاری ندارد.

آیا می‌توان گفت: در روزگار معصومان علیهم‌السلام هلال رؤیت شده در مدینه یا مکه برای مسلمانان در کوفه، یمن و ایران حجت نبوده و آنان موظف بوده‌اند به رؤیت محلّ سکونت خویش عمل نمایند؟ آیا در تاریخ حتی یک مورد از آن ذکری به میان آمده است؟ آیا در روزگار معصومان علیهم‌السلام وضعیّت هلال و احکام مترتب بر آن، همانند زمان ما بوده است؟

انگیزه‌ی اصلی سائلان در سؤال از شهرهای بسیار دور از یکدیگر، همانند مکه، یمن، شام، کوفه و... چیزی جز این نبوده است که آیا رؤیت هلال در یکی از این شهرها، برای شهرهای دور نیز معتبر است یا نه؟ و معصومان علیهم‌السلام نیز تأکید داشته‌اند که قُرب و بُعد شهرها، ملاک نیست و آنچه معتبر می‌باشد رؤیت یقینی هلال برای همگان در هر جایی است که رؤیت شود.

۴. اگر از راه تلفن توشط بینّه یا از راه تصویر مستقیم تلویزیونی از یکی از شهرهای دور، پی به طلوع هلال بردیم، آیا می‌توان به آن ترتیب اثر نداد؟
۵. در ماه‌های حرام،^۱ جنگ میان مسلمانان حرام است؛ آیا شارع می‌پسندد که هر دسته به أفق خویش عمل نموده و یکی جنگ را ادامه دهد و دیگری آتش بس اعلام نماید؟ در عِدَد نساء و دیون و آجال چگونه باید عمل نمود؟

۶. بر حاکم و بر همه‌ی مسلمانان است که از شهرهای دور و نزدیک استهلال نموده و نتیجه را به همگان اطلاع دهند. در عصر معصومان علیهم‌السلام نیز چنین بوده است و هیچ‌گاه اعلام نمی‌نمودند که شهرهای دور از شهری

۱- ماه‌های حرام (ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب) به منظور بازداشتن از جنگ و بهره‌مند شدن مردم از امنیت برای طاعات و عبادات می‌باشد.

که هلال در آن رؤیت شده، نباید نسبت به رؤیت هلال ترتیب اثر دهند و خود بایستی رؤیت هلال نمایند.

۷. آیا درباره‌ی کسانی که در قطب شمال، قطب جنوب، آمریکا و دیگر کُرات می‌باشند، می‌توان گفت: آن‌ها مکلف به نماز و روزه نیستند، چون أدله به شهرهای متعارف در شب و روز در زمان پیامبر ﷺ انصراف دارد؟ بی‌شک در این موارد، به اطلاعات و عمومات و مذاق شارع استناد می‌گردد.^۱ در آمره‌هلال نیز مذاق شارع و ملاک معتبر، حجیت رؤیت هلال در هر جا و برای همگان است.

۸. حدیث‌های یاد شده پیرامون اختلاف در هلال و نیز عذاب اُمت به دلیل وجود ابهام در هلال، بیان‌گران است که شارع، واقعیت هلال را لحاظ کرده و خواستار است و هیچ‌گاه راضی به پنهان ماندن آن جز به دلیل عقاب نیست. به بیانی دیگر، این حدیث‌ها گویای این است که صرف رؤیت هلال برای همگان، خواست شارع است نه رؤیت هلال در آفاق متعدد؛ و وضعیت کنونی هلال، یعنی حجیت هلال در آفاق عدیده، همان عذاب موعود است؛ زیرا حصر نخستین هلال رؤیت شده برای بلاد قریبه و انتظار هلال دومین یا سومین شب برای دیگر بلاد، توجیهی جز حرمان از برکات و فضائل عدیده در ایام و لیالی مبارک نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام با صراحت بیان می‌دارند که آشکارشدن ماه در شب دوم رمضان یا پنهان ماندن آن در روز اول شوال، بلیه‌ای زیان‌آور است.^۲ گفتنی است که اعتقاد به اختلاف آفاق، در حقیقت به حساب آوردن دومین شب یا سومین شب به عنوان شب اول است و سه حدیث گذشته، آشکارا آن را مردود می‌شمارد.

۱- قطبین، روز و شب شش ماهه دارند. در مناطقی که در نوار قطبی هستند،

در فصل تابستان یک روز ۷۲ ساعته و در زمستان یک شب ۷۲ ساعته

دارند. [مجله‌ی تحقیقات اسلامی، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۴۱]

۲- رک: بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳ تا ۳۰۶.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنِّي لَا أَصُومُ يَوْمَ عَرَفَةَ وَأَكْتَرُهُ أَنْ يَكُونَ يَوْمَ الْعِيدِ»

ممکن است روز عرفه در واقع و حقیقت روز عید قربان باشد؛ از این رو، امام علیه السلام در این روز، روزه نمی‌گیرند، مباد آنکه واقع از دست برود.

۹. اگر در روزگار رسالت نیز مانند امروز اختلاف در روز اول ماه رمضان و عید فطر تا سه روز بود و هر منطقه‌ای برای خود رسماً آفتی خاص داشت، قطعاً در تاریخ، نقل شده بود و حکم آن را بیان می‌نمودند و به ما می‌رسید و حال آنکه واقعیت، چنین نیست، بلکه قرائن و شواهد، خلاف آن را گواهی می‌دهد.

۱۰. در موارد بسیاری، پیرامون چگونگی صوم و فطر شهرهای دور از یکدیگر، از معصومان علیهم السلام سؤال می‌شده است و آنان وجوب صوم و فطر را تنها، تابع رؤیت هلال می‌دانسته‌اند، نه هلال آفت خاص و بلاد خاص. به بیانی دیگر، حکم به متابعت مجرد الرؤیة می‌نموده‌اند، نه رؤیت آفت شهر خاص و این به تواتر و وضوح، در احادیث رؤیت، مشهود است. اصرار و تأکید فراوان بر لفظ «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرُ لِلرُّؤْيَةِ» که تواتر لفظی و معنوی دارد، گویای آن است که رؤیت در هر جا و برای همه‌ی سرزمین‌ها، حجیت دارد و هیچ قید و شرطی ندارد و افزودن هر قید و شرطی دیگر، تکلفی بی‌مورد است. به بیانی دیگر، حکم صوم، فطرو... حکم مطلق و کلی برای همه‌ی مخاطبان در کل جهان است و اختصاص آن به آفت خاص و مخاطبان خاص، تحکمی بی‌دلیل می‌باشد.

در همه‌ی روایت‌های مربوط به رؤیت، ذکر از آفاق عدیده در میان نیست؛ چون در هر ماهی فقط یک ماه و یک هلال وجود دارد.

توجه به حدیث‌های زیر، موارد بالا را ثابت می‌نماید:

أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي رَبِيعٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام كِتَابًا وَأَرْخَهُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِلَّيْلَةِ بَقِيَّتِ مِنْ شَعْبَانَ وَذَلِكَ فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ

ثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ وَكَانَ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ شَلَفٍ وَصَامَ أَهْلُ بَغْدَادَ
يَوْمَ الْحَمِيسِ... فَأَعْتَقَدْتُ أَنَّ الصَّوْمَ يَوْمَ الْحَمِيسِ وَأَنَّ الشَّهْرَ كَانَ
عِنْدَنَا بِبَغْدَادَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، قَالَ: «فَكُتِبَ إِلَيَّ زَادَكَ اللَّهُ تَوْفِيقًا فَقَدْ
صُمْتُ بِصِيَامِنَا». قَالَ: «ثُمَّ لَقِيتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا كُتِبَ بِهِ
إِلَيْهِ»، فَقَالَ لِي: «أَوَلَمْ أَكُتِبْ إِلَيْكَ أَنَّما صُمْتُ الْحَمِيسَ وَلَا تَصُمْ
إِلَّا لِلرُّؤْيَةِ»

آنچه از این حدیث شریف به دست می آید، این می باشد که فاصله‌ی محل اقامت امام عسکری علیه السلام با علی بن راشد زیاد بوده است و علی رغم دوری مسافت، حضرت آغاز روزه‌ی او را آغاز روزه‌ی خود و مناط را برای هر دوشهر دور از یکدیگر، تنها رؤیت می داند، بی آنکه رؤیت أفق خاص سایل و اتحاد أفق را ملاک بداند. تاریخ گذاری روز سه شنبه و تصریح به اینکه شبی دیگر از ماه شعبان باقی است، حاکی از حکم امام علیه السلام پیشاپیش به نقصان ماه و قابل محاسبه و پیشگویی بودن آن می باشد.

إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَصُومُونَ بِصِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيُفْطِرُونَ بِإِفْطَارِهِ
فَلَمَّا ارْتَادَ مُفَارَقَتَهُمْ فِي بَعْضِ الْغَزَوَاتِ قَالُوا: «يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنَّا نَصُومُ
بِصِيَامِكَ وَنُفْطِرُ بِإِفْطَارِكَ وَهَآ أَنتَ ذَاهِبٌ لَوَجْهِكَ فَمَا نَصْنَعُ؟»
قَالَ ﷺ: «صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ وَأَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ»

-
- ۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۷: «امام عسکری علیه السلام در نامه‌ای به علی بن راشد، تاریخ نامه‌اش را روز سه شنبه، یک شب دیگر مانده از ماه شعبان می‌نگارد و روز چهارشنبه هم روز شک بوده است. اهل بغداد نیز روز پنج شنبه را پس از دیدن هلال در شب آن، روزه گرفتند.... علی بن راشد می‌گوید: «من نیز بر همین باور شدم و حال آن که پیشتر روز چهارشنبه را آغاز ماه می‌دانستم.» امام علیه السلام در دیداری با علی بن راشد به وی گوشزد می‌نماید که روزه‌ی توروزه‌ی من بوده است و روزه‌ات بایستی بر مبنای رؤیت باشد.»
 - ۲- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۰۶: «مردم با روزه‌ی رسول خدا ﷺ روزه می‌گرفتند و با افطار ایشان افطار می‌نمودند. هنگامی که پیامبر ﷺ در برخی از جنگ‌ها خواست از آنان جدا شود، گفتند: «ای فرستاده‌ی خدا! ما با

در این حدیث شریف، آن حضرت به طور عموم برای همه و در همه جا به میزان بودن رؤیت برای فطر و روزه اشاره دارد و با اینکه مسلمانان در سفر بوده‌اند و با جدا شدن از پیامبر هر یک به سویی می‌رفته و ساکن جایی بوده‌اند، از اعتبار اتحاد آفتاب سخنی به میان نیامده است و تنها رؤیت را ملاک حکم قرار داده‌اند و فرموده‌اند که هر کدام تابع آفتاب خویش باشید و دیگر آفتاب برای شما معتبر نمی‌باشد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: «جُعِلَتْ فِدَاكَ، اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى فِيهَا مَا يُرْجَى؟» فَقَالَ: «فِي إِحْدَى وَعِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ» قَالَ: «فَإِنْ لَمْ أَقْوَعْ عَلَى صِلَتَيْهِمَا؟» فَقَالَ: «مَا أَيْسَرُ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ» قُلْتُ: «فَرُبَّمَا رَأَيْنَا الْهَلَالَ عِنْدَنَا وَجَاءَنَا مَنْ يُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِكَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَى؟» فَقَالَ: «مَا أَيْسَرُ أَرْبَعَ لَيَالٍ تَطْلُبُهَا فِيهَا...»

امام عليه السلام در این حدیث، در پاسخ به دیدن هلال در دو سرزمین، برگزاری شب قدر را به دلیل شبیه، در چهار شب توصیه می‌نماید تا شب قدر واقعی فوت نشود و بالملازمه بیان می‌دارند که مردم هر سرزمین، نباید به آفتاب محلّ

روزی توروزه می‌گرفتیم و با افطار تو افطار می‌نمودیم، ولی اکنون تومی روی پس ما چه کنیم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با رؤیت هلال روزه بگیرید و با رؤیت آن افطار نمایید.»

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۵۶: «نقل از ابی حمزه ثمالی است که می‌گوید: «من نزد ابی عبدالله عليه السلام بودم؛ آن‌گاه ابو بصیر به ایشان گفت: «قربانت گردم! همین شب است که در آن، آنچه انتظار می‌رود آرزوی می‌شود؟» ابو عبدالله عليه السلام فرمود: «در شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم است.» ابو بصیر گفت: «اگر من، توان هر دو شب را نداشته باشم، چه کنم؟» ابو عبدالله عليه السلام فرمود: «چه آسان است آنچه را تو در دو شب جست و جوی کنی.» ابو بصیر گفت: «بسیار است که ما هلال را نزد خود می‌بینیم، آن‌گاه از سرزمین دیگر کسی نزد ما می‌آید و برخلاف آن به ما خبر می‌دهد.» ابو عبدالله عليه السلام فرمود: «چه آسان است چهار شب برای آنچه تو جست و جوی می‌نمایی.»

خویش قانع باشند، بلکه بایستی أفق دیگر نیز مدّ نظر باشد؛ چون ممکن است در أفق دیگر، هلال زودتر رویت شده باشد.

مفاد دیگر کلام امام علیه السلام این است که چند شب قدر نداریم و شب قدر واقعی، فقط یک شب است که نباید فوت شود و نخستین رویت را برای درک شب قدر توصیه می نمایند. و بالأخره از اعتبار اتحاد أفق و عمل به أفق خاصّ، سخنی در میان نمی باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَمْرٍو: أَخْبَرَنِي يَا مَوْلَايَ أَنَّهُ رُبَّمَا أَشْكَلُ عَلَيْنَا هِلَالَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا نَرَاهُ وَنَرَى السَّمَاءَ لَيْسَتْ فِيهَا عِلَّةٌ فَيَفْطِرُ النَّاسُ وَنُفْطِرُ مَعَهُمْ وَيَقُولُ قَوْمٌ مِنَ الْحَسَابِ قَبْلَنَا: إِنَّهُ يُرَى فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِعَيْنِهَا بِمَصْرٍ أَفْرِيقِيَّةٍ وَالْأَنْدَلُسِ فَهَلْ يَجُوزُ يَا مَوْلَايَ مَا قَالَ الْحَسَابُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى يَخْتَلِفَ الْفَرَضُ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ فَيَكُونَتْ صَوْمُهُمْ خِلَافَ صَوْمِنَا وَفَطْرُهُمْ خِلَافَ فِطْرِنَا؟ فَوَقَّعَ عليه السلام «لَا تَصُومُونَ الشَّكَّ أَفْطِرْ لِرُؤْيَيْهِ وَصُمْ لِرُؤْيَيْهِ»!

جمله‌ی اخیر دقیقاً پاسخ مشکل زمان ماست؛ چون ملاک را در پاسخ به سؤال سائل که از شهرهای بسیار دور می پرسد، صرف رویت در هر جا و برای همه می داند. به گفتاری دیگر، امام علیه السلام نمی فرماید: هر شهر به أفق خاصّ خودش عمل نماید، بلکه ملاک را برای همه‌ی شهرها و در هر مکان، رویت

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۹: «محمد بن عیسی بن عبید روایت می کند: ابو عمر به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت: «مولای من! چه بسا ما در مورد هلال ماه رمضان به مشکل می افتیم، هلال را در آسمان نمی بینیم و مانعی هم در آسمان وجود ندارد، در نتیجه مردم إفتار می کنند و ما هم با آنان إفتار می کنیم. گروهی از منجمان که نزد ما هستند می گویند: «هلال در همان شب در مصر، آفریقا و اندلس دیده می شود. مولای من! آیا گفته‌ی اینان در این مورد جایز است و در نتیجه، ماه نسبت به شهرهای مختلف، متفاوت بوده و روزه‌ی ما با روزه‌ی ایشان و فطر ما با فطر ایشان متفاوت خواهد بود؟» امام در پاسخ چنین نوشت: «روز شک را روزه نگیرید؛ با رویت هلال إفتار کنید و با رویت هلال روزه بگیرید.»

بدون شک می‌داند.

رؤیت نخستین در هر جا که باشد، ملاک عمل در این حدیث است و در نتیجه اختلاف برداشته خواهد شد. به بیانی دیگر، در این حدیث از دو چیز سؤال شده است: ۱. آیا می‌توان بر مبنای محاسبه، به اول ماه پی برد؟ ۲. آیا احکام بلاد متباعد، با توجه به گوناگونی طلوع هلال در افق آن‌ها، مختلف‌اند؟

مفاد حدیث با توجه به دو سؤال بالا، چنین است:

۱. حکم به طلوع هلال نمی‌تواند بر مبنای شک باشد؛ خواه از راه محاسبه‌ی ظنی باشد یا رؤیت ظنی.
۲. دور بودن یا نزدیک بودن بلاد، موجب اختلاف در حکم روزه نیست، بلکه ملاک آن است که رؤیت هلال در هر جا که باشد، یقینی باشد.

✱ حدیث سماعه

وَسَأَلَهُ سَمَاعَةُ عَنِ الْيَوْمِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ يُخْتَلَفُ فِيهِ قَالَ: «إِذَا اجْتَمَعَ أَهْلُ الْمِصْرِ عَلَى صِيَامِهِ لِلرُّؤْيَةِ فَأَقِضِهِ إِذَا كَانَ أَهْلُ الْمِصْرِ خَمْسِيَّةَ إِنْسَانٍ»

در این حدیث، با صراحت از روزی سخن به میان آمده است که در آن روز، میان مردم بر سر آغاز یا پایان ماه و... اختلاف است. در این حدیث، امام علیه السلام به رؤیت و در نتیجه به نخستین رؤیت ارجاع می‌دهند تا اختلاف برداشته شود. بی‌شک یکی از موارد اختلاف در این حدیث و حدیث‌های یاد شده، می‌تواند اختلاف در رؤیت هلال در شهری و عدم رؤیت آن در شهرهای دور باشد.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۴: «به نقل از سماعه است که وی از امام صادق علیه السلام از روزی که در ماه رمضان در آن اختلاف می‌شود، پرسید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه اهل شهری بر روزه‌ی رمضان به دلیل رؤیت اجتماع نمودند تو نیز قضا کن، هرگاه اهل مصر پانصد انسان باشند.»

ژرف نگری در حدیث های یاد شده، انصراف أدله ی رویت به بلاد متقاربه و پیشینه نداشتن مسئله را ناموجه می سازد.

آنچه از این قبیل حدیث ها به دست می آید، این است که اصلاً سخنی از اصطلاح اعتبار اتحاد أفق و بلاد متقاربه در میان نیست و آنچه هست، خود بهترین دلیل بر بی اعتباری اتحاد أفق از یک سو و اعتبار نخستین رویت برای همه ی مسلمانان و در همه جا از سوی دیگر می باشد.

نیز امام علیه السلام در پاسخ نامه ای و پرسش از روزه در یوم الشک می فرمایند: «صُمُّ لِلرُّؤْيِيَّةِ وَأَفْطِرُ لِلرُّؤْيِيَّةِ» و سخنی از اعتبار اتحاد أفق به میان نمی آورند.^۱ برخی تعبیرها در روایت ها به گونه ای روشن میزان را رویت هلال می دانند و از اختصاص هر أفق به ساکنان آن، گفت و گویی در میان نیست. به عنوان مثال تعبیرهایی از این قبیل: «هرگاه جمیع اهل صلاة، اهل أمصار، اهل بلد دیگر و... شهادت به رویت هلال در روزی جلوتر دهند، قضای روزه ی ماه رمضان واجب است».^۲

در این گونه روایات، بر طبق قرائن موجود، از حکم هلال در شهرهای با فاصله های بسیار دور پرسش شده است؛ از این رو، حمل روایات بر شهرهای نزدیک، مکابره ای آشکار و به دور از مفهوم و منطوق أدله ی وارده است و به بیانی دیگر، تردید در بدیهیات و اعتبار چیزی است که شارع آن را معتبر نمی داند؛ بنابراین، صرف وجود رویت هلال و نخستین رویت آن در هر جا، سبب تام و علت تأمه برای آغاز ماه در سراسر جهان است. اگر حمل این روایات را ظاهر در بلاد قریبه بدانیم، سؤالی غیر ضروری است و پاسخی را که تحصیل حاصل می باشد، در پی خواهد داشت.

در نتیجه باید گفت:

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲- رک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، أبواب احکام شهر رمضان، باب ۱۱، ح ۵؛ باب

۱۲، ح ۱؛ باب ۳، ح ۹؛ باب ۵، ح ۴ و ۹ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۰؛ باب ۶، ح ۱ و ۲.

ماه‌های قمری، وقت‌های تعیین شده و معینی برای مردم در امور دین و دنیا و به خصوص حج است؛ زیرا حج، «اشهر معلومات» و از «بصائر» می‌باشد و چیزی که در این حد از اهمیت است، بایستی با هر طریق ممکن علم‌آور آن را یافت و به نخستین رؤیت ترتیب اثر داد. به بیانی دیگر، رؤیت هلال وسیله‌ای از وسایل برای اثبات شهر است و هدف و غایت نیست.

✦ نقد روایت کرب

این روایت در منابع اهل سنت ذکر شده و تنها حدیثی است که برخی برای شرط اتحاد آفتاب به آن استناد نموده‌اند:

«عن كريب: ان أم الفضل بنت الحارث بعثته إلى معاوية بالشام. قال فقدمت الشام، فقضيت حاجتها واستهل على رمضان وأنا بالشام، فرأيت الهلال ليلة الجمعة. ثم قدمت المدينة في آخر الشهر، فسألني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ثم ذكر الهلال، فقال: متى رأيتم الهلال؟ فقلت: رأيناه ليلة الجمعة. فقال: أنت رأيته؟ فقلت: نعم وراه الناس وصاموا وصام معاوية. فقال: لكننا رأيناه ليلة السبت، فلا نزال نصوم حتى نكمل ثلاثين أو نراه. فقلت: أو لا تكتفي برؤية معاوية وصيامه؟ فقال: لا هكذا أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلّم»^۱

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۶: کرب می‌گوید: «به شام رفتم و کارم را در آن جا انجام دادم. ماه رمضان فرا رسید و ما در شب جمعه، هلال را مشاهده کردیم.» آن‌گاه در آخر ماه رمضان به مدینه آمدم. عبدالله بن عباس از من در مورد هلال پرسید و گفت: «شما چه زمانی هلال ماه رمضان را دیدید؟» پاسخ دادم: «شب جمعه». پرسید: «آیا تو ماه را دیدی؟» گفتم: «آری، من و مردم، ماه را دیدیم و مردم و معاویه [فردای آن شب را] روزه گرفتند.» وی گفت: «اما ما هلال ماه رمضان را شب شنبه دیدیم و هنوز روزه می‌گیریم تا اینکه

ابن عباس آفق مردم شام را برای مردم مدینه نپذیرفت و برابر آفق مردم مدینه عمل نمود و کار خود را برابر با فرمان پیامبر ﷺ دانست؛ بنابراین، رویت در یک آفق برای آفاق دیگر معتبر نیست.

علامه این روایت را در تذکره^۱ آورده و خاطر نشان نموده است که این حدیث، مستند شیخ در مبسوط^۲ می باشد.

حق این است که در این روایت، به صراحت از دو شهر دور، یعنی مدینه و شام سخن در میان است و سخنی از اعتبار یا عدم اعتبار آفق در میان نیست. به بیانی دیگر، ابن عباس نمی گوید مردم مدینه و شام دارای دو آفق متفاوت اند و هر یک بایستی بر حسب رویت در آفق خویش عمل نمایند، بلکه ملاک را به دلیل احادیث بسیاری که در امر رویت وارد شده و در دسترس ماست، در هرجا و برای همگان می داند و چون رویت در آفق شام برای او معتبر نیست، آفق مدینه را برمی گزیند. به سخنی دیگر، مشکل، تفاوت دو آفق نیست، بلکه مشکل نخست پذیرش شهادت کُریب است؛ زیرا اقامه ی شهادت بایستی توسط بینة باشد نه خبر واحد و علت دیگر رابی اعتمادی به دستگاه معاویه برمی شمارد.

گفتن دارد که اکثریت اهل تسنن هم به روایت کُریب عمل ننموده اند و بالاخره شهادت کُریب و رویت و عمل معاویه از مصادیق مثبته ی هلال نیست. نکته ای که در این حدیث و همه ی حدیث هایی که از حکم صوم در بلاد دور گفت وگومی نماید، مشهود می باشد، این است که در ذهن همه،

مدّت [سی روز] تمام شود یا هلال [ماه سؤال] را ببینیم. پرسیدم: «آیا شما به دیدن هلال توسط معاویه و روزه ی او بسنده نمی کنید؟» گفت: «نه! رسول خدا ﷺ چنین به ما دستور داده است.» همچنین رک: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۲۳؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۱۰۱؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۱۳۱؛ سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ معرفة السنن والآثار، ج ۳، ص ۳۹۹ و...

۱- تذکرة الفقهاء، ج ۶، ص ۱۲۲.

۲- المبسوط، ج ۱، ص ۲۶۸.

اشتراک در تکلیف متبادر بوده است؛ یعنی بر این باور بوده‌اند که اگر در شهر دوری پیشتر هلال رؤیت شده است، رؤیت اُسبِق ملاک می‌باشد و در غیر این صورت، دلیل دیگری برای پرسش از رؤیت در بلاد دور نمی‌توان یافت. از همه مهم‌تر اینکه سائل از اعتبار رؤیت شخص معاویه و روزه‌اش پرسیده است که ابن عباس آن را معتبر برای دیگران نمی‌داند.

✽ راه حل نهایی مشکل

اگر بپذیریم که با نخستین رؤیت هلال در هر گوشه‌ای از جهان، ماه نودر سراسر جهان آغاز می‌گردد، همه‌ی أمور سامان بایسته به خود خواهد گرفت؛ اما آنان که پذیرای این رویت نیستند، باید باور خویش را به شرح زیر نظام داده و انسجام بخشند:

۱. بخش بزرگی از کروی زمین، جاهایی است که در آفتاب یکدیگر مشترک می‌باشند؛ یعنی اگر در جایی هلال رؤیت شد، در همه‌ی جاهای هم‌آفتاب با آن هم، حکم به رؤیت خواهد شد. علمای امامیه در این مسئله اتفاق دارند.^۱

۲. هر جا هلال رؤیت شود، در مناطق غربی آن هم حکم به طلوع هلال خواهد شد. توضیح آنکه با آغاز درخشش هلال، نیمی از کروی زمین از درخشش آن بهره‌مند خواهد شد و نیم‌کروی دیگر نیز از مناطق غربی به شمار می‌رود که آن به آن در معرض تابش نور ماه قرار خواهد گرفت. در دو مورد بالا، بخش بزرگی از کروی زمین محکوم به طلوع هلال در آن‌ها خواهد شد و در هر دو مورد، نیازی به استهلال نیست. در دو صورت بالا، مدار «علم» است و علم، «معیار» در همه‌ی تکالیف خواهد بود.

در آغاز هرامه، پس از ثبوت هلال در نخستین جای ممکن، باید محاسبه نمود که محدوده‌ی هم‌آفتاب با آن و مناطق غربی‌اش شامل چه سرزمین‌هایی

خواهد شد و سپس در آن سرزمین ها، حکم به طلوع هلال نمود. نیز لازم است بلاد متقاربه و متباعده ی هر آفاق به گونه ای بایسته، نظام مند و سامان داده شوند تا ساکنان هر کشور و شهر، دچار سرگردانی و بی نظمی نشوند.

در این دو مورد، اختلافی در میان فقها نیست و بخش اعظم کشورهای اسلامی و سرزمین های جهان، از سرگردانی بیرون خواهند آمد و در فطر و صوم و اضحی و لیالی و ایام متبرکه مشترک خواهند بود. در این فرض، آن قسمت از سرزمین ها که پیش از رویت نخستین هلال شب بوده اند یا از بلاد متباعده می باشند، باید منتظر رویت هلال در آفاق خویش باشند.

نکته ی دیگر اینکه آنچه با صراحت در ارتباط با نماز، روزه، اعیاد، شب قدر و... ذکر شده و مورد توجه و نظر بوده، وضعیت نیم کره در عصر معصومان علیهم السلام بوده است که با توجه به أدله، باید حکم آن ها را بیابیم و لکن وضعیت نیم کره ی دیگر، قطبین و... چنین نبوده و ناشناخته بوده است و می توان گفت: نیم کره ی دیگر، تخصّصاً خارج از مسائل مستحدثه به شمار می رود.

با ژرف اندیشی در حدیث های یاد شده و عناوین «واقعیت چیست؟» و «طبیعت و واقعیت هلال ماه رمضان مناط روزه است»، آشکار می شود که انصراف أدله ی رویت به بلاد متقاربه، ناموجه است.

منابع ومصادر

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. الصحيفة السجادية.
٤. الإحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، مشهد، نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٥. إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قاضي نور الله بن السيد شريف الشوشتری، با تعليقات سيد شهاب الدين مرعشي نجفی، قم، مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ق.
٦. الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، قم، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٧. الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، محمد بن الحسن معروف به شيخ طوسي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠ق.
٨. اصول الفقه، محمدرضا مظفر، شرح سيد عبدالله اصغر، قم، ناشر مؤلف، ١٣٨٦ش.
٩. اعلام الموقعين، الحافظ ابن القيم الجوزيه، بيروت، دار الجيل، ١٩٧٣م.
١٠. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، سيد رضی الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس، تهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٦٧ش.
١١. الميزان فی تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
١٢. الأمالي، ابو جعفر محمّد بن حسن الطوسي، قم، انتشارات دار الثقافة، ١٤١٤ق.
١٣. الأمالي، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه قمی معروف به شيخ صدوق، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ش.
١٤. آموزش دين، علامه محمد حسين طباطبائي، جمع آوری و تنظيم سيد مهدي آيت اللهی، تهران، جهان آرا، [بی تا].
١٥. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی

- معروف به علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۶. تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت احمد بن مهدی معروف به خطیب بغدادی، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۱۷. تاریخ مدینة دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی دمشقی المعروف بابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۸. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، قم، جامعه مدرّسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۹. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۲۰. تذکرة الفقهاء، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی معروف به علامه حلّی، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ، [بی تا].
۲۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۲۲. تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی، تهران، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ق.
۲۳. تفسیر القمی، ابرو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، قم، مؤسسه دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۴. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل معروف به علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۵. تهذیب الأحکام، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی، تحقیق: سید حسن الموسوی الخرسان، تهران، دار الکتب الإسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۵ش.
۲۶. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محمد حسن بن باقر نجفی معروف به صاحب الجواهر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، [بی تا].
۲۷. حاشیة الوافی، محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۲۶ق.
۲۸. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، یوسف بن احمد بن ابراهیم آل عصفور بحرانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۲۹. الخصال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، ترجمه و تحقیق: آیت الله کمره‌ای، قم، انتشارات جامعه مدرّسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۰. الخلاف، محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۳۱. دانستنی‌های اخترشناسی، لین نیکلسون، مترجم: علی دانش، تهران، نشر

- دریا، ۱۳۶۹ش.
۳۲. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین عبد الرحمن السیوطی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۳. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسين بقم المشرفه، الطبعة السادسة، ۱۳۶۵ش.
۳۴. رسائل فقهیه، مرتضی بن محمد امین انصاری، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۴ق.
۳۵. روزنامه‌ی ایران، مقاله‌ی مهندس ماشاء الله علی احیایی، سال اول، شماره ۶۰، ۳۰ فروردین ۱۳۷۴ش.
۳۶. گزارش جامع طرح سراسری رؤیت هلال ماه‌های قمری برای ایران (رؤیت هلال ماه طی سال‌های ۱۴۱۸-۱۴۱۵ هجری قمری)، محمد باقری باهمکاری محمد رضا صیاد و حسن طارمی راد، تهران، نشر بلاغ، ۱۳۷۸ش.
۳۷. رؤیت هلال، رضا مختاری و محسن صادقی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۶ق.
۳۸. سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه القزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۳۹۵ق.
۳۹. سنن ابی داود، أبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفكر
۴۰. سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، أبو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی، تحقیق: أحمد محمد شاکر، بیروت، دار إحياء التراث، [بی تا].
۴۱. سنن الدار قُطنی، ابو الحسن علی بن عمر دار قُطنی، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].
۴۲. سنن النسائی، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علی بن بحر النسائی، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۳۴۸ق.
۴۳. شرح صحیح مسلم، ابو زکریا محیی الدین بن شرف النووی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۴۴. شرح نهج البلاغة، ابو حامد عبد الحمید بن هبة الله بن ابی الحدید المعتزلی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۴۵. شمع یقین (آینه دین)، میرزا حسن لاهیجی، تهران، [بی تا]، ۱۳۰۳ش.
۴۶. صحیح البخاری، أبو عبد الله محمد بن إسماعیل البخاری، تحقیق: مصطفى ديب البغا، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۰ق.
۴۷. صحیح مسلم، أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، القاهرة، دار الحديث، ۱۴۱۲ق.
۴۸. الصوم فی الشريعة الإسلامية الغراء، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.

۴۹. عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار علیهم السلام، سید میر حامد حسین هندی نیشابوری، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
۵۰. علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، قم، انتشارات مكتبة الداوری، [بی تا].
۵۱. علماء المسلمين و الوهابيون، عبد الوهاب الشعرانی المصری، أوفست، استانبول، ۱۹۸۴م.
۵۲. عوالی اللثالی العزیزية، ابو جعفر، محمد بن علی بن ابراهیم معروف به ابن ابی جمهور احسائی، انتشارات سيد الشهداء علیهم السلام، قم، ۱۴۰۵ق.
۵۳. عول و تعصیب، عبدالحسین نجاة، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۵۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: سید مهدی حسینی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
۵۵. فضائل الأشهر الثلاثة، محمد بن علی ابن بابویه معروف به شیخ صدوق، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۹۶ق.
۵۶. فقه الإمام الصادق علیه السلام، محمد جواد مغنیه، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۵۷. فقه القرآن، سعید بن هبة الله معروف به قطب الدین راوندی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۵۸. الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام، عبد الرحمن جزیری و...، بیروت، دارالثقلین، ۱۴۱۹ق.
۵۹. الفقه على المذاهب الخمسة، محمد جواد مغنیه، بیروت، دار التیار الجدید- دار الجواد، ۱۴۲۱ق.
۶۰. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر، محمد عبد الرؤوف المناوی، ضبطه و صححه: احمد عبد السلام، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ق.
۶۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود بن عمر بن محمد بن عمر الخوارزمی الرمزخسری، تحقیق: محمد عبد السلام شاهین، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۶۲. الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۶۳. کتاب الصوم، مرتضی بن محمد امین معروف به شیخ انصاری، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۳ق.
۶۴. کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، قم، دار الکتب الإسلامیه، الطبعة الثانية، ۱۳۹۵ق.
۶۵. ماه و زمین، ایزاک اسیموف، ترجمه محمد رضا غفاری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۴ش.

۶۶. المبسوط فى فقه الإمامية، محمد بن حسن الطوسى، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
۶۷. مجله‌ى تحقيقات اسلامى، مدير مسئول سيد مصطفى ميرسليم، تهران، ۱۳۸۷ش.
۶۸. مجله‌ى فقه اهل بيت عليه السلام، جمعى از مؤلفان، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت).
۶۹. مجله‌ى فقه، عبدالرضا ايزدپناه، قم، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، شماره دوم.
۷۰. مجمع البحرين، فخر الدين طريحي، تهران، كتابفروشى مرتضوى، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۷۱. مجمع البيان فى تفسير القرآن، طبرسى فضل بن حسن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۷۲. مجمع الفائدة والبرهان فى شرح إرشاد الأذهان، احمد بن محمد اردبيلى معروف به مقدس اردبيلى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۳ق.
۷۳. المزار الكبير، ابن مشهدى، محمد بن جعفر، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۷۴. المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيشابورى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.
۷۵. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ميرزا حسين نورى مشهور به محدث نورى، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.
۷۶. مستمسک العروة الوثقى، سيد محسن طباطبايى حكيم، قم، مؤسسه دار التفسير، ۱۴۱۶ق.
۷۷. مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، مولى احمد بن محمد مهدى نراقى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۵ق.
۷۸. المستند فى شرح العروة الوثقى، سيد ابوالقاسم موسوى خويى، مقرر: مرتضى بروجردى، [بى جا]، [بى تا].
۷۹. مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى، تحقيق: عبدالله محمد الدرويش، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق.
۸۰. مشارق الشموس فى شرح الدروس، آقا حسين بن محمد خوانسارى، محقق و مصحح: سيد جواد ابن الرضا، قم، [بى تا].
۸۱. مصباح المتهجد، ابوجعفر محمد بن حسن بن على بن حسن طوسى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ۱۴۱۱ق.
۸۲. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، أحمد بن محمد فيومى، قم، دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۸۳. معارف و اخلاق، سيد بن طاووس، ترجمه على نظرى منفرد، تهران، جلوه كمال، ۱۳۹۰ش.

۸۴. معانی الأخبار، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
۸۵. معرفة السنن والآثار، أحمد بن الحسين بن علي البيهقي، تحقيق: سيد كسروي حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، [بی تا].
۸۶. مفاتيح الجنان، شیخ عباس قمی، تصحیح: سید محمد حسین سجّاد، اصفهان، انتشارات مهر ثامن الائمه علیهم السلام، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ ش.
۸۷. مفاتيح الغیب (تفسیر کبیر)، ابو عبدالله محمد بن عمر معروف به فخرالدین رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۸۸. المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، بیروت، دارالعلم (دمشق)، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۸۹. المقنعة، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۹۰. الملل و النحل، أبی الفتح محمد بن عبد الكريم بن أبی بكر أحمد الشهرستاني، تحقيق: محمد سيد گیلانی، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، [بی تا].
۹۱. من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۳ ق.
۹۲. مناقب أهل البيت علیهم السلام، علی بن محمد الجلابی معروف به ابن مغازلی، تهران، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الإسلامية، ۱۴۲۷ ق.
۹۳. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی معروف به علامه حلّی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ ق.
۹۴. منهاج الصالحین، سید ابو القاسم موسوی خویی، قم، نشر مدینة العلم، ۱۴۱۰ ق.
۹۵. منیة المرید، زین الدین بن علی معروف به شهید ثانی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۹۶. مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، سید عبد الأعلى سبزواری، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
۹۷. نهج البلاغة، گردآوری: ابوالحسن محمد بن حسین الموسوی البغدادي معروف به سید رضی، تحقیق: صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجرة، [بی تا].
۹۸. الوافی، محمد محسن بن شاه مرتضی معروف به فیض کاشانی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۹۹. وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبی بکر بن خلکان، المعروف بابن خلکان، تحقیق: إحسان عباس، لبنان، دار الثقافة، [بی تا].

